اسلام و حقوق بشر

نگارش:

زین العابدین قربانی

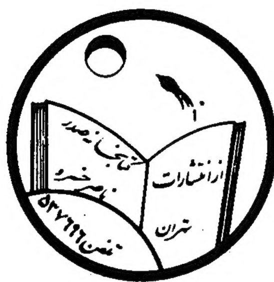
از انتشارات کتابخانهٔ صدر

اسلام
و
حقوق بشر

نگارش:

زین العابدین قربانی

چاپخانهٔ حیدری



از انتشارات کتابخانه صدر ـ تهران ناصر خسرو
پاساژ مجیدی ـ تلفن ۵۳۷۶۹۶

«وَلا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْباطِلِ - حق را به باطل، میامیزید.»

«سورهٔ بقره آیهٔ ۴۲»

«وَ الْحَقُّ اَوْسَعُ الْاَشْياءِ فِي التَّواصُفِ، وَ اَضْيَقُها فِي التَّناصُفِ، لا يَجْري لِاَحَدٍ اِلّا جَرىٰ عَلَيْهِ، وَلا يَجْري عَلَيْهِ اِلّا جَرىٰ لَهُ.»

«حق، هنگام توصیف و در مقام گفتار، فراخترین چیزها است،
ولی هنگام عمل، و رعایت انصاف، از همه چیز، تنگتر است،
بنفع کسی علیه دیگری، حقی قرار داده نشد، مگر آنکه علیه
او و بنفع دیگری، نظیر همان حق، قرار داده شد.»

شرح نهج البلاغهٔ محمد عبده ج ۲ ص ۲۲۳

«اهـــــداء»

به :

آنانکه میخواهند در برابر مکتبهای حقوقی جهان با افکار بلند و جهانی حقوق اسلام آشنائی بیشتری پیدا کرده با ما در بیدار ساختن غرب زدگان همکاری نمایند.



بسم الله الرحمن الرحیم

پیشگفتار

- دنیای تاریك !
- فروغ تابناك
- تلاش در دو قطب مخالف !
- آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد !
- تذکر چند نکته

دنیا در وضع خاصی قرار داشت : غبار تیره‌ای از جهالت و نادانی بر افکار وعقول مردم سنگینی‌میکرد. بیدادگری وستم باوج شدّت خود رسیده عدالت وفضیلت در کاخها و مراکز قدرت زندانی شده بود !

فساد و تباهی همه جا را فرا گرفته ، دیکتاتوری و خود کامگی اجازهٔ نفس کشیدن به‌کسی نمیداد !

بنیان جامعه‌براساس نظام پوسیدهٔ طبقاتی وتئوری غلط تبعیضات نژادی ، استوار بود، وگروه زیادی بجرم بردگی ازهمه حقوق انسانی محروم بودند وزیر چکمه‌های استبداد اربابان بیمروّت ،آخرین رمق راطی میکردند .

زنان بهیچوجه شخصیّت حقوقی نداشتند و مانند اجناس و اموال دست بدست میگردیدند وچه بسا بعد ازمرگ شوهران ازحق‌حیات محروم ، ومی‌بایست زنده زنده با آنان بسوزند و یا دفن شوند !

هیولای وحشتناك جنگ وخونریزی **وچپاول،دندان تیزش رادرکالبد** نیمه‌جان مردم تیره‌بخت فرو برده ، بجای امنیّت وثبات ، اضطراب و دلهره‌وهرج ومرج بر آنان حکفرما بود !

مشتی صاحبان زر و زور افکار و عقول اکثریّت مردم را تحت ارادهٔ خودگرفته کسی حق نداشت از طبیعی‌ترین حقوق انسانی یعنی:مساوات وآزادی شخصی، فکری، سیاسی ، مدنی، ومذهبی برخوردار گردد !

کار برای گروهی خوشگذران و تن پرور عار بود ، و تفریحات سالم آنان در میخوارگی ، عیاشی ، قمار ، لهو ولعب ، خلاصه‌می‌شد! !

سخن کوتاه اینکه : مردم از لحاظ فرهنگ ، اقتصاد ، اخلاق ، عقائد ، مذهب حکومت و نظام زندگی ، در **« گمراهی آشکار »** [1] بسر میبردند و دنیا درست همان وضعی‌راداشت که «علی بن ابیطالب» علیه السلام در«نهج البلاغه» بیان‌میکند : «هنگامی پیامبرش را فرستاد که از دوران پیامبران پیشین ، بسی گذشته ومردم درخواب عمیق، طولانی فرو رفته بودند، فتنه‌هاسراسر گیتی رافراگرفته ، پیوندهای امور از هم‌گسیخته و آتش جنگ از هرسو زبانه میکشید ، دنیا نور و روشنائی را از دست داده در ظلمت و تاریکی عجیبی فرو رفته غرور و نادرستی عالمگیر شده بود ، برگهای درخت زندگی‌زرد ومیوه‌ای برشاخسار نداشت ونشاط وشادابی‌ازحیات اجتماعی‌رخت بربسته ،آثار هدایت مندرس‌وعلمهای بد بختی‌وزذالت ازهرسو درحال اهتزار بود، دنیا با قیافه‌ای خشمناك و چهره‌ای عبوس بروی اهل خود نگاه میکرد ، میوه درختش فتنه وطعامش‌مردار بود ، **«دلها پراز ترس‌ودستها برقبضه‌شمشیر بود!»** [2]

---

(۱) .. و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین (سوره جمعه آیه ۲)

(۲)ارسله علی حین فترة من الرسل ، وطول هجعة من الامم ، واعتزام من‌الفتن ، و انتشار من‌الامور ، وتلظ من الحروب ، والدنیا کاسفة النور، ظاهرة الغرورعلی حین اصفرار من ورقها و ایاس من ثمرها ، و اغورار من مائها ، قد درست منار الهدی ، و ظهرت←

فروغ تابناک

دنیا در یك چنین وضعی بودکه نور اسلام ، در جهان پرتو انداخت ، وازفروغ تابناکش جهان تاریك را روشن نمود ، دانش و فرهنگ را بسط داد، بساط بیدادگری وخود کامگی را برچید، عدالت وفضیلت را همگانی‌کرد ، ملکات فاضله واخلاق نیکو را بآخرین درجهٔ ممکن‌خود رسانید، حکومتی‌براساس دموکراسی و مساوات وآزادی پدید آورد ، بزنان بالاترین شخصیّت حقوقی را بخشید ، بردگان را از آن وضع فلاکت بار نجات داد ، قانون حق و عدالت را جایگزین اراده‌های شخصی و خود کامگی ساخت، باتبهکاری و تن‌پروری شدیداً مبارزه کرد، کار وکوشش راجزء وظائف همگان قرار داد ، اصل‌همزیستی مسالمت آمیز را جانشین‌جنگهای قبیله‌ای و کشور ستانی و مذهبی نمود ، آزادی شخصی ، فکری ، مدنی، سیاسی، ومذهبی را از حقوق انسانها قرار داد ، وبطورکلی برخرابه‌های وضع رقت بار گذشته، جهانی نو و متّکی برعدالت و مساوات ساخت ، و اصلاحات همه جانبه‌ای را در جمیع شئون زندگی از عقائد و اخلاق گرفته تا حکومت و قوانین و نظام زندگی آغاز نمود .



تلاش در دو قطب مخالف !

آن زمانیکه شرق در پرتو تعلیمات حیاتبخش اسلام دارای عالیترین تمدن اسلامی بوده وبر نیمی بیشتر از جهان‌آباد حکومت میکرد، اروپا وغرب ، در تاریکی و جهالت عمیقی فرو رفته از لحاظ تمدن و فرهنگ جزء عقب افتاده‌ترین مناطق کرهٔ زمین بشمار میآمده منتظر آن بود که : « دستی از غیب برون آید و کاری بکند ! »

←أعلام الردی ، فهی منجهمة لاهلها ، عابسة فی وجه طالبها. ثمرها الفتنة . وطعامها الجیفة و شعارها الخوف و دثارها السیف (نهج البلاغة ابن أبی الحدید ج۶ ص ۳۸۷)

درست در همان وقتی که کشورهای اسلامی از لحاظ تمدن وفرهنگ ، دراوج عظمت خود قرار داشتند و بمقتضای رسالت تاریخی‌خویش، تلاش‌می‌کردند که‌کشورهای عقب افتاده را نجات داده و« بگیرند غریق را » مردم اروپا و غرب آنچنان در جهالت ونادانی غرق بودندکه: **بادیدن‌ساعت اهدائی «هارون‌الرشید» برای«شارلمانی» پادشاه فرانسه ،هجوم‌کردند که آنرا شکسته و تارومار کنند ، زیرا خیال میکردند که شیطان ، در میان آن جا گرفته عقربك را میچرخاند!**

در آن روزگار که کتاب و کتابخانه برای مردم اروپا ارزش و مفهومی نداشت وپس از گذشت قرنها کتابخانهٔ دولتی پاریس تازه توانست با ۹۰۰ جلد کتاب تأسیس گردد، کشورهای اسلامی ، بحد کافی از کتاب و کتابخانه بهرمند بوده تا جائیکه تنها درکتابخانهٔ «بیت‌الحکمه» بغداد ۴/۰۰۰/۰۰۰ ودرکتابخانه‌سلطنتی قاهره۱/۰۰۰/۰۰۰ و در کتابخانه طرابلس ۳/۰۰۰/۰۰۰ کتاب‌موجود بوده و در اسپانیا سالیانه در حدود هفتاد تا هشتاد هزار جلد کتاب تهیه می‌شد، و در دانشگاه بغداد شش هزار دانشجوی پزشکی تحصیل مینمود . (۱)

در آن دوران‌که‌اندیشه‌ندان اروپا بجرم تفکرآزاد ، مورد شتم ، ضرب، جرح حبس واعدام‌قرار میگرفتند وقدرت نداشتند دربارهٔ اسرار آفرینش و راز هستی اظهار نظر وابراز عقیده نمایند ، **«پرینلی» بجرم‌این سخن که: ستارگان‌از جای خود نمیافتند . با ضربات شلاق مجروح و زخمدار میشود « کامپانلا » بخاطر این بیان که : غیر از این دنیا دنیاهای دیگری هم بتعداد بیشمار وجود دارد و بخاطر آنکه با کنایه و استعاره به راز آفرینش** ، اشاره‌هائی کرده بود **۲۷ بار بزندان و شکنجه گرفتار میگردد .**

« هاروی » بجرم آنکه ثابت‌کرده بود : در رگهای بدن آدمی ماده‌سیّال خون جریان دارد ، و خون بی‌حرکت در عروق زنده وجود نخواهد داشت ، مورد شکنجه و آزار سخت قرار میگیرد .

---

(۱) تفصیل این مباحث در بخش « اسلام و فرهنگ » این کتاب ، خواهد آمد .

« گالیله » بجرم اینکه برخلاف کتاب مقدس ، از گردش زمین خبر میدهد ، بزندان میافتد .

« کریستف کلمب » بخاطر کشف سرزمینی که « سنت پل » در تورات و انجیل پیش بینی نکرده بود ، زندانی میشود .

« دی رومنس » بجرم اینکه معتقد شده بود : « قوس و قزح » تیر و کمان جنگی خدا نیست ، بلکه از انعکاس نور خورشید در ابر و دانه‌های باران ، پدید میآید ، زندانی میگردد ، و وقتیکه در زندان میمیرد ، او وکتابش رامحاکمه کرده ، هردو را در آتش ، میسوزانند .

خلاصه : درآن روزگار که محاکم تفتیش وارباب‌کلیسا ، عقائد وافکارمردم را سانسور میکردند ، واجازهٔ تفکر آزاد بکسی نمیدادند ، در همان زمانها درکشورهای اسلامی ، دانشمندان ومتفکرینی مانند « جابر ابن حیان‌کوفی » ، محمد زکریای رازی، بو علی سینا ، ابن رشد اندلسی، ابو القیس اندلسی، ابن زهر اندلسی ، ابن بیطار گیاه شناس معروف اسلامی با جمع آوری مشخصات ۱۴۰۰ نوع گیاه ، رشید الدین الصوری ادریسی با تألیفات سیصد و نود گانه‌اش ، ابن هیثم ریاضی دان معروف ، محمد بیرونی . . . » در کمال آزادی به کشف رازطبیعت و حل مشکلات علمی مشغول بودند و بزرگترین میراثها و ارمغانهای فرهنگی را برای مردم اروپا وغرب ، ذخیره و فراهم میکردند ، و باعتراف دانشمندان اروپائی ، بسیاری از ترکیبات شیمیائی که براساس آنها اکتشافات شیمی جدید ، استوار گردیده مانند :

۱ ـ اسید سولفوریك ۲ ـ اسید نیتریك ۳ ـ پوتاس ۴ ـ جوهر نشادر ۵ ـ نمك نشادر ۶ ـ هیدروکلریك ۷ ـ کلرید سولفوریك ۸ ـ نیترات دارژان ۹ ـ تیزاب سلطانی ۱۰ ـ زاج ۱۱ ـ تیزاب فاروق ۱۲ ـ قلیا ۱۳ ـ زرنیخ و نظائر اینها از اکتشافات دانشمندان اسلامی است [1] .

---

(۱) مراجعه شود بکتابهای : میراث اسلام ـ عظمت مسلمین در اسپانیا ـ تمدن‌اسلام و عرب‌ـ تاریخ تمدن اسلام .

در آن روزگار که اختلاف طبقاتی و نظام سیاه سرمایه داری و رژیم ناپسند بردگی ، وضع ناهنجاری در اروپا پدید آورده بود ، عده انگشت شماری ، مشغول غارت اموال عمومی و استثمار نیروهای انسانی بودند ، و اکثریت بیدفاع را همانند حیوانات ، در کشتزارها و کارگاهها بکارهای سخت گمارده و از دسترنج آنان ، بساط عیاشی و خوشگذرانی خود را رونق بخشیده بودند ؛ امّا اکثریت زحمتکش و رنجبر کشور، از فقر و فاقه جانشان بلب‌آمده برای قوت لایموت ، معطل بودند ، کشورهای اسلامی با قانون اقتصادی کامل ، و مساوات همه جانبهٔ خود ، آثار شوم بیداد گری ، خودکامگی و اختلاف طبقاتی را تا آخرین حد ممکن کاهش داده اجتماعی بر اساس مساوات و برادری بوجود آورده‌بودند .

تا جائیکه نوشته‌اند : « **عمرِ بن عبد العزیز** » کسی را برای جمع آوری مالیات زکوة به نواحی اسلامی آفریقا فرستاد ، عامل وی پس از جمع آوری زکوة ، نیازمندی در آن سامان نیافت که زکوة را باو بدهد ، ناگزیر آن پولها را صرف خرید هزاران نفر « برده » و آزاد ساختن آنان نمود (۱) .

این‌حقیقت تاریخی بخوبی‌نشان میدهدکه: اسلام ، درکمتر از یکقرن چگونه فقر و فاقه را ریشه‌کن کرده و تا چه اندازه طرفدار آزادی بردگان بوده است ؟

درآن زمانها که زنان درکشورهاي اروپائی از بسياري ازحقوق انسانی‌مانند: حق‌مالکیت ، حق‌آزادی عمل ، حق‌آزادی ازدواج و ... محروم بودند ، درکشورهای اسلامی، زنان ، عالیترین‌حقوق انسانی‌را دارا بودند ومیتوانستند درجمیع شئون حیاتی خود دخالت کرده مالك برسرنوشت واموال خود باشند .

در آن عصریکه تعصّبهای مذهبی و قبیلگی ، آرامش و امنیّت را از جوامع اروپائی سلب کرده و ملیونها انسان ، طعمهٔ جنگهای مذهبي ومقاصد شوم شیطانی گروهی جاه طلب وخود خواه ، میشدند ، و تنها در یك جنگ مذهبی که در روز عید « سن بارتلمی» میان « کاتولیکها » و پروتستانها » درفرانسه واقع شد ، بیش‌از۲۵۰۰۰

---

(۱) شبهات حول الاسلام

نفر کشته شد و رودخانهٔ « سن » از خون کشتگان ، سرخ فام گردید[۱] ، وحربهٔ تکفیر ارباب کلیسا ، حتی درباره حیوانات ، بکار برده میشد[۲] درست در همان زمانها پیروان مذاهب دیگر ، درکشورهای اسلامی ، زندگی آزاد ومرفهی داشتند و ازامنیّت وعدالت و مساوات ، برخوردار بودند ، تا جائیکه تنها درکشور « مصر » درحدود پانزده ملیون نفر غیرمسلمان ، زندگی میکردند و از هرگونه گذشت و ارفاق واصول انسانی بهرمند بودند

و چنانکه گاهی مسلمین ، برای دفاع از جان و آئین خود و رهائی بخشیدن ملتها از چنگال اهریمن ستم و بیداد ، ناگزیر به جنگ میشدند ، در میدان جنگ نیز ، سعی داشتند : اصول انسانی را رعایت کرده هرچه زودتر ، کارها را بیك شکل عاقلانه و آبرومندی ، پایان دهند ، ولذا تاریخ نویسان بی‌غرض تصریح کرده‌اند که :

در تمام جنگهای پیامبر اسلام ، مجموع تلفات انسانی از طرفین یعنی مسلمین و کفار ، فقط در حدود ۱۴۰۰ نفر بوده است (۳) .

خلاصهٔ کلام اینکه : اروپا وشرق اسلامی دردوقطب‌مخالف ، تلاش میکردند : یکی برای درجهالت نگاهداشتن مردم ، دیگری برای تعمیم فرهنگ ودانش ، یکی برای‌غارت‌سرمایه‌های‌ملی‌واستثمارنیروهای‌انسانی ، دیگری برای بوجودآوردن یك نظام صحیح‌اقتصادی‌و نجات‌دادن نیروهای‌فعّال‌کشور ، اززیر یوغ‌استثمارگران ، یکی برای دامن زدن باصول غلط اختلاف طبقاتی ، دیگری برای‌تحقق بخشیدن باصل مساوات و آزادی مشروع ، یکی برای روشن‌کردن آتش‌جنگهای مذهبی و قومی ، دیگری برای بوجود آوردن صلح جهانی و رهائی بخشیدن ملتها از تعصبات بیجای دینی و قبیلگی ، یکی برای رونق بازار تن پروری و خودکامگی ، دیگری برای بسط عدالت و جلوگیری از فساد و تباهی ....

---

(۱) تاریخ عمومی آلبر ماله

(۲) جنگهای صلیبی ج ۱

(۳) تفصیل این بحث ، در قسمت « آزادی مذهبی » این کتاب خواهد آمد .

با در نظر داشتن اصل بالا بخوبی معلوم میشود که چه عواملی باعث پیدایش سازمانها وپیمانهائی بنام : **جامعهٔ ملل ، سازمان ملل ، سازمان جهانی بهداشت ، سازمان بین‌المللی کار، سازمان پیمان آتلانتیك شمالی(ناتو)** ، **پیمان ورشو، پیمان سیتو ، پیمان سنتو ، پیمان بالکان ، پیمان آنزوس** ، و قوانین و عهدنامه‌هائی بنام : **عهدنامهٔ وستفالی ، عهدنامهٔ ورسای ، اعلان حقوق بشر ، منشور ملل متحد و اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر** ، در اروپا گردیده است .

اوضاع آشفته و نابسامان اروپا وغرب ، ایجاب میکرد : چنان جنبشی و چنین منشورها و سازمانهائی برای بسط عدالت و تحقق اصول انسانی و مساوات و آزادی در جهان پدید آمد .

ولی باتوضیحاتیکه دربالا راجع به مقررات همه جانبهٔ اسلام وکشورهای‌متمدن ورونق‌یافتهٔ اسلامی داده شد ،آیا میتوان‌گفت :کشورهای اسلامی‌نیز همانندکشورهای اروپائی وغربی نیازی به چنان منشورها **واعلامیه‌ها داشته است؟** .

فکر نمیکنم، کسی‌کمترین اطلاعی از اوضاع آشفتهٔ کشورهای اروپا و اوضاع سامان یافتهٔ کشورهای اسلامی درگذشته و مقررات همه جانبه اسلام داشته باشد ومیان آنها یکجور قضاوت نماید !



آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد !

هنوز یکقرن از طلوع اسلام نگذشته بودکه مسلمین بر اثر تعلیم وتربیت‌خاص اسلامی ، آنچنان لیاقت و شایستگی از خود نشان دادند و بقدری در علوم و فنون و تمدن پیشرفت کردند که مایهٔ اعجاب دوست و دشمن گردید .

« گوستاولوبون » مینویسد: « **تا مدت پانصد سال، مدارس‌اروپا روی کتب و مصنفات مسلمین ، دائر بود و همانها بودند که اروپا را از لحاظ‌علم و عمل و اخلاق ، تربیت کرده** و داخل در طریق تمدن نمودند ، ما وقتی که به

تحقیقات علمی و اکتشافات فنی آنان ، نظر می‌افکنیم ، می‌بینیم : **هیچ ملتی نیست که در این مدت کم ، بیشتر از آنها ترقی کرده باشد** » .

و نیز «دکتر ماکس میرهوف» درکتاب« میراث اسلام » مینویسد : « . . خلاصه باین وسیله (ترجمه کتب دانشمندان اسلام) **علوم شرق ، مانند باران رحمت ، برخاك خشك اروپا باریده و آنرا حاصلخیز ساخت** ، کم‌کم اروپائیان با علوم شرق ، آشنا شده کتابهائی در جرّاحی ، امراض زنانه و ناخوشیهای چشم ، نوشتند » .

تمدن کشور پهناور اسلام که بقول «گوستاولوبون» از اقیانوس اطلس تااقیانوس هند ، واز سواحل بحرالروم (دریای مدیترانه)تا ریگستان آفریقا امتداد داشته، مدتها چشم‌گیروشایان‌توجه‌بود، ولی دراثرغرورمسلمین، وخود کامگی زمامداران کشورهای اسلامی ، و زرنگی و حسادت دشمنان اسلام ، و صدها عوامل دیگر ، روبافول نهاد ، کشور وسیع اسلامی ، تجزیه گردید و هرقطعه‌ای بدست زمامدار نالائق وبی‌شخصیتی افتاد ، آنها برسر تصاحب مناصب،بجان هم افتادند و گروهی هم برای حفظ موقعیّت خویش ، متکی باجانب شدند ، اینهاکه سرگرم این کشمکشها وخواب رفتگی بودند. اروپا ، با چهره علمی و صنعتی جدید خود آشکار گردید و مردم شرق را متوجه و مرعوب خود ساخت ، کم کم فرهنگ و تمدن دیرینهٔ خود را فراموش کرده چشم براه اروپا و غرب شدند ، هرچه که از آن سامان رسید مقبول ، و هر متاعی که مارك خارجی‌رویش خورده بود ، با ارزش ، تلقی گردید ، بالاخره همه چیز آنها اروپائی وغربی شد : غذا خوردن آنها ، راه رفتن آنها ، لباس پوشیدن آنها ، ژست گرفتن آنها حرف زدن آنها ، فرهنگ آنها ، حکومت آنها،قانون آنها . . . !

غافل از اینکه جلو بودن غربیها در تمدن مادی وصنعتی دلیلی بر تقدم آنها از لحاظ‌قانون‌واخلاق ومعنویات نخواهد بودوآن قسمت از ارمغانهای‌غربی هم که دارای ارزش است ازلحاظ ریشه از فرآورده‌های تمدن اسلامی سرچشمه گرفته است مسلمین بجای آنکه آنها را در متن آئین اسلام ، و در تمدن خیره کننده اسلامی بجویند

درادمغانهای غربی جستجو نمودند و باصطلاح **« آنچه خود داشتند ، ز بیگانه تمنا میکردند »** .

خواننده محترم، باخواندن این کتاب تصدیق خواهد کرد که این **منشورها و اعلامیه‌ها** تنها برای مردمی که سابقهٔ تمدن درخشان وقوانین آسمانی درستی ندارند ارزنده و وحی منزل است ! امّا برای ملتی که سابقه درخشان و کهنی دارد ، و آئین نورانی و حیاتبخشی چون **« اسلام »** و برنامهٔ مقدّسی همانند **« قرآن »** سرنوشت اعتقادی و اخلاقی و حقوقیش را تعیین میکند ، نه تنها ارزشی ندارد بلکه با مطالعهٔ موارد تصادم **« اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر » با « قوانین اسلام »** اعتراف خواهد کرد که : « عرض خود میبرد و زحمت ما میدارد ! »



تذکر چند نکته :

۱ـ ما دراین مقایسه (مقایسهٔ اسلام بااعلامیهٔ جهانی حقوق بشر) تنها به موادی پرداخته‌ایم که با متن قوانین اسلام ، توافق و یا تصادم داشته ، اما موادی که مشتمل بر **« مسائل مستحدثه »** است وارتباطی با متن قوانین اسلام ، ندارد، وظیفهٔ حکومت اسلامی است که در بارهٔ آنها طبق مصالح و شرائط زمانی و مکانی خاص ، اظهار نظر و ابراز عقیده نماید .

۲ ـ ما دراین مقایسه ، رعایت ترتیب مواد اعلامیه را نکرده‌ایم، هرچند ماده‌ای که ممکن بود ، دریکجا مورد بررسی قرارگیرد ، همه را در همانجا مورد بحث ، قرار داده و در پاورقی بآنها اشاره کرده‌ایم .

و برای آنکه خوانندهٔ محترم ، با مقایسهٔ تفصیلی آن ، حقیقت را بهتر دریابد اصل « اعلامیه جهانی حقوق بشر » را نیز در آخر کتاب ، آورده و در پایان جلد دوم این کتاب ، یکایك آنها را نیز بااسلام ، مقایسه خواهیم نمود .

۳ ـ ما ، ده سال روی این کتاب ، کار کرده‌ایم ، و از منابع فراوان وارزنده‌ای که کمتر ، در دسترس همگان ، قرار دارد ، استفاده نموده‌ایم .

و برای آنکه از رهنمائی وانتقاد اهل نظر، استفادهٔ بیشتری کرده باشیم ، چندین

سال، سلسله مقالاتی‌ازاین‌کتاب‌را درمجلهٔ وزین وعلمی **« درسهائی ازمکتب اسلام»** و برخی از نشریه‌های دیگری‌که در حوزهٔ علمیّهٔ قم ، چاپ میشود ، منتشرکرده‌ایم ، بعلاوه اصل‌کتاب را در اختیار اهل نظر قرار داده و از فکر آنها استمداد نموده‌ایم ، خوشبختانه تجربه ها ورهنمائیهای ارزنده‌ای از این راه نصیب ما گردیده و در تکمیل این‌کتاب ، اثر بسزائی داشته است .

۴ ـ گرچه‌کتابهای دیگری چه بزبان فارسی و چه بزبان عربی، در این زمینه نوشته شده و هرکدام از آن نویسندگان در حد خود، زحماتی در این باره کشیده‌اند ، امّا خوانندهٔ محترم ، با خواندن این‌کتاب ، تصدیق خواهدکرد که :

اولا : طرز‌بررسی وتحقیق ما باآنها فرق‌روشنی‌دارد زیرا نه‌تنها متکی بمنابع اهل سنت است‌که چه بسا مغرضانه و آمیخته با تعصب ، و عاری از حقیقت است ، و نه‌تنهامتکی‌به منابع‌پیش‌پاافتادهٔ شیعه‌است‌که‌چه بسااز‌واقعیات دوراست ، بلکه‌ازمنابع صحیح و دست اوّل شیعه و سنّی و تحقیقات دانشمندان واقع بین شرق وغرب ، الهام گرفته است .

وثانیاً : باعتراف خودآن نویسندگان‌که با خواندن سلسله مقالات مادرمکتب اسلام ونشریه‌های دیگر، بعضی‌وسیلهٔ‌نامه وبعضی‌درمقدمهٔ‌کتاب‌خود ، اعتراف‌کرده‌اند:

بررسی و تحقیق ما همه جانبه‌تر و جامع الاطراف‌تر است .

۵ ـ این کتاب دو جلد است : جلد اوّل آن ، دارای چهار بحث کلی زیر است :

۱ ـ سرچشمه‌های حقوق

۲ ـ سیر اجمالی حقوق در طول تاریخ

۳ ـ اسلام و مساوات همه جانبه

۴ ـ اسلام و آزادی

و جلد دوم آن نیز آماده چاپ است فهرست کلی آن عبارتست از :

۱ ـ اسلام و فرهنگ

۲ ـ شخصیّت و حقوق زن در اسلام

۳ ـ سیستم حکومتی اسلام

۴ ـ اسلام و محاکم صالحه

۵ ـ نظام مالی اسلام

۶ ـ کار از نظر اسلام

۷ ـ اسلام و تفریحات سالم

۸ ـ اسلام و تابعیّت

۹ـ اسلام و دادگری

امید است خوانندهٔ محترم، با خواندن این کتاب ، با افکار بلند و جهانی اسلام آشنائی بیشتری پیدا کند و با ما در بیدار ساختن « **غرب زدگان** » همکاری نماید.

قم : آبان ماه ۱۳۴۸ ـ زین‌العابدین قربانی



بخش اول

حقوق، و منابع آن

سرّ پیدایش حقوق:

انسان، چون بخودش علاقمند است، میخواهد: هرچه بیشتر، از مواهب زندگی استفاده کند، و از هرعاملی که در بهتر زیستن او مؤثر است، بهره برداری نماید، امّا می‌بیند: همانطور که بچه بدون مساعدت پدر و مادر، نمیتواند بزندگی ادامه دهد، او نیز قادر نیست به‌تنهائی بجنگ مشکلات حیات برود و بدون همکاری همنوعان‌خود نیازمندیهای جسمی و روحیش رابر آورد وخودرابه کمال‌مطلوب، برساند ازاینجهت به زندگی اجتماعی تعاونی تن میدهد.

او بخوبی میداند: برای آنکه بهتر بتواند نیروهای سرکش طبیعت را مهارکند و موانع و مشکلاتی راکه‌در سر راه او قرار دارد، بشکل صحیحتری از جلو بردارد، چاره‌ای جز این ندارد که از زندگی‌انفرادی دست‌کشیده بزندگی اجتماعی تن دردهد و محصول کار و کوشش خود را با نتایج فعالیت دیگران مبادله نماید، هرکسی طبق استعداد و امکاناتش مسئولیتی را قبول‌کند ومشکلی را حل نماید، یکی‌کشاورزی کند دیگری نسّاجی، دیگری خیاطی، دیگری کفاشی و همچنین.. (۱)

---

(۱) حکماء اسلامی که از قدیم گفته‌اند: «الانسان مدنی بالطبع» اشاره بهمین معنی است آنها نیز انگیزهٔ تمایل‌انسان را بزندگی اجتماعی از همین راه تفسیر میکنند (مراجعه شود به فصل دوم از مقالهٔ دهم الهیات شفاء و گوهر مراد لاهیجی ص ۲۵۵)

وقتیکه زندگی اجتماعی بر اساس تعاون و همزیستی پدید آمد مسألهٔ حدود مسئولیتها وتعیین وظائف افراد جامعه نسبت بیدیگر ، پیش میآید . مخصوصاً با توجه باینکه آدمی دارای حس خود خواهی است و طغیان این حس ایجاب میکندکه افراد خودکامه بحکم « **الحق لمن غلب** » بحقوق دیگران تجاوزکرده موجب هرج و مرج اجتماعی گردند،ازهمین جاست که پای « **قانون** » در اجتماع،گشوده میشود و یك سلسله نظامات و مقرراتی که بشکل « حصاری » منافع همه افراد اجتماع را در خود حفظ میکند و حدود وظائف هر فرد را در برابر دیگران ، روشن مینماید ، در جامعه پدید میآید .

با توضیحی که فوقاً داده شد ، میتوان « **حقوق** » را اینطور معنی کرد : **« مجموع قواعد و قوانین لازم الاجرائی که بمنظور حفظ نظام جامعه و تنظیم روابط افراد و ملل،و بهبود وضعیت جامعه ، وضع گردیده است »** (۱)



سرچشمهٔ حقوق :

دراینکه قوانین زندگی ازکجا سرچشمه میگیرد ، ومقرراتیکه حدودفعالیت افراد وجماعات را تعیین میکند ، ازناحیهٔ چه اشخاص ومقاماتی باید وضع شود ، بحثی است فوق العاده جالب و دامنه دار ، و بایستی دربارهٔ آن ، بطور مبسوط و جداگانه درکتب کلام ، و حقوق ، به بررسی و تحقیق ، پرداخت .

ولی آنچه که فعلاً برای ما مقدور است و با بحث مقایسه‌ای ما ارتباط مستقیم دارد ، اینست که توضیح دهیم : بطور کلی ، دانشمندان علم حقوق ، و فلاسفهٔ الهی ،

---

(۱) برای اطلاع بیشتر ، از معانی گوناگون حقوق ، که بالغ بر چهل معنی میشود و همچنین راجع براز نیازمندی بشر به قانون ، مراجعه شود به کتابهای « تئوری و فلسفهٔ کلی حقوق » نوشتهٔ « کلود دو پاکیه » و « حقوق مدنی » دکتر امامی ج ۴ ص ۶۵ و « حقوق اساسی دکتر قاسم زاده »

در مقام پاسخ به پرسش فوق ، در دو تیپ کاملا ممتاز ، و مقابل هم ، قرار گرفته و دو گروه جدای از یکدیگر را تشکیل داده‌اند بشرح زیر :

الف ـ قانون از وجدان و عقل ، سرچشمه میگیرد :

گروهی که اکثریت حقوقدانهارا تشکیل‌میدهند ، عقیده دارند : « درهرجامعه و ملتی و لو آنکه در مراحل ابتدائی و دورانهای بدوی زندگی باشند ، یك نیروی تشخیص خوب از بد ، زشت از زیبا ، مفید از مضر ، حق از نا حق ، عدالت از ستم ، وجود دارد ، که افراد نکته سنج و باریك بین ، میتوانند ، برهنمائی آن ، راه و رسم صحیح زندگی را تعیین ، و قلمرو فعالیت افراد و جماعات را مشخص سازند »

طرفداران این‌نظریه، درتوضیح مرام خود، اینطوراضافه میکنند : همانطوریکه آدمی برهنمائی وجدان و عقل،خوب وبدکارهای‌شخصی‌خویش‌رااز‌هم‌تمیز‌میدهد از زشتیها اجتناب، وبخوبیهاگرایش‌پیدا میکند وبطورکلی‌همهٔ‌نیازمندیهای‌شخصی خودرا برهنمائی‌این‌پیغمبر باطن‌رفع مینماید، همچنین‌قادراست‌بارهبری‌وارشادآن،قواعد و مقرراتی‌که حافظ نظام اجتماع ، و مبین چگونگی‌روابط افرادو ملل ونشان دهندهٔ راه و رسم صحیح زندگی انسانها باشد ، بوجود آورد .

« روسو » درکتاب « امیل » این پیغمبرباطن واین سرچشمهٔ تشخیص را چنین ، می‌ستاید : « وجدان غریزهٔ فنا ناپذیر‌خدائی ، ندای آسمانیٔ‌راهنمای مطمئن افراد ، نادان و محدود ، اما هوشیار‌وآزاد ، داور درستکار و نیك اندیش **وممیز نیك و بد** که آدمی را همانند خدا میسازد [۱] » .

طبق‌عقیدهٔ‌بسیاری ازحقوقدانان ازقبیل:گرتیوس ، هیس، سن توماداکن ، همین نیروی‌هوشیاراست‌که هم درمرحلهٔ قانون‌گذاری‌وهم درمرحلهٔ نظارت براجراء راهنمای مطمئن افراد ، میباشد .



(۱) نقل از کتاب « جنایت » از سری چه میدانم ص ۱۵

حقوق طبیعی و حقوق موضوعه

دانشمندان علم حقوق بطور کلی حقوق را بدو قسم تقسیم میکنند :

۱ـ حقوق طبیعی وفطری :

حقوق طبیعی مجموع قواعدی است که از خود طبیعت وآفرینش انسان وجامعه بوجود آمده و بموجب آن اختیارات و وظایف افراد ، معین‌میگردد ، مانند : آزادی فردی ، مساوات در برابرقانون ، حق تملك اموال منقول و غیر منقول ، آزادی عقائد مذهبی و سیاسی و فلسفی ، آزادی بیان و نظائر اینها .

بعقیدهٔ طرفداران حقوق طبیعی، ایندسته از حقوق، چون از طرف خود طبیعت مقرر گردیده و سنت آفرینش هم دائمی و خلل ناپذیر است ، از اینجهت ، در تمام زمانها ودربارهٔ تمام اقوام و ملل ، نافذ ولازم الاجراء است ، و موافق با مصالح ومنافع نوع بشر میباشد ونمیشود ایندسته از حقوق‌را از انسان ، سلب‌کرد ویا نقصان وکاهشی درآن ، پدید آورد .

نظریهٔ حقوق فطری و طبیعی ، ابتداء از طرف فلاسفهٔ یونان ، مانند : سقراط ، افلاطون ، ارسطو ابراز گردید ، سپس حقوقدانان رم ، از قبیل : سیسرون ، الپین ، پل ، پلین ، فلورانتن ، بشرح و بسط انتشار آن ، پرداختند ، و در قرن ۱۷ و ۱۸ نویسندگان ودانشمندانی‌مانند:هوگوگروسیوس ، هوبس،جون‌لك ، پوفندرف ، ولف ، لایبنیتس،کانت ، میلتن، منتسکیو، ولترومخصوصاً ژان‌ژاك‌روسو ،آنرا احیاء کردند[۱]

۲ ـ حقوق موضوعه:

حقوق موضوعه ، مجموع قواعدی‌استکه ازطرف خود افراد بشر، وضع میشود مانند بسیاری ازحقوق اداری ، مدنی ،آئین دادرسی مدنی و جزائی، حقوق بازرگانی وبین‌المللی....

(۱) اقتباس از حقوق اساسی دکتر قاسم زاده ـ تحولات حقوق فطری تألیف عبدالله هادی ـ حقوق بشر و سیر تکامل آن در غرب نوشته دکتر مهدی ابوسعیدی .

حقوق موضوعه مطابق اوضاع واحوال زمانی وخصوصیات وشرایط مکانی، مقرر میگردد ، و چون شرائط و خصوصیات زمانی ومکانی ثابت و یکسان نیست ، بنا براین حقوق موضوعه فقط با بقای شرائط و خصوصیات مزبور ، قابل دوام و اجرا میباشد .

و بدین ترتیب ، حقوق موضوعه ، بر خلاف حقوق طبیعی نه دائمی است و نه عمومی، وقوانین آن ، فقط درمدت محدودی ، ودربارهٔ ملت معینی قابل‌اجرا است[۱]

در هرصورت ، چه معتقد شویم: حقوق، مخلوق عقل انسانی‌است وآدمی‌میتواند برهنمائی عقل سلیم ، قوانین ثابت و بی‌نقص ، و مطابق با مصالح ومنافع افراد جامعه بوجود آورد[۲] ، و چه عقیده داشته باشیم : قوانین ، از طبیعت اشیاء ناشی میشود و آدمی قوانینی را که در آفرینش و طبیعت انسان ، و اموری که با او ارتباط دارد ، کشف مینماید[۳] و چه بگوئیم : حقوق محصول فکرانسانی است‌که تحت تأثیرعوامل مختلف ، از قبیل : عادات ، اخلاق ، مذهب ، وضعیت اقتصادی و اجتماعی ، محیط زندگی ،آب و هوا ... قرارگرفته و پرورش یافته است[٤] در همهٔ این تصویرها چون تنظیم قانون وکشف‌آن ، بحکم عقل ووسیلهٔ‌آن ، صورت میگیرد ، از اینجهت درست است‌که این نوع حقوق ، با همهٔ اختلافی که در چگونگی وضع و کشف آن ، وجود دارد ، در قسمت حقوقی‌آورده شودکه سرچشمهٔ‌آن ، « **عقل** » و « **وجدان** »میباشد .

گر چه اساس حقوق الهی و مذهبی بطوریکه بعداً گفته خواهد شد ، همان

---

(۱) حقوق اساسی ص ۶

(۲) گروهی از حقوقدانان ، معتقدندکه : عقل ، بدون الهام از طبیعت ، قادر است براساس حق و عدالت ، تنظیم قانون.، نماید (حقوق مدنی ج۴ ص ۶۸ ــ ۷۳) .

(۳) گروهی دیگر ، از قبیل : منتسکیو و ولتر ... عقیده دارند : قوانین ، بایداز طبیعت به عقل ، تلقین شود وگرنه عقل‌نمیتواند مستقلا تشخیص دهد چه قانونی درست وچه قانونی نادرست است (روح القوانین کتاب اول فصل ۱ ــ ۲ ــ ۳) .

(۴) حقوق مدنی دکتر امامی ج۴ ص ۶۹ ، تحولات حقوق فطری ، حقوق اساسی ، حقوق بشر و سیر تکامل آن در غرب .

طبیعت وفطرت است اماکشف آن تنها وسیلهٔ عقل وخرد نیست ولذا انتقادهائیکه بدستهٔ اول وارد است باین دسته وارد نخواهد بود .

ب ـ قانون ، باید از ناحیهٔ جهان‌آفرین تشریع گردد

در مقابل گروه یاد شده ، پیروان بسیاری از ادیان بزرگ عالم ، و همچنین عدهٔ زیادی از فلاسفهٔ الهی ، عقیده دارند ، قوانین زندگی وحدود مسئولیتها ووظائف افراد جامعه ، بایستی از ناحیه خدا تعیین ، ووسیلهٔ انبیاء ومردانیکه ارتباط مستقیم ، با او دارند ، بمردم ابلاغ گردد ، وگرنه عدالت اجتماعی بمعنی واقع کلمه ، برقرار نخواهد شد ، واستعدادهای نهفتهٔ انسانی ، بمنصهٔ ظهور ، نخواهد رسید .

این گروه ، برای اثبات نظریهٔ خود ، و ردّ نظریهٔ گروه اول ، دلائلی آورده‌اند که چون دانستن آن ، در این بحث مهم حقوقی و اعتقادی که زیربنای عقائد بسیاری از دانشمندان علم حقوق، وپیروان ادیان بزرگ عالم را تشکیل‌میدهد ، ضروری بنظر میرسد ، از اینجهت به‌نقل و توضیح آن ، میپردازیم ، تا ببینیم که در این‌نبرد علمی و اعتقادی ، پیروزی از آن کیست ، و بکدام‌یك از این ، دوگروه باید پیوست ؟ !



قلمرو حکومت عقل و وجدان ؟

درست است که در آدمی ، یك نیروی فطری باطنی وجود دارد که در پاره‌ای موارد ، مستقلاً حق‌را از باطل ، زشت را از زیبا ، مفید را از مضر، خیررا از شر ... بازمیشناسد وپس‌از تشخیص، اورا ملزم میکندکه برطبق آن ، عمل نماید یعنی کارهائی را که خوب تشخیص داده است انجام‌دهد واز کارهائی‌که بد شناخته است ، اجتناب ، کند ، ولی آیا همه‌کس، در همهٔ موارد ، میتواند برهنمائی عقل ، ووجدان خود ، حق را ازباطل، خوب را ازبد ، بازشناسد؟ آیا این‌پیامبرباطن ، دررسالت خود ، مرتکب

خطا و اشتباه نمیشود ؟ آیا عادات و رسوم ، تعلیم وتربیت غلط ، حالات ودگرگونیهای زندگی ، همانند عینکهای قرمز و سیاه و سبز ، واقعیتها را دگرگونه و برعکس، نشان نمیدهند وعقل و وجدان را از قضاوت و تشخیص صحیح ، باز نمیدارند؟!

آیا عقول بشری قادر است روابط و نظاماتی که در طبیعت موجود است و یا بر اساس حق و عدالت ، وجود دارد ، بدون کم و کاست ، کشف نماید ؟ ! آیا فکر انسانی که تحت تأثیر عوامل مختلف قرارگرفته ، میتواند قواعدی که حافظ مصالح جامعه باشد ، تنظیم و تدوین نماید ؟

برفرض که عقل آدمی در همه جا رئالیست و واقع بین باشد ، آیا امیال وغرائز، منافع و لذات زودگذر ، باو اجازه میدهد که بر طبق تشخیص خود ، تنظیم قانون کند و یا در مقام عمل ، برطبق آن ، رفتار نماید ؟

پاسخ صحیح باین پرسشها وظیفهٔ مارا در پیوستن بیکی از دوگروه یاد شده روشن خواهد کرد .

۱ ـ خاصیت رنگ پذیری عقل و وجدان!

باآنکه تشخیص عقل را دربارهٔ پاره‌ای از امور ، نمیشود انکار کرد و پیامبریش را نمیتوان تکذیب نمود ، در عین‌حال ، جای تردید نیست که عادات و رسوم ، طرز تعلیم وتربیت ، شرائط وخصوصیات زندگی ، اقتصاد و طرز تولید ، و بالاخره معتقدات وآداب ملّی در چگونگی تشخیص اوتأثیرقطعی دارند .

چه بسا براثر عوامل یاد شده ، عقل و وجدان ، خاصیت رئالیستی وواقع بینی خود را از دست میدهد ، ودر تشخیص حق از باطل ، راه خطا می‌پیماید و باصطلاح ، رنگهای مختلف ، بخود میگیرد !

مثلاً آدم‌کشی وزنده بگورکردن پدران‌ومادران وفرزندان، پیش‌ما که‌دارای تعلیم و تربیت وآئین خاصی هستیم ، یکی از زشت‌ترین کارها است ، وجدان ما از شنیدن نام قتل و زنده بگورکردن افراد ، متأثر میشود ، تا چه رسد به‌کشتن و زنده‌بگور کردن عزیزترین افراد خانوادهٔ ما !

ولی همه میدانیم که گروهی در عربستان ودیگر نقاط گیتی بودند که فرزندان خود را در مقابل بتها سر می‌بریدند، و یا دختران خود را زنده‌بگور میکردند، و یا کشتن جوانان قبیله‌ای‌را که میخواستند ازآن، زن بگیرند، مایهٔ شجاعت ومردانگی میدانستند!

و یا رسم طائفه‌ای از هندوها وبدوها این بوده‌که زنهای آنان، می‌بایست، بعد از مرگ شوهرانشان، زنده‌زنده بسوزند و یا با آنان، دفن شوند![1]

«کامیل فلاماریون» فرانسوی، درکتاب «مشاهدات علمی» خود، مینویسد:

«اهالی جزیرهٔ «فیجی» روی عواطف مهرانگیزی که نسبت بوالدین‌خود دارند، در سن چهل سالگی پدر و مادر خود را زنده زیرخاك میکنند!

درآنروزی‌که می‌باید. پدرویامادرخود را زنده‌بگور کنند، تمام افراد خانواده با شادی‌ووجد تمام، کنارمقبره‌ای‌که‌قبلا تهیه‌شده، جمع میشوند، قربانی بیچاره، چون میخواهد بعالم ارواح، مسافرت‌کند، با یکایك بستگان و دوستان خود، تودیع کرده درداخل حفره دراز میکشد، پسران وبستگان، روی او خاك ریخته، سر مقبره را می‌پوشانند!

این عادت، درنظرآنان نه‌تنها جنبهٔ بیرحمی و قساوت ندارد، بلکه عملی‌شایسته و صالح، تلقّی میشود!

و علت اینکه سن چهل سالگی‌را برای اینعمل انتخاب میکنند، اینستکه سن چهل سالگی وسط تقریبی عمر وکاملترین سنین زندگی است، و بگمان ایشان، متوفی یا به‌تعبیرصحیحتر «زنده بگور شده» در روز بعث اموات، و رستاخیز عمومی، با همان حالت قوّت وکمال، برانگیخته‌می‌شود![2]»

نمونه‌های دیگر:

ممکن‌است خوانندگان محترم، مواردیکه در بالا بعنوان شواهد انحراف عقل،

---

(۱) تاریخ مالکیت فیلسین‌شاله‌ص۳۱ ـ تاریخ عرب فیلیپ حتی ـ محمدالمثل‌الکامل

(۲) مشاهدات علمی‌چاپ چهارم ص۹۸ بنقل‌ازکتاب «حقوق زن در اسلام واروپا»

و عدم واقع بینی وجدان آورده شده ، تنها باین دلیل که مربوط به اقوام وحشی و غیر متمدن است ، قبول نکرده آنها را دلیل رنگ پذیری عقل و وجدان ، در عصر ما ندانند ، از اینجهت لازم است بموارد زیر که مربوط به دنیای متمدّن است ، توجّه نمایند :

۱ ــ ذبح حیوانات ، در میان بیشتر مردم دنیا نه‌تنها امری پسندیده و صحیح است ، بلکه میتوان گفت که استعمال گوشت برای بسیاری از مردم ، ضرورت دارد و یك مسألهٔ حیاتی است .

ولی در مقابل اینعده ، هم‌اکنون ، هندوها بر اثر معتقدات خاصی که دربارهٔ حیوانات دارند ، ذبح حیوانات و خوردن گوشت آنها را شدیداً تقبیح کرده و ناپسند میشمارند !

با آنکه طبق نوشتهٔ مجله « لایف » سالانه چهار ملیون نفر ، براثر گرسنگی در دنیا میمیرند [1] وکشور پهناور هندوستان باداشتن ۱۵۰ ملیون گاو ، ۴۰ ملیون گاومیش و ۵۰ ملیون اسب، روزانه صدها نفر از افراد خود را در اثر کمبود مواد غذائی، از دست میدهد ، مردم آن سامان ، حاضر نیستند این حیوانات مقدّس را ذبح نمایند [2] !

تاجائیکه همه شنیدیم: هنگامیکه دولت هند ، برای مبارزه با قحطی و گرسنگی شدیدی که جان مردم آن سرزمین را تهدید میکند ، اجازهٔ کشتار گاوها را صادر نمود ، تشنج ، سراسر آن کشور را فراگرفت، و بدنبال آن ، زدوخورد های شدیدی روی داد ، وزیر کشور هند ، بر سر همین موضوع ، از کار برکنار گردید ، و وضع کابینه ودولت ، نیز ، متزلزل گردید [3] !

۲ ــ روابط آزاد جنسی ، در میان بیشتر اقوام و ملل جهان ، زشت و ناپسند ، شمرده میشود ولی هم اکنون ، در کشور متمدّنی مانند فرانسه ، جمعیتی

(۱) اطلاعات هفتگی شمارهٔ ۱۸/۱۱/۴۷
(۲) تاریخ ادیان دکتر علی اکبر ترابی ــ اسلام و جاهلیت
(۳) مجلهٔ مکتب اسلام شمارهٔ دوم سال هشتم ص ۳ نقل از جرائد

وجـود دارد کـه آزادی بـی‌بندابار جنسی را نـه تنها زشت نمیدانند، بلکه روی حساب اینکه دنیا دمی است و هرچه بیشتر، باید دم را غنیمت شمرد، ازآن، طرفداری جدی مینمایند! (۱)

۳ـ امروز، نظام سرمایه‌داری و اقتصاد «کاپیتالیسم» در بیشتر ممالك اروپائی وآمریکائی رونق کاملی دارد ودولتهای بزرگی‌اساس حکومت خود را روی‌آن، استوار ساخته و ازآن بشدّت جانبداری میکنند.

ولی در مقابل‌آن، اقتصاد اشتراکی ونظام سوسیالیستی درکشورهای کمونیستی، حاکم است و اساس حکومت آنان روی پایه الغاء مالکیّت فردی و تمرکز سرمایه ها در دست دولتها استواراست.

در حقیقت، امروز، دنیا بدو بلوك سرمایه داری و کمونیستی، تقسیم شده و هرکدام از آنها عقیده دارند که: تنها راه ضامن سعادت افراد بشر، پیروی کردن از سیستم اقتصادی‌آنها است! و لذا هرکدام از ایندو بلوك، با داشتن ملیونها دانشمند و متخصص، تمام نیروهای علمی و نظامی و سیاسی خود را برای تثبیت مرام خویش، و نابودکردن رقیب‌خود، بکار انداخته، میکوشند که دراین پیکار حیاتی، گوی سبقت را از یکدیگر بربایند!

وشاید، همانطور که مقدمات‌کار نشان میدهد، بالاخره بر سر همین‌موضوع، شعلهٔ آتش جنگ جهانی سوم، بلند شود، وملیونها افراد بیگناه‌را طعمه‌خود سازد، وخاکسترشان‌رابباد فنا دهد!

۴ـ سوزاندن مردگان، در بیشتر نقاط عالم، بسیار زشت وناپسند است، کسیکه مرتکب چنین‌عملی‌شود، شدیداً توبیخ و مجازات میگردد، ولی هم‌اکنون، یکی از احتراماتیکه هندوها نسبت بمرده‌ها روا میدارند، اینست که آنها را با تشریفات خاصی، سوزانده خاکسترشان را برود «گنگ» میریزند! وحتی‌چندی پیش که «نهرو» نخست‌وزیر هندوستان که از هندوان بود، فوت کرد، مراسم سوزاندن‌او

---

(۱) مراجعه شود به کتاب «طلاق و تجدد»

با تشریفات خاصی برگزارگردید ، مطبوعات و جراید ، مشروح جریان را با عکس و تفصیلات ، منتشرساختند !

۵ ـ احترام به پدر ومادر ، و ترحم به ضعفا و درماندگان ، یکی‌از مقدس‌ترین اصول اخلاقی بیشتر ملل شرقی و غربی است و لذا می‌بینیم که مؤسسه‌هائی از قبیل : شیروخورشید ، نوانخانه ، دارالمجانین ، دارالمعلولین ، دارالایتام ، بیمارستان ، جذامخانه و نظائراینها در هرکشوری با نامهای مخصوصی، برای نگهداری درماندگان پدیدآمده و مشغول بکار است .

ولی بد نیست گزارش زیر را از قول « هربرت اسپنسر » حکیم نامی انگلیسی بشنوید ، او از قول بعضی از سیاحان ، نقل میکند : در« زوزولاند » که در جنوب آفریقا واقع‌است ، هرگاه مادری‌آهنگ‌کتك زدن‌پسرخود را بکند ،آن پسر ، هرچند جوان و نو رس باشد ، قانوناً حق دارد ، مادر را بکشد !

« داماراس»ها افرادی را که وجودشان‌را برای جامعه ، بیفائده تشخیص دهند ، و یا کسانی را که بر اثر پیری ، دچار ضعف و سستی شده اند ، خواه پدر و مادر آنها باشند و خواه غیر آنها ، بقتل میرسانند ! و لذا بارها دیده شده که فرزندان ، پدران و مادران مریض خود را خفه کرده‌اند ! (۱)

نمونه‌های انحراف‌عقل ، و رنگ‌پذیری وجدان ، بیش‌از آنست‌که ما بخواهیم همهٔ آنها را در این فصل ، نشان دهیم ، ما بخاطر احتراز از طولانی شدن بحث ، افکار خوانندگان محترم را به‌نتیجهٔ این بررسی ، متوجه میسازیم :



(۱) مبانی فلسفه ص ۳۳۸

راهنما وقاضی خطا کار !

نتیجه‌ای که از مطالب گذشته ونمونه‌های یاد شده ، میتوان گرفت ، اینستکه : عقل، در تشخیص و راهنمائیش ، عاری از خطا واشتباه نیست ، و وجدان نیز برخلاف تصور « روسو » قاضی‌ای نیست که احکامش مصون از خطا واستیناف ناپذیر باشد .

با آنکه عقل ووجدان راهنمای خوب وقاضی عادلی هستند ، درعین حال، صد درصد نمیشود به راهنمائی وفرمان آنها اطمینان حاصل کرد ، زیرا همانطوریکه در نمونه‌های یاد شده دیدیم ، عقل و وجدان ، در تشخیص خود ، تحت تأثیر تعلیم وتربیت ، عادات و رسوم ، معتقدات و شرائط خاص زندگی قرار میگیرند و از درك واقعیات ، محروم میمانند .

چنانکه مثلاً ما مواظبت ازحال پدران ومادران وسالخوردگان ودرماندگان را تا دم مرگ طبیعی آنان را امری نیك ، و لازم میدانیم ، در صورتیکه اهالی جزیزهٔ فیجی و داماراس‌ها خاتمه بخشیدن بزندگی آنان را امری نیك و ضروری میدانند !

ما سر بریدن حیوانات و خوردن گوشت آنها را برای تأمین زندگی امری نیك ومطابق حکم عقل ووجدان ، میدانیم، درصورتیکه هندوها آن‌را مخالف حکم وجدان و منطق عقل میدانند !

ما سوزاندن مردگان را امری بسیار زشت و ناپسند میدانیم ، ولی پیروان آئین بودا آنرا نه‌تنها مخالف حکم عقل و وجدان ، نمیدانند ، بلکه مطابق فرمان قطعی آنها میدانند !

دولتهای غربی روش اقتصاد سرمایه داری را صد در صد ، ضامن سعادت جامعه وعالیترین برنامهٔ اقتصادی میدانند ، ولی دولتهای کمونیستی بکلی آنرا غلط ومحکوم دانسته ، تمام بدبختیهای جامعه را ناشی از آن میدانند و عالیترین برنامهٔ اقتصادی را

عبارت از سیستم کمونیسی و الغاء مالکیت فردی و تمرکز سرمایه‌ها در دست دولت ، میشناسند .

آیا میتوان گفت که : داماراس‌ها و اهالی جزیرهٔ فیجی ، و مردم عربستان که فرزندان خود را زنده بگور میکردند ، از نعمت وجدان و عقل ، بکلی بی‌بهره بوده‌اند ؟ !

آیا میشود تمام هشتصد ملیون پیروان آئین بودا راکه مردگان خودرا میسوزانند مردمی بی‌وجدان و بیخرد ، دانست ؟ !

آیا درست‌است تقریباً نصف جمعیت کرهٔ زمین‌را که طرفدار الغای مالکیت فردی و رژیم کمونیستی هستند ، همه را بی‌وجدان و بیخرد ، و عقیدهٔ آنان‌را ناشی‌ازهوا و هوس ، بدانیم ؟ !

ما عقیده داریم‌که : تمام افراد بشر، علاقمند بانجام کارهای نیك ، و ترك اعمال زشتند ، و تا حدودی هم ، حق را از باطل ، خیر را از شر ، باز میشناسند ، امّا این اختلاف آراء ، و این تضادّ عقائد و نظرات گوناگون ، معلول خاصیت رنگ پذیری « عقل و وجدان » آدمی است .

این وجدان و عقل است که‌بر اثر عادات و رسوم ، معتقدات و طرز تعلیم و تربیت ، خاصیت رئالیستی‌وواقع بینی خود را از دست میدهد ، ودربارهٔ موضوع واحد قضاوت‌های گوناگون ، مینماید [1] .

چه بسا ممکن‌است زشت‌ترین‌کارها بر اثر تکرار ، وهمگانی‌شدن‌آن ، خاصیت زشت‌بودن و نادرستی‌خودرا از دست داده ، وجدان‌عمومی، آنرا نیك بدانند ، وهمانطور که در نمونه‌های گذشته دیدیم ، عقلهای مردم آنان را بانجام آن کارهای باصطلاح مقدّس ، وادار مینماید !

---

(۱) « دیدرو » در این باره میگوید : « اشتباه است که وجدان ، صدای خدا است که در باطن هرکس ، سخن میگوید ، زیرا این وجدان برحسب زمان و مکان تغییرمیکند» (روح در قلمرو دین و فلسفه ص ۳۴۹) .

بنا بر این، چگونه میشود بار سنگین و پرمسئولیت « قانونگذاری» وتشخیص حق از باطل را بدوش « عقل و وجدان » رنگ‌پذیر، و خطاکار ، گذاشت و او را در امر قانونگذاری ، مرجع صلاحیتدار ، دانست ؟ !



رفع یك اشتباه !

ممکن‌است‌گفته شود:این‌انتقاد ، تنها‌بآن دسته ازحقوق دانان‌که معتقدند : عقل سلیم ، قادر است قوانینی براساس حق و عدالت ، وضع کند ، و یا بکسانیکه بحقوق طبیعی‌قائلند ومیگویند : درطبیعت ، روابط ونظاماتی‌وجوددارد‌که شخص‌قانونگذار ، بایستی‌آن‌قوانین را کشف‌کند ، وارد است ، امّا به‌کسانیکه معتقدند : قانون ، از عقل انسانیکه‌تحت‌تأثیرعوامل‌مختلف، قراردارد ، سرچشمه میگیرد ، ایراد « رنگ‌پذیری عقل » وارد نخواهد بود ، زیرا فرض اینست که ایندسته رنگ پذیری عقل را قبول دارند .

پاسخ :

درست است که ایندسته از حقوقدانها ، حقوق را محصول فکر انسانی‌که تحت تأثیرعوامل مختلف ، قراردارد ، میدانند ، امّا اینطورنیست‌که هررنگی‌را قبول داشته وهرنوع قانونی‌را صحیح بدانند ،آنها نیز، معتقد بیك اصل وحقیقتی هستند ، درستی ونادرستی‌قانون را باآن ، می‌سنجند ، باآنکه افلاطون وارسطودریکزمان ویك محیط زندگی میکردند و در شرائط خاصی بسرمیبردند ، یکی طرفدار لغو بردگی و از بین رفتن استبداد بود ، دیگری بردگی را فطری و استبداد را موافق با مصالح جامعه میدانست ، اینطور نیست که طرفداران این نظریه ، عقیدهٔ هر دو را صحیح بدانند و بگویند : هم نظریهٔ لغو بردگی و هم فطری بودن آن درست است !

حقوق دانانیکه درکشورهای‌کمونیستی ، رژیم سرمایه‌داری‌را صحیح میدانند ویا برعکس، افرادی‌مانند « برتراند راسل » درکشورهای سرمایه داری (انگلستان) از رژیم کمونیستی حمایت میکنندآیا میشود نظریهٔ هردو طائفه را صحیح دانست ؟!

مسلم یك حق و واقعیتی وجود داردکه اینگونه افکار ، با آن سنجیده میشود ، برخی بر اثر موافقت با آن صحیح و برخی دیگر ، ناصحیح دانسته میشود .

بنا براین، صرف‌اینکه « رنگ پذیری عقل ووجدان» را پذیرفته‌اند ، نمیشود گفت:هرچه راکه‌عقل‌آنان ، بعنوان‌قواعدلازم الاجراء تحت عوامل‌خاصی ارائه میدهد صحیح ومتبع است ، وجدان رنگ پذیرآنان نیزخطاکاراست ، چه بسا بر اثر شرایط خاصی فرمانی صادر کند ، ولی فرمان او جائرانه و نادرست باشد ، چگونه میشود زنده بگورکردن فرزندان ، و پدران و مادران ، و اعدام ضعفا و ناتوانان را ازآنان ، پذیرفت؛ روی این‌حساب ، همانطوریکه قبلاً گفته شد ، چگونه ممکن‌است بارسنگین وپرمسئولیت ، قانونگذاری‌را بدوش عقل خطاکار و وجدان غیر رئالیست ، گذاشت ؟ !

بنا براین ، چه عقل را به‌تنهائی مؤثر در وضع قانون ، بدانند ، و چه کاشف از قانون طبیعت وفطرت ، بدانند ، وچه معتقد شوند ، عقلی‌که‌تحت‌تأثیرعوامل مختلف قرار گرفته ، قادراست ، برای تنظیم روابط افراد جامعه ، قوانین لازم الاجراء بوجود آورد ، درهرحال،این‌انتقاد به آنان‌وارد است‌که عقل خطاکار ، نمیتواند مرجع صلاحیتدار ، در مسألهٔ قانونگذاری‌باشد .

۲ـ بااین‌دانش‌محدود ، چگونه میشود این‌منصب‌خطیررا اشغال‌کرد ؟!

ما هم قبول داریم‌که خوبی وبدی پاره‌ای ازکارهاوصفات اخلاقی را درك میکنیم مثلا میدانیم : دادگری و نیکوکاری ، خوب ، و بیدادگری و تجاوز بحقوق دیگران ، کاری زشت و ناپسند است ، اما دائرهٔ حقوق و قوانین زندگی ، منحصر بآن قسمت از کارها و صفات اخلاقی‌نیست .

آدمی برای آنکه جسم و جان خودرا روی اصول صحیحی هدایت کند ، و از

نظر اخلاقی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، سعادتمند گردد ، نیازمند بیك سلسله مقررات و قواعدی است که اورا به تمام کارهای پسندیده و صفات نیك ، وادار ، و از هرگونه مفاسد وزشتیها بدور دارد ، ناگفته پیداست که بوجود آوردن یك چنین مقرراتی نیازمند بیك علم وسیع و همه جانبه‌ای نسبت بحقایق جهان آفرینش ، و روابط وپیوستگیهای موجودات و تأثیر و تأثریکه هر کدام از جهان خارج ، وجسم وجان ما در یکدیگر ، دارند می‌باشد یعنی : یك قانون‌گذار کامل ، بایستی دارای اطلاعات زیر باشد :

۱ ـ یك انسان شناس کامل باشد و از تمام اسرار و رموز ، وریزه‌کاریهای جسم وجان انسان ، عواطف، غرائز، امیال ، شهوات وهوسها ،خلاصه از همهٔ جزئیات درون وبرون این موجود مرموز ، بدون استثناء با خبر باشد .

۲ـ تمام کیفیاتی‌راکه ازروابط افراد ، بیکدیگر، دردل‌اجتماع ، پیدا میشود، و تأثیری را که هنگام زندگی دسته‌جمعی روی یکدیگر ، میگذارند ، بداند .

۳ ـ از تمام استعدادها و شایستگیهائی‌که در افراد و در اجتماع ، بطور کلی نهفته وکمالاتی که بالامکان ، برای آنها میسّر است ، مطلع باشد .

۴ ـ تمام حوادثی‌را که ممکن است در آیندهٔ نزدیك یا دور ، برای اجتماع ، پیش‌آید ، و تمام عکس‌العملهای آنها را بتواند ، پیش بینی‌کند .

۵ ـ از کلیهٔ اصولی‌که میتواند انسان را بسوی تکامل ، سوق دهد ، و از موانع و شرائط آن ، مطلع باشد ، وآنچنان حسن‌انتخابی داشته باشد که بتواند نزدیکترین راهها را از میان راههای مختلف ، انتخاب نماید[1] .

اکنون . باید دید که آیا دانش و معلومات محدود بشر ، باو چنین اجازه‌ای را میدهد که بتواند نقشهٔ یك مدینهٔ فاضله را در خارج ، پیاده‌کند و یك برنامهٔ زندگی بتمام معنی‌کامل وسعادتبخش ، برای جامعه ، وضع نماید ؟ !

آیا انسانیکه بنا بگفتهٔ « ویلیام جمس » معلوماتش، درمقابل مجهولاتش، مانند قطره در برابر دریاست ، میتواند ، منافع و مضارّ پدیده‌ها و تأثیرها و تأثّریکه

(۱) رهبران بزرگ ص ۵۱

هر کدام از خارج و جسم و جان ما در یکدیگر، دارند، بخوبی درک کرده، مقررات لازم، برای بهتر زیستن افراد جامعه، مقرّر دارد؟!

آیا بشریکه طبق اقرار «آینشتاین»: «هنوز نتوانسته افسانهٔ سرّ بزرگ (معمّای خلقت) را حل کند و آنچه که تاکنون، از کتاب طبیعت خوانده، تازه باصول زبان آن، آشنا شده و در مقابل مجلداتی که خوانده و فهمیده، هنوز از حلّ و کشف کامل این معمّا خیلی دوراست، تازه آیا چنین حلّی برای او وجود داشته باشد یا نه[1]» ممکن است تمام حوادث و پیش‌آمدهائی که ممکن است برای جامعه رخ دهد، و کلیهٔ اصولی که میتواند انسان را بسوی کمال، سوق دهد، و از جمیع موانع و شرائط آن، مطلع و باخبر بوده، دستورالعملهای لازم را برای یك زندگی انسانی صادر نماید؟!

آیا انسانیکه هنوز، از اسرار ساختمان وجودیش، بی‌اطلاع مانده و با همهٔ پیشرفتهائیکه درزمینه های مختلف، نصیبش‌شده نتوانسته پرده ازروی معمّای وجودش بردارد، تا آنجا که شخصیت بزرگی، مانند «آلکسس کارل» رسماً او را بعنوان «موجودناشناخته» معرفی‌میکند[2] میتواند ادعاکند: «یك انسان شناس‌کامل‌است واز

---

(۱) خلاصهٔ فلسفی نظریهٔ آینشتاین ص ۱۹ – ۲۰

(۲) «انسان، موجود ناشناخته» نام کتابی است که بقلم ترانای فیزیولوژیست و زیست شناس معروف فرانسوی «آلکسس کارل» نگاشته شده، در این کتاب، موارد فراوانی بعنوان سرحدات علم انسانی وجود دارد که عبارات زیر یکی از آنموارد است: «در واقع جهل ما از خود، زیاد، و نواحی وسیعی از دنیای درونی ما هنوز ناشناخته مانده است و بیشتر پرسش‌هائیکه محققین ومطالعه کنندگان زندگی انسان، طرح میکنند، بدون پاسخ میماند:

چگونه مولکولهای اجسام شیمیائی در ساختمان پیچیده وگذران سلولها سهم میگیرند و زندگی را در خود نگاه میدارند؟!

چگونه ژنهای موجود در هستهٔ سلولهای جنسی، خواص ارثی را انتقال میدهند؟

... خصائص عضوی و روانی که هر کس از پدر و مادر خود بارث، میبرد، چطور←

تمام اسرار ورموز و ریزه‌کاریهای جسم وجان انسان ، عواطف ، غرائز ، امیال وهوسها خلاصه از همهٔ جزئیات درون و برون این موجود مرموز ، بدون استثناء با خبر است و برای بثمر رساندن استعداد های مادی و معنویش ، بهترین برنامهٔ زندگی را ارائه خواهد داد ؟ !

بشریکه هرلحظه خود را در برابر انبوهی از مجهولات که از هر طرف او را احاطه کرده است می‌بیند ، و میخواهد از دریچهٔ تحقیق و سئوال ، راه بسوی آنها پیدا کند و پرده از روی آنها بردارد ، ولی متأسفانه ، نه‌تنها خود او قادر به‌گشودن همهٔ‌آن رمزها نیست ، بلکه‌بنا بگفتهٔ فلك شناس معروف فرانسوی « کامیل فلاماریون » ممکن است تا ده سال ، ازآن نوع مشکلات ، پرسش‌کند ولی حتی بزرگترین‌متفکرین عالم، نتوانند ، از همهٔ‌آن پرسشها پاسخ‌گفته پرده از روی حقیقت همهٔ‌آنها بردارند[1]

← باشرائط خاص‌زندگی‌محیط وتحت‌تأثیرمواد شیمیائی‌اغذیه وآب وهوا و اصول فیزیولوژیکی و اخلاقی تغییر میکنند ؟

... اینها و چه بسیار ، پرسشهای دیگرند که میتوان ، برروی مسائلیکه موردعلاقهٔ انسانیت است ، مطرح کرد و برای آنها پاسخی نیافت » .

(انسان موجود ناشناخته ص ۴)

(۱) « کامیل فلاماریون » درکتاب خود « قوای طبیعت مجهوله » درباب محدودیت دانش بشری اینطور مینویسد : ... مافکرمیکنیم ، لیکن حقیقت فکر چیست ؟ کسی قدرت جواب ازاین سؤال را ندارد .

ما راه میرویم ، اما حقیقت فعالیت و کارهای عضلات چگونه است ؟ کسی نمیداند .

من میدانم ، ارادهٔ من نیروی غیر مادی است ، بلکه تمامی خواص روحی من نیز ، غیر مادی است ، با اینحال ، هر موقعی که اراده میکنم ، دستمرا بلند کنم ، می‌بینم ، اراده‌ام ماده‌ام را حرکت میدهد ، اما چگونه و با چه واسطه اراده‌ام ، دستم را حرکت میدهد ، و ارادهٔ مجرد . تعلق بماده میگیرد ؟ کسی پیدا نمیشود ، جواب این سئوالم را نیز بدهد .

بمن بگوئید : چگونه اعصاب بصری ، صور خارجیه را بفکر انتقال میدهد ؟ حقیقت ←

آیا چنین ، انسانی ، تمام کیفیاتی را که از روابط افراد ، بیکدیگر ، دردل اجتماع، پیدا میشود ، وتأثیری راکه‌هنگام زندگی‌دسته‌جمعی‌روی‌یکدیگر، میگذارند میداند ، و قادر است آئین زندگی سعادت بخش‌را که « هزاران نکات باریکتر از مو » در جزئیات آن ، لازم است ، رعایت شود ، وضع نماید ؟!

روی همین حساب است که پیروان ادیان صحیح آسمانی ، و بسیاری از فلاسفه ودانشمندان علم حقوق ، معتقدند :که تنها قانونگذار صلاحیتدار ،آفریدگار بشراست میتواند با علم وسیع و جهان بینانه‌اش ، بهترین آئین زندگی را برای بشر ، وضع‌کند وعالیترین راه و رسم زندگی را باو نشان دهد .

اوست که انسان را آفریده و از همهٔ اسرار وجود او آگاه است ، اوست که از جمیع نیازمندیهای مادی و معنوی انسان ، و از تمام عواملی‌که در سعادت و شقاوت او مؤثر است ، با خبر است .

تنها همین مبدأ و یا کسی‌که مستقیماً با او ارتباط دارد ، و از سرچشمهٔ دانش بیکران او ازمجرای وحی، الهام‌میگیرد،میتواند برای‌افراد بشر، دستورالعمل زندگی وضع نماید .

وگرنه بشر معمولی که ارتباط مستقیم با مبدأ هستی و جهان آفرین ندارد ، و دانش او چه نسبت بخود ، و چه نسبت بجهان خارج از خود ، محدود و ناچیز است ، هیچگاه صلاحیت اشغال چنین مقامی را نخواهد داشت .

واینکه می‌بینیم : قوانین بشری ، همواره دستخوش تغییر وتحول است ، تبصره‌ها وآئین‌نامه‌ها و نسخ ولغو ، بدنبال ، دارد ، نه فقط بر اثر تغییر شرائط محیط ومصالح

← این فکر ، چگونه ادراك میشود ؟ محلش‌کجا است ؟ فعالیت مغزی چگونه صورت میگیرد؟ و حقیقتش چیست ؟

... میتوانم از این قبیل ، سؤالات ، تا ده سال ، برای شمامطرح‌کنم، در حالیکه بزرگترین دانشمندان و متفکرین شما نمیتوانند ، کوچکترین سئوالاتم را پاسخ ، گویند» (علي اطلال المذهب المادي ص ۱۳۸)

است ، بلکه قسمت عمدهٔ آن ، بر اثر جهل و نادانی قانونگذاران ، از مصالح ومفاسد واقعی، وعدم درك آنها نسبت بواقعیات امور ، و بی‌اطلاعی آنان ، از عواقب کارها است .

۳ ـ خودخواهی و منافع شخصی ، مانع رعایت مصالح واقعی‌است !

بر فرض آنکه قبول کنیم : قانونگذاران‌بشری از دو مرحلهٔ خطرناك گذشته جان بسلامت ، بدرمیبرند ، یعنی : نه وجدان وعقل آنان ، تحت تأثیرعوامل مختلف قرار میگیرند و خاصیت رئالیستی خود را از دست میدهند ، و نه علم و دانش آنان ، محدود وناچیز است که از عهدهٔ درك مصالح ومفاسد واقعیه بر نیاید ، بلکه تصدیق‌کنیم که : هم وجدان و عقل آنان ، میزان سنجش خوبی هستند ، و هم دانش آنان کاملاً محیط و جامع‌الاطراف است .

امّا در عین‌حال ، مرحلهٔ خطرناك دیگری در پیش پای آنان وجود دارد که تا کسی ارتباط مستقیم با مبدأ هستی نداشته و از غیب براو مدد نشود ، نخواهد توانست از این مرحلهٔ دشوار و خطرناك ، عبور نماید وآن مرحله اینست :

قانونگذاران بشری مانند دیگر افراد بشر ، دارای عواطف و امیال و خواسته‌ها و افکار مخصوصی هستندکه از طرز زندگی وشرائط محیط و غریزهٔ جاه طلبی ، و حس منفعت جوئی و خودخواهی آنان ، ناشی میشود .

بودن این نوع خصائص روحی و طرز تفکر در آنها مانع از اینست که هنگام وضع قانون ، مصالح واقعی فرد و اجتماع را آنطوریکه لازم است ، رعایت نموده ، ندای فطرت و حقیقت را لبیك ، گویند .

همین انگیزهٔ درونی است ، که همواره‌قانونگذاران بشری را برآن میدارد که هنگام وضع قانون ، منافع شخصی و محلی و مملکتی خود و موکلین خود را بر منافع دیگران ، ترجیح دهند و از رعایت مصالح واقعی و حقوق دیگران سرباز ، زنند !

شما فرض کنید : دولتی ملّی ، طبق مصالح عمومی مردم ، لایحهٔ منع مشروبات الکلی و منع استعمال مواد مخدررا به مجلس ببرد و از اعضاء پارلمان بخواهد ، آنرا

تصویب نمایند ، اگر تمام و یا اکثر اعضاء مقننهٔ پارلمان ، الکلی و یا معتاد به مواد مخدر باشند ، و بدانند : با تصویب آن‌لایحه ، دیگر بهیچوجه ولو بطریق « قاچاق » دسترسی به مشروبات الکلی و مواد مخدر ، نخواهند داشت ، آیا ممکن است‌اکثریت اعضاء پارلمان ، لایحهٔ مزبور را تصویب نمایند ؟ !

آیامنافع شخصی آنان اجازه خواهد داد که مصالح و منافع دیگران را بر منافع و میلهای شخصی ترجیح دهند ؟ مسلم پاسخ منفی است . «منتسکیو» حقوق دان و متفکر معروف فرانسوی ، در تأیید نظریهٔ فوق ، اینطور مینویسد :

هیچ قانونگذاری نیست‌که در قانون نظر خصوصی نداشته باشد .

علتش‌اینست‌که هرقانون گزاری ، دارای عواطف وافکار مخصوصی است و درحین وضع قانون ، میخواهد نظرات خود را در آن بگنجاند .

«ارسطو» در وضع قوانین ، گاهی میخواست : احساسات حقد وحسد خودرانسبت‌به«افلاطون» تسکین بدهد، وزمانی‌علاقه ومحبت خود رانسبت به اسکندر ، ظاهر سازد .

«افلاطون» از استبداد ملت «آتن»بیزار بود و این نفرت در قوانین او محسوس است .

«ماکیاول» «دوك والانتینوا» را دوست میداشت ، و این محبت ، از قوانین او فهمیده میشود .

«توماس مور» که خیلی تحت تأثیر کتب گذشتگان ، قرار گرفته بود میخواست تمام کشورها را بسادگی یکی از شهرهای یونان ، اداره نماید .

«هارینگتون» یگانه قانون درست را قانون جمهوری انگلستان میدانست ، درحالیکه نویسندگان دیگر ، عقیده داشتند : اگر کشوری سلطنتی نباشد ، دارای قوانین درست نخواهد بود .

مقصود اینست که قانون ، همواره با عواطف و احساسات قانونگذاران ، برخورد ، مینماید ، و گاهی اوقات ، عواطف و احساسات مزبور ، اندکی درقانون ،

تأثیرمی‌کندو گاهی هم قانون مطلقا و بطور کامل تحت تأثیر عواطف و نظرات خصوصی قانونگذار قرار میگیرد[۱]».

« ژان ژاك روسو » دانشمند و حقوق دان معروف دیگر فرانسوی ، نیز درهمین زمینه مینویسد: **«برای کشف بهترین قوانینی که بدرد ملل بخورد ، یك عقل کل لازم است که تمام شهوات انسانی را ببیند ، ولی خود هیچ حس نکند ، باطبیعت هیچ رابطه‌ای نداشته باشد ولی آنرا کاملا بشناسد، سعادت او مربوط بما نباشد ، ولی حاضر باشد ، بسعادت ما کمك کند ، بالاخره بافتخاراتی اکتفا نماید که بمرور زمان ، علنی گردد یعنی : دریك قرن ، خدمت کند و درقرن دیگر نتیجه بگیرد .**

بنابر آنچه که گفته شد ، خدایان (ویا به تعبیر مترجم ، انبیاء) میتوانند چنانکه شاید و باید ، برای مردم ، قانون، بیاورند[۲]»روی این‌حساب ، همانطوریکه در عبارات دو دانشمند نامبرده ، تصریح گردیده ، قانونگذار ، بایستی یك عقل کلی باشد . که بهیچوجه تحت تأثیر امیال و نظرات شخصی که موجب عدم رعایت مصالح عمومی‌است ، قرار نگیرد مانند : ارسطو و افلاطون و سائرقانونگذاران بشری نباشد که برای تسکین دادن به احساسات حقد و حسد ، ویابجهت احساسات وعواطف ضد استبدادی ، و یا بخاطرعلاقه به «دوك والانتینوا» و یا بعلت راضی نگهداشتن‌حس جاه طلبی و منفعت خواهی و لذت جوئی و نظائر اینها قانونی را تصویب ، و یا لغو نماید .

بلکه بایستی بر سطح بلندی از دانش و تقوی و عواطف ، و افکار صحیح و فضائل اخلاقی ، قرار داشته و از آنجا تمام عوامل خوشبختی و بدبختی واقعی مردم را نگریسته فقط بخاطرسعادت و نیکبختی مردم،دست اندرکار تنظیم قانون ومقررات گردد . بعقیده پیروان‌بسیاری ازآئینهای بزرگ ، وگروهی ازمحققان علم حقوق چنین

---

(۱) روح القوانین چاپ چهارم ص ۸۷۱

(۲) کتاب قرار داد اجتماعی ص ۸۱

کسی ، در میان افراد معمولی بشر که ارتباط مستقیم با جهان آفرین ، داشته باشد ، وجود ندارد ، تنها آفریدگار جهان ، و فرستادگان معصوم و پاك اویند که صلاحیت چنین مقامی را داشته ، هیچگونه نظری جز سعادت و خوشبختی مردم در وضع قانون ندارند .

۴ ـ این زنگوله را کی باید بگردن گربه بیاندازد؟!

هرگاه از تمام مطالب گذشته که مربوط بعدم شایستگی وصلاحیت بشرمعمولی برای منصب قانون‌گزاری بوده ، صرفنظر کنیم ، و تصدیق نمائیم که ممکن است میان افراد بشر نیز کسانی پیدا شوند که دارای وجدانی واقع بین ، و دانشی کافی و نظری پاك باشند ، و در نتیجه بتوانند برای برقراری عدالت اجتماعی و بهتر زیستن جوامع بشری،قوانینی‌سعادت‌بخش، وضع‌نمایند،اماهنوزجای‌یك سئوال باقی‌است وآن‌اینکه:

ضامن اجرای این قوانین چیست ؟ وکی باید ، زنگولهٔ قانون را بگردن بشر ، بیاندازد ؟!

یعنی: هرگاه قوانینی‌ازکمسیونهاگذشت، ودرپارلمان‌نیز، با قیام وقعود و جرّو بحثهای ممتد به تصویب رسید، بنا شد که مردم ، برطبق آن عمل‌نمایند ، اماچنانچه افرادی متمکن و ذی نفوذ ، بخواهند : در پناه قدرت ، و یا باهزاران لطائف الحیل، از زیر بار آن ، شانه خالی کرده و نسبت بآن بی‌اعتنا باشند ، آیا کدام مقام مسئولو مرجع صلاحیتدار است‌که مانع سوء استفاده‌آنها شده و ضامن اجراء آن قوانین‌باشد؟!

خواهید گفت : این سئوال که بسیار ساده و پاسخش نیز کاملا روشن است زیرا قوانین مملکتی ضامن اجرائش ، دولت و قوانین بین‌المللی ، ضامن اجرائش ، سازمان ملل و شعب تابعهٔ آنست !!

ولی چنانچه خوب دقیق شویم و هرگونه تعصب و غرض و مرض را از خود دور سازیم ، واعمال مجریان قوانین‌مملکتی وبین المللی، وبطورکلی مردم جهان راعمیقانه مورد بررسی قرار دهیم ، خواهیم دید که این جواب بسیار خام و نا پخته است زیرا:

اولا ـ دولتها برفرض که قادر باشند ، از قانون شکنیها و سوء استفادههای علنی افراد ، جلوگیری کنند و زنگولهٔ قانون را در ملأعام، و در برابر دیدگان مردم بگردن گردن کشان ، بیاندازند ، درخلوتگاهها چه خواهند کرد ؟! آنجا که احدی شخص مجرم را نمی‌بیند ، و هیچکس از جرم و تجاوزش با خبر نیست ، آنجا که همه گونه شرائط سوء استفاده برای او آماده است ، و هیچگونه راه اثبات جرم ، برای او موجود نیست ،آنجا که از دیدگان مردم و پلیس بدور است ، جز او وخدایش ازکردهٔ او خبر ندارند : در اینگونه موارد که متأسفانه در زندگانی هرکس زیاد پیش میآید چه باید کرد و ضامن اجراء قوانین ، چیست ؟ !

آیا در اینگونه موارد ، ضامن اجرائی قطعی جزایمان بخدا و مذهب که بعداً شرح خواهیم داد وجود دارد ؟

ثانیاً ـ در مواردیکه حقوق گروهی مورد تجاوز گروه دیگر قرار میگیرد و گروه ستمدیده شکایت ، بدولت میبرند و از او در خواست حقوق از دست رفتهٔ خود ، مینمایند ، بر فرض که بگذارند : صدای آنان بگوش دولت برسد، و باز برفرض که دولت هم دوست عادل و غمخوار باشد، ودرمقام احقاق حق و اجرای عدالت بر آید ، بازرسانی را مأمور بررسی شکایاتآنان نماید، با همهٔ این فرضهای دور ازواقع اگر آن بازرسان که مأمور بررسی و اجراء عدالت ومقرراتند، بجهتی ازجهات مایل نباشند : با ستمدیگان همکاری کرده ، حق را بحقدار برسانند ، آیا در چنین صورتی زحمات قانونگذاران ، خنثی و بی‌ثمر نخواهد شد؟!

و اگر دولت ، بخواهد : برای هر مأمور و بازرسی ، مأمور و بازرس دیگری بگمارد آیا این عمل سر بدور و تسلسل در نمیآورد؟!

و بالاخره در اینگونه موارد از دست دولت که بقول شما مرجع صلاحیتدار و ضامن اجراء قوانین است ، چه برمیآید و چگونه میتواند : عدالت اجتماعی را برقرار سازد؟! .

ثالثاً ــ همهٔ اینحرفها مربوط به صورتی بود که دولتها و سازمان ملل نشین ها

را مردمی پاك سرشت و طرفدار عدالت بدانیم و دامن کبریائی آنان را از لوث تعدّی و اجحاف ، پاك بشماریم ، اما اگر خدای ناکرده ، آنها بجای آنکه رهانندهٔ گرگ باشند، خودگرگ درنده باشند[1] ، بجای آنکه دست اشرار وستمگران را از سر ستمدیگان کوتاه کنند، خود ستمگر و جانی باشند ، بجای آنکه طرفدار قانون.حامی زیردستان باشند قانون شکن و مظلوم کش ، از آب در آیند ، بجای آنکه مانند ابراهیم، موسی و محمّد ، بت شکن ، مبارز وطرفدارعدالت باشندبااعمال خودروی نمرود.فرعون ابوجهل، نرون، چنگیز، و آتیلا را سفید مینمایند!!

و بالاخره بجای آنکه در آبادانی و رفاه حال مردم ، و بالا بردن سطح فرهنگ و اقتصاد کشورهای ضعیف وعقب افتاده بکوشند ، تمام همّ خود را مصروف نگهداری حکومت لرزان ، وخاموش کردن سر وصدای مخالفان خود ، مینمایند ، مردم را در بدبختی ، فقر مالی ، بیسوادی و بیخبری از همه جا نگهمیدارند ، با پدید آوردن اختلافات و کشمکشهای داخلی و نقشه های اهریمنانهٔ دیگر افکار مردم را تخدیر میکنند . آنگاه بنام‌مقدس «استعمار» که بمعنی «طلب‌عمران و آبادی است» دارو ندار دول‌ضعیف‌وباصطلاح خودشان، «ملل وحشی» راغارت‌مینمایندو برای آنهاوزارتخانه‌ای بنام «وزارت استعمار» بوجود میآورند؟!.

آیا در اینگونه موارد چه باید کرد؟! آیا مردم ستمدیده و ملتهای غارت شده دراینگونه حالات به‌کی پناه ببرند وبکدام مرجع صلاحیتدار شکایت‌نمایند؟!

ممکن است ، بر اثر تبلیغات دامنه‌داری که بوجود آورندگان سازمانهای بین‌المللی و اتحادیه‌های طرفدار بلوك شرق و غرب کرده و میکنند ، برای شما قبول.

---

(۱) اشاره است به شعر معروف شاعر ایرانی که همین حقیقت را بشکل زبانحال گوسفندبیان داشته است:

شنیدم گوسفندی را بزرگی	رهانید از دهان و چنگ گرگی
شبانگه‌کارد برحلقش ، بمالید	روان گوسفند از وی بنالید
که ازچنگال گرگم‌در ربودی	بدیدم عاقبت گرگم تو بودی

مطالب بالا امری مشکل و دشوار باشد. اما یك نگاه اجمالی باوضاع کنونی و گذشته جهان کافی است که تصدیق کنیم که نه تنها از این سازمانها کاری ساخته نیست بلکه تمام کشمکشهای بین المللی زیر سر بوجود آورندگان همین سازمانها و اتحادیه ها است.

مگر همین انگلستان نبوده و نیست که سالیان دراز، کشورهای زرخیزی‌چون هندوستان، عراق، اردن، کویت، شیخ‌نشینهای خلیج فارس، حجاز، یمن، اوگاندا زنگبار، سومالی، گینه، قبرس، سیلان، برمه، سودان و ده‌ها سرزمین دیگر را میدان ترکتازی خود قرار داده و میلیاردها میلیارد ثروت وذخائر ملی مردم‌بدبخت و بی‌دفاع همین کشورها را بغارت و چپاول برده و میبرد؟!

و سالهای متمادی است که تمام وسائل حمل و نقل زمینی و دریائی و هوائی‌او ازاین‌کشورها نفت، الماس، نقره، پلاتین، سرب، روی، نیکل، مس، آهن، ذغال سنگ، پنبهٔ نسوز، مرمر، عقیق، فیروزه، عاج، جیوه، کهربا، گوگرد، کائوچو، پشم چوب، ابریشم، صمغ، ماهی، مویز، روغن، بادام، پسته، نارگیل، گندم، جو، پنبه برنج، نیشکر و . . . . بطرف اروپای باصطلاح متمدن! حمل کرده و میکنند!؟.

مگر همین فرانسه همکار انگلستان نبوده که سالیان متمادی از شریان حیاتی کشورهائی مانند: ماداگاسکار، آفریقای غربی، مالایا، سومالی فرانسه، گادلوپ مارتینگ، گینهٔ فرانسه، مجمع الجزایر والیس، جزائرهولون، متصرفات قطب‌جنوب کامبوج، کامرون، تونس، حبشه، لیبی، مراکش، الجزایر، و ده ها کشور اسلامی وغیراسلامی دیگررامیمکیده، اموال و هستی شان را بتاراج و غارت میبرده است؟!

مگر مبارزات خونین مردم زجرکشیده «الجزایر» و اعمال وحشیانهٔ ژنرالهای فرانسوی، با مردم بی پناه آنجا[1] و کشته شدن یك ملیون نفر از افراد شریف وملت

(۱) یکی ازفرماندهان ارتش فرانسه در الجزائردستور داده بود: «مدخل‌ومخرج غارهائی که جنگجویان الجزائری در آن، مخفی شده بودند، با هیزم و مواد محترقهٔ دیگر، پر کنند، و آنها را بآتش بکشند و بقول خود، آن روباهان را بسوزانند»! !←

مسلمان آزادیخواه آن سرزمین، در راه بدست آوردن استقلال ملی، هرگز از خاطره‌ها محو نخواهد شد ؟!

آیا همین آمریکای آزادیخواه ! نبوده و نیست که نیمی از کشورهای ضعیف و بی دفاع جهان را زیر نفوذ خود ، گرفته کانهای طبیعی و میراثهای ملی و بطور کلی همه چیز آنها را بعناوین مختلف ، بغارت میبرد ، و زیر ماسك فریبندهٔ « مبارزه با کمونیست » که درحقیقت ، مولود بد رفتای خود آنهااست ، میخواهد : از راه انعقاد پیمانهای نظامی و عمرانی و سرمایه گذاری و اعزام کارشناس و مستشار . . . . نیمی از مردم روی زمین را همچنان زیر نفوذ استعماری خود نگه بدارد ؟!

آیا کسی هست که از بیدادگریهای این کشور مقتدر و ثروتمند ، نسبت بآمریکای لاتین وکوبا وویتنام، بی‌خبر باشد؟! آیا سزای ملت سرسخت و آزادیخواه ویتنام که میگوید: ما باید استقلال داشته باشیم ، و هیچ کشور بیگانه‌ای حق ندارد درسرنوشت ما دخالت کند، اینست که باید مدت ۲۰ سال ، درآتش جنگ بسوزد وملیونها نفر ازعزیزان خود را از دست بدهد ، هزارها تن بمب ، روی خزائن نفتی و دیگر مراکز مهم آن ، ریخته شود ، و تنها برای نابودی و یا تسلیم کردن مردم آنجا ، آمریکا ۸۰ میلیارد دلار ، خرج نماید ؟!

مگر آنها چه میگویند ؟ جز آزادی و استقلال، چیزدیگری میخواهند؟!

آیا جرم «لومومبای» آزادیخواه چه بوده که بایستی آمریکای طرفدار آزادی! وسیلهٔ عمال نشاندار خود ، یعنی « هامرشولد » دبیرکل اسبق سازمان ملل ، و موسی چومبه او را شهید نماید ؟ (۱)

گرچه از فشارها وجنایات پشت دیوارهای آهنین کشورهای کمونیستی خبردرستی نداریم ، اما از حوادثی که گاهگاهی درکشورهائی مانند : مجارستان ، چکسلواکی

← (بکتاب الجزائر ومردان مجاهد نوشتهٔ حسن صدر مراجعه شود)

(۱) جریان قتل « لومومبا » را بدست یاری هامرشولد و موسی چومبه ، در کتاب « میراث خوار استعمار» ص ۱۱ ـ ۴۰ بخوانید . ـ البته این مطالب پیش از پایان جنگ ویتنام نگارش یافته است وگرنه آمار مخارج جنگ بیش از اینها بوده است .

رخ میدهد ، میتوانیم : حدس بزنیم که در دیگراز اقمار اتحاد جماهیرشوری یعنی : گرجستان ، ازبکستان ، تاجیکستان ، قزاقستان ، قرقیزستان ، ارمنستان ، لیتونی ، لیتوانی ، ملداوی.. چه میگذرد [۱] ؟!

آیا همین کشورهای بزرگ ، و دیگر ازهمدستانشان نیستند که در سراستعمار کشورهای کوچك و مراکز نو و یا نگاهداری آنها و ادامهٔ وضع موجود ، با هم در مسابقه هستند و برای عقب راندن رقیب خود ، ازمعرکه ، هر چه بیشتر به تسلیحات و نیروی دفاعی خود میپردازند ، و برای یکدیگر دندان می‌سایند و عربده میکشند [۲] ! ؟

---

(۱) شرح جنایات کشورهای استعماری و مطالب بالا را از کتابهای « کارنامه سیاه استعمار » و « الجزائر و مردان مجاهد » و « مسائل کشورهای آسیائی و آفریقائی » و « جنگ سرد » دکتر سعادتمند ، بدست آورید .

(۲) بموجب کنفرانسی که در ۲۵ اوت ، در « اسلو » پایتخت « نروژ » نمایندگان ۱۷ کشور جهان ، تشکیل دادند ، سند جالبی بدست آمد ، بموجب این سند هرسال ، در سراسر جهان ، در حدود ۱۲۶۰ میلیارد تومان ، ببودجهٔ نظامی اختصاص داده شده ونکتهٔ جالب ، اینکه چهار پنجم این مبلغ ، یعنی : ۱۰۰۸ میلیارد تومان ، فقط بودجهٔ نظامی دو کشور بزرگ شرق و غرب ، یعنی آمریکا و شوروی است (اطلاعات ۱۳ر۶ر۴۴)

وزیر دفاع شوروی ، در رژه میدان سرخ مسکو گفت : اگر تجاوز به شوروی و کشورهای‌سوسیالیستی ، صورت‌گیرد ، ارتش شوروی به‌کمك قدرت موشکی خود ، آنچنان ضربه‌ای به تجاوز کار ، وارد میسازد که دفاع برای او غیر ممکن باشد ، نخست وزیرسابق شوروی یك ماه قبل از سقوط حکومتش گفته بود : شوروی ، دارای موشکهای جهان پیما است ، در برابر این موشکها دفاع ممکن نیست ، زیرا رادارهای نگهبان ، قادر نیستند ، مراکز دفاعی دشمن را از حرکت آنها آگاه سازند .

بیانات نخست وزیر سابق ، همان زمان ، کارشناسان نظامی غرب را متوجه مسائل تازه‌ای کرد و در آنها نگرانی ، بوجود آورد (اطلاعات شمارهٔ ۱۱۹۰۴)

آیا همین‌ها نبودند که جنگ جهانی اول و دوم را با همهٔ بدبختیهائیکه بدنبال داشته ، بوجود آوردند و تنها در جنگ جهانی دوم ۵۵ ملیون نفر را بکشتن دادند ؟ وازده سال باینطرف نیز ۳۵۰ جنگ کوچك و بزرگ دیگر ، درجهان راه انداختند، وملیونها نفر دیگررا در این جنگها تلف کرده و نابود ساختند [۱] و هم‌اکنون ، بر سر مسألهٔ ویتنام و نظائر آن ، بیم‌آن میرود که دو بلوك شرق و غرب ، رسماً بجان یکدیگر ، بیفتند و جنگ جهانی سوم را بوجود بیاورند ؟ !

آیا درآنروز چه خواهد شد ، خدا میداند ! ! [۲]

روی این حساب روشن ، آیا بازهم میشود باین کاخ نشینها و پدید آورندگان سازمانها و منشور مللها واعلامیهٔ حقوق بشرهاخوشبین بود وآنها را مرجع صلاحیتدار و ضامن اجرای قوانین ، دانست ؟ !

آیا همین دولتهای بزرگ نبودند که هر موقع ، موضوعی برخلاف منافع آنها درشورای امنیت ، مطرح میشد ، آنها فوراً از حق « وتو » استفاده‌کرده تصمیمات شورا را بی‌اثرساخته مانع اجرای عدالت میشدند تاجائیکه شوروی تا آخرسال ۱۹۶۱ بالغ

---

(۱) اطلاعات شمارهٔ ۱۱۶۹۵ ـ اطلاعات هفتگی ۱۰ر۱۰ر۴۴

(۲) خطر بمبهای « مگاتنی » طوری است که با ده هزار بمب مگاتنی ، در ساعت اول جنگ ، یکصد و هفتاد و پنج ملیون ، از ساکنین کشورهای پر جمعیت ، از قبیل : روسیه و یاآمریکا از بین رفته ، هشت ملیون ، گرفتار درد بیدرمان جراحات اتمی‌خواهند گردید ! !

باید تذکر داد که در حال حاضر ممالك متحدهٔ آمریکا ۲۴۰۰۰ اتحاد جماهیر شوروی ۸۰۰۰ وانگلستان ، قریب ۱۵۰۰ بمب مگاتنی دارند !

و هرگاه ملل دیگر از جمله چین کمونیست ، مجهز به سلاح اتمی بشوند ، خطر روزیکه جامعهٔ بشریت ، دستخوش فنای قهری گردد و از فرهنگ و تمدن بشری اثری باقی نماند ، بعید بنظر نمیرسد ! (مجلهٔ مسائل ایران به نقل از مکتب اسلام شمارهٔ ششم سال هفتم ص ۵۸) .

بر یکصد بار از حق وتو استفاده نموده است[۱]

همهٔ ما در مسألهٔ تقسیم فلسطین، تجزیهٔ کنگو، بحران شدید قبرس، کشتار مسلمانان کشمیرو دهها مورد دیگر، نمونه‌های روشن اینگونه سوء استفاده‌ها را بچشم خود، دیده‌ایم ؟!

از همهٔ اینها گذشته، مگر سازمان ملل، میتواند: دولتی را مجبور کند که بعضویت او درآید و یا در برابر فرمانهائیکه صادر میکند، گردن نهد؟ مگرشورای امنیت باسرائیل اعلام نکرد که اراضی اشغال شده اعراب را تخلیه کند، آیا او پذیرفت و برأی شورای امنیت احترام گذاشت ؟!

تنها کاریکه از سازمان ملل ساخته است، اینستکه: هرگاه دولتی خواست از حد خود تجاوز کند، اعضاء سازمان باید از طریق مذاکرات، میانجیگری، کدخدامنشی و بطورکلی از راه‌های مسالمت‌آمیز، از آن، جلوگیری نمایند.

و اگر اصرار در تجاوز و تعدی کرد، بایستی باهمدستی یکدیگر، او را در صحنهٔ جهان، تنها بگذارند، و در صورت مقتضی با او مخالفت کنند[۲]

پر واضح است که یك چنین مقامی از نظرِ حقوقی، هرگز نخواهد توانست، ضامن اجرای قوانین، وبرقرار سازندهٔ امنیت بین‌المللی باشد.

بنا بر این قوانین بشری، بر فرض که از لحاظ حقوقی درست ومطابق بامصالح واقعی جامعه تنظیم شده باشد، از لحاظ ضمانت اجرائی، کمیتش لنگ است، چه در داخلهٔ کشورها وچه در امور بین‌المللی، عاملی که بتواند صد در صد قانون را بمرحلهٔ اجراء درآورد، وجود ندارد[۳].

---

(۱) جنگ سرد در سالهای ۱۹۶۲ - ۱۹۴۵ ص ۲۸۷

(۲) منشور ملل متحد فصل هفتم

(۳) دربارهٔ ضمانت اجرای قانون در بحث آینده نیز، توضیحاتی داده خواهد شد.

منابع حقوق اسلامی
و ضمانت اجرای آن

حقوق اسلامی، برخلاف قوانین موضوعه تنها از عقل ووجدان انسان ، سرچشمه نمیگیرد ، سرچشمه ، قوانین اسلامی ، خدای جهان آفرین است ، اوست که از مصالح و مفاسد کارها ، و روابط و پیوستگیهای امور ، آگهی درستی دارد و در هنگام قانو- نگذاری تنها سعادت جامعه را درنظر میگیرد نه منافع شخصی و جانبداری بیجا ازاین وآن را ، زیرا او از همه چیز بی‌نیاز است و ما فوق همه چیز است ، و بهمین جهت ، مقام قانونگذاری منحصر به اوست .

و برای دریافت «حکم‌الله» و قوانین الهی ، از نظر شیعه [1] ، چهار مرجع صلاحیتدار وجود دارد ، و این چهار مرجع صلاحیتدار است که در زمان ما ، منابع حقوق اسلامی را تشکیل میدهند :

۱ - قرآن مجید

قرآن ، نخستین منبع اساسی قانونگذاری اسلام ، محسوب میشود .

این کتاب مشتمل بر ۶۳۴۲ آیه و ۱۱۴ سوره ، ۷۷۹۳۴ کلمه و ۳۳۰۴۶۷۰ حرف است و در ظرف بیست و سه سال برانگیختگی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بحسب مقتضیات و نیازمندیها وسیلهٔ فرشتهٔ « وحی » براو نازل شد ، و بدستور او بهمین‌ترتیب ، تنظیم و تدوین ، گردید .

---

(۱) برادران اهل «سنت» ما غیر ازمنابع چهارگانهٔ فوق ، مصادر دیگری ازقبیل : قیاس ، استحسان ، مصالح مرسله ، سد الذرایع ، عرف ، مذهب صحابی ، شرایع قدیم ، عدالت و انصاف ... برای حقوق اسلامی شمرده‌اندکه از نظر شیعه تمام نیست و لذا ازذکر آنها خودداری میشود (مراجعه شود به کتابهای : الاصول العامه للفقه المقارن- المبادی العامه للفقه الجعفری - فلسفهٔ قانونگزاری در اسلام - الاسلام عقیدة و شریعة)

آیاتیکه از آن، مستقیماً مربوط باحکام وقوانین زندگی است، در حدود ۵۰۰ آیه میباشد که از آنها تعبیر به «آیات الاحکام» میکنند[۱].

این کتاب از زمان پیامبر اسلام، تاکنون، بعنوان بزرگترین منبع قانونی شناخته شده و مسلمین، برای بدست آوردن معارف حقّه، و مکارم اخلاق، و قوانین زندگی به آن، مراجعه میکرده و از سر چشمهٔ جوشان آن بهرمند بوده و میباشند. علی علیه‌السلام میگوید: از پیامبر اکرم، شنیدم که میفرمود: «بزودی فتنه‌ها پدید خواهد آمد» عرضه داشتم: درآنروز عامل نجات چیست یارسول الله؟ فرمود: «کتاب خدا، درآن، تاریخ گذشتگان، و اخبار آیندگان، **وقانون زندگی شماست، کتابی که حق را از باطل جدا میکند**، و محتویات آن، پوچ و بیمعنی نیست، کتابیکه هواهای نفسانی نمیتواند بر آن چیره شده و از دائرهٔ حقیقت، منحرف نماید، **دانشمندان از آن سیر نمیشوند، وگذشت روزگار، نمیتواند آنرا کهنه کند**، محتویات شگفت‌آورش، تمام شدنی نیست، هرگاه‌کسی بخاطر ستمگری آنرا ترك‌کند، خدا او را نابود خواهدکرد، **و هرکس از غیر آن، هدایت بخواهد گمراه خواهد شد.**

قرآن، ریسمان محکم خدا وراه راست است، هرکس برطبق آن، عمل‌کند، مأجور، و هرکس بر اساس آن، قضاوت کند، دادگری کرده است، وهرکس مردم را بسوی آن بخواند، براه راست خوانده است»[۲].

۲ ـ سنت

قوانین زندگی بیشتر از آن است که ممکن باشد، تمام جزئیات آن، با پانصد آیهٔ (آیات الاحکام) بیان شود، هرکدام از نماز، روزه، حج، جهاد، بیع، میراث، نکاح ... مسائل جزئی فراوانی دارند[۳] که نمیشود، همهٔ آنها را درپانصد آیه‌گنجانید

(۱) المدخل الی علم اصول الفقه ص ۲۰

(۲) مراجعه شود به مقدمهٔ تفسیر مجمع البیان ج۱ ص ۳۳ طبع بیروت

(۳) تاجائیکه تنها نمازچهارهزار مسأله دارد (احتجاج طبرسی ج۲ ـ فوائدالمکیه معروف به نفلیه شهید ثانی ص ۴)

بیان آن جزئیات ، بعهدهٔ سنّت است .

قرآن ، بمنزلهٔ « قانون اساسی» است که بیشتر به مسائل کلی و اساسی میپردازد واز بیان جزئیات احکام ، خود داری میکند ، این پیامبر وجانشینان معصوم او هستند که بایستی آن جزئیات را بحسب مقتضیات و شرائط زمان و مکان ، بیان کنند وجامعه را از لحاظ قوانین زندگی بی نیاز و غنی سازند .

البته آنها نیزدربیان این جزئیات ، از خود ، چیزی ندارند ، هرچه که میگویند از ناحیهٔ خدا است و ازاو الهام میگیرند : **« و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی»**[1].

بنا بر این . طبق عقیدهٔ شیعه[2] « سنت » عبارت خواهد بود از :

الف ـ گفتار معصوم : بیاناتیکه از پیغمبر و امام ، دربارهٔ مسائل مذهبی و قوانین زندگی صادرشده است ، درصورتیکه جامع شرائط حجّیت باشد، همانندقرآن از منابع مهم حقوق اسلامی بشمار میرود .

ب ـ رفتارمعصوم : اعمالی که از پیغمبر و امام ، بعنوان تعلیم احکام خدا ، صادر میشود ، مانند گفتارآنان ، جزء منابع حقوق اسلامی بحساب میآید .

د ـ تقریر معصوم : چنانچه‌پیش‌پیغمبروامام،اعمالی‌انجام‌داده‌شود آنها باعلم و توانائی ازآن‌اعمال انتقادنکرده وجلوگیری بعمل نیاورند،ازسکوت آنها مشروعیت آن کارها استنباط و استنتاج میشود .

---

(۱) سورهٔ نجم آیهٔ ۴

(۲) برادران اهل سنت ما «سنت» را فقط عبارت از قول و فعل و تقریر پیغمبر میدانند ، ولی « شیعه » چون معتقد است : ائمهٔ دوازده گانه همانند پیغمبر ، معصوم از گناه و خطا و نسیان هستند ، علوم و دانش آنها از پیغمبر ، و از سرچشمهٔ وحی ، میباشد، از اینجهت ، سنت را عبارت از قول و فعل و تقریر معصوم ، خواه پیغمبر و خواه امام ، میداند (مراجعه شود بکتاب الاصول العامه للفقه المقارن)

«سنت» باین معنی که توضیح دادیم . هم مطلقات قرآن را تقیید میکند ، وهم عمومات آنرا تخصیص میزند ، و هم مجملات آن را توضیح میدهد و هم مسائلی که‌در قرآن ، نیامده است ، برای ما بیان میکند[1]

احادیث وروایاتیکه از پیغمبر اسلام ، وجانشینان برحق اوصادرشده درکتب و مؤلفاتی جمع آوری گردیده و تا زمان ما همچنان باقی مانده و مرجع قوانین و احکام ، میباشد .

مهمترین مجموعه‌های حدیث ، میان اهل سنت ، عبارتند از :

صحیح بخاری ، تألیف ابوعبدالله محمد بن اسمعیل بخاری (۱۹۴ـ۲۵۶هـ).

صحیح مسلم ، نگارش ابوالحسین مسلم نیشابوری (۲۰۶ـ۲۶۱هـ).

این دو کتاب ، معتبرترین کتب حدیث ، میان اهل سنت ، بشمار میرود و هر کدام دارای بیش از هفتهزار حدیث ، میباشد[2]

پس از این رو صحیح ، چهار کتاب معروف به «سنن‌اربعه» قرارگرفته و بوسیله **«ابن ماجه»** متوفی بسال ۲۷۳ و **«ابوداود سجستانی»** متوفی بسال ۲۷۵ و **«ترمذی»** متوفی بسال ۲۷۵ یا ۲۷۹ و **«نسائی»** متوفی بسال ۳۰۲ یا ۳۰۳ گردآوری شده است[3].

اما نزد شیعه ، از میان ۶۶۰۰ کتاب حدیثی که از شاگردان ائمه تألیف شده بوده ، چهارصد کتاب معروف به **« اصول اربعمأة »** بوجود آمد ، و از آنها چهار کتاب مورد اعتماد زیر ، تدوین گردید :

۱ - الکافی : تألیف محمد بن یعقوب کلینی متوفی بسال ۳۲۹ این کتاب، مشتمل بر ۱۶۱۹۹ حدیث است .

---

(۱) مانند محرومیت قاتل از میراث هنگامیکه مورثش را کشته باشد , ویا حرمت پوشیدن لباس حریر و نظائر آن (مراجعه شود به کتاب : الاصول العامه للفقه المقارن ص ۲۴۲) .

(۲) فلسفه قانونگذاری دراسلام ص۱۳۵

(۳) فلسفهٔ قانونگذاری تألیف دکتر صبحي محمصاني ص ۱۳۵

۲ ـ **«من لا یحضره الفقیه»** : از محمد بن علی بن بابویه معروف به صدوق متوفی بسال ۳۸۱ این کتاب نیز مشتمل بر۵۹۶۳ حدیث است .

۳ـ تهذیب الاحکام : از ابو جعفر محمد بن حسن طوسی متوفی بسال ۴۶۰ این کتاب ، مشتمل بر ۱۳۵۹۰ حدیث است .

۴ـ الاستبصار: این کتاب نیز ، تألیف مرحوم شیخ طوسی و مشتمل بر۵۵۱۱ حدیث میباشد .

این چهار کتاب ، مهمترین مجموعه‌های احادیث و اخبار ، نزد شیعه شمرده میشوند و از آنها بنام **«جوامع اولیه» و «کتب اربعه»** یاد میشود[1].

بعد از این چهار کتاب ، کتب احادیث فراوانی نوشته شده که معروفترین و مهمترین آنها عبارتند از :

بحارالانوار : تألیف محمد باقر مجلسی متوفی بسال ۱۱۱۱ .

این کتاب ، در حقیقت دائرة المعارف شیعه بشمار میرود و بسیاری از مسائل و روایاتیکه در کتب اربعهٔ فوق ، وجود نداشته در آن جمع آوری شده است .

وسائل الشیعه: از محمد بن حسن حرعاملی متوفی بسال ۱۱۰۴ .

این کتاب ، با مراجعه به بیش از ۱۸۰ کتاب حدیث که قسمتی از آنها جزء کتب قدما و **«اصول اربعمأة»** بوده به سبك خاصی ، تألیف شده است .

الوافی : تألیف ملا محسن فیض کاشانی متوفی بسال ۱۰۹۱

این کتاب ، احادیث را عموماً از کتب اربعه گرفته نهایت ، از لحاظ تبویب ، تغییراتی در آنها پدید آورده و تعلیقاتی نیز ، بآنها اضافه کرده است .

مستدرك الوسائل : تألیف حاج میرزا حسین نوری متوفی بسال ۱۳۲۰

این کتاب نیز ، همانند « بحار » و « وسائل » از منابع و مآخذ دست اول (غیر از کتب اربعه) استفاده کرده و **مشتمل بر بیش از ۲۳۰۰۰ حدیث است** (۲) .

---

(۱) وسائل الشیعه ج۱ ص ۱۴ طبع جدید ـ المبادی العامة للفقه الجعفری ص۷۹ـ۸۴

(۲) مستدرك الوسائل ج۱ ص ۱۱

بنابراین ، سنّت و حدیث ، دومین مصدرقانونگذاری اسلامی است که متخصصین فنّ ، با مراجعه به آن ، قوانین صحیح زندگی را استخراج میکنند .

این منبع عظیم قانون ، درکلیهٔ مذاهب اسلامی لازم الاتباع شمرده شده است و آیات زیادی از قرآن ، مانند :

« و ما آتاکم الرسول فخذوه و مانهاکم عنه فانتهوا [۱] ـ یا أیّها الّذین آمنوا اطیعوا اللّه واطیعواالرسول واُولی الأمرمنکم [۲] ـ إنّما یرید اللّهلیذهب عنکمالرجس أهل البیت و یطهّرکم تطهیرا » [۳] مردم را به پیروی از آن ، ترغیب مینماید .

اهمیّت این منبع عظیم قانونگذاری ، بقدری است که پیغمبر اسلام ، درحدیث معروف « **ثقلین** » (۴) « **قرآن** » و « **عترت** » را که مبین عقائد اسلامی و قوانین زندگی است ، غیر قابل انفکاك دانسته وجدائی آن دو را از یکدیگر ، مایهٔ گمراهی وانحراف ازراه راست اعلام فرموده است : « **انی تارك فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی ، کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض ، و عترتی اهل بیتی ، و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما** (۵) » .

---

(۱) آنچه را که پیامبر ، برای شما آورده است بگیرید ، و از آنچه که شما رانهی کرده ، ترك نمائید (سورهٔ حشر آیهٔ ۷)

(۲) ای کسانیکه ایمان آورده‌اید ، ازخدا و پیامبر وصاحبان فرمان ، اطاعت‌نمائید (سورهٔ نساء آیهٔ ۵۸)

(۳) خدا خواسته پلیدی را از شما خاندان پیغمبر ، دور سازد و پاك و پاکیزه تان قرار دهد (سورهٔ احزاب آیه ۳۳)

(۴) این روایت ، ازناحیه اهل سنت ، از ۳۹ طریق ، و ازناحیهٔ شیعه از ۸۲طریق نقل شده است (اصول الاستنباط ص ۲۶)

(۵) میان شما دو گوهر گرانمایه ، بیادگار گذاشتم . چنانچه هردو را حفظ کنید هرگز ، گمراه نخواهید شد ، یکی کتاب خدا است که بمنزله ریسمانی ازآسمان ، بسوی ـ

سنجش صحت و سقم حدیث

از همان ابتدای اسلام ، گروهی مغرض و خرابکار ، برای عملی ساختن مقاصد اهریمنانهٔ خود مقدار زیادی از مطالب دروغ و بی‌اساس را داخل در متون احادیث و اخبار نمودند[۱] .

و در زمانهای بعد ، این دواعی افزایش‌یافت ، جمعی بمنظور استفاده‌های سیاسی

← زمین ، امتداد پیداکرده است و دیگری عترت من و اهل بیتم میباشد ، آنها هیچگاه ازهم جدا نخواهند بود ، مگرآنکه در حوض کوثر ، برمن واردشوند ، حال‌به‌بینید که با آنها چگونه معامله خواهیدکرد(دربارهٔ اسنادواختلاف متن‌این‌روایت ، مراجعه شودبه‌کتاب‌نفیس « المراجعات » ص ۲۰)

(۱) افرادی مانند « کعب الاحبار » و « وهب ابن منبه » و « ابو هریرهٔ دوسی » و نظائر اینها که بظاهر اسلام ، آورده بودند ، از هر موقعیتی برای تخریب اسلام ، و جعل احادیث بی‌اساس ، وداخل‌کردن مسائل دروغ و « اسرائیلیات » در متن اسلام بهره‌برداری میکردند مثلا ابو هریره با آنکه یکسال و نه ماه بیشتر مصاحب پیغمبر نبوده تنها « بقی ابن مخلد » در مسند خود ۵۳۷۴ روایت از او نقل کرده است و روی همین جهت بوده که عمر بن خطاب ، دو بار او را تا زیانه زده است (ابو هریره بازرگان حدیث تألیف محمود ابوریه ص ۸۶)

عقیلی از حماد بن زید نقل میکند که : زنادقه ، چهارده هزار حدیث ، فقط بنام رسولخدا جعل کردند (البدایة فی علم الدرایة)

هنگامیکه « ابن ابی العوجاء را باتهام جعل حدیث ، پیش مهدی پسر منصور برده بودند ، او صریحاً گفت : من ۴۰۰۰ حدیث که محلل حرام و محرم حلال است ، جعل کرده و انتشار داده‌ام (البدایة فی علم الدرایة ـ علوم الحدیث ومصطلحاته ـ المبادیءالعامه للفقه الجعفری ص ۲۳۰) .

و حزبی ، گروهی بخاطر تقرّب به امراء ، وزمامداران وقت ، دسته‌ای برای تخریب اسلام و قرآن ، وپاره‌ای در اثرجهالت ونادانی ویا رونق دادن به بازار داستان‌سرایان و منظورهای دیگر ، دست اندر کار جعل احادیث شدند و آنها را به پیغمبر و امام ، نسبت دادند [۱]

گرچه برای کسی که با روح اسلام ، آشنائی‌کامل داشته باشد ، ساختگی‌بودن این احادیث و تزویر در این نوع روایات ، بخوبی معلوم ، خواهد بود ، ولی برای اکثریت مردم که از روح اسلام ، بیخبرند ، موجب انحراف فکر و عقیده و چه بسا مایهٔ دوئیّت و نفاق ، گشته ، سبب جنگها و خونریزیها شده و میشود ! !

پیامبر اسلام ، و جانشینان بر حق او برای آنکه دست این « وضّاعین » وجعل کنندگان حدیث را کوتاه کنند ، و جلو این گروه خرابکار را بگیرند ، در مرحلهٔ اوّل ، مسلمین را از جعل حدیث ، برحذر داشته « وضّاعین » را بآتش جهنم ، بشارت داده‌اند « مَنْ يَقُلْ عَلَيَّ ما لَمْ أَقُلْ فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النّارِ » [۲] هر کس از من چیزی را که نگفته‌ام روایت‌کند ، جایگاه خود را در آتش فراهم سازد . واز اینراه روح جعل حدیث را در دلها خفه‌کرده‌اند .

ودر مرحلهٔ دوّم ، معیار صحت و سقم اخبار را موافقت و مخالفت باکتاب خدا

---

(۱) علامهٔ امینی در جلد پنجم الغدیر ص ۲۲۹ تنها از ۴۳ نفر از صحابه و غیره نقل میکند که ۴۰۸۳۲۴ روایت جعل کرده‌اند ، آنگاه اضافه میکند : از اینکه «ابوداود» از میان پانصد هزار حدیث ، چهار هزار و هشتصد حدیث ، و « بخاری » از میان ششصد هزار حدیث ۲۷۶۱ حدیث ، و « مسلم » از ۳۰۰۰۰۰ حدیث چهار هزار حدیث ، و « احمد بن حنبل » از ۷۵۰۰۰۰ حدیث ، سی‌هزار حدیث ، و« احمد بن فرات » ازیك ملیون و پانصد هزار حدیث ، تنها سیصد هزار حدیث را در کتب خود نقل کرده و صحیح دانسته‌اند ، بخوبی معلوم میشودکه بساط جعل حدیث ، تا چه اندازه رونق داشته است .

(۲) شرح بخاری ج۲ ص ۱۵۳ بنقل از فلسفهٔ قانونگذاری اسلام ص ۱۴۰

دانسته اند : « **فما وافق كتاب الله فخذوه ، وما خالف كتاب الله فدعوه** [۱] » ، هرآنچه موافق قرآن است ، بگیرید ، و آنچه که مخالف کتاب خدا است ، صحیح نبوده ترکش نمائید .

علمای علم حدیث و دانشمندان حقوق اسلامی ، به پیروی از راهنمائیهای اهل بیت علیهم‌السلام ، برای تشخیص احادیث معتبر از غیر معتبر ، اخبار صحیح ، از روایات ساختگی، علوم « **رجال** » و « **دراية** » را پدید آوردند وبدانوسیله جلو احادیث ساختگی را گرفته دست « جاعلین » حدیث را کوتاه نمودند .

دانشمندان اسلامی، ازهمان زمانهای مقارن با صدراسلام ، متوجه خرابکاریها و مفاسد اعمال نابکارانهٔ حدیث سازان بوده‌اند از اینجهت ، با الهام از بیانات پیامبر اکرم وجانشینان برحق‌او، کتبی‌درشرح‌حالات‌راویان‌نگاشته افراد خوب را درآن ، از افراد « کذاب » و « وضّاع » جدا ساخته‌اند و اخبار رانیز بحسب حالات راویان و یا چگونگی نقل‌حدیث به صحیح،موثق،حسن، مرسل، مرفوع،مجهول‌وضعیف تقسیم‌نموده عناوینی مانند : متواتر ، مستفیض ، شیاع ، واحد و غیره برای آنها تعیین کرده‌اند[۲]

آنها هیچگاه روایتی را تنها باین دلیل ، که در کتب روایت آمده بوده و یا اصحاب پیغمبر و یاران ائمه آنرا نقل‌کرده بودند ، نمی‌پذیرفتند ، چنانچه مخالف با قرآن نبوده و از لحاظ سند و دلالت ، اشکالی‌نداشته است و با روح اسلام نیز سازگای داشته است ، مورد قبول، قرار داده جزء منابع حقوق اسلامی قرارش میدادند .

با درنظرداشتن مطالب فوق،کسی حق‌ندارد تنها باین‌دلیل که احادیث موضوعهٔ فراوانی در کتب احادیث وجود دارد و گروهی مغرض و سود جو روایات زیادی بنام پیغمبر و امامان علیهم‌السلام ، ساخته اند ، بطور کلی از « **سنت** » صرفنظر نماید ، اگر

---

(۱) وسائل ج۱۸ ص ۷۸ این نوع روایت که از آنها تعبیر به « روایات علاجیه » میکنند ، در باب نهم از همین کتاب فراوان ، نقل شده است .

(۲) مراجعه‌شودبه‌کتب «الاصول العامه للفقه المقارن ـ المبادیءالعامه‌للفقه‌الجعفری معالم الاصول ـ مستدرك الوسائل ج۳)

احادیثی بنام دین، جعل‌شده میزان تشخیص درست‌آن ، از نادرست ، نیز، نشان داده شده‌است حقوقدانان عالیقدر اسلامی باداشتن‌اطلاعات وسیع ازعلم رجال‌ودرایه واخبار علاجیه اخبار نادرست را از احادیث صحیح تمیز داده بر طبق سنت معتبر حکم الله رااستخراج مینمایند .

۳ ـ اجماع

از کتاب و سنت که بگذریم ، سوّمین منبع قانونگذاری اسلام ، « اجماع » است .

منظور ازاجماع ، اینست‌که : تمام دانشمندان اسلامی، دربارهٔ حکمی شرعی، اتفاق نظر و وحدت عقیده داشته باشند .

اهل سنت ، این یگانگی نظر واتفاق رأی را همانند « کتاب » و « سنت » اصل مستقل برای بدست‌آوردن قانون خدا میدانند ، ومعتقدند : همانطور که قرآن وسنت سرچشمه های حقوق‌اسلامی‌هستند ، اجماع‌امت ، واتفاق اهل‌حلّ وعقد نیز، سرچشمهٔ دیگری برای قانونگذاری اسلام ، بشمار میرود .

ولی‌شیعه ، اجماع را بعنوان یك اصل مستقل دربرابرکتاب وسنت، نمی‌شناسد بلکه معتقد است : چون این اتفاق نظر ، حکایت از « رأی معصوم » میکند ، از این جهت، بعنوان سومین‌منبع‌قانونگذاری، شناخته‌شده‌است وگرنه صرف وحدت نظر دانشمندان نمیتواند تکلیفی را واجب ، و نه موضوعی را حرام سازد[1] .

و بعبارت روشن‌تر، شیعه معتقداست : هرگاه دانشمندان اسلامی، دربارهٔ موضوع واحدی، یکسان ، اظهارنظر نمودند ، واتفاق رأی داشتند ، ازاین یگانگی نظرآنها میتوان ، بدست آورد که دلیلی از کتاب و سنت و اصل‌معتبر ، در اختیارآنها بوده‌که باستناد آن دلائل ، چنان فتوائی را داده‌اند ، زیرا شدت پرهیزگاری و دینداری آنان

---

(۱) مراجعه شودبه‌کتابهای: الاصول العامه للفقه المقارن ـ اصول الاستنباط ـ فلسفهٔ قانونگذاری در اسلام ـ الاسلام عقیدة و شریعة .

هیچگاه بآنان ، اجازه نمیدهدکه بدون دردست داشتن دلیل معتبری ، چنان فتوائی‌را داده و چنان اتفاق نظری را داشته باشند ، نهایت‌آنکه براثر گذشت زمان ، وتطاول روزگار ، آن دلائل ، از نظرها پنهان ، مانده است[1] .

روی این حساب ، چنانچه در موردی ، دلیل روشنی از کتاب و سنت در دست نباشد ، ولی دانشمندان اسلامی ، همواره در بارهٔ آن ، متفق القول و متحد الرأی باشند ، در اینصورت ، فقیه ، بر طبق‌آنها فتوی خواهد داد واز این « اجماع » اتخاذ سند خواهد نمود .

۴ـ عقل

در اینکه « عقل » چگونه منبعی برای قوانین اسلامی است و میزان دخالت‌آن در وضع قوانین، تا چه اندازه‌است ، میان دانشمندان شیعه وسنّی‌اختلاف شدیدی‌است

اهل‌سنّت، معتقدند : همانطورکه قرآن وسنّت‌واجماع ، منابع حقوق‌اسلامی بشمارمیروند ، **رأی و اجتهاد و قیاس** ، که باصطلاح‌آنها عبارت از همان تشخیص عقل است ، سرچشمهٔ دیگری برای قوانین اسلامی است .

ایندسته میگویند: باتوسعهٔ جوامع‌اسلامی‌وپدیدآمدن‌مسائل‌تازه ونیازمندیهای جدید ، چاره جز این نیست‌که از عقل ، در بوجود آوردن یك نظام صحیح حقوقی ، استفاده گردد ودر صورت فقدان منابع سه‌گانهٔ یاد شده ، عقل، بعنوان چهارمین مصدر قانونگذاری شناخته شود .

در مقابل این دسته ، گروهی از اهل حدیث و « **اخباریین**» قرار دارند

---

(۱) در اینکه چگونه اجماع‌کاشف از رأی معصوم است . میان دانشمندان علم اصول اختلاف است ، برخی از راه دخول امام و حس ، و برخی از راه لطف ، و بعضی از راه حدس ، رأی معصوم را کشف میکنند ، و چون راه حدس ، همانطور که در بالا توضیح‌داده شده درست‌تر از سایر راه ها بنظر میرسد ، از اینجهت ، در بالا از همین طریق ، حجیت اجماع ، توضیح داده شد (مراجعه شود به‌کتاب : فرائد الاصول‌شیخ انصاری ـ کفایة‌الاصول آخوند خراسانی) .

که معتقدند : چون عقل بشر ناقص و خطاکار است ، بهیچوجه حق ندارد ، سرنوشت حقوقی‌مردم را بعهده‌گرفته برای‌آنان ، حلال وحرام ، بسازد ، آنچه‌که ازعقل ساخته است اینست که در مقام عمل و انجام وظیفه می‌تواند به آدمی مدد کند و در اجرای دستورات صحیح زندگی و انتخاب راههای درست از نادرست ، راهنمای واقعی‌او باشد بعقیدهٔ اینها منابع حقوق اسلامی منحصر به کتاب و سنت است ، اجماع و عقل جزء منابع حقوق اسلامی بشمار نمیروند ،

در برابر این دو دسته که یکی دست عقل را در مسألهٔ قانونگذاری بی اندازه بازگذاشته تاجائیکه از هر نوع ادراك ظنی بنام حکم عقل ، درتنظیم مقررات زندگی استفاده میکند ، و دیگری‌که بطورکلی دست عقل‌رابسته و ازراهنمائی قطعی وبیچون و چرای آن ، سرباز زده ارشاد و پیامبری آن را منحصر بمرحلهٔ اجراء وانجام وظیفه مینماید ، دستهٔ سومی قرار دارند که معتقدند : در مسائلی‌که عقل حکم قطعی دارد و در درك مصالح و مفاسد آن ، قاطع و بدون تردید است ، و دراینگونه مسائل ، عقل بعنوان منبع قانونگذاری ، شناخته شده است .

واینکه فقهاء اسلام ، میان عقل وشرع ، رابطهٔ ناگسستنی قائل‌شده ومیگویند :

«کل ما حکم به العقل ، حکم به الشرع ، وکل ماحکم به الشرع ، حکم به العقل (۱)» مربوط باین مرحلهٔ از قضاوت قطعی عقل است نه هر نوع ادراکات ظنّی و فسلفه بافی ! ! !

این مرحلهٔ از قضاوت قطعی عقل ، در فقه اسلامی ، هم می‌تواند خود ، اکتشاف کنندهٔ یك قانون باشد ، و هم می‌تواند قانونی را تقییدو تحدید کند و یا آنرا تعمیم دهد ، و هم می‌تواند در استنباط از سایر منابع و مدارك ، مددکار خوبی باشد [۲]

---

(۱) هرچه را که عقل دریابد ، شرع نیز برطبق آن ، حکم میکند ، و هرچه راکه شرع ، حکم کند ، عقل نیز ، بر طبق آن ، حکم خواهد کرد .

(۲) محمد خاتم پیامبران ص ۵۵۳

و روایاتی از قبیل : «ان لله علی الناس حجتین ، **حجة ظاهرة و حجة باطنة فأما الظاهرة فالرسل والانبیاء والائمة و أما الباطنة فالعقول (۱)»** نیز محمول بر همین مرحلهٔ از قضاوت قطعی عقل است[۲] .

گرچه در فقه اسلامی ، کمتر موردی پیدا میشود که ازکتاب و سنت (ولو بنحو عام و مطلق و یا دلالت التزام) مدرکی دربارهٔآن در دست نباشد و تنها حاکم درآن ، عقل و تشخیصات قطعی آن ، باشد حتی در بارهٔ **اصول عملیه (برائة ، تخییر ، احتیاط واستصحاب)** در بارهٔ این اصول نیز ، همانطور که عقل قضاوت میکند از کتاب و سنّت نیز مدارکی در دست است ، اما در عین‌حال ، چه در تطبیق قواعد و مفاهیم کلی بر مصادیق و جزئیات ، و چه در مواردی که قانونگذار اسلام ، نمیتواند اوامری در آن موارد صادرکند مانند دعوت به فرمانبرداری از اوامر اطاعت ، و اخذ حالات مکلف از لحاظ علم و جهل ، در تکلیف[۳] و چه درمواردی نظیر اینها که‌گفته شد ، عقل بزرگترین مرجع صلاحیتدار خواهد بود .

این عقل است که با در دست داشتن قواعدکلی و عمومات و مطلقات ، ازکتاب و سنّت ، میتواند احکام مسائلی را که بر حسب مقتضیات زمان و ضرورات زندگی و پیشرفت و تکامل جوامع بشری ، پیش میآید ، صادرکند وکاروان بشریّت را از رکود و عدم تحرّك ، باز دارد .

این عقل است که با در دست داشتن قوانین اولیهٔ زندگی که با سرشت و فطرت

---

(۱) خداوند ، برای مردم ، دو نوع حجت و راهنما قرار داده : دلیل‌آشکار وظاهر و دلیل پنهان و باطن ، راهنمای ظاهر ، پیامبران و امامان هستند ، و حجت باطن عقل و خرد میباشد (وسائل الشیعه ج۱۱ ص ۱۶۲)

(۲) مراجعه شود بکتاب مستدرك الوسائل ج ۳ فائدهٔ یازدهم ص ۸۷۳

(۳) برای درك اینکه چگونه نمیشود قانونگذار اسلام ، امور یاد شده را مورد امر قرار دهد ، مراجعه شود به کتاب الاصول العامه للفقه المقارن ص ۳۰۰

آدمی پیوند ناگسستنی دارد ، قادر است راه و رسم نیازمندیهای متغیر زندگی را نشان داده جامعه را از این لحاظ ، بی‌نیاز سازد .

روی این حساب ، عقل سلیم ، در عین آنکه در مقام انجام وظیفه و بکار بستن قوانین زندگی راهنمای خوبی‌است ، در مقام قانونگذاری و نشان دادن احکام مسائل تازهٔ زندگی نیز ، پیامبر عالیقدری است[1] .



یك ایراد قابل توجه

ممکن است ، از مطالبی‌که در گذشته ، راجع بعدم شایستگی عقل و وجدان ، برای تصدّی منصب قانونگذاری ، نوشته‌ایم ، و آنچه که در اینجا دربارهٔ اینکه عقل چهارمین منبع قانونگذاری اسلام است ، آورده‌ایم ، این‌سئوال ، برای خوانندهٔ محترم پیش‌آید : اگر عقل و وجدان ، خاصیت رنگ پذیری دارند ، و نمیتوانند ، رئالیست و واقع بین ، باشند ، پس‌چگونه عقل ، چهارمین منبع قانونگذاری اسلام ، قرار داده شده ؟ !

واگر رنگ پذیری عقل ، مانع تصدی مقام قانونگذاری نیست ، پس چرا این منصب ، از بشر سلب شده و به خدا وپیامبران ، اختصاص داده شده است ؟ !

پاسخ :

درست است که عقل ، خطاکار و رنگ پذیر است و نمیتواند ، کاملاً رئالیست وواقع بین باشد ، اما فرق است میان اینکه دربست ، اختیار قانونگذاری بدست عقل

---

(۱) برای بدست آوردن اطلاعات بیشتر مراجعه شود به کتابهای نظام الحکم و الادارة فی الاسلام ص ۱۹۰ ـ الاصول العامه للفقه المقارن ص ۲۷۹ ـ مستدرك ج ۳ ص ۸۷۰ ـ ۸۷۵ ـ المبادی العامه للفقه الجعفری ص ۳۵۳ ـ ۳۵۷ ـ فلسفهٔ قانونگذاری در اسلام ص ۱۴۶ ـ الاسلام عقیدة وشریعة ص ۵۶۳

سپرده شود ، یا آنکه قانونگذاری منحصر بخدا باشد ، او از راه‌کتاب وسنت ، قوانین اصیل زندگی را ارائه دهد ، ولی اختیار قوانین ثانوی را که بحسب مقتضیات زمان و مکان ، و نیازمندیهای متغیر زندگی ، در تغییر است ، بدست عقل ، بسپرد .

آنچه‌که در سابق گفته شده روی این اساس بوده‌که چون نیازمندیهای حقوقی جوامع بشری چه از لحاظ مادی و چه از لحاظ معنوی ، فوق‌العاده زیاد وپیچیده‌است و عقل و وجدان بشر نیز خطاکار و رنگ پذیر و محدود میباشد از اینجهت ، نمیشود بار سنگین و پرمسئولیت قانونگذاری را بطورکلی ودربست ، بعهدهٔ عقل ناقص وقابل انعطاف بشری گذاشت .

امّا آنچه در بحث « منابع حقوق اسلامی » آمده ، مبنی بر اینکه : عقل ، چهارمین مصدر قانون‌گزاری اسلامی‌است ، روی این پایه استوار است‌که اسلام ، برای جوامع بشری ، دو جور نیازمندی قائل است :

۱ ـ **نیازمندیهای اولی** : که ازعمق ساختمان‌جسمی و روحی آدمی ، و از طبیعت زندگی اجتماعی او سرچشمه میگیرد و تا انسان ، انسان است ، با او خواهد بود ، مانند نیازمندی بخوراك ، پوشاك ، مسکن ، همسر ، دادوستد ، تعاون ، عدالت مساوات ، آزادی ، عبادت ، فرهنگ ، تعلیم و تربیت ....

۲ ـ **نیازمندیهای ثانوی** :که مربوط بساختمان جسمی وروحی‌انسان‌نیست بلکه مربوط به آب و رنگ ، و مظاهر متغیر زندگی است مانند : وسائل تدوین و نگارش ، که یکروز با قلم نی بوده و امروز با ماشین است و برق ، و یا مثل وسایل نقلیه و جنگ ، که یکروز ، اسب بود و الاغ ، تیر وکمان بود ونیزه وشمشیر، امروز ماشین است و طیّاره ، بمب است و موشك ....

اسلام ، در روش قانونگذاری خود ، سعی‌کرده تمام احتیاجات اولیهٔ زندگی‌را که‌کمتر ، عقل ودانش بشری ، قادر است به عمق و ریزه‌کاریهای‌آن ، راه یابد ، بطور دقیق و همه جانبه از راه « کتاب » و « سنت » رفع کرده ، استعداد ذاتی انسان‌را در آنمرحله پرورش دهد .

این منابع اصیل است که نه تنها جزئیات قوانین مربوط به نیازمندیهای اولیهٔ زندگی بشررا بیان میکند ، بلکه با اشتمال یك سلسله عمومات ومطلقات و قواعدکلی میتواند ، برای همیشه الهام بخش فقهاء ، وحکومتهای اسلامی ، در مسائل‌مستحدث و جدید ، باشد .

کاری‌که از عقل ، در روش قانونگذاری اسلام ، ساخته است ، اینست که **اولا** بیشترموظف‌است‌نیازمندیهای‌ثانوی افراد وجوامع بشری‌راکه‌آن پیچیدگی‌نیازمندیهای اولیه را ندارد ، رفع کرده بار مسئولیت تنظیم قوانین صحیح اینمرحله را بعهده داشته باشد ، و **ثانیاً** با در دست داشتن قواعدکلی کش‌دار ، عمومات و مطلقات کتاب و سنت ، قدرت خواهد داشت ، مسائلی را که در حاشیه زندگی پیدا میشود و بطور صریح ، در متن‌آئین ، مورد توجه قرارنگرفته است ، مورد تجزیهٔ و تحلیل قرار داده حکم‌صحیح آنرا استخراج و بیان نماید .

بنا بر این ، مسئولیت عقل ، در روش قانونگذاری بشری ، با مسئولیت آن ، در روش قانونگذاری اسلام ، با هم ، فرق زیاد و روشنی دارند ، در قانونگذاری بشری ، مسئولیت وضع تمام قوانین زندگی‌که‌هزاران نکات باریك‌تر ازمودرآنها مستتر است ، بعهدهٔ عقل است و طبق تحقیقات‌گذشته ، عقل ، ظرفیت‌کشش چنین بار سنگین ومسئولیّت بزرگ را ندارد ، ولی درقانونگذاری‌اسلام ، تنها مسئولیت وضع قوانینی که در حاشیهٔ زندگی، قرار دارد ، و یا در متن‌آن ، ولی مربوط به نیازمندیهای ثانوی است ، از قبیل : مقررات رانندگی ، حمل و نقل ، کشتی‌رانی ، هواپیمائی ، روابط بین‌المللی کنونی ، نظامات اداری و نظائر اینها که بحسب مقتضیات زمان و مکان ، در تغییر و تحول است ، بعهدهٔ عقل گذاشته شده است .

بدیهی است ، تحمّل اینمقدار مسئولیت ، برای عقل ، ممکن و قابل پذیرش است[1] (دقت شود) .

---

(۱) برای توضیح بیشتر این بحث ، مراجعه شود بکتابهای : الاصول العامة للفقه المقارن ـ تنبیه الامه مرحوم آیة الله نائینی ـ مرجعیت و روحانیت ـ فلسفهٔ قانونگذاری ـ

قوانین اسلامی هم سعادت بخش است و هم دارای ضمانت اجراء

قوانین اسلامی، برخلاف قوانین موضوعهٔ بشری، چون ازمنابع اصیل ومطمئنی سرچشمه میگیرد ، سعادت بخش است ، و چون متکی بایمان است ، دارای ضمانت اجراء است .

اسلام ، تعلیم میدهد : قوانین اسلامی ، از خدائی منشأ گرفته که همه چیز پیش او آشکار است ، و دانش او غیر محدود ، او چون آفریدگار جهان است ، به تمام رموز وریزه‌کاریهای جهان ، و به امورکلی و جزئی و گذشته و آیندهٔ عالم ، آگاه‌است آنچه که در صلاح و فساد ، سعادت و شقاوت ، خوشبختی و بدبختی‌آدمی مؤثر بوده و هست ، همه را بخوبی میداند [۱] .

او باکسی دوستی و دشمنی خاصی ندارد ، هرکس نیکوکار وشریف است ، خدا بجهت کارهای نیکش ، او را دوست میدارد ، و هرکس نا فرمان و شریر است ، خدا او را بخاطر بدکاریش دشمن میدارد [۲] .

او در وضع قوانین ، بهیچوجه نظرخصوصی ندارد ، او مانند ارسطو و افلاطون نیست که از کسی حقد و حسد ، و یا محبت بیجائی در دل داشته باشد و در حین وضع قانون آن روحیه را اعمال نماید .

او همانطور که « ژان ژاك رسو » میگوید : عقل کلی است که تمام شهوات و امیال انسانی‌را می‌بیند ولی خود ، هیچ حس نمیکند . آفریدگار طبیعت‌است ولی محکوم به قوانین آن نیست نیازمند به نیکی‌ما نیست ولی بسعادت ما کمك میکند ...

← دراسلام ـ مقالهٔ ختم‌نبوت دانشمندمعظم، جناب‌آقای مطهری درکتاب «محمدخاتم‌پیامبران»

(۱) لا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات ولا فی الارض (سورهٔ سبا آیهٔ ۳)

(۲) والله یحب المحسنین (آل عمران آیه ۱۳۴) ـ و الله لا یحب الظالمین (آل عمران آیهٔ ۱۴۰)

بنا براین، بطورقطع ، قوانینی‌که از چنین مبدأی سرچشمه میگیرد ، از قوانین موضوعهٔ بشری سعادت بخش‌تر ، ودستورات چنین آفریدگاری ، جهان بینانه‌تر ، و از هرگونه اشتباه و اغراض سوء ، برکنارتر خواهد بود ،

اسلام،درآنجاکه همه‌گونه عوامل‌ضمانت اجراء قوانین‌موضوعه باشکست روبرو میشود ، ضمانت اجراء را از داخل جان و روان مردم ، شروع میکند، اسلام پیش از همه چیز ، مردم را بخدای نادیده‌ای که از هرگونه صفات نقص و زشت دور است و دارای جمیع صفات نیك و سرچشمهٔ همه‌گونه کمالات است ، مؤمن میسازد [۱].

و در مرحلهٔ دوم بمردم حالی میکند که قانون‌گزار اسلام ، نظری جز ارشاد و هدایت افراد جامعه ندارد ، غرض او تنها اینست که مردم از هرلحاظ خوشبخت و سعادتمند گردند[۲].

وضع قوانین وکنترل کردار و اخلاق مردم ، نیز ، صرفاً برای منافعی‌است‌که از راه عمل بآن ، عائد مردم میشود وگرنه خدا و پیامبر و امام از آن ، سهمی‌ندارند[۳].

ودر مرحلهٔ سوم بمردم میفهماندکه زندگی‌منحصر بهمین چند روزهٔ دنیا نیست، اینطور نیست که هرکس از هر راهی تحصیل مایحتاج زندگی کند ولو آنکه هزاران حق را ناحق ، و ناحق را بصورت حق در آورد ، قانون را بنفع خود تفسیر کند ، از هیچگونه‌اجحاف وتعدی‌که دستش‌رسیده خودداری‌ننماید و درطول‌زندگی‌پنجهٔ عدالت و قانون هم گریبانش را نگیرد ، چنین آدمی بطور کلی از بند رسته ودیگر بااوکاری ندارند ، خیر .

اسلام ، تعلیم میدهد که : از پس امروز ، فردائی است ، کتاب عمر انسان با مرگ بسته نمیشود ، هرکس برخلاف دستورات و قوانین الهی عمل‌کند بعد از مرگ ،

---

(۱) و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء (سورهٔ بینة آیهٔ ۵)

(۲) ان ارید الا الاصلاح ما استطعت (سورهٔ هود آیهٔ ۸۸)

(۳) من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها ــ لن ینال الله لحومها ولا دمائها ــ ولا یحزنك الذین یسارعون فی الکفرانهم لن یضروا الله شیئاً (آل عمران آیهٔ ۱۷۶)

همچنان بعذاب دردناك معذب خواهد بود ، وهرکس فرمانبردار و نیکوکار باشد ، بسعادت جاودانی نائل و از ثمرات شیرین کردارش ، بهره‌مند خواهد شد[۱] .

طبق این حساب روشن، کسیکه مؤمن بچنان خدا و پای‌بند بچنین معتقدات و قوانینی است ، همیشه در باطن خود ، پلیسی دارد که مراقب کارهای زشت و زیبای اوست ، این انگیزه و نیرو همواره از داخل وجودش او را به‌نیکی سوق . و از زشتی بازمیدارد .

او باور دارد که تجاوز از مرز قانون و مقررات الهی ، زیان مادی و روانی دنیوی ، و ثمرات تلخ و اثرات زشت اخروی بدنبال دارد ، همین ایمان قوی کافی است که او را در خلوت و جلوت ، پنهان و آشکارا از قانون شکنی و ارتکاب گناه بازدارد او با این ایمان نیرومند و محکم ، دیگر ، نیازی به پلیس و نگهبان دیگر ، نخواهد داشت .

بنابراین ، اسلام ، در عین آنکه از قوانین کیفری و جزائی برای اجراء قوانین و پای بند ساختن مردم بمقررات ، استفاده میکند ، از اعتقاد و ایمان صحیح آنان نسبت بخدا و زندگی پس ازمرگ و قداست قانون ، بعنوان عالیترین و مؤثرترین ضامن اجراء بهره برداری مینماید ، و هر اندازه این نیرو در مردم قوی تر باشد ، آنها وظیفه شناس‌تر و پای بندتر خواهند بود[۲]

---

(۱) فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره ومن یعمل مثقال ذرة شراً یره (سورهٔ زلزال آیه ۸)

(۲) خوانندهٔ محترم باید توجه داشته باشد که اسلام نیز مانند دیگر از مکاتب حقوقی برای اجراء قوانین ، تشکیلات قضائی و قوانین کیفری خاصی دارد اینطور نیست که ضمانت اجراء قوانین در آئین اسلام ، منحصر به نیروی ایمان و اعتقاد بخدا و قیامت باشد ، بلکه اسلام میکوشد پشتوانهٔ تشکیلات قضائی وقوانین عمومی را رشد فکری ، تعلیم و تربیت صحیح اسلامی ، پرورش افکارعالیهٔ انسانی ، ایمان و اعتقاد بخدا و قیامت و قداست قانون ، قرار دهد ، تا این عوامل ، در داخل فکر و روح افراد جامعه اثر گذاشته آنان را از ارتکاب ←

و ما در تاریخ بشریت و زندگی روزمرهٔ خود نمونه‌های زیادی از مردان و زنان با ایمان را سراغ داریم ، با آنکه همه گونه وسائل سوء استفاده برای آنان ، آماده بود ، و هیچ مانعی درسر راه ارتکاب گناه وتجاوز آنان ، وجود نداشته تنها همین نیروی باطنی ایمان ، آنها را از قانون شکنی و نافرمانی باز داشته است که هرگاه بخواهیم عنان قلم را متوجه نقل آن نمونه ها کنیم ، بقول معروف **« مثنـوی هفتـاد من کاغذ شود »**

روی این حساب ، چقدر بجا است که سیاستمداران جهان و سردمداران سیاست بین المللی ، بجای آنهمه بودجه های هنگفت که صرف نیروی دفاعی و تشکیلات قضائی و سازمانهای پلیسی میکنند ، اقلاً بمقدار یکصدم آن ، صرف ایجاد نیروی معنوی و تقویت مبانی اعتقادی و پرورش ایمان بخدا و روزقیامت میکردند ، تا درعین آنکه بشریت را تا حدود زیادی از این گرداب مخوف ، واز این جهنم سوزان ، نجات می بخشیدند ، وظیفهٔ انسانیت خود را نیز انجام میدادند ! ! [1]



آیا تعلیم و تربیت ، میتواند جای مذهب را بگیرد ؟ !

بعضی افراد سطحی و زود باور ، میگویند : هرگاه فرهنگ ودانش مردم ، بالا رود ، و مردم ازلحاظ تعلیم و تربیت ، در یك سطح عالی وبلندی قرارگیرند، مشکلات علمی ، حقوقی ، اجتماعی ، واخلاقی رایکی پس ازدیگری با سرپنجهٔ دانش، حل کرده

← زشتیها و قانون شکنیها باز دارند و چنانچه در کسی این عوامل مؤثر نیافتاد ، آنگاه از سازمانهای پلیسی و قضائی و قوانین کیفری استفاده خواهد نمود .

(۱) برای تفصیل این قسمت ، مراجعه شود بمقدمهٔ کتاب « بسوی جهان ابدی » نوشتهٔ نگارنده ، وکتاب نفیس گفتار فلسفی .

دارای رشد اخلاقی گردند ، در آنصورت ، دیگر ، نیازی به مذهب ، چه در مرحلهٔ قانونگذاری و چه در مرحلهٔ اجراء قوانین ، نخواهند داشت ! !

همان رشد فرهنگی و اخلاقی ، کافی است که آنان را وظیفه شناس و پای بند بمقررات صحیح زندگی سازد ! !

همچنانکه هم اکنون ، مردم کشور کوچك و زیبای « سویس » در چنین‌شرائطی بسر میبرند ، تا جائیکه بعضی از جرائد ، مینویسند : **« پلیس ودادگاه ، دراین کشور ، مفهومی ندارد ، و میزهای دادگستری آن ، غالبا خاك میخورد! »**

برای آنکه میزان درستی و یا نادرستی این تئوری و نظریهٔ ، روشن‌گردد ، افکار شما را بنکات زیر ، جلب مینمائیم :

۱ ـ هرچند افکار بشر ، از لحاظ تعلیم و تربیت ، بالا رود ، و هراندازه‌جوامع بشری رشد فرهنگی و اخلاقی پیدا کند ، طبق مباحث مشروح گذشته ، نمیتوان باور کرد که افکار و آراء مردم آن ، صد در صد درست وازهرگونه خطاء و اشتباه ، مصون است زیرا همانطوریکه در سابق تذکر دادیم ، وجدان و دانش بشر ، همیشه رئالیست و واقع بین نیست .

بنابراین ، چگونه خواهد توانست ، یك قانونگذار و یك معلم و مربی بتمام معنی شایسته که بهیچوجه خطا و اشتباه در کار او راه ندارد ، بوده باشد ؟ !

۲ ـ طبق تحقیقات گذشته ، اینمطلب روشن شده است که برفرض ، مردم ، از راه رشد فرهنگی و اخلاقی ، بتوانند یك قانون خوب و عاری از هرگونه عیب ونقص را تشخیص دهند ، ولی از کجا که امیال و منافع شخصی بآنان مجال بدهد که آنرا طبق منافع خود ، به تصویب نرسانند ؟!

۳ ـ از همهٔ اینها گذشته آیا میشود تصدیق‌کردکه تنها بالارفتن سطح فرهنگ و عمومی شدن تعلیم وتربیت (منهای ایمان وپای بند بودن به مذهب) میتواند ضامن اجراء قوانین باشد ، و مردم را از ارتکاب هرگونه تجاوز و گناه باز دارد ؟ و یا آنکه واقعیت برخلاف این است ؟ درکشورهائیکه مذهب اززندگی مردم حذف شده‌گسترش

دانش و فرهنگ نه تنها مایهٔ وظیفه شناسی ومحترم شمردن‌حقوق دیگران نشده بلکه به توسعهٔ جرائم و جنایات، کمك کرده، و جملهٔ معروف « **چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا** » در حق آنان مصداق پیدا کرده است ؟!

۴ ـ همیشه در مسائل اجتماعی‌وقانونگذاری بایستی مجموع ویالااقل‌اکثریت مردم را در نظر گرفت، نه اقلیّت محدود را.

و این نکته بسیار روشن است که غالب‌مردم از یك تعلیم و تربیت صحیح، که بتواند کار مذهب را انجام بدهد، برخوردار نیستند. و اگر عقائد مذهبی با همهٔ عمق و ریشه‌ای که دارد، نتواندآنها را وادار بانجام وظیفه‌کند، بطریق اولی‌رشدفرهنگی و اخلاقی، نخواهد توانست.

بعلاوه اصلا بحث دربارهٔ اجتماعی که مردمش از هر نظر رشید و تربیت یافته باشند، بطوریکه بر اثر برخوردار بودن از یك تعلیم و تربیت صحیح، مردمی‌وظیفه شناس و پای بند بمقررات باشند، یك بحث خیالی بیش نیست.

توسعهٔ روز افزون جرائم وجنایات، مخصوصاً درآن ممالکی که از تمدن‌کنونی سهم بیشتری دارند. شاهد گویای گفتهٔ ما است. **مگر ارقام یك ملیون سرقت در سال، توقیف شدن چهار ملیون و نیم نفر از طرف دولت و محکوم شدن ۲۱۷ هزار نفر بزندان در عرض یکسال، وبطور خلاصه در هردقیقه‌چهار جنایت قابل اهمیت**، در کشور متمدن آمریکا! رقم کوچکی است و حکایت از این بدبختی بزرگ که کشورهای متمدن گرفتار آن هستند، نمیکند [1] ؟!

آیاصرف ۳۲۰۰۰۰۰۰تومان درسال، برای اجرای قانون، وجلوگیری از جرم، تنها در یك کشور ۲۰۰ ملیون نفری آمریکا (۲) که شاید از لحاظ تمدن و فرهنگ، در دنیا بی‌نظیر است، گفتهٔ ما را تأیید نمیکنند؟!

---

(۱) کیهان ۱۶ر۵ر۴۴

(۲) روح بشر ص ۳۲

۵ ـ مطالبی که در بارهٔ کشور کوچك و زیبای « سویس » نقل شده احتیاج به توضیحاتی دارد که ذیلاً تذکر داده میشود :

الف ـ اینکه میگویند : پلیس و دادگاه در این کشور مفهومی ندارد ومیزهای دادگستری آن ، غالباً خاك میخورد ! بسیار اغراق آمیز و ازحدود واقعیت بیرون است .

از کسانیکه بآن کشور . رفت وآمد ، وبا مردم آنجا داد وستد دارند ، نقل شده که اینموضوع نیز مانند دیگر موضوعاتیکه ازکشورهای اروپا و غرب ، نقل میکنند از باب « آواز دهل از دور شنیدن » است .

ازجمله مدارکی که بتواند ، مبالغه آمیز بودن این اظهارات را ثابت کند ، آماری است که درسال ۱۳۳۵ از طرف « سازمان پزشکی جهان » درخصوص خودکشی وانتحار مردم آنجا در جراید ، انتشار یافت .

مطابق این آمار : مجموع خودکشیهائی که در ظرف یکسال ، در سراسر جهان روی داده بالغ بر ۷۲۰۰۰ بار است .

در این گزارش ، تصریح شده بودکه در ممالك : ژاپن ، دانمارك ، استرالیا ، و سویس ، به نسبت جمعیت ، خودکشی بیش از سایرکشورها بوده است [۱] .

پر واضح است که کثرت انتحار وخودکشی ، حاکی از اینست که وضع اجتماعی و اخلاقی مردم آنجا خیلی آرام و رضایت بخش نیست ، وگرنه معنی ندارد ، آدمیکه هیچگونه نگرانی و تشویش خاطر ندارد ، دست بخودکشی و انتحار زده ، خود را نابود سازد .

ب ـ کشور « سویس » از لحاظ جغرافیائی ، سیاسی ، اقتصادی ، تاریخی و فرهنگی ، در یك موقعیت خاص ودارای شرائط استثنائی است وهرگاه در چنین موقعیت خاص ، قرار نداشت ، مسلماً وضع اخلاقی واجتماعی مردمش غیر از این بود ، بدیهی است مجموع این شرائط ، درسلامت روح وپاکی نسبی مردم این مملکت ، موثراست .

آیا جمیع این شرائط ، در کشوهای دیگر نیز ، دست بدست هم میدهند ؟ !

---

(۱) رهبران بزرگ ص ۹۴

روی این حساب ، همهٔ کشورها را نمیشود ، بکشور « سویس » که در شرایط خاصی قرار دارد ، قیاس‌کرد .

ج ـ ۹۸/۵ درصد از مردم این‌کشور ، پیرو مذهب حضرت مسیح عليه‌السلام هستند و تبلیغات مذهبی در میان آنها آنچنان عمیق و ریشه‌داراست که حتی قانون تعلیمات ابتدائی مورخ ۱۲ دسامبر مقرر میدارد : **« تربیت ابتدائی باید ، ایمان بخداوند را درروح طفل، رسوخ دهد و باو ایمان بیاموزد که نسبت بهمنوعان خود برطبق دستورات مذهبی ، رفتار نماید »** (۱)

هیچکس نمیتواند ادعا کند که اگر مردم « سویس » دارای مسلك مادی‌گری بودند و بهیچ‌آئین ومذهبی پای بند نبودند ، وضع اخلاقی و اجتماعی آنها مثل امروز بود .

د ـ ازهمه‌اینهاکه بگذریم ، نکته‌ای‌کهسابقاً تذکردادیم ، نباید فراموش‌کرد و آن اینکه : درمسائل‌اجتماعی‌همیشه‌ملاك ، عموم ویا اکثریت است نه موارد استثنائی مردم سویس نسبت به مجموع جمعیت روی زمین ، بسیار ناچیز است ، یعنی مجموع جمعیت « سویس » که در حدود ۵۱ ۷۰۰۰ نفر است ، نسبت به مجموع جمعیت روی زمین تقریباً $\frac{۱}{۶۰۰}$ است .

بنا بر این ، چگونه میتوان ادعا کرد که تعلیم و تربیت ، میتواند جای مذهب را بگیرد ، همچنانکه در کشور « سویس » گرفته است ؟!

این استدلال ، درست مانند اینست‌که‌کسی بگوید : از میان ۶۰۰ نفر از افراد اجتماع یك نفر را میتوان پیداکردکه قول وتعهد او باندازهٔ سند رسمی‌او ارزش داشته باشد ، بنا بر این ، باید ادارات ودفاترمربوط باسناد رسمی را برچید و قول وتعهدات را بجای آن ، نشانید (۲) !

---

(۱) نقل از نشریهٔ ادارهٔ آموزش و پرورش شماره ۹ تیر ماه ۱۳۳۸

(۲) تفصیل این بحث را در کتاب « رهبران بزرگ » بخوانید .

آیا این استدلال، مسخره و خنده‌آور نیست ؟ !



آیا مذاهب توانستند مدینهٔ فاضله بوجود بیاورند ؟

بعضی‌ایراد میکنند : همانطوریکه قوانین بشری و تعلیم و تربیت منهای مذهب نتوانسته مفاسد اخلاقی واجتماعی‌را صد درصد ریشه‌کن سازند ، ومردم را بیك‌زندگی بتمام معنی صحیح و خالی از هرگونه تعدی و تجاوز وخلافکاری سوق دهند ، مذاهب و قوانین آسمانی هم تاکنون نتوانسته چنین کاری را انجام ، و باصطلاح ، یك مدینهٔ فاضلهٔ انسانی بوجودآورند ! بنا براین ، ازاین‌لحاظ ، چه فرقی مذهب با غیر مذهب ، دارد ؟

پاسخ :

اولاً از نظرتاریخی ، جوامعی را سراغ داریم : با آنکه از لحاظ تمدّن و اخلاق ، در پست‌ترین درجهٔ از مدنیت ، قرار داشتند ، وقتیکه تحت تعلیم و تربیت مذهبی قرار گرفتند ، در فاصله کوتاهی باوج عظمت و کمال انسانی خود رسیده ، اجتماع آنها نمونه‌ای از مدینهٔ فاضله گردید ، مانند محیط عربستان ، در اواخر زندگانی پیامبر اسلام .

بنا بر این ، اینکه گفته شده : مذهب ، هیچگاه نتوانسته مدینهٔ فاضله بوجود آورد ، کلیّت این گفته مورد قبول نیست .

و ثانیاً منظور از مباحث گذشته این نبوده که بگوئیم : مذاهب ، عملاً در هر اجتماعی قدم گذاردند ، مفاسدرا بکلی‌ریشه‌کن‌ساخته ومردم را بعالیترین مراحل‌کمال انسانی رسانیده‌اند ، خیر ، بلکه منظور ، مقایسه‌ای بین قوانین الهی و قوانین بشر بوده است .

ما میخواستیم : اثبات کنیم : تعلیمات پیامبران ، اثریکه در بالا بردن افکار و عقائد مردم ، و همچنین کنترل اعمال وگفتار انسان ، دارند ، بمراتب ، بیش از تأثیر قوانین بشری و تعلیم و تربیت غیر مذهبی است .

همین امروز اگر عقائد مذهبی ، با همهٔ تحریفاتیکه در آن صورت گرفته ، از جوامع بشری حذف شود ، معلوم خواهد شد که چگونه مفاسد و جرائم و جنایات ، بطور سرسام‌آوری ، رو بافزایش ، خواهد نهاد .

این اندازه وظیفه شناسی و انسانیت ، نیز ، از بقایای تعلیمات انبیاء است که در اعماق دلهای مردم ، هنوز باقی مانده و مردم را از بسیاری از معاصی و گناه بازمیدارد .

وگرنه بتجربه ثابت شده : در هر اجتماعی که عقائد مذهبی رو بنقصان گذارده و لو آنکه از لحاظ تمدّن مادی پیشرفته باشد ، بموازات آن ، جرائم و جنایات رو بافزایش نهاده است، و این‌خود ، بهترین دلیل است که هیچ چیز ، نمیتواند جای مذاهب را بگیرد .



بخش دوم

سیر اجمالی حقوق، در طول تاریخ

درست است که هیچگاه بشر متمدن، بدون آئین زندگی و مقررات اجتماعی، بسر نمیبرده بلکه زندگی دسته‌جمعی او همواره ملازم با یك سلسله قواعد لازم الاجرائی که منافع همهٔ افراد را در خود حفظ میکرده، بوده است.

ولی آیا از کی؟ کجا؟ چگونه؟ وبوسیلهٔ چه افرادی، این قوانین، جامعتر و کاملتر تنظیم و تدوین شده، خود بحث مفصل و جداگانه‌ای است که «تاریخ و سیر روابط علم حقوق» را تشکیل میدهد [1].

و ما فعلاً در صدد نوشتن تاریخ مفصل سیر حقوق، که فرصت جداگانه و وقت بیشتری میخواهد، نیستیم، منظور فقط اشارهٔ اجمالی به فرازهای مهم حقوق انسانی تا پیدایش سازمان ملل و اعلامیهٔ حقوق بشر است.



(۱) البته باید توجه داشت که منظور ما از سیر اجمالی حقوق در طول تاریخ، حقوق موضوعهٔ بشری است، نه برنامه‌های آسمانی وگرنه هیچگاه نمیشود آفرینش انسان را از برنامه‌های آسمانی تفکیك وجدا نمود. بعلاوه بررسی تاریخ قوانین الهی خود نیازمند به بحث جداگانه‌ای است که تاریخ ادیان ومذاهب، متکفل بیان آن قسمت است نه بحث حقوقی ما.

قوانین حمورابی

تا آنجا که تحقیقات و بررسیهای تاریخی نشان میدهد : قدیمترین و جامعترین و جهانی‌ترین قوانین ، در کشور آباد و سرسبز « بابل[۱] » بدست « حمورابی » که از ۲۱۲۳ تا ۲۰۸۰ قبل از میلاد ، دراینکشور سلطنت میکرده تدوین و تنظیم شده است.

« حمورابی» پادشاه جنگجو وعادل‌کشور بابل، پس‌از فتوحات وجنگهای فراوان برای از بین بردن تبعیضات و بیعدالتیها دستور داد : منشوری جهانی تنظیم ، و بمورد اجراء درآید .

این‌منشورکه روی سنگهائی‌حک شده و در معابر عمومی قرارداده شده بود[۲]، طبق تحقیقات پرفسور « شیل[۳] » دارای ۲۸۲ ماده و در اکثر امور فردی، اجتماعی ،

---

(۱) بابل ، قسمتی از سرزمینی است که میان دجله وفرات واقع است و طول آن ، در حدود چهار صد میل و عرضش ، در حدود صد میل ، میباشد .

کشور بابل ، از پنجهزار سال قبل ، دارای مجد و عظمت بوده ، منتهی دست تطاول زمانه آثار گرانمایهٔ آن را در زیر خاکها پنهان ساخته بود که در سال ۱۹۰۲ میلادی پرفسور شیل» توانست از راه حفاری ، خرابه‌های شهر بابل ، کمی از آن آثارگرانبها را بدست بیاورد .

(۲) قانون نامهٔ حمورابی که بر روی ستونی از سنگ « دیوریت » زیبائی نوشته شده در سال ۱۹۰۲ از میان کاوشهای باستان شناسی شوش بدست آمد و چنانکه معلوم‌است آن را بعنوان غنیمت جنگی در زمانهای گذشته از بابل به عیلام ، انتقال داده بودند ، و این‌ستون ، هم اکنون در موزهٔ « لوور » فرانسه‌نگاهداری میشود (تاریخ تمدن ویل‌دورانت ج۱ ص۳۳۰)

(۳) شیل باستان شناس فرانسوی ، نخستین کسی است که در سال ۱۹۰۲ میلادی ، رموز سنگهائیکه قوانین حمورابی بر روی آن نگاشته شده بود ، قرائت نمود (« شریعة حمورابی » تألیف عبدالرحمن الکیالی)

سیاسی ، مدنی .... قوانین نسبتاً کاملی بشمار میآمده است .

محتویات این منشور ، بیشتر مربوط بامور زیر است : افتراء ، قسم دروغ ، دادن رشوه بقاضی ، خریدن شهود ، بیعدالتی‌قضات ، جنایات بر ضد مالکیت ، روابط ارباب و رعیت ، حقوق تجارتی ، حقوق خانواده ، تعدی بر شخص ، حق الزحمهٔ طبیب حق‌الزحمهٔ معمار ، کشتی‌سازی ، اجارهٔ کشتیها ، کرایهٔ حیوانات وخساراتی که از این بابت وارد میآید ، حقوق و تکالیف ارباب نسبت بغلام وکنیز و بعکس ....

در قوانین حمورابی تمام‌آزادها در مقابل قانون ، مساویند و مزایای ملی وجود ندارد ، یعنی فرقی بین بابلی و غیر بابلی نیست . مردم از سه زمره‌اند : آزاد ، آزاد شده و برده .

طبقات مردم چهاراست : روحانیون ، مستخدمین‌دولت ، سربازها ، تجاروکسبه.

چون مواد این‌منشور بهترین‌معرف تمدن بابلیها وجامعیّت‌آن‌است ، ازاینجهت خلاصه‌ای ازآن ، ذیلاً آورده میشود :

غلام وکنیز، میتوانند : مالك باشند و در تحت حمایت قوانین‌اند ، کشتن بنده بدون محاکمه ممنوع است ولی میشود آنها را فروخت .

ارباب خودش زمین را شخم میزند ، یا غلام و کنیز را باین کار مأمور میکند ، تجارت و حمل و نقل ، آزاد است ، داد و ستد بمعاوضه است و بپول ، حلقه‌های نقره‌که وزن معین دارد ، مقیاس نرخهااست .

قوانین‌حمورابی‌اصلاحاتی درقوانین سابق ،کرده و وضع اولاد وزن را بهتر ساخته است، زن یکی‌است ولی‌اگر نازا باشد ، میتوان زن غیر عقدی داشت ، ازدواج بی‌قرار داد ، قانونی نیست .

اگر آزاد ، کنیزی را ازدواج کند ، آن کنیز ، مقام آزاد را می‌یابد ، جهیز مال زن یا خانوادهٔ پدر او است ، ولی شوهر میتواند ازآن ، بهره بردارد زن و شوهر مسئول قروض یکدیگر که قبل از ازدواج حاصل شده نمیباشند .

اگرشوهر زنش‌را طلاق دهد ، باید جهیز او را رد کند ویك سهم پسری از مال

خود باو ببخشد ، ولی اگر زن نازااست ، فقط جهیزش باو برمیگردد .

در مورد خیانت زن ، شوهرش او را اخراج یا برده میکند . اگرمرد اسیر شد زن می‌تواند شوهر کند ، ولی اگر شوهر اولی برگشت ، باید بخانهٔ او برگردد . در موارد بیوفائی زن یا شوهر نسبت بیکدیگر مجازات زن بمراتب شدیدتر است . در مورد تهمت زدن به زن ، محاکمهٔ خدائی میشود یعنی : زن خود را برود می‌اندازد و اگر آب او را فرو نگرفت ، بی‌تقصیری خود را ثابت کرده .

مرد از زنش ارث نمیبرد ، زیرا مال زن متعلق باولاد او است ، ولی زن بعلاوهٔ جهیز خود ، سهمی از مال شوهر متوفی بعنوان هدیه دریافت میکند . **زن میتواند اموالش را خودش اداره‌کند ، اجاره بدهد ، جهیز خود را پس بگیرد ، مال خود را ببخشد ، تجارت‌کند ، کسبی پیش‌گیرد ، در زمرهٔ روحانیین درآید .**

زنان بیوه و دختران ، مستقلاً محاکمه میکنند ، زنهای شوهردار بتوسط شوهرانشان ، زن پس‌از مرگ شوهر خود میتواند بدیگری شوهر کند ، و اگر اولاد او مانع شوند ، محکمه دخالت کرده اجازه میدهد . هرگاه اولاد زن از شوهراولی صغیر باشند، محکمه قیّم معین‌کرده وصورتی‌ازترکه‌ترتیب داده بشوهردوم می‌سپارد، بی‌آنکه او حق فروش داشته باشد .

اولاد از هر مادری که باشند ، در بردن ارث ، مساویند ، ولی پدر میتواند وصیت کند که مال غیر منقول را به پسر محبوب او بدهند . اولاد ، جهیز مادرشان را بالسویه تقسیم میکنند ، ولی مادر میتواند هدیه‌ای را که از شوهر خود دریافت کرده بیکی از اولاد خود بدهد .

دخترانی که جهیز گرفته‌اند ، از ارث محرومند ، ولی آنهائیکه جهیز ندارند در بردن ارث با پسران ، مساویند .

برادران ، ورّاث خواهرانند ، ولی پدر میتواند در حیات خود قسمتی از مال خود را بدختران بدهد ، با این‌شرط که آنها بهر کس که بخواهند، بموجب وصیت واگذارند

در این مورد ، برادران بمال خواهران حقی ندارند ، پسرانیکه از زنان غیر عقدی متولد شده‌اند ، و بعدپدرشان آنها را باولادی شناخته ، بااولادیکه از زنان عقدی تولد یافته‌اند مساوی ارث میبرند . ولی اینها مزایائی دارند .

پسرانیکه باولادی شناخته نشده‌اند ، فقط آزاد میشوند ، دختری‌که از زن غیر عقدی‌است ، از برادران خود جهیز میگیرد .

طلبکار میتواند حبس بدهکار را در صورت عدم تأدیه قرض بخواهد ، ولی اگر بدهکار از بد رفتاری طلبکار بمیرد، دائن مسئول است. تأدیه ممکن‌است باپول یا گندم و جو بعمل آید .

درقانون حمورابی لفظ سرمایه‌دار استعمال شده چنانکه دیده میشود : تجارتخانه و بانکهای بزرگ بوده که نمایندگانی باطراف میفرستادند و سرمایه‌هائی در این نوع بانکها گذارده میشد ، دادن تمسك ، حواله ، برات و نیز گرفتن ربح ، معمول بوده میزان ربح صدی بیست است و در مواردی صدی ۳۳ تا ۴۰ .

از استقراض چندنفر مشترکاً وهمچنین از نسیه فروشی واز معاملات بیع شرطی ذکری شده است .

محاکمات ، چنانکه مشاهده میشود ، سابقاً در دست کاهنان معابد بوده ، ولی در قانون حمورابی قضات پادشاهی رسیدگی میکنند ، محکمهٔ بابل دیوان عالی است ومحاکمهٔ نهائی از حقوق پادشاه است !

کارکاهنان همین است‌که در مقابل هیکل خدایان ، شهادتی بقید قسم قبول‌کنند. کلانتران شهرها نیز حق محاکمه دارند ، ولی با حضور معروفین وریش سفیدان شهر.

در قوانین‌حمورابی این‌نکته فوق العاده جلب توجه محققین‌را کرده‌که این‌قوانین با مذهب و قواعد اخلاقی مربوط نیست مقصرین را از این جهت ، مجازات میکنند که باعث خسارت افراد و ضرر جامعه میباشند ، پایهٔ مجازات اساساً بر قصاص است « چشم در ازای چشم ، دندان در ازای دندان » این قاعده چنان مسلسل اجراء میشود که مثلاً بندهٔ نا فرمان را گوش میبرند ، اولاد جسور را زبان ، دایهٔ مقصر را پستان و

جرّاح غیر ماهر را دست ، ولی مجازات دزد اعدام است .

از خصائص قوانین حمورابی این است که انتقام کشیدن ممنوع است ، مجنی علیه با کسان او باید دادخواهی کنند .

بطورکلی ۲۸۵ مادهٔ قانون که در این منشور آمده بدون شك از پاره‌ای جهات ، باندازهٔ قانون یك کشور جدید اروپائی خوب است ، بلکه درمواردی از قوانین اروپائی نیز مترقی‌تر است ، مثل اینکه زن شوهردار در قانون فرانسه بدون اجازه شوهر حق ندارد معاملاتی دراموال خود ، انجام دهد ، ولی بطوریکه دیدیم ، در قانون حمورابی زن چنین محدودیتی ندارد .

اهمیت این قانون ، آنوقت ، آشکار میشود که بدانیم ، این قانون ، در حدود چهار هزار و اندی سال پیش ، تنظیم و تدوین شده است [۱]



منشور کورش کبیر :

بعد از « حمورابی » کورش کبیر ، نیز ، در قرن پنجم قبل از میلاد ، پس از فتح « بابل » منشوری صادر کرد که بسیار قابل توجه است .

او در این منشور ، برخی از حقوق و آزادیها منجمله **آزادی عقیده و ایمان را بمردم آن سامان ، اعطا کرد .**

در عصر وزمانی که قشونهای فاتح ، هیچگونه احساس رحم و شفقتی نسبت بملل مغلوب ، نداشتند و غالباً آنان را قتل عام میکردند ، کورش فرمان داد که **« بمردم شهر بابل آزاری نرسد ، همهٔ مردم در پرستش خدای خود ، آزاد باشند ،**

(۱) مراجعه شود بکتابهای : تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۱ ص ۳۲۸-۳۳۴ - تاریخ ایران باستان ج ۱ ص ۱۱۹-۱۲۴ - شریعة حمورابی تألیف عبدالرحمن الکیالی

و بی‌دینان ، تحت فشار قرار نگیرند ، خانه‌های آنان را که خراب شده بود از نو ساخت ، و معابد آنان را باز کرد ، خدایان معابد را بجای خود ، بازگردانید . »

این منشور ، در زمان حیات او به سه زبان « پارسی » و « ایلامی » و « بابلی» بر روی استوانه‌ای از گل پخته ، نقش گردید ، و لوحه‌ای‌که بزبان بابلی است ، پس از جنگ بین‌الملل اول ، وسیلهٔ باستان شناسان انگلیسی ، در محل شهرقدیمی بابل ، کشف شد ، و اکنون ، در موزهٔ بریتانیا موجود است (۱) .



الواح دوازده‌گانه :

تا قرن پنجم قبل از میلاد ، مردم « رم » قانون مدون درستی نداشتند . در سنهٔ ۴۴۹ پیش از میلاد ، مجلس‌سنا تصمیم‌گرفت : هیئتی مرکب از سه نفر ، برای تحقیق در بارهٔ قوانین ، بسوی یونان ، اعزام دارد .

این سه نفر ، دو سال ، در آنجا مشغول مطالعه بودند ، و پس از مراجعت ، ده نفر از حقوق دانان مأمور شدند روی فراوردهای آنان ، به تحقیق و بررسی بپردازند این ده نفر، در سال ۴۵۱ مقرراتی‌را بنام قانون ، تنظیم وتدوین ، نمودند ، این قانون در دوازده میز مفرغی‌کنده شد وبعداً بنام **« الواح دوازده‌گانه »** معروف‌گردید .

گرچه بسیاری از محتویات این‌قانون ، بدوی ووحشیانه است و از عرف وعادت قدیمی رومیان حکایت میکند ، اما در عین حال ، مشتمل بر پاره‌ای از قوانین مدنی، سیاسی وقضائی . . . قابل توجهی‌است‌که منافع عموم مردم را حفظ میکرد و همین امر باعث‌گردید که تا مدتی مورد احترام مردم رم بوده و در زمان ما نیزبا آنهمه پیشرفتی

(۱) تاریخ ایران باستان‌ج۲ص۳۸۴ـ حقوق‌بشرص۱۵ـاطلاعات۱۳ر۱۲ر۱۳۲۹

که در علم حقوق شده هنوز برخی از مواد آن ، باستحکام خود باقی باشد .

مباحث این قانون ، قسمتی راجع به اموال ومعاملات ، وقسمتی راجع به ترمیم زیان و اجرای کیفر ، و قسمتی راجع بامور دینی‌است .

الواح دوازده‌گانه تساوی عموم را در مقابل قانون ، اعلام کرده مگر ازدواج خواص با عوام را جائز نمی‌شمرد .

بعضی‌از دستورات الواح مزبور عیناً نقل میشود ، « اگر مقروض‌نتواند دین‌خود را ادا نماید ، داین‌حق دارد اورا بقتل برساند ، یا در ممالك ماوراء « تیبر » بفروشد. هرگاه تعداد طلبکاران از یکنفر تجاوزکند ، میتوانند بعد از شصت روز، بدن مقروض را قطعه قطعه نمایند کسیکه عمداً واز روی شرارت ، عمارت یا خرمن مجاور خانه‌ای را آتش زند ، باید بازوانش را بسته چوبش زده او را بسوزانند .

کسی‌که با سحر و افسون ، محصول دیگری را فاسد وضایع کند ، قربانی سرس خواهدگشت . آنکه اعضای دیگری را بشکند محکوم بقصاص‌خواهد شد ، مگراینکه جبران خسارت‌کند و دیه بدهد و دیه جراحتی‌که بصورت مردآزاد وارد شود ، سیصد آس (تقریباً پانزده تومان) و برای غلامان ، نصف آن معین شده .

دزد ، هرگاه درحین ارتکاب ،گرفتارشود ، در اختیار صاحب مال، قرارمیگیرد، ولی هرگاه بعد از ارتکاب ، گرفتارگردد ، فقط باید در مقابل مال را بپردازد .

سلطنت حق ملت است و بهر کس بخواهد تفویض میکند ؛ و اگر موضوعی باو مراجعه شود ، آنچه امر دهد ، حتمی الاجراء است [1] . »

حقوق ، در یونان باستان

گرچه‌کشور باستانی یونان ، از لحاظ فلسفه و حقوق ، از بسیاری از کشورهای

---

(۱) تاریخ عمومی آلبرماله طبع جدید ج۱ تاریخ رم ص۴۵- مبانی‌حقوق دکتر موسی جوان ج۱ ص۲۳۳

معاصر دیگر ، پیشرفته‌تر و مترقی‌تر بوده ، و همواره شخصیتهای بزرگ علمی وفلسفی از قبیل : سولون ، پروتاگوراس ، اناکسیماندر ، هراکلیتوس ، گورگیاس . . . داشته است ، لیکن طلائی‌ترین دوران فلسفه وحقوق یونان، قرن چهارم و پنجم قبل‌از میلاد یعنی مقارن حیات سه فیلسوف نامی : **سقراط ، افلاطون و ارسطو است** .

نظریهٔ سقراط (۴۶۴ ـ ۳۹۹ قبل از میلاد)

سقراط بشر را در اعمال ورفتار ، قوانین و قواعد طبیعی میدانست و معتقد بودکه : قوانین موضوعهٔ بشری ، باید از قوانین طبیعی که برای بشر حقوق مسلمی از قبیل آزادی قائل است ، پیروی کند ، وی معتقد بقهر و زور ، نبود و رفق و مدارا و احترام بافکار عمومی را درامر سیاست ، لازم میدانست .

او سیاست‌را تابع اخلاق، میدانست ومعتقد بودکه شهردولت ، باید جائی باشد که افکار واستعدادهای افراد ، بتواند جولان یابد و حیثیّت ومقام فرد محفوظ ومحترم باشد و رشد و نمو کند ، بطوریکه هر فرد ، در حدود لیاقت و استعداد خود . قادر به ترقی و پیشرفت باشد[۱] .

گرچه نوشته و کتابی از سقراط ، باقی نمانده تا نظرات فلسفی وحقوقیش بطور آشکار در دست باشد ولی آنچه از نوشته‌های شاگردش افلاطون ، در بارهٔ عقائد استاد بدست می‌آید ، عقائد و فلسفهٔ سیاسی او بشرح زیر است :

۱ ـ رابطهٔ فرد با جامعه و دولت : افراد در هر جامعه که متولد شده و تربیت و بزرگ شده باشند ، خود و اعقابشان بدان جامعه مدیون هستند . افراد برای جامعه خلق شده‌اند و لذا باید مطیع امر قانون و دستور جامعه و دولت باشند ، گرچه دولت بر خطا باشد وراه خطا طی‌کند !

۲ ـ آزادی مسکن و مهاجرت : معهذا افرادآزاد هستند که در هر موقع‌که قانون جامعه را منافی سلیقه و عقیدهٔ خود یافتند ، آن جامعه را ترک گویند و از آن

---

(۱) حقوق بشر،سیر تکامل آن درغرب ص۷۸

کشور خارج شوند و اموال خود را نیز از آنجا ببرند و در جای دیگر زندگی کنند .

۳ ـ **اطاعت سیاسی** : اگر خارج نشدند مفهوم ضمنی آن اینست که قوانین آن جامعه و دولت و حکومت آنرا پذیرفته‌اند و معنی این قبول آن است که با جامعه و دولت ، **قراردادی** منعقد کرده‌اند که در آنجا متوطن باشند و از تعلیمات آن جامعه برخوردار شوند و بازاء آن مطیع امر و دستور دولت باشند .

۴ ـ **ماهیت دولت** ، دولت عبارتست از یك جامعهٔ آزاد که افراد آن ، بمیل خود میتوانند آنرا ترك گویند و بر پایهٔ رضایت آزاد اتباع جامعه بنا شده است (قرار داد اجتماعی) .

هـ **قانون و قرارداد اجتماعی** : قوانین موضوعهٔ دولت ، تنها بر پایهٔ زور و خون و عادت نژادی گذاشته نشده بلکه بر پایهٔ « قرارداد اجتماعی ضمنی » است که اتباع ، با رضایت خود وضع کرده‌اند .

۶ـ **آزادی فردی** : آزادی فردی صحیح است، اما مشروط است به الزام کشوری یعنی : تعهد اطاعت از قوانین دولت (۱)

مدینهٔ فاضلهٔ افلاطون (۴۲۷ ـ ۳۴۷ قبل از میلاد)

محاکمه و اعدام سقراط ، در روح افلاطون شاگرد وفادار او انقلابی پدید آورد و عقیدهٔ او را نسبت بوضع سیاسی وشهر دولتهای آن روز یونان ، متزلزل ساخت .

با اینکه افلاطون مانند سایر یونانیان ، بقانون احترام میگذاشت و آنرا واجد جنبه‌های ملکوتی و برای تهذیب اخلاق و تعلیم و تربیت افراد و تأمین سعادت آنان لازم میدانست ولی از رفتاری که بنام قانون باسقراط یعنی کسی که افلاطون او را خردمندترین و عادلترین و شایسته‌ترین فرد میدانست ، بعمل آمد ، سخت آزرده خاطر و معتقد شد که در نظم موجود وطرز حکومت ، بایستی تغییراتی داده شود و لذا نظراتش را در بارهٔ یك « **مدینهٔ فاضلهٔ خیالی** » در کتاب « **جمهوریت** » برشتهٔ تحریر درآورد .

---

(۱) تاریخ فلسفهٔ سیاسی ج۱ص۸۳

اصول جمهوری افلاطون

افلاطون ، در این کتاب ، اصولی راکه برای یك جامعهٔ ایدآل ، ضرورت داشته ترسیم میکند :

۱ـ کسانی شایستگی برای زمامداری دارند که علاوه براستعداد فطری وطبیعی تحت تعلیم و تربیت خاصی قرارگرفته و در امر سیاست خبیر باشند ، و راه رستگاری بشر را در این میدانست که : یا فلاسفه زمامدار شوند ، و یا زمامداران فیلسوف گردند .

۲ ـ زمامداران و نگهبانان ، که برای حکومت وحفظ مملکت تربیت شده‌اند باید قدرت و اختیار بی‌حد و حصری داشته باشند .

باین‌ترتیب مشاهده میشودکه عقائد سیاسی‌افلاطون ، از « **دموکراسی** » بدور میباشد، چه او معتقد است: دولت آنچه‌راکه مصلحت افراد بداند ، باید بآنان، تحمیل کند ، زیرا بعقیده او ملت ، قادر به تشخیص منافع و مصالح خود نیست .

در حقیقت افلاطون ، معتقد بیك نوع حکومت « الیگارشی » است ، حکومتی که قدرت در دست عده‌ای معدود و برگزیده یعنی فلاسفه باشد .

این‌عده حق دارند برای برقراری عدالت ، وحفظ هم‌آهنگی بین‌طبقات مختلف آزادی بیان‌را محدودکرده عقاید مردم را بوسیلهٔ گروهی از افراد بصیر. مورد سانسور قراردهند ، تنها نویسندگان، ازاین‌قاعده مستثنی‌هستند ، بشرط‌آنکه پروانهٔ مخصوص را داشته باشند .

۳ ـ در کشور خیالی افلاطون ، مردم بسه طبقه تقسیم میشوند : طبقهٔ کوچك زمامدار، طبقهٔ‌بزرگ بازرگانان‌وارباب حرفه‌ها ، وطبقهٔ بردگان‌که بارسنگین‌زندگانی بر دوش دارند .

درمدینهٔ فاضلهٔ خیالی‌افلاطون ، مردم چه از لحاظ‌آفرینش وچه ازلحاظ حقوق

سیاسی و اجتماعی و مدنی با یکدیگر فرق دارند و نمیشود آنها را متساوی الحقوق دانست!

۴ ـ اموال شخصی و خانواده بایستی ملغی شود وکشور بایستی مانند کشورهای کمونیستی اداره گردد.

۵ ـ ازدواج و زناشوئی باید بر اساس اصلاح نژاد انسان از راه جفت گیری مصنوعی وانتخاب نژادهای خوب و سالم صورت‌گیرد نه براساس عشق و تصادف وتمایل آزاد!

۶ ـ دستگاه تعلیم وتربیت باید هرکس‌را در داخل طبقه و«کاست» خود، طبق لیاقتش تربیت‌کند، و وارد اجتماع نماید.

۷ ـ ملیت هرکس، متعلق بجامعهٔ کوچکی است که در آن زندگی میکنند، نه جامعهٔ بالاتر و جامعهٔ جهانی، و لذا محکوم به اطاعت از قانون دولت خواهد بود.

۸ ـ جنگ سبب وجود حکومت‌است وحکومت بر اساس دولت، بدون جنگ قریحهٔ عالی انسانی نمو نمیکند، اگر جنگ خوب نیست ولی ممکن است لازم باشد جنگ ناشی از مطامع و حاجات است!

۹ ـ کشورهای جهان، بایستی از یکدیگر جدا و دارای استقلال اقتصادی باشند.

کتاب «**جمهوریت**» که در دوران جوانی افلاطون نوشته شده و از لحاظ فصاحت و استدلال و مطالب، از شاهکارهای ادبی و فلسفی جهان بشمار میرود، با محتویات کتاب «**زمامدار**» که در دوران نیم پختگی و کتاب «**قوانین**» که در دوران پیری و پختگی او نوشته شده فرق فراوان دارد.

بسیاری از عقائدی که حکیم در کتاب «جمهوریت» ابراز داشته در دو کتاب دیگر، ازآنها برگشته، خلاف‌آنها را ابرازداشته است و ما بخاطر اجتناب از طولانی بودن بحث، از ذکر آنها خود داری مینمائیم[1].

(۱) تاریخ فلسفهٔ سیاسی ج۱ ص ۸۹ ـ حقوق بشر و سیر تکامل آن در غرب ص۷۹

عقائد ارسطو (۳۸۴ ـ ۳۲۲ قبل از میلاد)

عقائد ارسطو با نظرات استادش افلاطون ، در بعضی قسمتها موافق ، ودر پاره‌ای قسمتها مخالف است . حاصل عقائد سیاسی او اینست که بشر حیوانی است اجتماعی ، جامعه و فرد بهم پیوسته‌اند ، سعادت و خیر فرد و جامعه یا فرد و دولت ، از هم جدا نیست و سعادت یکی بدون دیگری ، میسّر نمیشود ، وی درکتاب معروف « سیاست » چگونگی این سعادت بهم پیوسته وراه وصول بآنرا ، اینطور شرح میدهد :

۱ ـ انسان حیوان اجتماعی است و از زنبور اجتماعی‌تر است وحقیقت خود را در اجتماع ودر میان نوع خویش میتواند دریابد . چون کل مقدم بر جزء است ، پس جامعه و دولت مقدم بر فرد میباشد . بعلاوه هر فرد در جامعه‌ای بوجود میآید که آن جامعه قبلاً وجود داشته لذافرد مستقل نبوده ، وبرکنار از اجتماع ، وبی‌نیازازجامعه نیست .

۲ ـ دولت بایستی تأمین‌کنندهٔ نیازمندیهای عمومی وپرورش دهندهٔ استعدادهای مردم باشد وگرنه مردود وخبیث است .

۳ ـ کشور ایدآل ارسطو نباید خیلی کوچك و نه خیلی بزرگ باشد ، کشور ایدآل بایدبقدری باشدکه دولت بتواند آنرا بسوی ترقی‌وتکامل ، سوق داده بامورآن رسیدگی کامل نماید .

۴ ـ افراد بشرمساوی‌خلق‌نشده ویکسان‌نیستند. عدم مساوات ، امری‌طبیعی‌است وچون هرقانون اساسی باید باطبیعت واحتیاجات اعضاء جامعه وفق داده شود لذا قانون اساسی خوب ، باید عدم تساویهای طبیعی‌آدمی را در نظر گیرد . درقسمتهائی‌که افراد مساوی هستند قانون اساسی باید حقوق مردم را مساوی شناسد و در قسمت‌هائیکه نامساوی‌اند ، عدم تساوی قائل شود . و عدم تساویها عبارتند از : **لیاقت شخصی، تمول ، نژاد ، یا ولادت !**

۵ ـ غلامان آزاد خلق نشده ودر طبیعت غلام خلق شده‌اند ، پس غلامی بر حق است و موافق‌طبیعت ، خارجیان در سلك غلامان‌اند وپست‌تر از یونانیان میباشند .

بنا براین ، مردم هر کشور شامل سه طبقه‌اند : اوّل **اتباع** دوّم **غلامان** سوّم **خارجیان** .

۶ ـ بهترین شکل حکومت ، حکومت سلطنتی مشروطه است نه حکومت دموکراسی و استبدادی[۱] .



مکتب فلاسفهٔ رواقی :

بعد از سه فیلسوف یادشده بموازات تحولات سیاسی ، اقتصادی وفرهنگی‌که در دنیا پدید آمد ، نظرات تازه‌ای نیز در بارهٔ حقوق و مبادی و اشکال آن ، ابراز گردید .

مکتب رواقیون‌که درسال ۳۰۱ قبل ازمیلاد وسیلهٔ « زنون » درآتن تأسیس شد برخلاف فلاسفهٔ گذشته از آزادی ، برابری ، و جامعهٔ جهانی طرفداری جدّی نمود .

فهرست اصول عقائد و نظرات سیاسی و حقوقی فلاسفهٔ رواقی عبارت است از :

۱ ـ حقوق‌از طبیعت اشیاء سرچشمه میگیردنه از عقل قانونگذار . کاری‌که از عقل ساخته است اینست که قوانین طبیعت را کشف مینماید .

۲ ـ منافع فردی بایستی‌فدای جامعهٔ‌جهانی‌گردد نه دولت ملی(کولکتیویسم) .

۳ ـ مردم طبعاً عضو جامعهٔ جهانی هستند ، قوانین این‌جامعه طبیعی است ولازم الاطاعه و حیات اجتماعی ضروری است (انترناسیونالیسم).

۴ ـ همهٔ مردم جهان برادر یکدیگر و در حقوق مساوی و عموماً اتباع کشور جهان هستند ، بدون توجه بمال و مقام و نژاد ، یا فرهنگ ایشان .

۵ ـ قانون کشور باید مطابق قانون جامعهٔ بشری و بروفق قانون‌طبیعت باشد .

۶ ـ جامعهٔ جهانی تنها جامعهٔ ایدآل است و بس .

---

(۱) تاریخ فلسفهٔ سیاسی ج۱ ص ۱۳۴

۷ ــ نژاد پرستی عقیده‌ای است نا روا ، نژاد ، نژاد انسان‌است نه نژاد خاص.

۸ ــ شأن آدمی وحقوق افراد انسانی مورد اهمیت و احترام است بدون توجه بمال و مقام و نژاد وکولتور (فرهنگ)

۹ ــ تقوی عبارت است از عالیترین خیر و صلاح . تقوی خاص یك طبقه نیست بلکه هر قوم و هر طبقه میتواند صاحب تقوی باشد .

نظرات فلسفی و حقوقی رواقیان نه تنها قبل از میلاد و در دائرهٔ محدود رم و یونان ، اثر عمیقی از خود بجا گذاشت بلکه تا قرنها افکار دانشمندان و فلاسفه و زمامداران را تحت نفوذ عمیق گرفته برآنها حکومت میکرد .



نظرات حقوقی سیسرون (۱۰۶ ــ ۴۳ ق . م)

بعداز « رواقیون » خطیب دانشمندی بنام « سیسرون » در رم پیدا شد ، با الهام از مکتب فلاسفهٔ رواقی و افلاطون و ارسطو حیات نوی بحقوق بشری بخشید . او در درکتاب « جمهوری » و « قوانین » مسائلی را مورد بحث قرار داد که کاملاً جالب و قابل توجه است و ما ذیلاً بخلاصهٔ نظرات او میپردازیم ؛

۱ ــ محصول فکر انسان ، یا مقررات موضوعه را نتوان قانون یا حقوق خواند بلکه قانون چیزی است جاودانی ، آسمانی ، در طبیعت قرار داده شده بوسیلهٔ عقل و خرد کشف میگردد (حقوق طبیعی) .

۲ ــ حقوق ، از راه قرارداد اجتماعی پدید آمده است .

۳ ــ اگر قوانین دولت و کشور با حقوق طبیعت ، مطابقت ننماید ، و لو آنکه با زور ما فوق اجراء شود ، انسان ، الزام اخلاقی برای اطاعت از آن ، ندارد ، بلکه در حقیقت نباید آنرا قانون خواند ولی اگر با قانون طبیعت مطابقت‌کرد ، تبعهٔ دولت

ملزم باطاعت ازآن است ، نه برای خاطر آنکه قانون دولت است بلکه برای آنکه با حقوق طبیعت وفق میدهد .

۴ـ تمام جهان ، یك جامعهٔ مشترك المنافع را تشکیل میدهدکه همهٔ افرادآن ، از عدالت و خیر عمومی بهرمند باشند .

۵ ـ انسان ، درآن واحد ، تبعهٔ دو جامعه وعضو دوجمعیت است : اول جامعهٔ جهانی دوم دولت ، و نیز مطیع دو دسته از قوانین است اول قوانین جاودانی دوم قانون مطلق ، قوانین اولی کامل است و قوانین دومی ناقص .

در صورت تضاد بین دو قانون فوق وتصادم بین دو نوع حقوق مزبور ، انسان باید تبعیت از قانون کامل یعنی قانون جهانی نماید .

۶ـ تمام افراد ، باید در مقابل قانون ، با هم برابر باشند ، اگر نمیتوانیمآنان را از لحاظ ثروت در یك ردیف قرار دهیم ، چه تساوی استعدادهای فطری محال است لا اقل باید آنان را در مقابل قانون ، برابر سازیم ، زیرا مهمترین هدف دولت همان تأمین تساوی افراد است [۱] .



اقدام بزرگ ژوستی‌نین :

از دوران عظمت فرهنگی و علمی رم و یونان که بگذریم برای مدتها اقدام قابل توجهی ازآباء کلیسا و دیگران ، دربارهٔ حقوق ، صورت نگرفت ، مگر در قرن ششم بعدازمیلاد ، در این‌قرن بودکه امپراطور بزرگ رم « **ژوستی‌نین** » برای‌حفظ مواریث گذشته قدم بسیار بزرگی برداشت .

« **دیپهل** » در کتاب تاریخ قرون وسطی در بارهٔ « ژوستی‌نین » مینویسد : این دهقان زادهٔ مقدونی که بر تخت قیصرها تکیه زد ، جانشین و وارث امپراطوری های رم بود .

(۱) تاریخ فلسفهٔ سیاسی ج ۱ ص ۲۳۹ ـ حقوق بشر ص ۱۰۰

هیچ یك از شاهزادگان اصیل ، باندازهٔ او به عظمت وجلال امپراطوری پی نبرده و در حفظ سنن باستانی سعی نکرده بودند . کار بزرگی که « ژوستی نین » در تجدید سازمان سیاسی رم . برعهده گرفت ، شامل اقدام مفیدی بود که درترقی وپیشرفت اروپا تأثیر بسزائی داشت وآن ، تجدید نظر وتدوین وگردآوری الواح و نوشته‌های پراکندهٔ حقوق رم بود .

ژوستی نین ، در سال ۵۲۸ میلادی کمیسیونی از علمای حقوق را تحت نظر وزیر خود « تری بونیان » باین کار مهم مأمور ساخت . علمای مزبور ، پس از یکسال کوشش و مطالعه ، مجموعهٔ قوانین رم را در سه کتاب کوچك ، تهیه کردند . و این سه کتاب از دو هزار طومار که مشتمل بر قریب سه ملیون سطر بود ، خلاصه گردید .

این سه کتاب مختصر وسهل الحصول ، قسمتهای مفید حقوق رم را شامل است و اساس و پایهٔ پیشرفت‌های بعدی در زمینه حقوق و قوانین ، بشمار میرود (۱)



دوران رکود و تحول ؟ !

علم حقوق مانند سایر لوازم زندگی به تناسب پیشرفت و عقب افتادن ملتها و مدنیتّها ، نوسانات گوناگون ، و صورتهای مختلفی پیدا میکند .

وچون در قرون وسطی (قرن پنجم تا پانزدهم میلادی) مردم اروپا بر اثر فشار ارباب کلیسا و برقراری حکومت فئودالها قدرت فکر کردن و اظهار عقیده را نداشتند از اینجهت ، اروپا و غرب ، و قسمت مهمی از آسیا و افریقا دوران تاریك و ظلمانی عجیبی را میگذرانید ، و از لحاظ تمدن و فرهنگ و حقوق ، در یك سطح بسیار بد و زننده‌ای قرار داشت .

هرگاه تعلیمات انبیاء و مقررات همه جانبهٔ اسلام ، و قوانین امثال زرتشت ، و

---

(۱) حقوق بشر و سیر تکامل آن در غرب ص ۱۰۳

کنفوسیوس و بودا را از این دوره جدا کنیم ، خواهیم دید که فرهنگ و حقوق مانند سایر چیزهای ارزندهٔ دیگر ، دراین دورهٔ هزار ساله ، درتمام نواحی یاد شده درحال وقفه و رکود بوده ، مردم در تاریکی و عقب افتادگی‌شگفت آوری بسر میبردند .

تنها نقطهٔ جنبش وتحولی‌که دراین دورهٔ تاریك ، بچشم میخورد تنظیم وتدوین « منشورکبیر» انگلستان است .

این منشور ، که تحت فشار اشراف طبقهٔ دوم و روحانیون انگلیس ، در سال ۱۲۱۵ بصورت فرمانی بوسیلهٔ « جان » پادشاه‌آن‌کشور ، صادرشده ، شامل یك‌سلسله حقوق انسانی و آزادیهای عمومی است از قبیل : احالهٔ رسیدگی دعاوی بدادگاهها و مراجع صالحه ، منع توقیف غیر قانونی ، تناسب میان جرم و کیفر ، محفوظ بودن حق‌مالکیت افراد ، لغوکار اجباری و بیگاری، اجراء عدالت دربارهٔ همه بطور مساوی، جواز رفت و آمد بکشور انگلستان . . .

گرچه بعضی معتقدند : غرض اصلی از تنظیم « منشورکبیر » فقط حفظ و تأمین منافع اشراف بوده ، سایر مواد آن ، جنبهٔ عوام فریبی داشته و از این جهت در متن منشور گنجانیده شده است که منشور از حمایت و پشتیبانی گروه بیشتری برخوردار شود

ولی در عین حال ، مطالعهٔ تاریخ دوران سلطنت « جان » و وقایعی که منجر بصدور این‌منشورگردید ، این‌حقیقت را آشکار می‌سازد که تهیه‌کنندگان‌آن ، نه فقط در فکر تأمین منافع اشراف بودند ، بلکه اصلاح سازمانهای عمومی و امور اداری و دولتی نیز ، در مد نظر آنان بوده است .

بطور کلی میتوان گفت که تصریح برخی حقوق و آزادیهای عمومی در متن منشور ، از لحاظ حقوق فردی چه در آن زمان ، چه در قرون بعد ، نتایج مفیدی ببار آورده است [۱] .

---

(۱) حقوق بشر ص ۱۳۲

نهضت قانونگذاری در اروپا و غرب

قرون وسطی که دوران خواب رفتگی عقول مردم اروپا بشمار میرفته با همهٔ بدبختیهائیکه بدنبال داشته است ، سپری گردید .

رجال آزاده و فلاسفهٔ روشن ضمیری در گوشه وکنار اروپا پیدا شدند و علیه خودکامگی واستبداد ارباب کلیسا و فئودالها قیام نمودند وافکار عمومی را برای خاتمه بخشیدن بوضع موجود ، وپدیدآوردن اجتماعی براساس مساوات وآزادی و برخورداری از حقوق انسانی، آماده ساختند .

گرچه این جنبش فکری برای آزادیخواهان گران تمام شد و موانع زیادی سرراه پیشبردهدفهای عالیهٔ آنان، پدیدآمد، امادیگر نمیشد « **چرخ زمانه را بعقب برگرداند** » و با جبر زمان ، مبارزه کرد ، بالاخره تلاشهای فلاسفه و دانشمندان و رجال با فضیلتی مانند : مارسیل دوپادو ، ویکلیف ، هس ، لوتر ، کالون ، جان لاك ، توماس‌هابس ، ولتر ، منتسکیو ، ژان ژاك روسو . . . موجی در اروپا پدید آورد و منجر به‌نهضت قانونگذری در آن سامان‌گردید .

در اکتبر ۱۶۴۸ « **عهدنامهٔ وستفالی** » بعنوان صلح میان دو مذهب کاتولیك و پروتستان ، و دولتهای طرفدار آنها تنظیم و تصویب گردید و مبدأ روابط حقوق بین‌الملل و عامل مؤثری برای تأمین آزادی و مساوات ، بشمار آمد [۱] .

پس ازکشمکشهای دامنه‌داری‌که در زمان « **چارلز** » اول ودوم ، و « **جیمز** » دوم ، پادشاهان انگلستان ، میان پارلمان وشاه پدیدآمد ، سرانجام در زمان « **ماری** » و شوهرش « **ویلیام** » « **اعلامیهٔ حقوق انگلستان** » بوجودآمد .

بنا به تقاضای « ویلیام » کنوانسیونی در۲۲ ژانویه ۱۶۸۸ در لندن ، تشکیل شد واعلامیهٔ حقوق را تنظیم کرد و در ۱۶ دسامبر ۱۶۸۸ پس از مدتی غور و بررسی متن اعلامیهٔ حقوق را بصورت قانون لازم الاجرائی بتصویب ، رسانید .

---

(۱) تاریخ مختصر حقوق بین الملل تألیف پرفسور آرتورنوس بام ص ۱۶۰

این‌اعلامیه مشتمل بر مقدمه و موادی است که بسیاری از حقوق انسانی در آن گنجانیده شده است .



استقلال ایالات متحدهٔ آمریکا و حقوق بشر

وقایعی که در قرن هفدهم ، در جهت تحقق آرزوهای مردم انگلستان ، در آن سامان ، روی‌داد و پیشرفتهائی که در امر حقوق و آزادیهای فردی حاصل شد ، در مردم مستعمرات انگلیس در آمریکا اثری عمیق برجای گذاشت .

آنان ، برای رهائی از استعمار بریتانیا و تحصیل آزادی و حاکمیت ملی دست اندرکار شدند ، نخستین‌بار در سال ۱۶۳۶ در ایالات « پلیموت » قانونی بتصویب رسید که برخی از حقوق و آزادیهای فردی را مورد تأیید قرار داد و رعایت آن حقوق را فرض ولازم شمرد ، پس از آن ، در دسامبر ۱۶۴۱ دادگاه عمومی« ماساچوست » قانونی را بتصویب رسانید که بنام « **منشور آزادیها** » نامیده شد .

منشور آزادیهای ماساچوست ، پس از ذکر آزادیها و حقوق مذکور ، آزادیها و حقوق افراد را در امور مربوط بآئین دادرسی تحت ۱۱ ماده مقرر داشته و مقررات جامع و کاملی وضع کرده است .

سپس در فصل آزادیهائی که بیشتر به افراد آزاد تعلق دارد ، این‌نوع آزادیها را در شش ماده مقرر میدارد و نیز در فصول جداگانهٔ دیگر ، دارای مقررات صریحی راجع بآزادیهای زنان ، آزادی‌های اطفال ، آزادی‌های مستخدمین خانه ، آزادی‌های خارجیان و منع ظلم به حیوانات میباشد .

بدنبال این جنبش‌ها و تحوّلات ، نمایندگان سیزده مستعمرهٔ اصلی آمریکا در ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ اعلامیهٔ استقلال آمریکا را بتصویب رسانیدند .

اعلامیهٔ استقلال‌آمریکا پایهٔ و اساس‌قوانین اساسی‌ای است که ابتدا در ۱۲ ایالت

متحدهٔ اولیه آمریکا وبعدها در ایالات دیگر بتصویب رسید .

نخستین قانون اساسی در سال ۱۷۷۶ برای ایالت « ویرجینیا » که اولین ایالت مستقل ممالك متحده بوده تنظیم شد ؛ آن قانون اساسی بقلم « جرج میسین » برشتهٔ تحریر درآمده و **« لایحهٔ حقوق »** نامیده میشود .

مقدمهٔ اعلامیهٔ حقوق، یا قانون‌اساسی ویرجینیا که دربارهٔ حقوق بشر وبرابری آزادی است ، کم و بیش ، در کلیهٔ قوانین اساسی ایالت متحده ذکر شده و بخصوص این اصل ، تأیید شده که حکومت صالح ، ناشی از ملت است .

نکات عمدهٔ حقوق و آزادیهای فردی مندرج در نخستین قوانین اساسی ایالات متحده آمریکا باین شرح است :

۱ ــ آزادی بیان و مطبوعات و آزادی مذهب و عقیده .

۲ ــ برخورداری از حقوق و مزایای مساوی .

۳ ــ حق مالکیت و حق استفاده از نعمتهای حیات .

۴ ــ حق اجتماع برای اموری‌که بنفع عموم است .

۵ ــ هرمتّهمی حق دارد که از موضوع اتهام علیه خود با خبروبا متهم‌کنندگان و شهود آنان مواجهه داده شود .

۶ ــ هیچ فردآزادی نباید محکومیت یابد مگرباستناد حکمی‌که بوسیلهٔ اعضاء هیئت منصفه‌که ازاشخاص صالح ونیك نفس، تشکیل‌شده باتّفاق‌آراء صدوریافته‌باشد .

۷ ــ از متّهمین نباید وجه الضمان سنگین مطالبه شود .

۸ ــ هیچ فرد آزادی نباید زندانی شود یا از استفاده از اموال خود محروم یا تبعید یا از نعمت حیات محروم ، یاآزادی ازاو سلب شود مگر بحکم قانون وبموجب حکم محکمهٔ صالحه .

۹ــ عطف بما سبق کردن قوانین جزائی در مواردی‌که مجازات شدیدتری تعیین شده باشد ، ممنوع است [1] .

---

(۱) حقوق بشر

انقلاب کبیر فرانسه و حقوق بشر

فرانسه در زمان انقلاب ، تقریباً ۲۵ ملیون نفر جمعیت داشت که در میان آنان دوطبقهٔ ممتاز یعنی اعیان و روحانیون درجهٔ اول ، ازمزایا و نعمت‌های فراوانی بهره‌مند میشدند ، **و حال آنکه عدهٔ آنها از یك ملیون نفر تجاوز نمیکرد !** نصف خاك فرانسه و تمام قصرها و بناهای مجلل و املاك ، متعلق به آنان بود .

با وجود ثروت بیکران ، سه چهارم از کلیهٔ حاصل دست رنج زارعین یارعایا را بزور از آنها میگرفتند .

زارعین ناچار بودندکه برای ارباب خود بیگاری کنند و هرگاه با کیسه‌ای گندم از زمینی عبورمیکردند بمالك زمین ، باید باج ، می‌پرداختند . طبقات ممتازه تمام مشاغل مهم دولتی را در انحصار خود داشتند واز خزانهٔ دولت استفاده میکردند وخود عملاً ازپرداخت مالیات ، معاف بودند ، چهل هزارکشیش فقیر نیز در بین دهقانان ، بکار اشتغال داشتند و با مشقت بسر می‌بردند ، زندگی آنان در نهایت عسرت میگذشت و جزء طبقهٔ سوم محسوب میشدند ولی مقامهای عالیتر کلیساها با اندك استثنائی در انحصار افراد طبقهٔ خاصی بود که با نجبا نسبت و بستگی داشتند . آنان وظائف اصلی خود را بر عهدهٔ معاونین خویش میگذاشتند و خود درآمدهای کلیسا را برای حفظ موقعیت اجتماعی و زندگی تجمل آمیز خویش ، خرج میکردند . زندگی دهقانان ، در نهایت عسرت و تنگدستی میگذشت و بدشواری قادر بسد جوع میشدند ، مزارع آنان ، لگدکوب سم ستوران و شکارگاه اربابان بود ، محصول مزارع ناچیز بود وغالباً قحطی‌های شدیدی روی میداد ، زندگی کارگران شهرها نیز ، بهتر از دهقانان نبود ، در دخمه‌های تاریك و نمناك از گرسنگی جان میدادند واز کلیه حقوق انسانی محروم بودند .

درحقیقت ۲۴ ملیون نفر مردم فقیر و بدبخت ومأیوس با جان‌کندن وسیلهٔ تنعم و تجمل و خوشگذرانی یك ملیون نفر را فراهم می‌آوردند .

در بین این دو اجتماع متضاد که یکی در تجمل و عیش و نوش ، و دیگری در منجلاب بدبختی غوطه میخورد ، گروهی از بازرگانان و وکلاء دادگستری ، اطباء ، بانکداران و نویسندگان ، جای داشتند . رهبران انقلاب ، بیشتر از میان این دسته برخاستند این‌عده تحت تأثیر عقائد فلاسفه‌ای مانند « ولتر » ، « دیدرو » « منتسکیو » و «ژان‌ژاك روسو» و با مشاهدهٔ وضع رقت‌بار اکثریت مردم‌که ازحقوق وآزادی محروم بودند ، برای برچیدن بساط ظلم و بی‌عدالتی و احقاق حق مردم و تثبیت حقوق بشر ، قیام کردند و شعار آنان ، در این قیام ملی برقراری آزادی ، برابری و برادری بود .

سرانجام ، تلاشهای پیگیر آنـان منجربـه انقلاب کبیر فرانسه گردید ، اختیارات پادشاه محدود وقوای سدگانه تفکیك شد ، امتیازات طبقاتی لغو واصل‌مساوات و برابری اعلام گشت .

بدنبال این انقلاب که در سال ۱۷۸۹ صورت گرفت ، مجلس مؤسسان فرانسه موادی از اصول حقوق بشر را تنظیم و بنام **« اعلامیهٔ حقوق بشر »** اعلام کرد .

این اعلامیه در یك مقدمه و ۱۷ ماده تنظیم شده که اغلب مواد آن ، با اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر ، توافق دارد ونخستین مادهٔ‌آن اینست « افراد بشر آزاد متولد شده و مادام العمر آزاد مانده و در حقوق ، با یکدیگر مساویند ، امتیازات اجتماعی فقط مبتنی بر منافعی است‌که از هر کسی بهیئت جامعه میرسد . »

مجلس‌مؤسسان‌فرانسه بنا بتقاضای «کنت دومون مورانسی» و«کنت‌دوکلاستلان» و علی‌رغم جمعی از نمایندگان طبقهٔ سوم که اظهار بی‌میلی میکردند ، مقرر داشت‌که در آغاز قانون اساسی که در سال ۱۷۹۱ تدوین شده بود ، اعلامیه حقوق بشر بعنوان اصول کلیه و مأخذ قانون ، درج گردد و همچنین قوانین اساسی که در سال ۱۷۹۳ از طریق مراجعه بآراء عمومی بتصویب رسید و قوانین اساسی که در اوت ۱۷۹۵ مشتمل بر ۳۷۷ ماده مربوط به حقوق و تکالیف بشر ، تنظیم و تصویب گردید ، اعلامیهٔ مزبور

در سرلوحهٔ آن ، قرار داده شد [۱] .

در سال ۱۸۰۴ نیز بدستور « ناپلئون » انجمنی مأمور تنظیم قوانین مورد نیاز فرانسه گردید ، این انجمن قانون مشهور ناپلئون را که تا هم اکنون در فرانسه اجراء میشود و بیشتر کشورهای اروپائی وآسیائی از آن پیروی کرده‌اند ، تدوین نمود .

این قانون ، شامل ۲۲۸۱ ماده و مشتمل بر یك مقدمه در تطبیق قوانین و نشر آنها و سه‌کتاب است : کتاب اول مربوط باشخاص ، وکتاب دوم راجع باموال و حقوق عینی ، و در کتاب سوم از اسباب تملك و ارث و هبه و وصیت و عقود و موجبات بطور اجمال ، و عقود خاصه و امتیاز ها و انواع رهن و تأمین و مرور زمان ، بحث میکند [۲] .



از کنگرهٔ وین تا کنگره برلن

بعداز سقوط « ناپلئون » برای سروصورت دادن باوضاع نابسامان اروپا تشکیل یك کنفرانس و تدوین یك عهد نامه ضروری مینمود ، از اینجهت در تاریخ ۱۸ نوامبر ۱۸۱۴ سلاطین روسیه ، اطریش‌وپروس باتفاق نمایندگان تقریباً کلیهٔ دول اروپا در وین پایتخت اطریش، کنگره‌ای تشکیل دادند وتا نهم ژوئن ۱۸۱۵ کار این‌کنگره ادامه داشت .

در این‌کنگره یك سلسله قراردادها وقوانینی بتصویب رسیده‌که از لحاظ حقوق بشری و بین‌المللی فوق‌العاده وحائز اهمیّت بوده است .

از ژوئن تا ژوئیهٔ ۱۸۷۸ نیز کشورهای انگلیس ، اطریش ، فرانسه ، عثمانی

(۱) تاریخ‌عمومی‌آلبرماله ـ قرن هیجدهم ص۳۹۴ ـ حقوق بشر ص ۱۹۳ ـ روابط حقوق بین المللی ص ۲۰۹

(۲) فلسفهٔ قانونگذاری در اسلام ص ۱۱۲

و روسیه کنگره‌ای در برلن ، تشکیل دادند و یك قرارداد شش ماده‌ای تصویب کردند که بعداً موسوم به کنگرهٔ برلن گردید .

اهمیت این کنگره ومصوباتش از لحاظ سیاسی و بین‌المللی بی‌اندازه زیاد بوده است[1].



کنفرانس صلح لاهه

در تاریخ ۱۸ ماه مه ۱۸۹۹ به ابتکار نیکلای دوم ، امپراطور روسیه نخستین کنفرانس صلح لاهه که بیست و شش کشور از جمله ایران در آن نماینده داشتند تشکیل شد .

گرچه منظور از تشکیل این‌کنفرانس در ابتدا این‌نبود که حقوق بین‌المللی را مدوّن کنند و یا آنکه دعاوی بین دول را بحکمیّت ارجاع نمایند .

هدف‌کنفرانس، بیشترجنبهٔ‌سیاسی‌داشت وآن‌اینکه‌تسلیحات را محدودکنند وباینوسیله صلح عمومی برقرارشود ولی بعداً روش‌کنفرانس، عوض شد وجنبهٔ حقوقی آن ، غلبه کرد و سه موضوع اساسی زیر مورد توجه قرار گرفت :

۱ ـ تنظیم قواعد جنگ .

۲ ـ جلوگیری از جنگ بوسیلهٔ اقدامات اصلاحی میانجیگری و داوری .

۳ ـ تقلیل مخارجی‌که « صلح مسلح » بملل‌تحمیل میکرد ، از راه جلوگیری از افزایش بودجه‌های نظامی و سعی درتقلیل تسلیحات .

و چون کار کنفرانس صلح لاهه تا تمام و موکول به تشکیل کنفرانس دیگری شده بود ، مجدداً بنا به پیشنهاد روسیه در ۱۵ ژوئن ۱۹۰۷ کنفرانس دوم صلح لاهه با شرکت ۴۵ دولت ، تشکیل ، ومسائل بین‌المللی دیگری مطرح و تصویب شد .

(۱) سیر روابط و حقوق بین الملل ص ۱۴۷ ـ تاریخ‌مختصر حقوق بین الملل

کنفرانس دوم لاهه علاوه بر تکمیل کارهای کنفرانس اول ، سیزده عهدنامهٔ جدید راجع به قواعد بیطرفی و جنگ دریائی بامضاء رساند ، و کارهائی در این کنفرانس ، صورت گرفت که بی‌سابقه بود .

بالاخره کارهای این کنفرانس در تاریخ ۱۸ اکتبر ۱۹۰۷ پایان پذیرفت ولی این کنفرانسها نتوانستند روح سرکش افراد آشوب طلب و متجاوز را قانع کنند ، تا آنکه جنگ اول پدید آمد [۱] .



جنگ جهانی اول

آتش جنگ زبانه میکشید مردم بدبخت، قربانی مطامع وامیال پست سردمداران سیاست میشدند ، اروپا در میان شعله‌های سوزان آتش ، می‌سوخت !

این جنگ که در سال ۱۹۱۴ شروع و در سال ۱۹۱۸ ختم شد (۱۵۶۵ روز) خسارت‌های جانی و مالی فراوانی بدنبال داشت که ذیلاً به بعضی از آنها ، اشاره میشود .

در طی این جنگ در حدود ۶۵ ملیون نفر افراد بشر ، بسیج شده بودند و از این عده درحدود ۹ ملیون نفر (به‌نسبت یك هفتم) در میدان جنگ ، بر اثر زخمی شدن ، تلف شدند ، درحدود ۲۲ ملیون نفر (به‌نسبت یك سوم) عاجز و از کار افتاده شدند ، ۷ ملیون نفر برای همیشه عاجز و ناقص گشتند ، وطبق گزارشها بیش از ۵ ملیون نفر مفقودین جنگ ، بشمار آمدند وهم چنین تلفات فوق‌العاده در شهرها بیش از تلفات و زخمهای میدان جنگ ، تخمین زده شد .

مجموع هزینهٔ واقعی اقتصادی جنگ ، تقریباً ۴۰۰ میلیارد دولار ، برآورد گردید .

---

(۱) روابط بین المللی از قدیم‌الایام تا سازمان ملل متحد .

بر طبق حساب مؤسسه « وقف‌کارنگی برای صلح بین‌المللی » این مبلغ برای انجام کارهای ذیل ، کافی خواهد بود :

۱ ـ تهیهٔ خانه‌ای به ارزش ۲۵۰۰ دلار ، درزمینی بمساحت پنج جریب فرنگی به ارزش ۵۰۰ دلار ، با اثاثیه‌ای معادل ۱۰۰۰ دلار، برای هریك از خانواده‌های ساکن انگلستان ، ایرلند ، اسکاتلند ، بلژیك ، روسیه ، ایالات متحده ، آلمان ، کانادا و استرالیا .

۲ ـ تهیهٔ کتابخانه‌ای به ارزش ۵ ملیون دلار ، ودانشگاهی با هزینهٔ ۱۰ ملیون دولار ، در هر ناحیه‌ای از این‌کشورها که دارای ۲۰ هزار یا بیشتر نفوس باشد .

۳ ـ بوجود آوردن سرمایه‌ای که سود آن ، با نرخ ۵٪ برای استخدام ۱۲۵ هزار معلم و ۱۲۵ هزار پرستار که سالانه هزار دلار حقوق بگیرند .

۴ـ ذخیره‌ای‌که برای خریدن همهٔ املاك واراضی وتمام ثروت دوکشور فرانسه و انگلستان ، کافی باشد .

در این ارقام ، گسیختگی وضع اقتصادی اروپا ، مجموع سربازها و شهریان ناقص و از کار افتاده ، یا مبالغ هنگفتی که می‌بایست بعنوان حقوق بازنشستگی به بازماندگان ، اختصاص داده شده ، بحساب نیامده‌است .

علاوه براین ، دشمنیها و تنفرهای علاج ناپذیری بوسیلهٔ جنگ بوجود آمد [۱]



جامعهٔ ملل و عهدنامهٔ ورسای

پس از پایان جنگ جهانی اول ، در ۱۸ ژانویهٔ سال ۱۹۱۹ نمایندگان و کارشناسان سی‌ودو ملت پیروز ، در « ورسای » فراهم‌آمدند ، تا با طرح نقشه‌ای جدید و از میان بردن آشفتگیهای مرزی ، جهان ویران شده را دیگربار مرمت کنند .

---

(۱) جهان در قرن بیستم ص ۴۱

در این‌کنفرانس، عهدنامه‌ای که مشتمل بر ۴۰۰ ماده وضمایمی بود ، به‌تصویب اعضاءکنفرانس رسید و درآن ، پیشنهاد شد : برای محترم شمردن ونگهداری تمامیت ارضی و استقلال سیاسی همهٔ ملل عضو ، در مقابل تجاوز خارجی ، پناهگاهی بنام « جامعهٔ ملل » بوجود آید که تا در مواقع ضرورت ، مشکلات بین‌المللی را از راه مذاکره و تبادل نظر ، بطور مسالمت ، حل نماید .

این پیشنهاد ، باتفاق آراء تصویب شد و تشکیل جامعهٔ ملل را میتوان نخستین کوشش واقعی برای ایجاد حس همکاری و توفیق بین‌المللی میان دولتها دانست .

جامعهٔ ملل ، در سال ۱۹۲۰ یعنی پس از جنگ جهانی اول ، شروع بکار کرد و در مدت بیست سال ، فعالیت بین‌المللی خود ، منشأ بسیاری از اقدامات سودمند و باعث جلوگیری چندین فقره دعوی و اختلاف بین‌المللی گردید .

از جمله اقدامات‌مفید جامعهٔ‌ملل، بوجودآورد ن‌سازمان‌بهداشت‌جهانی ، سازمان بین‌المللی‌کار ودیوان دادگستری لاهه است‌که اکنون بنام‌های « سازمان‌جهانی بهداشت ، سازمان بین‌المللی‌کار، ودیوان بین‌المللی‌دادگستری » جزء تشکیلات سازمان ملل متحد ، بشمار میروند .

جامعهٔ ملل‌که در « ژنو » تمرکز یافته بود ، وکارهای روزانهٔ آنرا هفتصد وهفت تن ، انجام میدادند ، با همهٔ تشکیلات عریض و طویلی که داشت ، بالاخره در مقابل شعله های سوزان جنگ جهانی دوم که در حال زبانه کشیدن بود ، نتوانست مقاومت کرده، بفعالیت خودادامه دهد ، آخرالامر از پا درآمد وجنگ جهانی دوم ، همچنان، بکارهای تخریبی‌خود ، ادامه میداد [1].



جنگ جهانی دوم

خودکامگی ، غرور ، شهرت طلبی، و منفعت جوئی سیاستمداران و رؤسای دول

(۱) جهان در قرن بیستم ص ۴۱

بزرگ ، باعث گردیدکه پس از ۲۰ سال متارکهٔ جنگ ، بار دیگر دنیا درمیان آتشهای سوزنده‌تر و نابودکننده‌تری بسوزد ، وحشت و اضطراب و کشتار دسته جمعی ، بجای آرامش و امید ، بر دنیا حکومت کند !

این جنگ که از سال ۱۹۳۹ شروع گردید و در سال ۱۹۴۵ خاتمه پیداکرد ، آنقدر زیان مالی و جانی و اخلاقی ببار آورد که شاید تا صدها سال دیگر ، آثار شوم آن ، از بین نرود .

در این جنگ ۵۵ ملیون کشته و ۲۰ ملیون نفر از داشتن دست و پا و چشم ، محروم گردیدند و ۱۷ ملیون لیتر خون خالص بشر بزمین ریخت و ۱۲ ملیون نفر از ضایعهٔ سقط جنین ، بخانوادهٔ بشر آسیب وارد گشت !

در این جنگ ۱۳۰ هزار دبیرستان و دبستان و ۶ هزار دانشگاه و ۸ هزار لابراتوار ، منهدم و ویران گردید ، و سیصد و نود هزار میلیارد گلوله در هوا منفجر شد !!

تعداد کسانیکه درپایان این جنگ ، فقط در انگلستان ، از چشم‌های مصنوعی شیشه‌ای استفاده کرده‌اند ، بالغ بر یك ملیون نفر میباشند !!

تنها دولت شوروی پس از پایان این‌جنگ ، ازکارخانه‌های آمریکا خواسته‌است که چهار ملیون پای مصنوعی برای سربازانیکه پاهای خود را در جنگ ، از دست داده‌اند ، بسازد ! [1] .



تشکیل سازمان ملل متحد

درآن زمانکه دنیا در آتش جنگ جهانی دوم ، میسوخت ، هزاران تن بمب روی مردم بی‌دفاع شهرهای کوچك و بزرگ ، فرو میریخت و کاملاً محسوس بود که

(۱) بلاهای اجتماعی قرن ما ص ۱۹

هستی کشورها میرود که در آتش این جنگ ، بطور کلی ذوب شود ، در همان اثناء «روزولت» رئیس جمهوری آمریکا و «چرچیل» نخست وزیر انگلستان ، در اقیانوس اطلس ، در یك کشتی انگلیسی با هم ملاقات کردند و منشوری مشتمل بر هشت ماده برای نجات مردم دنیا از هیولای وحشتناك جنگ و بهبود آتیهٔ جهان ، تنظیم کرده و بامضاء رسانیدند ، این منشور ، بعداً بنام **«منشور آتلانتیك»** نامیده شد .

پس از تنظیم منشور آتلانتیك که در ماه اوت ۱۹۴۱ صورت گرفت ، ملاقات دیگری میان سران دول بزرگ ، یعنی آمریکا ، انگلیس ، شوروی ، فرانسه و چین در مسکو واقع شد (۱۹۴۳) ومتعاقب آن ، ملاقاتهای دیگری در « دومبارتن اوکس» (۱۹۴۴) و « یالتا » (۱۹۴۵) انجام گرفت ، دراین ملاقاتها توافق شدکه باید ، یك سازمان بین المللی بوجود آید ، و بالاخره در ماه آوریل ۱۹۴۵ یك میلیارد و هفتصد ملیون نفر از مردم جهان ، نمایندگان خودرا بشهر **« سانفرانسیسکو »** که در مغرب آمریکا واقع است ، فرستادند ، تاگرد یکدیگر جمع شده اساس و پایهٔ سازمانی را که به قول خود ، ضامن صلح عمومی و امنیت جهانی باشد ، بریزند .

این کنفرانس که بشرکت نمایندگان پنجاه کشور ، تشکیل شده بود ، تاماه ژوئن ۱۹۴۵ ادامه داشت .

در اینمدت ، دو ماه نمایندگان پنجاه کشور با هم تبادل نظر کردند و بالاخره **« منشور ملل متحد »** را تهیه و بامضاء رسانیدند .

بنا براین ، سازمانیکه بمنظور عملی ساختن محتویات « منشور ملل متحد » تشکیل گردید ، بنام « سازمان ملل متحد » نامیده شد ، و در تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۹۴۵ رسماً شروع بکار کرد و لذا ۲۴ اکتبر (۲۴ آبان ماه) همه جا برای سازمان ملل ، جشن میگیرند و آنروز را روز « ملل متحد » مینامند .

مقر این سازمان ، در ساحل شرقی شهر نیویورك است و کاخ ۳۹ طبقهٔ سازمان ملل، در آنجا قرار دارد و امروز بیش از ۱۴۵ دولت جهان، عضو این سازمان هستند[۱]

(۱) جهان در قرن بیستم ـ روابط بین المللی ـ سیر روابط و حقوق بین الملل ـ نشریه‌های مختلف مربوط به سازمان ملل .

منشور ملل متحد

همانطوریکه تذکر داده شد : در مدت دو مـاه و یکروز ، نمایندگان دول و معاونینشان ، برای تنظیم طرحی‌که برای کلیهٔ ملل قابل قبول باشد و با آن ، موافقت نمایند ، زحمت کشیده و جزئیات آنرا مورد بررسی دقیق قرار دادند .

برای بررسی هر قسمت از منشور ، کمیتهٔ مخصوصی تشکیل‌گردید و پیشنهادها و نظرات هرکمیته‌ای در مجمع عمومی نمایندگان ، مورد مطالعه قرارگرفت ، و معنی هرجمله وکلمه‌ای بدقت بررسی‌شد وبالاخره‌نتیجهٔ افکار وزحمات‌آنها بشکل مجموعه‌ای از مقررات و پیشنهادها درآمد که در ۱۹ فصل‌و ۱۱۱ ماده خلاصه میشود .

در مقدمهٔ آن ، چنین نوشته شده : « ما مردم ملل متحد ، با تصمیم به محفوظ داشتن نسلهای آینده از بلای جنگ که دو بار در مدت یك عمر افراد بشر را دچار مصائب غیر قابل بیان نموده وبا اعلام مجدد ایمان خود بحقوق اساسی بشروبه حیثیت و ارزش شخصیت انسانی و به تساوی حقوق بین مرد و زن و همچنین بین ملتها اعم از کوچك و بزرگ و به ایجاد موجبات لازم ، برای حفظ عدالت واحترام تعهدات ناشی از عهود و سائر منابع حقوق بین‌الملل و پیشرفت و ترقی اجتماعی ، و بر قرار ساختن اوضاع زندگانی بهتری با آزادی بیشتر .

و برای نیل باین مقاصد : باعمال گذشت و زندگانی در حال صلح با یکدیگر با یك روش حسن جوار .

و به متحد ساختن قوای خود ، برای‌نگاهداری صلح وامنیت بین‌المللی وبقبول اصول برقرار ساختن طرقی‌که بکار نبردن نیروی سلاح را جز در راه منافع عمومی ، تضمین نماید .

و به توسل به سازمان‌های بین المللی برای پیشرفت ترقی اقتصادی و اجتماعی تمام ملل .

عزم نمودیم که برای تحقق این مقاصد ، تشریك مساعی نمائیم

و نتیجتاً دولت‌های متبوع ما بوسیلهٔ نمایندگان خود که در شهر سانفرانسیسکو گردآمده ودارای اختیارات تامی بودند ، که صحت آنها تشخیص داده شد ، این منشور ملل متحد را برگزیدند وبموجب این مقررات . یك سازمان بین المللی راکه موسوم به « ملل متحد » خواهد بود ، برقرار ، می‌سازند »



مرام و تشکیلات سازمان ملل متحد ؟

مرام ملل متحد ، عبارتست از نگاهداری صلح و امنیت بین المللی ، و برای این منظور :

۱ ــ اتخاذ اقدامات جمعی مؤثر ، برای جلوگیری از تهدیدات ، علیه صلح ، و از بین بردن هر نوع اقدام تهاجمی و کوشش برای تصفیه و حل اختلافات بین المللی از راههای مسالمت‌آمیز ، و بر طبق اصول عدالت و حقوق انسانی .

۲ ــ توسعهٔ روابط دوستانه میان ملتها براساس احترام « اصل تساوی حقوق ملل وآزادی آنان ، در تعیین سرنوشت خود » .

۳ ــ هر نوع اقدام و کوشش ، برای تحقق بخشیدن به حقوق انسانی همهٔ مردم جهان ، بدون تمایز بین نژاد وجنس‌وزبان یا مذهب ، و عملی ساختن هرنوع همکاری بین‌المللی ممکن در رشته‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی . . .

۴ ــ بودن یك مرکز که در آنجا کوشش و مجاهدتهای ملل ، برای حل این منظورهای مشترك ، یکنواخت گردد یعنی : تأسیس مرکزی برای سازمان ملل .



تشکیلات سازمان‌ملل متحد ؟

سازمان ملل ، از نظر تشکیلات ، دارای شش قسمت بزرگ و عمده است که آنها را « ارکان ششگانه » و یا « ارکانهای ششگانهٔ سازمان ملل » می‌نامند و آنها عبارتند از :

الف ـ مجمع عمومی ـ تمام کشورهای عضوسازمان ، درآن ، نماینده دارند و سالی یکمرتبه بطور رسمی ، تشکیل جلسه میدهند .

ولی اجلاسیه‌های مخصوص مجمع ، ممکن است به تقاضای شورای امنیت ، یا اکثریت اعضای ملل متحد ، ویا یکی از اعضاء و توافق اکثریت اعضاء ، تشکیل شود .

ب ـ شورای امنیت ـ این‌شورا مرکب است از یازده عضوکه پنج عضو آن ، دائمی هستند و آنها عبارتند از : **اتحاد جماهیر شوروی ، آمریکا ، انگلیس ، چین ملی، وفرانسه** ، و شش عضو آن ، غیر دائمی که از طرف مجمع عمومی بمدت دو سال ، انتخاب میشوند .

مسئولیت اصلی صلح و امنیت بین المللی بعهدهٔ این‌شورا است ! !

اعضاء دائمی شورا نسبت بغیر دائمی آن ، امتیاز خاصی دارند ، و آن اینکه : هرگاه دربارهٔ هرموضوعی، اعضاء دائمی‌باتفاق دوعضوغیردائمی، رأی دادند ، ولوآنکه چهار عضو دیگررأی مخالف بدهند ، موضوع مورد نظر، تصویب خواهد شد ولی اگر مثلا ده عضو، نسبت بموضوعی رأی بدهند ، فقط یکی‌از اعضاء دائمی، باآن ، مخالفت کند ، آن موضوع ، تصویب ، نخواهد شد و این قاعده را بنام « **حق وتو ـ Veto** » اصطلاح کرده‌اند [۱].

ج ـ شورای اقتصادی واجتماعی: این شورا مرکب از کمیسیونهای متعدد

---

(۱) همین حق وتو یکی از دلائل عدم حسن نیت بوجود آورندگان سازمان ملل و گرداننده آن تشکیلات عریض و طویل ، بشمارمیرود .

است و مجموعاً دارای ۱۸ عضو است که شش نفر آن ، هرساله از طرف مجمع عمومی برای مدت سه سال ، انتخاب میشوند .

وظیفهٔ اصلی این‌شورا اینست که در سراسر دنیاکشورهای مختلف را در اصلاح و ترقی شرائط کار و زندگی ، کمك کنند و با وسائل ممکن ، در پیشرفت اقتصاد و فرهنگ و امور اجتماعی جهان ، کوشش نماید .

د ـ شورای قیمومت : این شورا موظّف است ، با علاقمندی تمام ، برای سعادت و بهبود وضع مردمی‌که در سرزمینهای غیر مستقل ، زندگی میکنند ، کوشش، نماید .

هـ ـ دیوان دادگستری بین‌المللی : این دیوان ، دارای ۱۵ نفر قاضی است که از میان حقوق دانان عالیمقام کشورهای مختلف ، انتخاب ، میشوند و بدعاوی و اختلافات بین‌المللی و مهم رسیدگی مینمایند .

این دیوان ، در « لاهه » قرار دارد و قضات آن هر ۹ سال ، یکبار ، انتخاب ، میشوند .

و ـ دبیرخانهٔ سازمان‌ملل : دبیرخانه مرکب‌است از دبیرکل که مجمع عمومی او را به توصیهٔ شورای امنیت ، انتخاب ، میکند ، و کارمندانی‌که برای سازمان ملل ضروری هستند .

دبیرکل ، عالیمقام ترین کارمند سازمان ملل میباشد ، ریاست کلّ امور اداری ملل متحد ، و توجه دادن شورای امنیّت ، بهر امری که بنظر او ممکن است ، صلح وامنیت بین‌المللی‌راتهدیدکند ، وتقدیم‌گزارش‌سالانه وگزارشهای‌لازم، به مجمع‌عمومی در خصوص کار ملل متحد ، از وظائف اوست .

سازمان ملل ، غیر از ارکان ششگانهٔ یاد شده ، سازمانها واتحادیه‌های دیگری از قبیل : **سازمان بین المللی کار ، سازمـان خواربار وکشاورزی ، سازمان فرهنگی ، علمی وتربیتی ملل متحد (یونسکو) سازمان جهانی بهداشت ، بانك بین‌المللی ترمیم و توسعه ، مؤسسه همکاری مالی بین‌المللی، صندوق**

بین‌المللی پول، سازمان هواپیمائی کشوری بین‌المللی، اتحادیهٔ پستی‌جهانی اتحادیه بین‌المللی مخابرات ، سازمان جهانی هواشناسی ، سازمان مشورتی دریائی بین‌المللی ، سازمان بازرگانی‌بین‌المللی . . . داردکه هم‌اکنون ، بصورت وابستهٔ بسازمان ملل ، مشغول‌کارند ، وروز بروز، برتعداد آنها افزوده میشود ومنظور همه آنها بظاهر، بوجودآوردن یکنوع وحدت میان ملل‌جهان ، ورفع‌هرگونه عوامل نفاق و جنگ ، وبرخوردارساختن تمام افراد بشر ، از یك زندگانی است .



چگونه اعلامیهٔ حقوق بشر ، بوجود آمد ؟

طبق مادهٔ ۶۸ منشور ملل متحد ، شورای اقتصادی و اجتماعی که جزء ارکان اصلی سازمان ملل ، میباشد ، موظف بود ،کمیسیونی برای اشاعهٔ حقوق بشر ، تشکیل دهد ، از اینرو در اوائل ۱۹۴۶ کمیسیونی بنام «کمیسیون حقوق بشر » تشکیل شد ، و وظیفهٔ بزرگ و تاریخی خود را که عبارت از جمع آوری اسناد و تدوین خواستها و آمال مردم جهان ، در زمینهٔ حقوق بشر وتقدیم‌آن ، به مجمع عمومی سازمان ، برای تصویب بود ، آغاز کرد .

کمیسیون ، برای تهیهٔ حقوق بشر نه فقط از نظریات دولتها و متخصصین و علماء حقوق‌بین‌الملل ، استفاده‌کرد ، بلکه باجمعیت‌های مختلف ، و افرادی که درکنفرانس « **سانفرانسیسکو** » در بارهٔ حقوق‌بشر، اظهارنظرکرده بودند ، به مشاوره پرداخت ؛ عقائد و پیشنهادات آنان را در تدوین اعلامیهٔ حقوق بشر ، مورد استفاده و توجه قرار داد .

سرانجام، پیش‌نویس‌اعلامیه در پائیز سال۱۹۴۸ تهیه و به سومین دورهٔ اجلاسیهٔ مجمع عمومی که در پاریس ، تشکیل شده بود ، تقدیم گردید .

پیش‌نویس‌مزبور، در۸۵ جلسه مورد شور و بررسی‌کمیسیون سیاسی مجمع‌عمومی

قرارگرفت و ماده بماده و حتی کلمه بکلمه دربارهٔ آن ، بحث و مذاکره بعمل آمد ، و سابقه نداشت که هیچیك از کمیسیونهای مجمع عمومی در هیچ موضوعی این‌اندازه تشکیل جلسه و صرف وقت کرده باشد .

پس از آنکه پیش‌نویس اعلامیه به تصویب نهائی کمیسیون سیاسی رسید ، بار دیگردر مجمع عمومی مورد شورقرار گرفت ، و بالاخره در تاریخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر که شامل یك مقدمه و ۳۰ ماده است ، در یك جلسهٔ شبانه تصویب شد .

برای تصویب آن ، از میان ۵۸ دولت عضو ، ۴۸ دولت رأی موافق و ۸ دولت رأی ممتنع ، دادند و ۲ دولت هم غایب بودند .

و ازآنروزکه مصادف با ۱۹ آذر۱۳۲۷ بود ، اعلامیهٔ جهانی‌حقوق بشر ، بعنوان عالیترین‌حقوق انسانی، در جهان ، جلوه‌کرد وازآن تاریخ ببعد ، مجمع عمومی‌رسماً این روز را بعنوان « **روز حقوق بشر** » اعلام‌کرده‌است و همه ساله بیشترکشورهای جهان ، این روز را جشن مگیرند [۱] .



(۱) در نوشتن مباحث این بخش ، بیشتر ، از کتابهای زیر ، استفاده شده است : روابط بین المللی از قدیم الایام ، تا سازمان ملل متحد تألیف دکتر متین دفتری ـ سیر روابط و حقوق بین الملل ـ جهان در قرن بیستم تألیف لویس ل . اشنایدبرترجمهٔدکتر محمد ابراهیم آیتی ـ حقوق بشر و سیر تکامل آن در غرب ـ تاریخ عمومی آلبرماله ـ جریانهای بزرگ تاریخ ـ تاریخ مختصر حقوق بین الملل تألیف پرفسور آرتورناس بام ـ نشریات مربوط به سازمان ملل و حقوق بشر.

بخش سوم

اسلام و اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر

منظور از این مقایسه ؟

شکی نیست که این اعلامیه ، برای روشن کردن افکار ، و جلوگیری از تعدیات ، و آماده کردن مردم ، برای محترم شمردن حقوق دیگران ، و تفاهم بیشتر ، اثر بسزائی داشته و در حد خود ، قدم بزرگی بود که در تاریخ بشریت ، برداشته شده است .

ولی منظور ما اینست که میخواهیم بدانیم : اینهمه سرو صدائی که این اعلامیه در جهان ، بهراه انداخته ، افکار عمومی ملتها را بخود جلبکرده در هر مجلس و محفل و کنفرانسی ، با آب و تاب خاصی از آن یاد میشود ، و برای سالگردش ، جشنها میگیرند ، مطبوعات و دستگاههای تبلیغاتی دربارهاش مدیحه سرائی میکنند ، مقالهها و کتابچههای ویژهای در بارهٔ اهمیت و عظمت آن ، نشر میدهند ، و بعنوان آخرین و کوبندهترین حربهٔ حقوقی ، از مواد آن ، استفاده مینمایند ، آیا از نظر حقوقی میتواند بپایهٔ قوانین اسلامی برسد یا خیر ؟

آیا چه تناسبی بین این اعلامیه که وسیلهٔ متخصصین و شخصیتهای بزرگ حقوقی دنیای روز ، تنظیم شده و از زیر نظر ۴۸ شخصیت ممتاز کشورهای مختلف ، گذشته ، با اعلامیه دیگری بنام اسلام ، که وسیلهٔ یک مرد درس نخوانده و مکتب نرفتهای[1] بنام **محمد بن**

---

(۱) و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطه بیمینك اذا لارتاب المبطلون (سورهٔ عنکبوت آیهٔ ۴۸) :

عبدالله ص » در شبه جزیرهٔ عربستان[1] ، آنهم در چهارده قرن پیش ، تنظیم وآورده شده وجود دارد ؟ !

آیا این دو اعلامیهٔ جهانی (اسلام ـ اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر) در چه قسمتهائی با هم تصادم ، ودرچه مواردی با هم ، توافق دارند ؟

آیا در مواردی که با هم ، تصادم دارند ، حق با کدام است ؟ اسلام یا اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر ؟

وبالاخره ، آیا این اعلامیه ، مشتمل بر مسائل حقوقی جدید و ارزنده‌ای است که در آئین همه جانبهٔ اسلام ، نباشد ؟ و یا آنکه محتویات آن ، تنها برای دنیای اروپا و غرب ، که تازه چند صباحی است ، دوران توحش و جهالت را پشت سر ، گذارده (اگر اینطور باشد !) وقدم بدائرهٔ تمدن وتکامل نهاده‌است ، تازگی دارد ، و اما برای سرزمینهائیکه بوسیلهٔ شعاع تعلیمات حیاتبخش اسلام ، از دورانهای بسیار پیش ، روشن شده و دارای تمدن درخشان و چشم‌گیری بوده‌است ، بهیچوجه تازگی نداشته بلکه از مسائل پیش پا افتاده بشمار میرود ؟ !

آیا هرچه را که اعلامیهٔ حقوق بشر ، مقرر میدارد ، بایستی همانند « وحی » چشم و گوش بسته تنها باین دلیل که : محصول جهان غرب ، و افکار گروهی روشنفکر است ، پذیرفت ، ولی محتویات آئین اسلام را بجرم اینکه مربوط به چهارده قرن پیش است ، بایستی کنار گذاشت و نادیده گرفت ؟ !

اینها و صدها مسائل دیگر ، مطالبی هستند که تدریجاً در این کتاب ، مورد تجزیه وتحلیل ، قرار خواهدگرفت و پاسخ های صحیح وروشن بآنها داده خواهد شد .

---

(۱) هو الذی بعث فی‌الامیین رسولامنهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم‌الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین ـ (سورهٔ جمعه آیهٔ ۲) .

مساوات همه جانبه [1]

(۱) مقایسه با مادهٔ ۱ ـ ۲ ـ ۶ ـ ۷ ـ ۱۰ اعلامیهٔ حقوق بشر

ریشه‌های نظام طبقاتی و تبعیضات نژادی

بدیهی‌است که عوامل مختلف طبیعی مانند آب و هوا ، نحوهٔ تغذیه ، وراثت ، شرائط زندگی و نظائر اینها جهاتی هستند که افراد بشر را از لحاظ رنگ ، نژاد ، زبان ، ثروت ، شغل و حتی عقاید سیاسی ومذهبی ، متفاوت میسازند .

همین جهات وپاره‌ای از جهات دیگر، باعث گردیدکه از همان دورانهای‌اولیه افراد بشر، رنگهای‌گوناگون پیداکنند ، بزبانهای مختلف سخن‌بگویند ، به‌نژادهای گوناگون ، تقسیم شوند ،بگروه‌های ثروتمند وفقیر ، منقسم گردند ، بکارها و شغلهای مناسب ذوق و سلیقه خود ، اشتغال ورزند، و بالاخره افکار و عقائد سیاسی و مذهبی خاصی داشته باشند .

اینها مطالبی است که از نظر اصول جامعه شناسی و روانشناسی جای تردید و گفتگو نیست ، موضوعی که قابل بحث و دقت است و از دیر زمانی افکار فلاسفه و دانشمندان علم حقوق را بخود ، متوجه ساخته و دربارهٔ آن ، اظهارنظرهای مختلف کرده اند ، اینست که : آیا این تفاوتهای ظاهری میتواند ملاك يك تفاوت عميق و ریشه دار شده تا جائیکه افراد بشررا از لحاظ حقوق انسانی با هم متفاوت سازد ؟ !

و بعبارت دیگر ، آیا این نوع اختلافها میتواند مجوز « **نظام طبقاتی** » و تئوری « **تبعیضات‌نژادی** » باشد ، یا نه ؟

تاآنجاکه تاریخ، نشان میدهد : همواره بشریت در بارهٔ تئوری « نظام طبقاتی » و « تبعیضات نژادی » در دو قطب مثبت و منفی قرار داشته گروهی با قاطعیت از آن ، طرفداری کرده و گروهی دیگر ، دلیرانه با آن ، میجنگیدند .

ما برای آنکه دورنمائی از این واقعیت تلخ را که باعث انواع بیعدالتیها ، ستمگریها ، کشتارها ، جنگها و کشمکشها شده و میشود ، نشان دهیم ، کمی اوراق

سیاه تاریخ اقوام وملتهای بزرگ وکوچك یونان وروم وایران وهند ومصروعربستان ... را ورق میزنیم ونظری هم بوضع فعلی سیاهان امریکا وآفریقا و مردم کشورهای ضعیف وفقیر، ونحوهٔ قضاوت طرفداران افسانهٔ نژادی و تز منفورنظام پوسیدهٔ طبقاتی می‌افکنیم آنگاه منطق گویا و نظر قاطع اسلام را در این باره بیان میداریم .



در میان یونانیها

در « سیته[۱] » های یونان ، مردم هر « سیته » و شهری بر اثر اعتقاد باینکه انتساب آنها به بانی «سیته» و یا خدائیکه آنها را آفریده است یك انتساب بی‌نظیری است ومردم شهرهای دیگرچنین پدر بزرگی که بانی «سیته» است و یا چنین خدائیکه آنها را آفریده است ندارند ، از اینجهت آنها را نژاد ناپاك ، کافر ، پست و حقیر میدانستند !

اهالی هرشهری اهتمام خاصی بحفظ نژاد وقبیلهٔ خود داشتند و بهیچوجه اجازه نمیدادند که مردم شهر دیگر با آنها اختلاط وامتزاج نزدیك داشته باشند ولذا اتباع خارجی را هیچوقت بعنوان « تابعیّت » نمیپذیرفتند .

از اینها که بگذریم ، نظام حیات ملی مردم یونان را « نظام طبقاتی » تشکیل میداد یعنی : مردم هر شهری بسه طبقه تقسیم میشدند که هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ حقوقی و قانونی ، از یکدیگر متمایز بودند بشرح زیر :

۱ ـ **طبقهٔ غلامان** ـ این طبقه که ده برابر مردم اصلی شهر بشمار میآمدند ، جز کار کردن و فرمان بردن حق دیگری در امور سیاسی و قضائی نداشتند .

۲ ـ **طبقهٔ خارجیان** ـ این طبقه مردمی بودند که پدر و مادرشان از مردم

---

(۱) Cite در زبان فرانسه بمعنی شهر است و مقصود از آن شهر و ولایتی است که دارای تشکیلات و نظامات خاصی است .

آتن نبودند ولی برای تجارت و زندگی در آنجا زیست میکردند .

این طبقه نیز مانند غلامان حق دخالت در امور سیاسی و قضائی را نداشتند .

۳ ـ **طبقهٔ اتباع** ـ این‌طبقه عبارت بودند از اتباع و اعضاء اصلی جامعه وحق داشتند که در تمام شئون حیاتی جامعه شریك و دخیل باشند .

افراد این طبقه می‌بایست والدینشان یونانی الاصل و متولد شده در آنجا باشند تا بتوانند اعضاء حکومت شهر یا دولت « سیته » محسوب شوند [۱]



در میان رمیها

کشور « رم » نیز از لحاظ نظام طبقاتی و تبعیضات نژادی دست کمی از کشور همسایهٔ خود « یونان » نداشت ، بمقتضای حکومت اشرافی که در آنجا مرسوم بود ، لیاقت و شخصیّت ذاتی افراد مورد نظر نبود ، چه بسا افراد فهمیده و لائقی در میان طبقهٔ فقراء و متوسطین پیدا میشدند که از هرحیث شایستگی مقام سناتوری ، قضاوت، فرمانروائی را داشتند امّا طبقهٔ نجبا و اعیان بهیچوجه بآنها مجال تصدی چنین‌مقاماتی را نمیدادند .

اعیان و نجبا چون از نژاد برتر و دارای قدرت و ثروت بیشتری بودند حق داشتند بیش از رسیدن بسنّ قانونی **و حتی بدون داشتن هرگونه شایستگی در زمرهٔ سناتورها ، حکام و قضات در آیند** و نسبت به فقراء و عموم ملت تفاخر نمایند چنانکه « سالوست » مورخ مشهورمیگوید : « نجبا و اعیان ، منصب کنسولی را دست بدست یکدیگر منتقل مینمودند ، یکنفر آدم تازه کار هرقدر صاحب کفایت و درایت میبود و خدمات شایان داشت باز پست و حقیر بود زیرا پستی نسب وی را

(۱) تاریخ بشر ـ تاریخ فلسفه‌های سیاسی ج ۱ ص ۴۹ ـ ۵۱ ـ تاریخ ملل شرق و یونان ج ۲ ص ۲۴۵ ـ ۲۴۹ .

ننگین میدانستند ! د رمرکزو درایالات ، تمام‌کارها مطابق هوی و هوس اشخاص‌معدود انجام میگرفت که بیت المال و حکومت ایالات و مناصب کشوری و لشکری و اجازه جشن‌های نصرت در دست آنها بوده » .

تنها نجبا بودندکه حق داشتند انگشتری‌طلا درانگشت‌کرده و نیم مجسمه‌های اجداد خویش راکه مأمور دولت بوده‌اند ، درمنزل‌نگاه دارند و در موقع تشییع‌جنازه تمثالهای مزبور را همراه ببرند [1] » .

و بطور کلی ملت رم ، به چهار دسته تقسیم میشدند :

۱ ـ **دستهٔ اشراف** ـ ایندسته دارای آب و خاك فراوان بودند و باداره امور دولت و تصدّی مناصب سناتوری ، حکومت و قضاوت اشتغال داشتند .

۲ ـ **شوالیه‌ها** ـ ایندسته‌تمولشان منحصر بپول نقد بود و به تجارت‌و‌بازرگانی و صرّافی مشغول بودند .

۳ ـ **بردگان** : از آنجا که اعیان و اشراف ، نمیتوانستند بکارهای مزارع و باغات خود برسند ، لذا افراد زیادی را بعنوان غلام و برده زیر فرمان داشتند و از وجود آنها برای آبادانی مزارع و تحصیل زندگی مرفه ، بهره برداری مینمودند .

۴ ـ **طبقهٔ متوسط** : ایندسته مردم معمولی بودند که بکارهای آزاد از قبیل حمالی ، عملگی ، برزگری و نظائر آنها اشتغال داشتند ولی چون راههای در آمد درستی نداشتند وکسب وکار مفید ، مخصوص طبقهٔ اشراف و شوالیه‌ها بود ، ازاینجهت زندگی برای طبقهٔ متوسط ، بسیار سخت بود ، و رفته رفته رو بانقراض و زوال نهادند و گروهی هم دور اعیان واشراف جمع شده از غذای بخور و نمیر آنها روزگار راسپری می‌ساختند !

این بود وضع رقت بار « نظام طبقاتی » و « تبعیضات نژادی » در میان ملت روم [2] .

---

(۱) تاریخ رم ج۱ ص ۱۴۱ ـ ۱۵۲

(۲) تاریخ رم ج۱

در هندوستان

در کشور افسانه‌ای هندوستان ، در حدود قرن نهم قبل از میلاد ، آئینی بنام آئین « هندو ـ برهمنی » بوجود آمد . این آئین ، که کم کم ، آئین رسمی مردم هندوستان گردید ، از جمله اصول و ارکان خود را موضوع اختلاف طبقاتی و تبعیضات نژادی قرار داد .

این آئین ، مردم را به چهار طبقه و « کاست » تقسیم میکند ، بشرح زیر :

۱ ـ **برهمنان** : که ازقسمت علیای سر برهمای خالق آفریده شده‌اند وبالاترین طبقات اجتماعی هند را تشکیل میدهند . اینعده امور مذهبی و راهنمائی هندوها را بعهده دارند ، و همه گونه قدرتها حتّی « عزل و نصب برخی از خدایان ! » بدست آنها است !

۲ ـ « **کشایترا** » یا حکام و جنگجویان و امراء لشکر

۳ ـ « **ویسیا** » یعنی : کشاورزان و بازرگانان

۴ ـ « **سودرا** » یعنی صنعتگران ، کارگران و سیاهان

هندوها غیر از طبقات چهارگانه فوق را « **پاریا** » یعنی نجسها میدانند که از قیود اجتماعی هندو آزاد ، و انجام کارهای پست و کثیف ، بعهدهٔ آنها است ، و از همه گونه حقوق انسانی محرومند .

هندوها ، تنها سه طبقهٔ اول را از نژاد « آریائی » و ما بقی را از نژاد غیر آریائی میدانند !

طبق معتقدات مذهبی هندوها ، هر یك از این طبقات ، در کلیهٔ امور زندگی فردی و اجتماعی خود ، از قبیل زنا شوئی ، معابد ، غذا ، مشاغل و غیره از طبقات دیگر بکلی ممتاز و جدا هستند و حق ندارند ، جز با افراد « کاست » و طبقهٔ خود آمیزش داشته باشند و یا بمشاغل و کارهای طبقهٔ دیگر ، اشتغال ، ورزند ! عجیب

اینست که در آئین هندوی امروز ، نیز ، همان « کاست » ها و طبقات ، بهمان شکل اولیهٔ خود ، باقی هستند ، و با همهٔ فعالیتها و مجاهداتیکه شخصیتهای بزرگی چون **«مهماتما گاندی»** برای از بین بردن این نظام پوسیدهٔ طبقاتی کرده‌اند ، هنوز در هندوستان ، این نظام پوسیده از بین نرفته مخصوصاً تنها طبقه ای که هنوز با همان موقعیت ممتاز سابق خود باقی است ، طبقهٔ برهمنان است که هرگز شخصی از طبقهٔ غیر برهمن ، نمیتواند بمقام برهمنی برسد . (۱)



در ایران باستان

حکومت اشرافی ایران باستان ، مانند دیگر از ممالك آسیائی و اروپائی بر اساس نظام طبقاتی و تبعیضات نژادی پایه ریزی شده بود و مردم بچند طبقهٔ متمایزاز هم تقسیم میشدند و افراد هر طبقه‌دارای امتیازات‌مخصوص بخود بوده و بهیچوجه‌حق نداشتند ، از حدود امتیازات‌خود ، پا فراتر نهاده وارد قلمرو امتیازات دیگران شده، مشاغل آنان را بعهده بگیرند ! !

مثلا در زمان « **هخامنشیان** » جامعهٔ ایرانی بسه دسته و گروه تقسیم میشدند : روحانیان ، جنگجویان و کشاورزان ، ولی بعداً طبقهٔ دیگری بنام صنعتگران بآن افزوده شد ، اما نژاد آریائی یعنی : ایرانی اصلی ، جز بسه شغل اوّلی اشتغال ، نمیورزیدند و صنعت و تجارت و هنر را ، جزء حرفه‌های پست ، بشمار میآوردند ، و شایستهٔ مردم ایرانی الاصل ، نمیدانستند !

درزمان « ساسانیان » نیزجامعهٔ ایرانی به چهار دسته تقسیم‌میشد ، با این‌امتیاز که : صنعتگران وکشاورزان راجزء طبقهٔچهارم‌بحساب آورده و بجای طبقهٔ‌کشاورزان دبیران و کارمندان را قرار دادند .

(۱) تاریخ ادیان دکتر ترابی ص ۹۹ ــ ملل و نحل شهرستانی

بنابراین ، طبقات ، در ایندوره ، باین ترتیب بود : **روحانیان ،جنگجویان دبیران یا کارمندان ادارات ، و توده ملت** یعنی : فلاحان ، صنعتگران ، سوداگران ، صاحبان هنر و حرفه های گوناگون ! !

طبقهٔ چهارم ، پست‌ترین طبقات اجتماع و ملعون و مطرود بودند **زیرا اینان با عناصر اربعه یعنی: آب و آتش و خاك و باد ،که بعقیدهٔ زرتشتیان ،مقدس بودند سر و کار داشته و آنها را بمصرف میرسانیدند !**

عوائد عمدهٔ دولت ، در زمان ساسانیان ، عبارت بود از ، مالیات اراضی و مالیات سرانه . تنها طبقه چهارم بودندکه این مالیات‌کمرشکن را میپرداختند ، طبقات دیگر که معمولا از تودهٔ ملت ثروتمندتر بودند ، از پرداخت مالیات معاف بودند ! !

نکتهٔ قابل توجه اینکه : هر گاه طبقات نجبا ، مغان و امراء لشکر ، اراضی خود را میفروختند ،کارکنان مزارع نیز با اراضی خریدو فروش میشدند ، اینان آزاد نبودند تا از ملکی بملك دیگر رفته و آزادانه کارگر و مالك ملك دیگری شوند[۱]

بهر حال ، همانطوریکه تذکر داده شد ، در حکومت اشرافی ایران باستان ، هیچکس حق نداشت از « زیّ » خود خارج شده بیرون از دائرهٔ امتیازات و طبقات مخصوص بخود ، بفعالیّت ، بپردازد .

حکیم فردوسی ، در شاهنامه ، داستانی در این زمینه بشرح زیر آورده است: هنگامیکه انوشیروان ، برای مبارزه با رومیان ، تجهیز لشکر میکرد ، نیازمند به سیصدهزار دینار شد ، مأموری فرستاد ، تا این مبلغ را از یکی از بازرگانان ، یا دهقانان متموّل وام گیرد .

مأمور ، کفش فروشی‌راپیدا کرد که او حاضر شد چهار صد هزار درهم وام دهد باین شرط که شاه اجازه دهد ، پسر لایق و با استعداد او را فرهنگیان ، تحت تعلیم و تربیت ، لازم‌قراردهند تا شاید در آینده جزء طبقهٔ دبیران و کارمندان دولت در آید.

---

(۱) تاریخ ایران باستان ـ جاهلیت و اسلام ـ تاریخ ادیان دکتر ترابی

مأمور ، درم‌ها را گرفت و در خواست او را وسیلهٔ بوذرجمهر ، بشاه عرضه داشت :

بدو گفت شاه : ای خردمند مرد	چرا دیو چشم ترا خیره کرد ؟
برو همچنان باز گردان شتر	مبادا کز و سیم خواهیم و در
چو بازارگان بچه ، گردد دبیر	هنرمند و با دانش و یاد گیر
چو فرزند ما بر نشیند به تخت	دبیری ببایدش پیروز بخت
هنر باید از مرد موزه فروش	سپارد برو چشم بینا و گوش
بدست خردمند ، مرد نژاد	نماند بجز حسرت و سرد باد
بما بر پس مرگ نفرین بود	چو آئین این روزگار این بود



در عربستان

سر زمین وسیع‌شبه جزیرهٔ عربستان که دارای سه ملیون کیلومتر مربع مساحت است چه در بخش مرکزی و چه در بخش شمالی و جنوبی آن مردم بر اساس نظام قبیله‌ای و قومی زندگی میکردند .

هر قبیله‌ای تحت ریاست و زعامت رییس قبیله که از هر حیث واجب الاطاعة و مطاع بود ، بزندگی بیابانگردی و یا نیمه متمدن خود ، سرگرم بودند .

هرکدام از قبائل خودرا از دیگری برترمیدانست و روی این اصل بازارتفاخر وامتیاز طلبی بشدّت میان آنها رواج داشت تا جائیکه بعضی از قبائل حاضر نبودند ، خدای قبیلهٔ دیگر را پرستش کنند ، ناگزیرخدای دیگری ازفلز و غیره برای خود ، انتخاب میکردند !!

روی همین اصل تفاخرقبیلگی وروحیهٔ امتیاز طلبی ، اغلب به جنگ وجدال و غارتگری و چپاول مشغول بودند وامنیت و آرامش در میان آنها وجود نداشت ولی‌در

عوض بازار شعر و شاعری که بیشتر مربوط به هجو وخوار کردن دیگران ، و تعریف و برخ کشیدن مناقب و فضائل افراد قبیله خود بود ، رواج فراوان داشت ! !

اعراب آنچنان برای « نژاد عرب » و قبیله‌ای که جزء آن بشمار میرفتند ، اهمیّت، قائل بودند که بهیچوجه حاضر نبودند قبول کنند افراد نژاد و قبیله دیگری هم مانند آنها انسان و دارای کرامت انسانی هستند و هم اکنون با آنکه اسلام تا حدود زیادی خوی و عادات جاهلیت اعراب را از بین برده ، و پیشرفت تمدن بسیاری از عادات زشت آنها را تغییر داده‌است در عین حال از رادیوهای آنان شنیده میشودکه میگویند : «**العزة لله وللعرب** » یعنی عزّت مال خدا و عربها است ! ! و این خود بزرگترین نشانهٔ این حقیقت است که : مردم عربستان همواره بشدت پای بند اصول غلط امتیازات طبقاتی و تبعیضات نژادی بوده‌اند و لذا بعضی از دانشمندان ، سرزمین عربستان را « سرزمین نژاد » نامیده‌اند [1] البته بایستی توجه داشت که مردم کشورها و مناطق دیگر آنروز یعنی حبشه ، چین ، مصر . . . نیز از نظر پای بند بودن باصول غلط نظام طبقاتی و تبعیضات نژادی از کشورها و مناطق یاد شده عقب تر نبوده ، همین نظام پوسیده و رسم غلط در آنجاها نیز شدیداً حکمفرما بوده است تا جائیکه «**منتسکیو**» در کتاب « **روح القوانین** » دربارهٔ مردم مصر ، اینطورمینویسد : «**از رنگ پوست میتوان ، در رنگ موهم قضاوت کرد ، مصریها که بهترین فلاسفهٔ دنیا بوده‌اند باین مسأله بقدری اهمیت میدادندکه مردان سرخ پوست‌را بمحض اینکه گیر میآوردند ، بقتل میرساندند !** » (۲)

روی این حساب ، ما بیش از این تاریخ اقوام و ملتهای گذشته را در موضوع نژاد پرستی و نظام پوسیدهٔ طبقاتی ، ورق نمیزنیم زیرا میدانیم طبق قول معروف « بهر کجا که رویم آسمان همین رنگ است » امّالازم است پیش ازبیان نظریهٔ اسلام ، نظری هم بوضع رقت‌بار نژاد پرستی ونظام طبقاتی قرنهای اخیر و دنیای متمدن فعلی بیاندازیم

---

(۱) تمدن اسلام و عرب

(۲) روح القوانین چاپ چهارم ص ۴۱۱

نظام طبقاتی و تبعیضات نژادی در قرون اخیر

گرچه رسیدگی به‌جزئیات اینموضوع واینکه باهمهٔ پیشرفتهائیکه نصیب بشریت در جنبه‌های مختلف‌شده ، هنوز سایهٔ شوم هیولای نظام‌پوسیدهٔ طبقاتی وتبعیضات‌نژادی روی سر مردم ، بچشم میخورد ، از وظیفه وعهدهٔ ما خارج است ودر بارهٔ آنها بایستی کتابهای مستقلی نوشته شود(۱) ولی بقول معروف :

« آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید »

ماهم بطور سر بسته واجمال ، اشاره‌ای بوضع رقت‌بار نژاد پرستی و امتیازات طبقاتی در قرون اخیر ، نموده ، تفصیل بحث را بکتابهای مربوطه حواله میدهیم(۲)



ظهور فاشیسم و نازیسم

در ربع دوم قرن‌بیستم یعنی : درفاصلهٔ جنگ اول وجنگ‌دوم جهانی ، بوسیلهٔ دوسیاستمدار خودکامه ودیکتاتور ، «موسولینی» و«هیتلر» که‌آرزوی‌فرمانروائی جهان‌را در سر می‌پروراندند ، مسلك «فاشیسم» در ایتالیا وآلمان ، پایه‌گذاری‌شد .

طرفداران این مکتب سیاسی عقیده داشتند : **چون ملت و نژاد آنان ، بر سائر ملل و نژادها تفوق و برتری دارند ، از اینجهت از طرف تقدیر و**

---

(۱) خوشبختانه درمیان ده‌ها کتابیکه در این زمینه نوشته شده کتاب وزین‌ومحققانهٔ « اسلام وتبعیضات نژادی » نوشتهٔ دوست همفکر و دانشمند همکار ما جناب آقای علی‌حجتی کرمانی بطرز بسیار جالبی این مسأله را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است برای اطلاعات بیشتر از فجایع ننگین نژاد پرستها در طول تاریخ و چگونگی مبارزهٔ اسلام بااین عقیدهٔ نادرست بکتاب نامبرده مراجعه شود .

(۲) بکتابهای : سرنوشت درد آلود سیاهان ـ سیاه ـ سفید لعنتی از سیاهان چه میخواهی ؟ از بردگی تا آزادی . . . . مراجعه شود .

سرنوشت ، مأموریتی دارند که بر تمام جامعهٔ بشری و لااقل بر همسایگان خود، حکومت کنند و تا این «مأموریت تاریخی» را بانجام نرسانند ، از جنگ و تلاش دست بر ندارند !

همین عقیدهٔ نادرست سبب گردید که المانها تحت عنوان **«ناسیونالیسم — سوسیالیسم»** آتش جنگ جهانی‌را تا سرحد جنون و دیوانگی مشتعل سازند و دنیارا بخاك وخون کشیده و بالاخره بادست خود ، قبر خودشان‌را بکنند ! !

آلمانها باعتقاد اینکه **نژاد آرین (نوردیك)** یعنی همان مردمیکه سابقاً از یك نقطهٔ مرکزی در شمال ، شروع به تفرقه گذاشته به هندوستان و ایران و یونان وروم ، مهاجرت کرده وخالق کلیهٔ عناصر گرانبهای فرهنگ هریك از ملل قدیم گردیده‌اند ، از تمام نژادها شریف‌تر و برتر است[1] حزب نازیست را که طرفدار **افسانهٔ نژادی «ایدآل ژرمنیك »** بوده پدید آورده وبا قدرت فوق‌العاده‌ای میکوشیدند که بر تمام جهان تسلط پیداکرده فرهنگ وآراء خود را بنوع بشر تحمیل‌کنند ! !

«تئوری افسانهٔ نژادی» تاآنجا در مردم آلمان اثرگذاشته بودکه **«هیتلر»** صدر اعظم وپیشوای آلمان ، مشغول تهیهٔ نقشهٔ مبسوطی برای اصلاح و رفورم روابط جنسی وکنترل ازدواج وروابط زن ومرد ، و اصلاح نژاد گردید و اجرای قسمتی از مرام خودرا هم در این رشته آغاز نمود ولی موفق به تکمیل آن نشد و جنگ جهانی مانع از اجرای کامل آن گردید .

هدف وی در اجرای این نقشه ، **اصلاح وخالص نمودن نژاد «ژرمن»** بود ، او میخواست بوسیلهٔ دخالت دولت در جفت‌گیری وانتخاب ازدواج ومداخله در روابط زن ومرد ، نژادی سالم وقوی (مانند اسپارت قدیم) بوجودآورد ونسل نژادهای ضعیف وبیماررا بوسائل علمی یعنی خنثی کردن نطفه‌ها بوسیلهٔ تلقیح ، براندازد ، چنانکه نطفهٔ عدهٔ کثیری از زنان ومردان مبتلا به بیماریهای آمیزشی یاکسانی‌را که **نژاد و**

---

(۱) برای روشن شدن این حقیقت که اصلا نژادی بنام نژاد آرین در عالم نبوده و اساس تاریخی و علمی ندارد ، مراجعه شود به جلد سوم تاریخ فلسفهٔ سیاسی ص ۱۱۸۱ .

نسب «ژرمنیك» آنها مشکوك بوده و یاضعیف بودند بوسیلهٔ پزشکان مخصوص عقیم گردید ، بطوریکه دو جنس قادر بجمع آمدن با یکدیگر باشند ولی نسلی از ایشان بوجود نیاید ...(۱)

این مرام سیاسی وخطرناك (فاشیسم) از ایتالیا و آلمان ، تجاوز کرد و بکشورهائی مانند انگلستان و آمریکا راه یافت در انگلستان ، «سراوسوالدموسلی» در سال ۱۹۳۱ حزبی بنام « اتحادیهٔ فاشیست‌های انگلیس» تأسیس نمود که به پیراهن سیاهان انگلیس ، معروف شدند ولی خوشبختانه با توقیف مؤسس حزب ، اتحادیهٔ مزبور از میان رفت .

در کشورهای متحدهٔ آمریکا گروه‌های فاشیستی به نامهای مختلف از قبیل : پیراهن نقره‌ای‌ها و کلمبیان‌ها بوجود آمدند که شدیداً برضد سیاه پوستان مبارزه میکردند و هم اکنون بطوری که در بحث آینده خواهیم دید، جمعیت «کوکلوکس کلان» در ایالات متحدهٔ آمریکا به خرابکاری علیه سیاهان مشغولند .



نژاد پرستی در عصر حاضر !

با آنکه انتظار میرفت ، پیشرفت تمدن وفرهنگ ، مشکل تبعیضات نژادی را مانند دیگر مشکلات اجتماعی رفع کرده این لکهٔ ننگ را از دامن بشریت پاك نماید، متأسفانه نه تنها این آرمان انسانی تحقق پیدا نکرد ، بلکه میتوان بطور قطع ادعا نمود که تبعیضات نژادی یکی از بزرگترین مشکل اجتماعی دنیای امروز بشمار میرود .

نخست‌وزیر ورهبر حزب اتحاد ملی «تانگانیکا» در ضمن مقاله‌ای که تلگرافی برای روزنامهٔ معروف انگلیسی «ابزروور» فرستاد با این حقیقت تصریح میکند: «تبعیضات

(۱) مکتب‌های سیاسی ص ۱۳۴ - تاریخ فلسفهٔ سیاسی ج ۳ فصل ۳۷ .

نژادی واسارت سیاهپوستان درآفریقای جنوبی یك مسألهٔ بین‌المللی است نه یك‌مسألهٔ داخلی ».

هرگاه میشنویم که‌در آفریقای جنوبی که‌در حدود بیست وچندمیلیون جمیت دارد و نسبت سیاهپوستان این‌منطقه به‌سفید پوستان ، نسبت سه‌بر‌یك‌است ، درعین‌حال ، سیاهپوستان از ابتدائی‌ترین حقوق انسانی یعنی : حق رأی دادن ، باتحادیه‌ای پیوستن ، اعتصاب کردن ، با سفید پوستان ازدواج نمودن ، در مناطق سفیدپوست نشین ، کار هنری و یا خانه داشتن ، استفاده کردن از اتوبوس ، تآتر ، نیمکت ، پارك ، رستورانهای سفید پوستان ، تساوی در شغل ومزد کارگری و نظائر اینها که هرانسان با فضیلتي ازشنیدن آن ، رنج میبرد ، محرومند ، از نظر انسانی بسیار متأثر میشویم ولی اینگونه اعمال غیر انسانی را از آفریقای نیمه وحشی که تازه میخواهد قدمی بسوی‌تمدن و فرهنگ بر دارد ، خیلی بعید ، نمیدانیم ، اما شگفت آور ، تبعیضات نژادی آمریکا است که خود را سمبل تمدن و فرهنگ میداند وداعیهٔ رهبری جهان را در سر می‌پروراند !



مشکل تبعیضات نژادی در ایالات متحدهٔ آمریکا !

مطالعه‌در تاریخ‌چندصد سالهٔ ایالات متحدهٔ‌آمریکا بیش از همه چیز ، بیعدالتیها و بیدادگریهای سفید پوستان آن منطقه‌رانسبت به سیاهپوستان و نظام غلط برده داری و تبعیضات نژادی مردم آن سامان را جلو چشم خواننده مجسم میکنند !

وقتیکه در تاریخ میخوانیم : « ابراهام لینکلن » شانزدهمین رئیس جمهور آمریکا در ۱۴ آوریل ۱۸۶۵ هنگامیکه با همسرش در تآتر « فوردز » مشغول تماشا بود ، بدست یکی از بازیگران تآتر بنام « جان ویلکزلوبس » بضرب گلوله‌کشته شد ! !

و در جستجوی انگیزهٔ این‌عمل غیر انسانی بر می‌آئیم ، می‌بینیم : قتل اینمرد آزادیخواه که حق حیات ، بگردن سیاهان آمریکا دارد و آنان را از بردگی خلاصی

بخشیده در زمرهٔ انسانها در آورده است ، عاملی جز نژاد پرستی و تبعیضات نژادی نداشته است[1] تاریخ آمریکا هیچگاه فراموش نخواهد کرد که سیاهپوستان ایالات متحده با چه خون جگر و تلاشی در سال ۱۹۶۳ در مقام داد خواهی و گرفتن حقوق انسانی خود برآمده خواسته‌های خود را ضمن مواد زیر ، از حکومت فدرال آمریکا درخواست نمودند :

۱ ــ برابری در کار ومزد !

۲ ــ قطع کمکهای دوستی به‌برنامه‌هائی که بر اساس تبعیضات نژادی استوار شده است !

۳ ــ ازبین بردن تبعیضات نژادی درمدارس.

۴ ــ قطع تبعیضات نژادی درکارهای ساختمانی دولتی .

۵ ــ تفویض قدرت کامل بوزیر دادگستری که بتواند درهنگام مشاهده تبعیضات نژادی اعلام جرم فوری نماید.

۶ ــ ایجاد کار کافی وکامل برای همهٔ آمریکائیان .

۷ ــ تجدید نظر در حل اقل مزد که برای تمام افراد یك زندگانی کافی را تأمین نماید .

۸ ــ تکمیل قانون کار وتوسعه آن .

۹ ــ تصویب قانون برای جلوگیری از تبعیض در استخدام سیاهپوستان .

وبدنبال این درخواست ، در ۲۹ اوت ۱۹۶۳ (۶ شهریور ۱۳۴۲) سیل عظیمی از نیروی انسانی بسوی واشنگتن ، سرازیر شد ، هزاران سیاه پوست از یك ماه قبل پیاده بسوی واشنگتن حرکت کردندتا در روز ۲۹ اوت با شعار «**آزادی و کار**» در تظاهرات شرکت جویند .

و بالاخره در روز موعود ، جان کندی در برابر **۲۵۰ هزار تن سیاه پوست در پای آسمان خراش «اوبلیك»** (بنای یاد بود واشنگتن در پایتخت ایالات

---

(۱) از بردگی تا آزادی ص ۱۹۷

متحده) **جمع شده بودند** ، طی اعلامیه‌ای چنین خاطر نشان ساخت : « اجتماع بزرگ‌امروز سیاه پوستان درواشنگتن بعنوان اعتراض به تبعیضات نژادی ، به هدف و **آزادیهای ۲۰ ملیون‌سیاه پوست‌آمریکائی‌و تمام بشریت، کمك شایسته‌ای کرد.**

من امروز ، درواشنگتن شاهد بودم که ده‌ها هزار تن آمریکائی ، سفید و سیاه از حق خود استفاده‌کرده و بطرز شایستهٔ برای مقابله بایك مسألهٔ ملی بسیار با اهمیت که عبارت **از رفع تبعیضات نژادی است** ، گرد هم جمع شدند ، تظاهرات امروز نشان داد که ملت آمریکا خواهان آنست که **دیگر نباید کسی را بعنوان رنگ پوست از حقوق انسانی برابری محروم کرد ولی برای استقرار حقوق مساوی سیاهان با سفید پوستان، ما هنوز راه طولانی را باید طی کنیم:**

کندی به رهبران تظاهر کنندگان در آنروز تاریخی اطمینان داد که تمام کوشش خود را در راه رفع تبعیضات نژادی بکار خواهد برد .

ولی متأسفانه در روز جمعه ۲۲ نوامبر ۱۹۶۳ (ساعت ۱۰/۵ شب اول آذر ماه ۱۳۴۲) هنگامیکه کندی باتفاق « ژاکلین » و « کانالی » فرماندار ایالت تکزاس در ماشین بی‌سقفی نشسته وبسوی شهر **«دالاس»** میرفتند و ازبرابرصف مستقبلین میگذشتند و کانالی باو میگفت : دیگر نمیتوانید بگوئید که مردم دالاس از شما پذیرائی خوبی نکردند . . . . » ناگهان سرو سینه و گردن او هدف گلوله قرارگرفت همان گلوله‌ها که توسط مردی بنام « لی هاروی اسوالد » ازطبقه پنجم‌عمارتی‌بسوی اوشلیك شده،او را بقتل رسانید ونتوانست تصویب‌قانون‌مدنی و اعطاء حقوق مدنی سیاه پوستان را که شالودهٔ‌آزادی‌وپایهٔ‌رفع تبعیضات نژادی درممالك متحدهٔ‌آمریکاست بچشم‌خود ببیند !

طبق اظهار نظر روزنامه معروف « دیلی‌میل » چاپ لندن ، میتوان حقائقی بدست آورد که یك توطئه نژاد پرستی در پشت سر قتل کندی قرار دارد .

بهرنحوی که بوددرتاریخ ۲ ژوئن ۱۹۶۴ مجلس‌سنای‌آمریکا پس ازیك سال بحث و تبادل نظر، قانون مدنی‌جدیدرا تصویب‌کرد . ازیکصد نفرسناتورهای حاضردرجلسه ۷۳ نفربلایحه‌رأی‌موافق‌و ۲۳ نفررأی‌مخالف‌دادند و در تاریخ ۲ ژوئیه ۱۹۶۴ مجلس

نمایندگان آمریکا نیز با ۲۸۹ رأی موافق در برابر ۱۲۶ رأی مخالف لایحه قانونی را به تصویب نهائی رسانید و « لیندن جانسون » رئیس جمهوری فعلی آمریکا در کاخ سفید واشنگتن آن لایحه را امضاء کرد .

بموجب این قانون سیاهان، میتوانند: در تمام رستورانها و سینماها، مدارس که مخصوص سفید پوستان است وارد شوند، و یك زن سیاه پوست میتواند آزادانه با مردی سفید پوست ازدواج کند و بالعکس . در هنگام استخدام ، سفیدها حق تقدم نخواهند داشت ، و در اماکن عمومی دست شوئی‌های مختلف ، برای سیاه و سفید ، وجود نخواهد داشت . دیگر سیاهان مجبور نخواهند بود ، در راهروهای قطارها بایستند وجای خود را در کوپه‌ها بسفید پوستان بدهند ، و مجبور نیستند در ردیف آخر اتوبوس‌ها بنشینند و بطور کلی حقوق کاملا مساوی با سفید پوستان خواهند داشت .

براثر تصویب قانون مدنی جدید وشکست طرفداران تبعیض نژادی، شورشهائی در « آلاباما » روی داد و « والاس » زمامدار آن ایالت مایل نبود که موجبات اجراء کامل‌قانون‌را فراهم‌سازد وبهمین علت درضمن تظاهرات شدیدسیاه پوستان «جمیزریپ» در «بیرمنگام» «آلاباما» کشته شد و سیاه پوستان در کاخ سفید ، متحصن شدند و از رئیس‌جمهور خواستندکه نیروهای فدرال را برای جلوگیری از اقدامات خلاف قانون مأمورین محلی به آلاباما اعزام دارد .

درکامبریج ، ماریلند ، ساوانا ، وجیئورجیا اغتشاشاتی روی داد وسفید پوستان با اتومبیل به قسمت سیاه نشین شهر حمله کردند و بر اثر تیراندازی چندین خانه را آتش زدند تا جائیکه رئیس پلیس شهر ، اظهارنگرانی‌کرد وگفت: هنوز یك جنگ نژادی ما را تهدید ، میکند !

☆ ☆ ☆

جمعیت نژاد پرست کو ـ کلاکس ـ کلان

بعد ازآنکه قانون الغاء بردگی ومحوآثار بارز تبعیضات نژادی، در سال۱۸۶۳ بدست توانای « **ابراهام لینکلن** » شانزدهمین رئیس‌جمهوری‌آمریکا تصویب شد و سیاهان از زیر یوغ استثمار سفید پوستان ، کمی خلاصی یافتند، سفید پوستان ایالات جنوبی که به تنبلی و اربابی‌عادت‌کرده و تمام کارهای شاق و طاقت فرسایشان ، بدست بردگان وسیاهان ، انجام میگرفته است،باآزادی‌آنان دریك وضع‌اقتصادی نامطلوبی قرار گرفتند .

همین امر باعث گردید که میان ایالات جنوبی و شمالی آمریکا جنگ داخلی سختی پدید آید ، ایالات جنوبی پس از کشمکشهای متوالی که از نیروهای نظامی ایالات شمالی‌خورده‌بود ، بفکر انتقام افتاد ولذا عده‌ای از افسران ارتش‌کنفدراسیون ایالات جنوبی‌آمریکاکه تحت تأثیر القائات وافکار فاشیستی طرفداران تبعیضات نژادی بودند، دورهم جمع شدند وبه تحریك سرمایه داران و برده فروشان ، درشهر« ناشویل» که در ایالت « تنسی » قرار داشت در پانزدهم دسامبر ۱۸۶۵ بنیان جمعیت فاشیستی‌ضد سیاهان را بنام « **کو ـ کلاکس ـ کلان** » ریختند !

این‌جمعیت متشکل است از: وکلای دادگستری ، نمایندگان پارلمان ، مأمورین دولت ، تجار، کشیشان ، صنعتگران ، پیشه وران ، نظامیان و ... !

هدف این فرقهٔ تروریستی مبارزه با برابری و مساوات و آزادی سیاه پوستان و طرفداری از تبعیضات نژادی است !

کو ـ کلاکس ـ کلانها از هر نوع اعمال وحشیانه و ضد بشری نسبت به سیاه ـ پوستان وطرفداری از تبعیضات نژادی ، خود داری نمیکنند ، ارعاب ، تهدید ، تحقیر، زدن ، شکنجه دادن ، لینچ‌کردن (قطعه قطعه کردن اعضاء بدن رالینچ میگویند) بدار آویختن ، بآتش سوزاندن ، از شهر بیرون کردن ، ترور نمودن . . . !

فعالیت این فرقهٔ تروریستی معمولاً سرّی و در کمال اختفاء ، صورت میگرفت

ولی گاهی بحسب پشت گرمی از دستگاه حاکمه ، در کمال آزادی دست باقدامات اعمال ضد بشری میزدند !

فرقهٔ کو ـ کلاکس ـ کلان ، در سال ۱۹۲۵ باوج قدرت خود رسید و در آن موقع ، این فرقه قریب به ۴ ملیون نفر عضو داشت [۱] و بیش از همه وقت ، آن زمان سیاهپوستان بینوا را آزار میدادند و از تبعیضات نژادی دفاع میکردند که کشیشی بنام « ویلیام جی سیمونز » رهبری این جمعیّت را بعهده داشت که بقول نویسندهٔ کتاب « **سیاهان** » افکار فاشیستی و آدم کشی همچون دام عنکبوتی مغزش را در خود گرفته بود ! [۲]

افراد این حزب لعنتی ، در ظرف چند سال ، چندین هزار سیاه پوست راشلاق زدند ، ده‌ها هزار سیاه پوست را ناقص الاعضاء کردند و بصورت هزاران نفر اسید پاشیدند و چندین هزار سیاه پوست را در بدرکرده و خانه‌های‌شان را آتش زدند تنها درایالت « **جئورجیا** » درظرف دو سال ، ۲۰۰ نفر سیاه پوست رالینچ‌کردند! [۳]

این فرقه در بیشتر شهرهای ایالات متحده مخصوصاً ایالات جنوبی عضودارند .

نخیال‌کنید که این عملیات تروریستی پایان پذیرفته و تلاش در راه برقراری تبعیضات نژادی خاتمه یافته است ، خبرمجلهٔ فردوسی تحت عنوان «توطئه‌ها ، عملیات تروریستی بر علیه سیاهان ، فرقهٔکوکلاکس را چه کسانی حمایت میکنند ؟ » مینویسد : « تبعیض نژادی علیه سرخ پوستان و سیاهپوستان ، در آمریکا حیوانی ترین شکلها را بخود گرفته است . . . درخشان ترین نمودار نژاد پرستی را میتوان در فعالیتهای سازمان « کو ـ کلاکس ـ کلان » یافت . این سازمان بدست زمین داران جنوبی در سال ۱۸۶۵ برای مبارزه علیه حقوق مدنی سیاه پوستان ایجاد شد . و انحصار گران ، ازکوکلاکس کلان ، نه تنها برای قتل عامها و زورگوئیهائی نسبت به سیاهان استفاده میکنند بلکه

---

(۱) از بردگی تا آزادی ص ۲۲۳

(۲) سیاهان ص ۴۸

(۳) از بردگی تا آزادی ص ۲۲۴

از آن برای شکنجه و آزار سائرین نیز ، استفاده مینمایند . بودجهٔ این سازمان ، از بزرگترین انحصارات ، تأمین میشود و پیشرفت کارشان هم باعتبار سهل انگاری و غمض عین قدرتهای ایالتی است ...[۱] کار اعضاء این سازمان بجائی رسیده است که « مات مورفی » وکیل دادگستری در دادگاه بدوی هنگامیکه گواهی « موتون » جوان سیاه پوستی را که بطور معجزه‌آسائی از دست « کو ـ کلاکس ـ کلان » نجات یافته بود ، رد میکرد ، گفت : « من هرگز تصور نمیکردم ، روزی ناظر همنشینی و صحبت کمونیستها ، **سیاهان و غلامان سفید پوست** و یهودیان ، در مجمعی بنام **« سازمان ملل متحد »** باشم !

من به سفید پوست بودن خویش افتخار میکنم و حاضرم در راه تثبیت حقوق سفید پوستان و برتری آنها بر سیاهان مبارزه کنم ، من سفید پوستانی را که حامی سیاهان میباشند ، محکوم میکنم و آنها را غلامان سفید ـ پوست ، صدا میکنم ، آیا شما میدانید یك سیاه پوست کیست ؟

او جانوری است که خوب و بد را از یکدیگر تشخیص نمیدهد ، و از انسانیت فقط حرف زدن را یاد گرفته است !

اختلاط نژاد ، با قوانین خدای مسیح ، مغایرت دارد ، و من برای اظهارات لیندن جانسون رئیس جمهوری آمریکا و همفکران او پشیزی ارزش قائل نیستم » (۲) .

بیانات فوق را شخص تحصیل کرده‌ای که خود را وکیل دادگستری ایالات متحده آمریکا میداند ، دو سال قبل در یك دادگاه رسمی ایراد کرد و در آن ، رسماً نژاد پرستی خود را اعلام ، و آن را مطابق آئین مسیح علیه‌السلام قلمداد نمود و بطور صریح اظهار کرد که برای اظهارات رئیس‌جمهوری آمریکا پشیزی ارزش قائل نیست .

البته بایستی توجه داشت که سازمانهای فاشیستی و جمعیتهای طرفدار تبعیضات

---

(۱) مجلهٔ فردوسی شماره ۸۳۰ سه شنبه ۱۸ مهرماه ۱۳۴۶

(۲) از بردگی تا آزادی ص ۶۲۷

نژادی در آمریکا منحصر بهمین جمعیّت و سازمان نیست بلکه بقول نویسندهٔ مجلهٔ فردوسی « یك دوجین دیگر از این گونه سازمانها کهفقط برای سرکوبی و نابودی سیاهان و اقلیّت‌های دیگر مجهز شده‌اند ، در آمریکا یافت میشود » (۱) .



لکهٔ ننگ نژاد پرستی بردامن تمدن غربی !

درست است که از صد سال باینطرف که سیاه پوستان از بردگی نجات یافته‌اند تا حدود زیادی شخصیّت واقعی انسانی خود را درك کرده ، به مقام انسانی خود نائل شده‌اند مثلاً در هرسال بیش از ۵۰/۰۰۰ سیاه پوست از دبیرستانها و دانشگاه‌های آمریکا فارغ التحصیل میشوند .

بموجب آمارهای رسمی از ۱۹۲/۰۷۲/۰۰۰ نفر جمعیّت کشورهای متحدهٔ آمریکا ۲۰۶۱۰۰۰۰ نفر یعنی ۱۰/۷ درصد جمعیّت را سیاه پوستان تشکیل میدهند، از این عدّه در ارتش ۱۹۴۰۰۰ نفر سیاه پوست خدمت میکنند که ۳۱۵۰ نفر آنها افسر کادر ثابتند و ۶۰۰۰ پزشك ۱۶۰۰ دندان پزشك و ۴۰۰۰ وکیل و کارآگاه و ۳۲۰۰ کارشناس و دانشمند علوم طبیعی ۱۷۰۰ نفر استاد علوم اجتماعی و ۲۲۰۰ استاد دانشگاه سیاهپوست هستند .

درآمریکا ۲۵ سیاهپوست بیش از یك ملیون دلار ثروت دارند ، صد نفر سیاه - پوست هر یك بیش از ۲۵۰/۰۰۰ دلار صاحب ثروتند ، دویست شرکت بیمه متعلق بسیاه پوستان در آمریکا فعالیت دارند ، سرمایهٔ این شرکتها بیش از یك میلیارد و یکصد ملیون دلار میباشد ، سیزده بانك با سرمایهٔ هفتاد و هفت ملیون دلار ، تعلق بسیاهان دارد ، دو ملیون و صد و پنجاه و سه هزار سیاهپوست هر یك دارای یك اتومبیل ، ۳۲۴/۰۰۰ سیاهپوست هر یك دارای ۲ اتومبیل و ۵۳/۰۰۰ سیاهپوست هریك دارای

(۱) مجلهٔ فردوسی شماره ۸۳۰ سه‌شنبه ۱۸ مهرماه ۱۳۴۶

۳ اتومبیل هستند . حد متوسط عمر سیاهپوستان که در سال ۱۹۰۰ بالغ بر ۳۳ سال بود در سال ۱۹۶۰ یعنی در مدت ۶۰ سال به ۶۴ سال افزایش یافته است و تعداد با سوادان غیر سفید پوست در سال ۱۹۶۰ به ۹۳ در صد و سفید پوستان به ۹۸/۵ در صد افزایش پیدا کرده است (۱) .

و بطور مسلّم قسمت مهمی از این پیشرفتها مرهون فداکاریهای پیگیر مردان، آزاده وآزادیخواهانی است که تاریخ هیچگاه زحمات آنان را فراموش نخواهد کرد، نمیشود تأثیر اعلامیهٔ حقوق بشر و حقوق مدنی پیشنهادی کندی که در زمان ریاست جانسون به تصویب رسیده و نظائر اینها را در کم کردن آثارسوء ، تبعیضات نژادی ، نادیده گرفت .

ولی هنوز که هنوز است آثار شوم نژاد پرستی بطور بارزی در ایالات متحده و دیگرازممالك ، بچشم‌میخورد ، مطلعین‌مینویسند : درست است کهازنظرقانونی تبعیضات نژادی در دنیا محکوم شده است ولی در مقام‌عمل دنیا گرفتار این‌اصل موهوم و غلط است .

« کندی » در کتاب « استراتژی صلح » مینویسد : « هنوزهم شخصی‌رابدون انجام مقررات اولیه میتوان تبعید کرد ، باو گذرنامه نداد ، یا از کاردولتی اخراجش کرد .

هنوز هم در کلیساها ومدارس آمریکا بمب میگذارند و آنها را منفجرمیکنند من قویاً خواستارم تا باین روشها پایان داده شود و ایده آل داشتن امکانات مساوی و تحصیلات مساوی محترم شمرده شود .

این مسأله تنها در مناطقی نیست که نقض قوانین دادگاه و نقض تساوی حقوق درآن چشم‌گیر است ، این مسأله در شهرهای ما ، در زندگی خود ما ، در همسایگی خانهٔ ما ، در کلیساهای ما ، در مطبوعات ما و کلوپها و بالاخره در روش ما که تحت فشار زیرکانه‌ای قرار دارد مستلزم توجه بیشتری است .

---

(۱) از بردگی تا آزادی ص ۲۴۸ البته این‌آمار مربوط به سال ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۸ است

بعلاوه اگر بخواهیم به موقعیّت خود در راه تأمین امکانات متساوی و تحصیل متساوی تحقق به بخشیم ، باید زندگانی اقتصادی خود را تجدید سازمان دهیم ، زیرا با اینکه مقررات استخدامی ما خوب است ، سیاه پوستان ، در موقع اخراج شدن اول ودرموقع استخدام دردرجهٔ آخر قراردارند بهبود شرائط تحصیل برای سیاهپوستانی که بآنها حدّاقل دستمزد را نمیدهند ارزش ندارد ، این سیاه پوستان دستمزدی کمتر از یك دلار در ساعت دریافت میکنند ، اقدام باید در تمام جبهه‌ها بعمل آید ».



تقاضای کندی از کنگره

« کندی » در تاریخ ۱۱ ژوئن ۱۹۶۳ پیرو تقاضایش از کنگرهٔ آمریکا برای خاتمه دادن بعدم تساوی های نژادی چنین گفت : « ما امروز در یك مبارزه جهانی بمنظور حفظ حقوق آنهائیکه مایلند آزاد باشند شرکت کرده‌ایم تا وقتی که افراد آمریکائی به ویتنام و یا برلن غربی فرستاده میشوند انتخاب آنها تنها از میان سفید پوستان انجام نگیرد .

بنابراین محصلین آمریکائی دارای هررنگ پوست که باشند ، باید بتوانند در هرمؤسسهٔ فرهنگی دولتی که مایلند تحصیل نمایند ، بدون اینکه به پشتیبانی نیروهای نظامی احتیاج داشته باشند . یك فرد آمریکائی از هر نژاد که باشد ، باید بطورمساوی از مزایای اماکن عمومی از قبیل : هتلها و رستورانها و فروشگاه‌ها بهره مندگردد بدون آنکه متوسل به تظاهرات خیابانی شود و همچنین افراد آمریکائی از هر نژادکه باشند باید بتوانند بدون مداخلهٔ سائرین یا ترس از تهدید و انتقال ، درانتخابات آزادشرکت نمایند ، بطور خلاصه هر آمریکائی از هر نژاد که باشد باید بتواند از کلیهٔ مزایای آمریکائی بودن ، برخوردار گردد و نسبت باو همانگونه رفتار شود که انسان مایل است با خود یا فرزندانش بشود .

امّا متأسفانه وضع ازاین قرار نیست ومشکل مربوط به تبعیض نژادی فقط یك مسألهٔ منطقه‌ای یا حزبی در یك بحران داخلی نیست آنچه ما در آمریکا با آن روبرو هستیم در وهلهٔ اوّل یك مسألهٔ اخلاقی است . **یکصد سال از موقعی که پرزیدنت لینکلن برده‌ها را آزادکرد میگذرد ولی‌هنوز هم‌نوادگان بردگان‌مزبور کاملا آزاد نشده‌اند»(۱)** .

کندی در کتاب « **استراتژی صلح** » در بارهٔ مردم آفریقا مینویسد : « سالها میگذرد ، غالب ملل استثمار کشیده زندگی‌ای را میگذرانند که جز تلاش بی‌پایان برای بدست آوردن غذای خود و فرزندانشان مفهوم بزرگتری برای آنها ندارد . در حالی که ملل اروپائی از منابع طبیعی آفریقا **بهره‌برداری کرده و پروارشده‌اند!** عشائر آفریقائي ، مستمند و مفلوك باقی مانده‌اند ، درآمد نسبی سالانهٔ یك آفریقائی با وجود هکتارها معادن الماس ، مرغزارهای سرسبز و معادن سرشار اورانیوم کمتر از پنجاه دلار است .

در مناطق استوائی‌آفریقا از هر ده طفل هفت تن آن به اولین سالروز تولدخود نمیرسند . عمر نسبی که امروزه مورد انتظار آمریکائیها است ، هفتاد سال است وحال آنکه در برخی از نواحی آفریقا از بیست و هشت سال تجاوز نمیکند . علیرغم کوششهائیکه میشود در اثر کمبود تأثر انگیز امکانات پزشکی و داروئی ، از مرگ و میر بیشمار بومیان بر اثر ابتلاء به مالاریا ، تراخم ، امراض عفونی و جذام جلوگیری نشده است .

بر اثر فقدان ابتدائی‌ترین تسهیلات آموزش و پرورش ، کثرت بیسوادی سبب شده است ادبیات قارهٔ مزبور در سینهٔ تاریخ ضبط نگردد»[۲] .

با آنکه طبق قانون کنونی « رودزیا » سیاه و سفید برابرند ولی از آنجا که رأی دهندگان را از نظر میزان درآمد بدو دسته تقسیم کرده‌اند و کسانی میتوانند در

---

(۱) از بردگی تا آزادی ص ۲۲۹ - ۲۳۱

(۲) استراتژی صلح ص ۲۲۵

انتخابات شرکت‌کنندکه سطح دستمزد ودرآمدشان تا حدود معینی باشد، سیاه‌پوستان که درآمد کمتری دارند از دادن رأی محرومند و بهمین جهت **چهار ملیون سیاه پوست پانزده نماینده و دویست هزار سفید پوست پنجاه نماینده در پارلمان رودزیا دارند(۱و۲).**



وضع رقت بار سیاهان :

نویسندهٔ کتاب «سیاهان» که خود وضع سیاهان آمریکا را از نزدیك دیده است در بارهٔ وضع رقت بار سیاهپوستان آنجا بالاخص محلهٔ «هارلم» که مرکز تجمع سیاهان است اینطور مینویسد : «از ۳۱۹ میل مربع مساحت نیویورك، ۱/۲ ۳ میل آن را محلهٔ هارلم اشغال نموده است .

در همین یکذره جای تنگ ۴۰۰۰۰۰ سیاهپوست زندگی میکنند !

تقریباً از ۹۰۰۰۰ ساختمان موجود در محلهٔ هارلم بحدس صحیح فقط ۱۰ در صدشان پس ازسال ۱۹۲۹ (یعنی ۳۵ سال قبل) بنا شده‌اند بقیه کهنه ومخروبه و در

---

(۱) از بردگی تا آزادی ص ۲۶۴

(۲) هرگاه بخواهیم اوضاع نابسامان و رقت بار پنجاه کشور کوچك و بزرگ، مستقل و غیر مستقل آفریقا را بررسی‌کنیم وروشن‌کنیم که چگونه آثار شوم تبعیضات نژادی و اختلافات غلط طبقاتی در آنجا بطور بارزی حکمفرما است و چگونه یك ثلث جمعیت سفید پوست مهاجر بر دو ثلث جمعیت بومی آنجا ستم روا میدارند و توضیح دهیم که در کشورهائی‌مانند، کنگو، رودزیا، آنگولا، غنا، اوگاندا، موریتانی، تانگانیکا، زامبیا موزامبیك، گینهٔ پرتقال ... بر سیاهان چه میگذرد، بقول معروف «مثنوی هفتاد من کاغذ شود» از اینجهت خوانندگان محترم را بکتابهای زیر : آفریقای جوان، قارهٔ سیاه، میراث خوار استعمار، از بردگی تا آزادی، سرنوشت درد آلود سیاهان، بردگی، سیاه ... رهنمائی میکنیم .

حال خرابشدن هستند (در و پنجره آنها را با کاغذ و کهنه گرفته‌اند) و لذا در آن خانه‌های قدیمی آنقدر موش زیاد است که در هر ماه قریب ۳۰۰ آدم بزرگ چنان موش گزیده میشوند که مجبور میگردند به پزشك مراجعه کنند و بهمین تعداد هم بچه‌های کوچك بر اثر موش گزیدگی میمیرند !»(۱)

البتّه بایستی توجه داشت که این بدبختی و اختلاف طبقاتی در شهری مانند : « نیویورك » که از پر جمعیت ترین و آبادترین شهرهای دنیا بشمار میرود و درشمال آمریکا قرار دارد ، وجود دارد . از اینجا میتوان فهمید که در شهرهای جنوب‌آمریکا که تبعیضات نژادی و اختلاف طبقاتی در آنجاها بیشتر رونق دارد ، وضع سیاهان ، تا چه اندازه رقت بار است ؟!!

جرائد و مطبوعات گاهگاهی نمونه‌هائی از جنایات و اعمال شرم آوریکه در قلب جهان متمدن یعنی ایالات متحدهٔ آمریکا واقع میشود ، برای ما نقل میکنند که واقعاً هر خواننده‌ای را نسبت باعمال مردم‌آن سامان و تشکیلات عریض و طویل‌آنان مانند سازمان‌ملل ، کنگره جهانی صلح وجمعیّت حمایت حیوانات ... بدبین‌میسازد.
مثلاً امروز ، در بیمارستانهای مجهز و بی‌نظیر بسیاری از ایالات متحدهٔ آمریکا بخش معالجه و جرّاحی سفید پوستان و سیاه پوستان از هم جدا و با هم متفاوت است . وسائل جرّاحی که در بخش سفید پوستان است ، هرگز در بخش سیاهان دیده نمیشود ، پزشکان جوان خارجی که هنوز ارزش علمی و تجربی ندارند و بیش از پزشکیار نوآموزی در نظر اولیای بیمارستان نیستند ، طبعاً حق معالجهٔ سفید پوستان را ندارند ولی بخش سیاهان برای هرگونه آزمایش از مداوا تا جرّاحی ، بروی آنها باز است !(۲)

هتلها ، ماشینها ، مدرسه‌ها ، کلیساها ، پارکها ، گورستانها ، محل سکونت ها کافه‌ها ، حمامها و صدها مراکز دیگر سفید پوستها از سیاهان عملاً جدا است !

---

(۱) سیاهان ص ۱۳۲ - ۱۳۴

(۲) مرد نامتناهی ص ۳۶

در « ریچموند » آمریکا در حدود ۴۰ دانشجوی سیاه پوست که تظاهراتی برای بدست آوردن حقوق مساوی با دانشجویان سفید پوست کرده بودند ، دستگیرشدند ! مگر آنها چه تقاضای سنگینی داشتند ؟ آنها درخواست کرده بودند : درناهار خوری‌ها با آنها حقوق مساوی سفیدپوستان داده شود ، آنها میخواستند مانند دانشجویان سفید پوست ، حق نشستن هنگام غذا خوردن داشته ومجبور نباشند سرپا غذا بخورند!

در یازدهم اردی بهشت ماه سال گذشته نیز ، خبر حیرت انگیزتری در جرائد منتشر شد و آن اینکه : ازدواج سفید پوستان و سیاه پوستان در ۲۶ ایالت آمریکا (یعنی اکثر ایالات متحده) از جمله نیویورك (قلب دنیای متمدن !) ممنوع است و این عمل جرم شناخته میشود ! » (۱)

اخیراً یا برای سیاست و یا بخاطر عشق مقدس ! « پگی راسك » دختر راسك وزیر امور خارجه آمریکا ، با « گای اسمیت » جوان سیاه پوستی ازدواج کرد ، ولی این ازدواج خیلی ساده تلقی نشد زیرا اولاً نژاد پرستان ، گای اسمیت را تهدید به قتل کردند و ثانیاً جرائد نوشتند که : عروسی پگی راسك ، در ۱۱ ایالت آمریکا موقعیت رئیس جمهوری و حزب دموکرات را بخطر انداخت و مشکل بزرگی برای جانسون گردید ! » (۲)



دادگاههای عدالت کش !

گرچه همانطوریکه قبلاً تذکر دادیم ، تبعیضات نژادی قانوناً از بین رفته است ولی آیا مجریان این قانون چه کسانی هستند ؟

همه معتقدند که بزرگترین عامل دوام نژاد پرستی ، ضعف قوهٔ قضائی واجرائی

(۱) مکتب اسلام سال دوم شمارهٔ چهارم

(۲) تهران مصور ۱۴ر۷ر۴۶

ایالات متحده است جرائد و مطبوعات نمونه‌های فراوانی از حق کشیها و داوریهای ظالمانهٔ دادگاه‌های آنجا نقل میکنند که از آن جمله است. نمونهٔ زیر :

دادگاه جیمی سیاه پوست آمریکائی را باتهام ۱۹۰ « سنت » یعنی ۱۵۰ ریال ، بمرگ محکوم‌کرد ، زیرا او متهم بودکه این مبلغ را ازخانم سفید پوستی‌ربوده‌است!

و چون اینمقدار گناه برای مرگ او کافی نبود ، اضافه کرد که او قصد داشته به پیر زن ۸۲ ساله تجاوز کند !! لیکن چون این تهمت نیز ثابت نشده بود ، اضافه کرد : گرچه خود « جیمی » به خداوند وحضرت مسیح سوگند یاد کرده که من پولی نربوده و قصد سوئی نسبت بکسی‌نداشته‌ام ، ولی چون طبیعت ، رنگ پوست او راسیاه ساخته ، و بعکس پیر زن صاحب دلار ، مورد عنایت و مهر طبیعت قرار دارد و رنگ پوستش سفید است ، « جیمی » باید اعدام گردد ! (۱)

بارها اتفاق افتاده که دادگاه‌های ایالات متحده جنایتکارانی مانند **« کولی‌لرد »** قاتل خانم **« ویولا »** ، « رابین » کلانتر و « پریسا » معاون کلانتری شهر « نشوبا » قاتل جوان سیاه پوست « جیمز شالی » و دو نفر از رفقایش ، و قاتل **« ادگار ادر »** رهبر معروف سیاه پوستان ، و نظائر اینها را مورد محاکمهٔ صوری قرار داد ولی از عدالت و حق جانبداری که نکرد هیچ بلکه صریحاً عدالت را زیر پا نهاد و حقوق سیاهان را لگدکوب کرد و لذا « محمد علی کلی » قهرمان سیاه پوست که او هم بجرم رنگ پوستش ، یا بجرم داشتن مذهب اسلام ، یا هر دو ، مورد آنهمه بی‌مهری واقع گردید و به پنج سال زندان محکوم شد ، گفت : **« از دادگاهی که قضات آن ، همه سفید پوست هستند ، انتظار عدالت داشتن غلط است ! » (۲)**



(۱) مرد نامتناهی ص ۱۲۶

(۲) از بردگی تا آزادی ـ مکتب اسلام شمارهٔ ۱۰ سال هشتم

تظاهرات هیجان انگیز اخیر سیاهان علیه نژاد پرستی

تا کنون ، چندین بار ، سیاهان دست به تظاهرات شدید دسته جمعی ، و دمونستراسیونهای متعدد علیه نژاد پرستان زده و بدینوسیله توجه مقامات مسئول را نسبت به اجحافات و ستمهائیکه سفید پوستان بر آنها روا میداشتند ، جلب کردند ولی در مقام عمل کمتر نتیجه گرفتند .

تظاهراتیکه طی یك دو ماه اخیر در بیشتر شهرهای ایالات متحدهٔ آمریکا صورت گرفته ، بطور قطع ، هیجان انگیزترین تظاهرات سیاهان بوده که خسارات جانی و مالی فراوانی بدنبال داشته است .

تظاهر کنندگان ، میگفتند : چند قرن برای مردم این کشور دشوارترین کارها را انجام دادیم ، با فقر و گرسنگی و بدبختی و فلاکت و تحقیر و خشونت ساختیم ، ولی هنوز هم سفید پوستان حاضر نیستند ، حقوق قانونی وانسانی ما را عملاً برسمیت بشناسند !

این دستها و بازوهای ما بود که آمریکا را بوجودآورد ، تمام آجرها و سنگ‌ها و آهن‌های ساختمانهای آمریکا را حمال و عملهٔ سیاه پوست ، با دست‌های خود روی هم چیده است ، تمام پلها و آسمان خراشهای آمریکا را عملهٔ سیاه پوست ، ساخته است ، ولی با آنکه ما فقط ده در صد اجتماع آمریکا را تشکیل میدهیم ولی ۲۰ درصد از سربازان آمریکائی که در ویتنام میجنگند ، سیاه پوست هستند وسی درصد ازسربازانی که هر هفته درجبههٔ ویتنام کشته میشوند ، سیاه پوست میباشند . دو سوم بیکاران آمریکا را سیاه پوستان تشکیل میدهند ، درآمد یك کارگر سیاه پوست ۶۱ درصد درآمد یك کارگر سفید پوست است ، تنها در ایالت « آلاباما » هر سال پانصد طفل سیاه از کم غذائی و بی غذائی تلف میشود ، شرائط زندگی و تغذیه درآمریکا برای سیاهان مانند ۳۰۰ سال پیش است وقتی اختلافی بین یك سیاه و سفید پوست ، بوجود میآید ، همه

مطمئن هستندکه قاضی‌سفیدپوست ، سیاه پوست را مقصراصلی معرفی‌کرده باشدیدترین وضعی او را محکوم میکند

ما سیاه پوستان در آمریکا حتّی یك نماینده نداریم ، یك نماینده در کنگره داشتیم بنام **«کلایتون پاول»** او را هم باتهام دزدی از مجلس طرد کردند !

ما سیاهان هرگز در تصمیمات کشوری و لشکری آمریکا دخالت نداشته و نداریم ، با ما فقط مانند حیوانات رفتار شده است و اگر اعتراضی میکردیم جواب می‌شنیدیم که اگر از آمریکا خوشتان نمی‌آید ، بروید آفریقا !

هرگاه برای گرفتن حق خود ، تظاهرات وسیعتری شروع میکردیم ، فوراً از طرف مقامات مربوطه **« برای خاموش کردن مردم ، یك نفر کشیش را با صلیب میان ما میفرستادند تا احساسات تحریك شدهٔ ما را خاموش کنند ، عالم غرب از این مذهب (مسیحیت) تا کنون استفادهٔ سیاسی کرده است »** مقامات مسئول یك عمر بما وعده دادند ولی بوعدهٔ خود عمل نکردند .

بنابراین ، چاره جز این نیست که ما حقوق پامال شده خود را از راه انقلاب خونین بگیریم تا دولت آمریکا مجبور شود یك قسمت آمریکا را بما اختصاص دهد و ما در آنجا حکومت مستقلی تشکیل داده و برای همیشه از زیر یوغ و استثمار سفید پوستان ، رهائی یافته و خلاص شویم .

نمونهٔ این انقلاب چند هفته قبل در شهر **« دیترویت »** آمریکا پدید آمد و از آنجا بدیگر شهرها سرایت کرد که سیاهان در این تظاهرات هیجان انگیز ، خانه‌ها ، مغازه‌ها ، پلها، ... را خراب میکردند ودرعین حال به تماشاگران میگفتند:

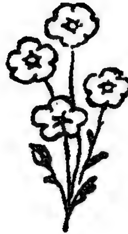
صبر کنید ، هنوز هیچ ندیده‌اید !

اطاق تجارت و بازرگانی « دیترویت » زیانهای حاصل را به ۷/۵ میلیارد تومان تخمین زدند ! (۱)

---

(۱) رجوع شود به مجله بامشاد شمارهٔ ۴۵ - ۳۷ - ۳۴ - ۳۲ سال ۱۳۴۶ و اطلاعات ۳د۵د۴۶

این بود ، کارنامهٔ سیاه نژاد پرستان سفید پوست در عصر فضا : حال ببینیم که اسلام در ۱۴ قرن پیش چگونه با این منطق پوسیده و روش غلط ، مبارزه کرده و تا چه اندازه در این راه پیروزی بدست آورده است ؟ !



اسلام، چگونه با اختلاف طبقاتی

و تبعیضات نژادی مبارزه میکند؟

در مباحث گذشته ، دیدیم که چگونه بشریت ، در طول تاریخ ، گرفتار سنّت غلط اختلاف طبقاتی و برتری نژادی بوده وتاچه اندازه این عقیدهٔ نادرست ، درسرنوشت او اثرات سوء و خانمانسوز ، داشته است ؟! اینك لازم است بدانیم : با آنکه هنگام ظهور اسلام ، دنیا بشدیدترین وجهی گرفتار این نوع بیماری جانکاه اجتماعی بوده ، و در تمام کشورهای متمدن و غیر متمدن ، از قبیل : ایران و رم و یونان که در اوج تمدن وفرهنگ ، قرارداشتند ، وعربستان و حجازکه بطورکلی از مظاهر تمدن بی بهره بودند ، اساس زندگی مردم ، روی نظام ظالمانهٔ طبقاتی و افسانهٔ نژادی ، استوار بوده است ، اسلام ، در مقابل این رسم غلط و غیر انسانی، چه راهی را پیش گرفته وچگونه با آن ، مبارزه کرده است ؟!



اسلام آئین مساوات است

اسلام برخلاف سنتهای قبیلگی و افتخارات قومی ، و رسوم و آداب منطقه‌ای که در زمان ظهورش ، در دنیای رواج داشت که گروهی خود کامه از راه داشتن ثروت شخصیت قبیلگی ، زبان ، نژاد ، رنگ . . . . بر گروه دیگر، تفاخر کرده امور یاد شده را مایهٔ امتیاز انسانی برانسان دیگر میدانستند واز این‌راه، همواره غول اختلاف و جنگ و تجاوز و استعمار ، دندان خود را به کیان وهستی آنان ، فرو میبرده و دیو کینه و نزاع ، سایهٔ شوم خود را بر سر آنان گسترده داشت ، قلم بطلان و نا درستی

کشید ور سماً علیه اینگونه عقائد زشت و نا صواب ، قیام پیگیر و مجدّانه کرد .

اسلام در عین آنکه میداند ، افرادبشر از لحاظ سازمان خلقت ، چه از نظر مظاهر مادی و چه از نظر لیاقت و استعداد و مظاهر روحی ، یکسان نیستند ولی این نا برابری و عدم مساوات را ملاك برتری و امتیاز بعضی بر بعض دیگر ندانسته ، همهٔ افراد بشر را از لحاظ حقوق و تکالیف ، برابر میداند « **بعضکم من بعض** »(۱) .

مساواتی که اسلام میان افراد بشر قائل است ، شامل سه قسمت زیر است :

۱ ـ مساوات در اصل انسانیت .

۲ ـ مساوات در حقوق و تکالیف .

۳ ـ مساوات در داوری و اجراء قوانین .

اینك ، قسمت‌های سه‌گانهٔ فوق را مورد بررسی قرار میدهیم تا معلوم شود که چگونه اسلام نظام طبقاتی و تبعیضات نژادی را غلط و نادرست میداند :



۱ ـ تساوی در اصل انسانیت

اسلام برخلاف آنهائیکه می‌پنداشتند : آفریدگار قبیله و خدای شهر ومملکت آنها با خدای قبائل و کشورهای دیگر ، فرق دارد و روی همین جهت ، خود را از دیگران برتر و بالاتر میدانستند و در نتیجه نظام طبقاتی در میان آنان ، یك اصل مسلم بشمار میرفت (۲) ، معتقد است : آفریدگار تمام موجودات و تمام افراد بشریکی است ، وغیر از او آفریدگار دیگری وجود ندارد : « **و خدای شما ، خدای یکتا است ، نیست خدائی مگر او که بخشاینده و مهربان است** » (۳)

---

(۱) سوره نساء آیه ۲۵

(۲) اشاره است به اختلاف طبقاتی در میان یونانیها که در سابق ذکر شد .

(۳) و الهکم اله واحد ، لا اله الا هو الرحمن الرحیم (سورهٔ بقره آیهٔ ۱۶۳)

اسلام هیچگاه نظر آنانرا که می‌پنداشتند: گروهی از **«قسمت علیای خدا!»** و گروهی دیگر مانند «**نجسها**» از قسمت سفلای او آفریده شده‌اند و در نتیجه «برهمنان» همواره بالاترین طبقات اجتماع، ودیگران در مرتبهٔ بعدی قراردارند! صحیح نمیداند بلکه عقیده دارد: تمام افراد بشر از هر نژاد و رنگ، از یك پدر و مادر آفریده شده و با هم برادر و برابرند و لذا همواره آنها را با کلمهٔ «**یا ایها النـاس**» و «**یا بنی آدم** ـ ای فرزندان آدم» خطاب میکند: **«ای مردم، از خدائیکه شما را از یك پدر و مادر آفرید و ازآنها نسلهای بعدی را پدید آورد، به پرهیزید» (۱)**

درست است که عوامل گوناگون طبیعی و جغرافیائی از قبیل: آب و هوا، نحوهٔ تغذیه، وراثت، شرائط خاص زندگی و نظائر اینها جهاتی هستند که افرادبشر را از لحاظ نژاد، رنگ، زبان، ثروت، شغل و حتی عقائد سیاسی و مذهبی‌متفاوت میسازند، ولی به‌عقیدهٔ اسلام، اینگونه اختلافات ظاهری هیچگاه باعث‌آن‌نمیگردد که **«در حقیقت و ذات انسانیت»** تفاوت و امتیازی پدید آید، بطوریکه بعضی بر بعض دیگر، از نظر «انسانیت» امتیاز و برتری داشته باشند و دیواری به عظمت دیوار چین، بنام «نظام طبقاتی» و «تبعیضات نژادی» در میان آنان کشیده شود که مانع آنان از برابری ویك نواختی در برابر قانون گردد، خیر، اسلام معتقد است: اینگونه اختلافها که لازمهٔ طبیعی و آفرینشی افراد بشر است، برای دو منظوراست:

۱ ـ مردم ازاین‌راه‌آفریدگارجهان‌را بشناسند و بدانند: طبیعت بی‌شعور، هیچگاه

---

(۱) یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بث منهما رجالا کثیراً و نساء (سورهٔ نساء آیهٔ ۱).

یا بنی آدم، اما یأتینکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی فمن اتقی وأصلح فلا خوف علیهم ولاهم یحزنون. یعنی: ای پسران آدم، اگر پیغمبرانی ازخودتان، سوی شما آیند که آیه‌های مرا بر شما بخوانند، هرکه پرهیزکاری کند و صالح شود، نه بیمی دارد و نه غمگین شود (سورهٔ اعراف آیهٔ ۳۵).

نخواهد توانست اینهمه نقش و نگار سحرانگیز که بر در و دیوار وجود، نقش بسته است و اینهمه جلوه‌های گوناگون، که همچون چشم و خط و خال و ابرو، هر کدام بجای خویش نیکو گذارده شده‌اند، پدیدآورد، بی‌شك این تفاوت‌ها و مظاهر گوناگون از ارادهٔ حکیمی دانا و توانا سرچشمه گرفته است: **«از نشانه‌های شناسائی خدا، آفرینش آسمانها و زمین، و اختلاف زبانها و رنگهای شما است که در این برای جهانیان، عبرتی است» (۱).**

۲ ـ همانطوریکه گلهای گلستان، بالوان واشکال و بوهای مخصوصی زینت یافته وخود نمائی میکنند و آنچه که بیش از همه چیز، شخص ناظر و تماشاکننده را تحت تأثیر قرارمیدهد و بر نشاط اومیافزاید، همین تنوع واختلاف رنگهااست. همین اختلاف رنگها وشکلها و بوهای آنها است که آنهارا ازهم ممتازودرعین حال خواستنی ترمیکند، اختلاف افراد بشراز لحاظ رنگ وزبان و نژاد ونظائراینها نیز باین منظور است که آنها بدینوسیله از یکدیگر شناخته شوند تا نظام زندگی اجتماعی از هم پاشیده نشود نه آنکه اینگونه اختلافات، دلیل بر تفاوت شخصیت انسانی افراد و ملاك حقانیت نظام طبقاتی و افسانهٔ نژادی باشد: **« یاایها الناس انا خلقناکم من ذکر وانثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا اناکرمکم عندالله اتقیکم** یعنی: ایمردم ما شما را از یك پدر و مادر آفریدیم و شما را ملتها و قبائل مختلف قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، گرامی‌ترین شما نزد خدا، پرهیزگارترین شما است» [۲]

---

(۱) و من آیاته خلق السموات و الارض و اختلاف السنتکم و الوانکم ان فی ذلك لایات للعالمین (سورهٔ روم آیه ۲۲).

(۲) سوره حجرات آیهٔ ۱۳

مفسرین قرآن، در سبب نزول این آیه وجوهی نقل کرده‌اند:

۱ ـ «ثابت بن قیس» هنگامیکه خواست کنار پیغمبر بنشیند، کسی که در جوار آنحضرت نشسته بود، برای او جا باز نکرد، «ثابت» از این عمل، عصبانی شده و به آنمرد گفت: **«یابن فلانة»** ای فرزند فلان زن!

مطالعه و دقت در جملات این آیه بخوبی نشان میدهدکه اسلام چگونه و با چه‌منطقی با نژاد پرستی و اختلاف طبقاتی مبارزه میکند :

قرآن تمام مردم را مخاطب میسازد وباکلمه ، « **یا ایهاالناس** » بآنها خطاب

پیغمبر اسلام ، فرمود : چه کسی این جملهٔ « یابن فلانة » را گفت ؟ !

« ثابت » سرپا ایستاد و عرضه داشت : من یا رسول الله .

پیغمبر باو فرمود : « به چهره‌های مردمیکه در اینجا حاضرند ، نگاه کن ! »

او هم اطاعت کرد و نگریست ، آنگاه رسول خدا باو فرمود : « چه دیدی ؟ ! عرض کرد : « سفید ، سیاه ، سرخ پوست ! » پیغمبر باو فرمود ، « بدان ، تو هیچگونه امتیاز و فضیلتی بر سائرین نداری ، مگر با دین و پرهیزکاری » .

در این هنگام بود که آیهٔ فوق نازل شد .

۲ ـ در روز فتح مکه ، هنگامیکه شهر به تصرف سربازان اسلام در آمد ، پیغمبر اسلام ، به « **بلال** » غلام سیاه آزاد شده که از دست کفار مکه رنجها دیده و شکنجه‌ها تحمل کرده بود ، امر فرمود که بر بالای بام کعبه رود ، شعار مسلمانان یعنی اذان را با صدای رسا اعلام نماید . او هم اطاعت نمود و بر بام کعبه ایستاد و اذان گفت

در این هنگام ، یکی از کفار مکه بنام « **عتاب بن اسید** » گفت ، سپاس‌خدای را که پدرم را کشت و نماند تا چنین روزی را ببیند که **یك نفر غلام سیاه بر بالای کعبه رود و اذان بگوید !**

« **حرب بن هشام** » که یکی دیگر ازمشرکین بود ، گفت : « **آیا محمدغیر از این کلاغ سیاه مؤذن دیگری نداشت ؟** » دراینهنگام بود که آیهٔ فوق نازل‌شد .

۳ ـ رسول خدا به قبیلهٔ « **بنی بیاضه** » امر کرد که «اباهند» (حجام رسولخدا) را زن بدهند ، آنها عرضه داشتند : آیا دختران خود را به بردگان و بندگان خودتزویج نمائیم ؟ !

آیهٔ مزبور ، در پاسخ این سؤال نازل شد یعنی: اینگونه تفاخرها که از سنت غلط اختلاف طبقاتی و تبعیضات نژادی سرچشمه میگیرد در آئین **اسلام مطروداست**(نقل‌ازشماره اول سال دوم رسالة الاسلام مصر ص ۴۱) .

میکند نه آنکه قبیلهٔ خاص ، و یا ملت و نژاد مخصوصی را مورد توجه و خطاب ، قرار دهد .

قرآن، مردم را توجه باصل اولی آنها که همان آدم وحوا ، باشد میدهد تا بدینوسیله بآنها یاد آور شود شما ئیکه از نسل یك پدرو یك مادر هستید و از لحاظ نسب با هم برادر و خواهرید اگر چه بعضی زیبا و بعضی دیگر زشت ، برخی غنی و برخی دیگر فقیر . جمعی عرب و جمعی دیگر عجم باشند ، این گونه اختلافهای جزئی که لازمهٔ طبیعی و جغرافیائی افراد است ، نباید عامل جدائی و مایهٔ گسستن پیوند ، « اخوت و برادری » شما گردد ! بلکه فلسفهٔ این نوع اختلاف، تنها برای شناسائی و برقراری نظم اجتماع است نه دشمنی واستشمار **« و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا »** .

ازهمه اینها که بگذریم، نکته‌ایکه بسیار جالب توجه است اینست که : زیبائی ثروت ، حسب و نسب ، منطقهٔ زندگی و نظائر اینها هیچگاه نمیتواند معیار شخصیت افراد باشد زیرا بقول سعدی **« ای بسا ابلیس آدم رو که هست»** چه بسا افرادی هستند با آنکه دارای جمال و مالند و از لحاظ حسب و نسب ، دارای خانواده‌ای اصیل وریشه دارند ولی از شخصیّت معنوی وشایستگی بکلی بی بهره‌اند ولی درمقابل چه بسا افرادی که نه زیبائی و مال دارند ، ونه دارائ حسب ونسب اصیل وریشه داری هستند ، ونه از لحاظ نژاد و زبان وغیره سرامد دیگرانند ، ولی از جهت شخصیت معنوی و شایستگی در یك مرتبهٔ بسیار بلندی قرار دارند .

آیا ازعدالت وانصاف است که آن « ابلیس آدم رو » براین فرشتهٔ آدم صورت تنها باین دلیل که چهره‌ای زیبا ویامالی فراوان ویا حسب و نسبی چنین دارد ، ادعای برتری نموده ، در حقوق و انسانیت ، خود را از او برتر بداند ؟ !

آیا چنین امتیاز و تبعیض ظلم محض ، نسبت به آن فرد لائق و شایسته‌ای که همه گونه کمالات انسانی و شخصیت معنوی را داراست ولی بقول طرفداران تبعیضات نژادی تنها « طبیعت ، رنگ پوستش را سیاه کرده است » نخواهد بود ؟ !

آیا اسلامیکه آئین عدالت و انصاف است [۱] میتواند طرفدار تز غلط اختلاف طبقاتی و تئوری تبعیضات نژادی باشد ؟ ! روی این حساب است که قرآن مجید ، نظر قاطع خود را در بارهٔ نادرستی نژاد پرستی و امتیاز طبقاتی در ذیل آیه اینطور بیان داشته است **« ان اکرمکم عند الله اتقیکم : گرامی‌ترین شما در پیشگاه خدا شایسته‌ترین و پرهیزکارترین شما است » .**



خطابهٔ پیغمبر اسلام

پیغمبر اسلام ، درآخرین سال زندگانیش ، هنگامیکه از عمل « حج » فراغت پیدا کرد ، در برابر انبوه جمعیّت ، در باب الغاء تبعیضات نژادی و ترغیب باصول اخوت و برادری ، چنین فرمود : « ای مردم خدای شما یکی است ، پدر شما یکی همهٔ شما از نسل آدمید ، آدم هم از خاك آفریده شده است ، گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیز گارترین شما است ، هیچگونه فضیلت و برتری ، عرب بر عجم ، ونه عجم برعرب ، و نه سرخ پوست برسپید پوست ، و نه سفید پوست برسرخ پوست ، ندارد .

فضیلت و افتخار ، تنها از راه شایستگی و پرهیزگاری است [۲] .

ای مردم ، گفتارم را بشنوید و دربارهٔاش ، اندیشه و تعقل کنید ، هرمسلمانی برادر مسلمان دیگر است و مسلمین همه با هم برادرند ، بنا بر این تصرف در مال او بردیگران حرام است جز آنچه که از روی رضایت او باشد » [۳]

---

(۱) ان هذا القرآن یهدی للتی هی أقوم (سوره اسراء آیه ۹)

(۲) ایها الناس ، ان ربکم واحد و ان اباکم واحد ، کلکم لادم و آدم من تراب اکرمکم عندالله اتقیکم و لیس لعربی علی عجمی ولا لاحمر علی ابیض ولا لابیض علی احمر فضل الا بالتقوی (روح الدین الاسلامی ص ۲۷۵) .

(۳) ایها الناس ، اسمعوا قولی و اعقلوه تعلمن ، ان کل مسلم اخ للمسلم ، و ان المسلمین اخوة ، فلا یحل لامرء من اخیه الا ما اعطاه عن‌طیب نفسه منه فلاتظلمن‌انفسکم... (سیره ابن‌هشام ج۴ ص ۶۰۴) .

عوامل امتیاز و ملاك مساوات ؟

طرفداران سنّت غلط اختلاف طبقاتی وافسانهٔ نژادی ، عواملی را ملاك برتری و تفوّق گروهی بر گروه دیگر ، میدانند که نه عقل و دانش ، و نه وجدان و انصاف نمیتواند تصدیق کند که آن عوامل ، شایستگی برای تفوق و ترجیح داشته ، مرزی بنام « **طبقات و نژاد** » میان افراد جامعه پدید آورد ، جهاتیکه نژاد پرستان و طرفداران سنّت منفور طبقاتی ، باتکاء آنها درجامعه مرزی پدید میآورند و از آن راه گروهی را از بسیاری حقوق محروم ، و جمعی دیگر را از جمیع مواهب زندگی بهرمند میدانند ، بحسب‌عرف‌وعادات‌آنها فرق میکند و قطعاً زیاد است ولی‌مهمترین آن عوامل ، مواد زیر است :

۱ ـ حسب و نسب

۲ ـ رنگ و نژاد

۳ ـ منطقهٔ زندگی

۴ ـ ثروت ورفاه زندگی مادی

ولی اسلام هیچکدام از امور فوق را مایهٔ برتری و ملاك فضیلت فردی بر فرد دیگر ، و یا ملتی بر ملت دیگر ، نمی‌شناسد و شدیداً با این نوع عقائد خرافی و نادرست مبارزه میکند .



افتخار باستخوان پوسیده‌ها ؟!

برخی از ملتها و بعضی از افراد با آنکه از لحاظ فضائل انسانی و پیشرفتهای مادی و معنوی در یك سطح بسیار پستی قرار دارند ، ولی درعین حال ، حاضرنیستند درمقابل‌حق وحقیقت ، سرتسلیم فرودآورده ازتفاخربآباء و اجداد و استخوان‌های

پوسیدهٔ گذشتگان خود، دست بردارند!

افتخار به «حسب و نسب» در میان تمام ملل و اقوام، کم و بیش، وجود داشته و دارد و یکی از عوامل مهم نژاد پرستی و اختلاف طبقاتی بشمار میرود، لیکن عربها در این قسمت، از همگان متعصّب تر و جلوتر بوده‌اند.

آنها سعی میکردند، وسیلهٔ افرادیکه در **«علم انساب»** مهارت کامل داشتند شجره نامه‌ای برای خود درست کنند تا نژاد خود را منتهی به **«اسمعیل بن ابراهیم»** و یا **«یعرب بن قحطان»** نمایند زیرا به عقیدهٔ آنها این دو نفر، نخستین فرمانروایان قوم و نژاد عرب بوده‌اند!

هریك از این دو دستهٔ بزرگ (بنی اسمعیل و بنی قحطان) نیز به عشائر و قبائل گوناگونی تقسیم شده بودند. افراد هر قبیله سعی میکردند، قوم و قبیلهٔ خود را از دیگران، ترجیح داده و از قبائل دیگر، عیبجوئی کنند و همین امر کافی بود که آتش جنگ و جدال را همواره در میان آنان، روشن نگهدارد! و معمولا شعراء و حماسه سرایان، میدان داران این معرکه بوده‌اند!

ولی اسلام با اینگونه افکار کودکانه و سطحی شدیداً مخالف است، اسلام میگوید: **«ارزش هر انسانی وابسته به کار نیکی است که انجام میدهد (۱)»**

علی علیه‌السلام، در نکوهش این عده میفرماید: «آیا به قبرهای پدرانشان افتخار میکنند؟!

آیا به زیادی گذشتگانشان که هلاك شده و از بین رفته‌اند، می‌بالند؟!

آیا خود را به بدنهای خاك شده واستخوانهای پوسیدهٔ آنان، دلخوش میکنند؟!

هرگاه از مرگ و نابودی آنها عبرت میگرفتند، بهتر بود تا بوسیلهٔ آنها بر دیگران افتخار نمایند، و اگر از اینجهت، احساس ذلّت و سر افکندگی کنند، بهتر و عاقلانه‌تر از احساس عزّت است» (۲).

---

(۱) قیمة کل امرء ما یحسنه.

(۲) سفینة البحار ج۲ ص ۳۴۸.

و در جای دیگر میفرماید: «**من فاته حسب نفسه لم ینفعه حسب آبائه**، یعنی: آنکس که خود، شخصیّت نداشته باشد، شخصیّت و مقام پدرانش، برای او سودی نخواهد داشت» (۱).

و نیز از آنحضرت است که میفرماید: «**من أبطأ به عمله لم یسرع به حسبه** یعنی: آنکس که بخاطر کار و کوشش خود، عقب بماند، حسب و نسب، او را بجلو نخواهد برد» (۲).

پیغمبر اسلام، در سال هشتم از هجرت، بعد از فتح مکه، در مقابل انبوه جمعیّت، ایستاد و خطابهٔ زیر را که افتخار به حسب و نسب، در آن، شدیداً مورد انتقاد قرار گرفته، شرف و فضیلت در شایستگی و عمل صالح، منحصر شده است، ایراد فرمود: «**ای مردم، آنچه که میگوییم، حاضران، به غائبان، برسانند خداوند متعال، وسیلهٔ اسلام، نخوت و تکبر و غرور دوران جاهلیت، و افتخار به پدران و قبائل را از بین برده است، ای مردم، همهٔ شما از نسل آدمید، و آدم نیز از گل آفریده شده است، بهترین و گرامی‌ترین شما پیش خدا، پرهیزگارترین و فرمان برترین شما نسبت بدستورات او است**» (۳).

امام باقر علیه السلام میفرماید: «**اصل المرء دینه و حسبه خلقه و کرمه تقواه و ان الناس من آدم شرع سواء** یعنی: حقیقت آدمی را آئین او، شخصیتش را اخلاق نیکوی او، بزرگواریش را، پرهیزکاری او تشکیل میدهد و تمام مردم از

(۱-۲) الامام علی صوت العدالة الانسانیة جلد دوم ص ۴۴۷.

(۳) ایها الناس، لیبلغ الشاهد الغائب، ان الله تبارك و تعالی قد أذهب عنكم بالاسلام نخوة الجاهلیة و التفاخر بآبائها و عشائرها ایها الناس انكم من آدم و آدم من طین ألاوان خیركم عندالله و اكرمكم علیه الیوم اتقیكم و اطوعكم له (سفینة البحار ج ۲ ص ۳۴۸).

زمان آدم تا کنون ، همه از نظر انسانیّت با هم برابرند »[۱] .

امام ششم میفرماید :«چند طائفه هستند که از انسانیت بدورند : . . . .

آنهائیکه باستخوان پوسیدهٔ نیاکان خود ، می‌بالند ولی از کردار شایستهٔ آنان بی‌بهره‌اند ، اینان مانند پوستهٔ آن درختی هستند که دور ریخته میشوند ولی از مغزه‌اش تیر و خدنگ درست میکنند » (۲) .

سلمان فارسی به خلیفهٔ دوم چه گفت ؟

گرچه پیغمبر اسلام ، تا آنجا که مقدور بود ، و هرجا که مناسبتی پیش میآمد افتخار باستخوان پوسیدهٔ گذشتگان را مورد انتقاد شدید قرارمیداد و جداً اینگونه سنّتهای غلط را میکوبید ولی ناگفته پیدا است ، ملتی که قرنها با این قبیل عقائد نادرست خو گرفته است ، یکباره او را از بند اینگونه پندارهای واهی نجات دادن کار آسانی نیست و لذا گاهگاهی از بعضی ازافراد مسلمین ، کارهائی سر میزده که حکایت از این میکردکه هنوز ، این نوع عقائد نادرست ، درضمیرآنان ، بشکل رسوب ، باقی‌است.

مثلاً در تاریخ آمده است : روزی ، سلمان فارسی با جمعی از قریش ، درمسجد پیغمبر نشسته بودند ، همنشین‌های سلمان ، شروع کردند : نسب و دودمان و تبار خود را یکی پس از دیگری شمردن ، تا نوبت به سلمان ، رسید ، خلیفهٔ دوم ، باو گفت : بگو ببینم : تو کیستی و ایل و تبارت چه کسانی بودند ؟ !

سلمان ، در جواب گفت : **من سلمان ، پسر بندهٔ خدا ، گمراه بودم ولی خداوند مرا وسیلهٔ محمد (ص) هدایت کرد ، بی‌نوا بودم ، مرا وسیلهٔ او بی‌نیاز ساخت ، برده بودم ، وسیلهٔ او آزادم کرد ، اینست : « حسب‌ونسب من » (۳) .**

---

(۱) سفینة البحار ج ۲ ص ۳۴۸ .

(۲) ... المفتخر الذی یفتخر بآبائه و هوخلو من صالح اعمالهم فهوبمنزلة الخلنج یقشر لحا من لحا حتی یوصل الی جوهریته (سفینة البحار ج۱ ص ۴۲۴)

(۳) سفینة البحار ج۲ص۴۴۸

امتیاز از راه رنگ و نژاد ؟ !

همانطوریکه در مباحث گذشته دیدیم : مسألهٔ سیاه و سپید ، یکی از مشکلات تمدن غربی بشمار میرود ، هنوز که هنوز است سیاهان بجرم اینکه طبیعت ، رنگ بدنشان را سیاه کرده است از بسیاری از حقوق انسانی محرومند ، حق رأی ندارند ، نمیتوانند : در پارلمان شرکت کنند ، حق ازدواج باسفید پوستان راندارند ، نمیتوانند در رستورانها ، مدارس ، وسائل نقلیهٔ ... سفید پوستان شرکت کنند ! !

ولی اسلام ، این روش ظالمانه و غیر انسانی را شدیداً مورد انتقاد و نکوهش قرار میدهد و این نظریهٔ غلط و خام را بکلی رد میکند .

روزی « **ابوذر غفاری** » صحابی بزرگوار پیغمبر اسلام ، با بردهٔ سیاهی در محضر پیغمبر ، مخاصمه و منازعه نمود ، هنگام منازعه ابوذر عصبانی شد و با تندی و خشونت باو گفت : « ای پسر زن سیاه ! » .

پیغمبراسلام ، غضبناك شد وفرمود : آیا او را بواسطهٔ مادرش ، سرزنش میکنی؟ هنوز آثار جاهلیت در تو موجود است .

آنگاه باو فرمود : **«کارازحد گذشت ، کار از حد گذشت (یعنی آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت) فرزند سفید پوست ، برسیاه پوست ، فضیلتی مگر از راه پرهیزگاری و عمل صالح ، ندارد »** .

چون ابوذر ، خود را هم پیش وجدان و هم پیش خدا و رسول ، مقصّر تشخیص داد ، صورتش را روی خاك نهاد و از آن بردهٔ سیاه اینطور خواهش کرد : « **برخیز ، صورتم را پایمال کن ، تا کفارهٔ گفتار توهین آمیزم شود » (۱)** .



(۱) حقوق الانسان ص۱۹ ـ روح الدین الاسلامی ص ۲۷۶

جویبر با ذلفا ازدواج میکند

امام باقر عليه السلام نقل میکند : در زمان پیغمبر اکرم ، شخصی از اهل « یمامه » که آدمی کوتاه قد و بیچاره و آبله گون و از سیاهان بـد منظر بـود ، برای پذیرش اسلام ، خدمت آنحضرت ، شرفیاب شد و اسلام آورد .

روزی پیغمبر اکرم ، با نظر ترحّم وشفقّت باو نگریست وفرمود : « ای‌جویبر چه خوب بودکه همسری اختیار میکردی تا بدانوسیله عفت خود را حفظ کرده ، یار و یاور دنیوی و اخروی را بدست میآوردی » .

جویبر ، عرض کرد : پدر و مادرم فدای شما باد ای رسولخدا ، آن کدام زن است که میل ازدواج با من بیچاره را داشته باشد ، درحالیکه نه دارای « **حسب و نسب ، و نه مال وجمال هستم** » چه زنی میل زناشوئی با من خواهد نمود ؟ !

پیغمبر باو فرمود : « **خداوند بوسیلۀ اسلام ، آقائی کسانی‌راکه درزمان جاهلیت بی‌جهت بر مردم آقائی مینمودند ، ملغی ساخت ، وبآنهائیکه در دوران پیش از اسلام ، بیچاره و پست بودند ، شرف و آقائی بخشید ، آنانکه در عصر تاریك جهالت ، ذلیل و خوار بودند ، از راه اسلام عزیز گشتند ، بوسیلۀ اسلام کاخهای موهوم خود پسندی و تفاخر قبیلگی و نژادی دوران سیاه جهالت ، واژگون‌گردید .**

امروز ، دیگر همۀ مردم ، سفید و سیاه ، قرشی و عرب و عجم ، همه با هم برابرند ، همه ازفرزندان‌آدم و آدم هم انسانی بودکه خداوند او را از خاك آفریده است ، محبوب ترین مردم ، در پیشگاه خداوند ، مطیع ترین و پرهیزگارترین آنها است .

ای جویبر ، امروزکسی را برتراز تونمیدانم ، مگرآنکه پرهیزگاری و اطاعتش از خداوند ، از تو بیشتر باشد .

آنگاه باو فرمود : برو نزد «**زیادبن لبید**» که از شریف ترین مردم قبیله

« بنی بیاضه » است و باو بگو من فرستادهٔ رسول خدا هستم که بشما برسانم ، پیغمبر فرموده است : دخترت ذلفاء را بازدواج من (جویبر) درآوری !

زیاد بعد ازشنیدن پیام پیغمبر ، خدمت آنحضرت شرفیاب شد ، پیغمبر باوفرمود:

ای زیاد ، جویبر آدم مؤمن ومسلمانی است وهر مرد مؤمن ومسلمان ، کفو و هم شأن زن مؤمن ومسلمان میباشد .

ای زیاد ، دخترت را بازدواج او در آور و سر از خویشاوندی او بر متاب » .

زیاد هم فرمان حضرت را اطاعت کرد ، دخترش ذلفا را که با این ازدواج کمال موافقت را داشت برای جویبر تزویج کرد[1] .



پیغمبر اسلام برای آنکه به روش ظالمانهٔ اختلاف طبقاتی و تبعیضات نژادی برای همیشه خاتمه دهد از هر فرصتی استفاده نمود ، مثلاً دختر عمه‌اش « زینب » را بازدواج « زید » غلام آزاد شدهٔ خود در آورد ، زید و پسرش « اسامه » را بعنوان رئیس ارتش اسلام به جنگ رومیان فرستاد ، بلال سیاه را که یك غلام آزاده شده‌ای بیش نبود ، بعنوان « مؤذن » انتخاب کرد و موقعی هم که برای جنگ با دشمنان ، از مدینه بیرون میرفت ، او را والی و فرمانروای پایتخت اسلام قرار داد .

تعلیمات پیغمبر اسلام ، در موضوع لغو نژاد پرستی و امتیاز طبقاتی ، آنچنان تأثیر عمیق وسریع کرد که در مدت کوتاهی از تمام نژادها و قبائل ، باسلام گرائیدند و هم چون افراد یك خانواده بلکه اعضاء یك پیکر ، مشغول انجام وظائف فردی و اجتماعی شدند .

در تاریخ اسلام آمده است که : عمرو عاص ، گروهی را به رهبری « عبادة بن صامت» که مردی سیاه وبد اندام بوده برای مذاکره با « **مقوقس** » والی مصر ، فرستاد.

---

(۱) این داستان بسیار مفصل است ، گوشه‌ای از آنرا در اینجا آورده‌ایم برای تفصیل آن ، مراجعه شود به کتاب فروع کافی ج۵ ص ۳۴۰ ـ وسائل ج۷ ص ۴۴

هنگامیکه « مقوقس » با آنها روبرو شد ، برایش گران آمد که با مرد سیاه بد اندامی مانند « عبادة بن صامت » گفتگو کند ، از آنها در خواست کرد ، شخص دیگری با او مذاکره نماید ، آنها گفتند : چون ، عبادة از همهٔ ما از نظر دانش و فضائل نفسانی برتری دارد و به همین جهت عمروعاص او را بر ما امیر ساخت ، از اینجهت، با فرمان امیرمخالفت نخواهیم کرد وجز او نبایدکسی باشما مذاکره نماید !

«مقوقس» از این طرزتعلیم و تربیت اسلامی در شگفت آمد وگفت: چگونه ممکن است یك فرد سیاه از همهٔ شما بهتر و برتر باشد ؟ !

آنان در جواب‌گفتند : هیچگاه عاقلانه نیست‌که مقیاس شخصیت افراد ، رنگ و یانژاد آنان باشد ، اسلام شخصیّت افراد راتنها در ایمان وعمل صالح، میداند »[1]



امتیاز از راه منطقهٔ زندگی و محل اقامت !

گروهی بمناسبت اینکه در منطقه خاصی زندگی میکنند ، و با آب و هوای آن محیط ، عادت‌کرده‌اند ، سعی‌میکنندکه‌باین‌مناسبت، خود را ازمردم سائرمنطقه‌ها برتر دانسته ، همین جهت را مایهٔ امتیاز خود ، بحساب آورند !

اینمعنی ، نه تنها در باره مردم پنج قارهٔ جهان یعنی . اروپا ، آمریکا ، آسیا ، آفریقا ، استرالیا صادق است بلکه در بارهٔ افراد دوکشورکه یك مرز قرار دادی آنها را از هم جدا میکند . و چه بسا در بارهٔ افراد دو شهر و دو محله که در یك کشور و یك شهر ، قرار دارند ، صدق میکند !

ولی اسلام ، این طرز تفکر را نیز ، ناصحیح و غلط میداند ، زیرا او معتقد است که « مرز مملکت اسلام عقیده است ، نه محیط طبیعي و جغرافیائی » یعنی : هر گاه تمام افرادبشر پیروی از آئین اسلام کردند ، و در برابر حق و عدالت (بمعنی

---

(۱) حقوق‌الانسان‌ص۱۹

واقع کلمه) تسلیم بودند ، در آنصورت ، همه جا وطن آنان خواهد بود و هیچکس حق تفاخر وامتیاز از راه وطن و محل سکونت ، بر آنها نخواهد داشت ، همچنانکه پیغمبر اسلام ، فرمود : **« زمین ، زمین خدا ، بنده هم بندهٔ خدا است » (۱)**

و لذا پیغمبر اسلام ، سلمان فارسی را که از مردم ایران بود ، جزء خانوادهٔ خود ، بحساب آورد و آن جمله معروف « **سلمان منا اهل البیت** » را در باره‌اش فرمود، و بلال حبشی را که اصلاً از مردم حبشه بود ، مؤذن خود قرار داد ، وصهیب رومی را از نزدیکان خود بشمار آورد و بدینوسیله امتیاز از راه منطقه زندگی را نیز از بین برد .



امتیاز از راه ثروت و مال ؟!

بسیاری از مردم ، مقیاس برتری و تفوّق افراد را نسبت بیکدیگر ، تنها در ثروت و مال میدانند اینها چون می‌بینند : افراد و کشورهای فقیر ، همواره دست نیازمندی‌شان ، بسوی افراد و کشورهای غنی و بی‌نیاز ، دراز است ، آنها هستند که سرنوشت حال و آینده‌شان را در دست دارند ، هرطورکه بخواهند ، آنها را میرقصانند و هر بلائی که بخواهند بر سرشان میآورند ، از اینجهت این فکر برای گروهی پیدا شده‌که لابد ملاك فضیلت و معیار برتری فرد و یا ملتی نسبت به فرد و یا ملت دیگر ، همان مال و ثروت است .

هرکس که دارای مال فراوان‌تر و ثروت بیشتری است در یك مرحلهٔ عالیتری قرار دارد و از همه نوع حقوق و امتیازات ، بر خوردار است ولی افرادی که فقیر و بینوا هستند همانطورکه دست‌شان از مال و منال دنیاخالی است ، از بسیاری از حقوق و مزایای اجتماعی نیز باید محروم باشند .

---

(۱) ما در بارهٔ اینمطلب ، در بحث تابعیت به تفصیل ، گفتگو خواهیم کرد .

ولی اسلام بااین نظر سطحی و نادرست نیز بکلی مخالف است .

اسلام درعین آنکه مال وثروت را مایهٔ زینت زندگی وامتحان مردم میداند[۱] مسلمین را از زیان و ضرر طغیانیکه از آن ممکن است حاصل شود برحذر میدارد : **«کلاان‌الانسان‌لیطغی ، أن رآه استغنی ، ان الی‌ربك الرجعی»** یعنی : آدمی هنگامیکه خود را بی‌نیاز ببیند ، طغیان میورزد ، اما باید بدانند که بالاخره باز گشتش ، بسوی خدای تو است .»[۲] گرچه اسلام ، با اصل ثروت و مال در صورتیکه از مجرای حلال تحصیل ، و در مصارف صحیح ، مصرف گردد ، نه تنها مخالف نیست بلکه مردم را به طلب آن امر میکند **«و ابتغ فیما آتاك الله الدار الاخرة ولا تنس نصیبك من الدنیا» (۳)**

ولی چنانچه مایهٔ تفاخر و یا تضییع ، حقوق دیگران ، و یا موجب ارتکاب فساد وتباهی گردد فقری را که باپرهیزگاری وعمل صالح توأم باشد از آن ، بهترمیداند **« فخرج علی قومه فی زینته ، قال الذین یریدون الحیوة الدنیا یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون ، انه لذو حظ عظیم ، و قال الذین اوتوا العلم ویلکم ثواب الله خیرلمن آمن و عمل صالحا ولا یلقیها الا الصابرون** یعنی : قارون با تجمل خویش میان قومش آمد ، کسانی‌که زندگی دنیا میخواستند ، گفتند: کاش ما نیز ، نظیر آنچه که به قارون داده شده میداشتیم ، که او نصیبی بزرگ دارد ، ولی کسانی که صاحب دانش بودند ، گفتند : وای بر شما ، **پاداش‌خدا برای‌کسیکه ایمان آورده و عمل شایسته‌کرده بهتر است و جزصابران ، آن را دریافت نکنند » (۴)**

---

(۱) المال والبنون زینة الحیوة الدنیاوالباقیات الصالحات خیرعند ربك ثوابا وخیر املا (سورهٔ کهف آیهٔ ۴۶) ــ و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنة و ان الله عنده اجر عظیم (سورهٔ انفال آیهٔ ۲۸)

(۲) سورهٔ علق‌آیهٔ ۶ــ۸

(۳) سوره قصص آیه ۷۷

(۴) قصص آیه ۷۸ــ۸۰

اسلام ، کسانیکه زیادی مال و مظاهر زندگی را ملاك برتری و تفوق بر فقراء میدانند ، شدیداً توبیخ ونکوهش میکند : **« و قالوا نحن اکثر اموالا و اولاداً و ما نحن بمعذبین ، قل ان ربی یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر و لکن اکثر الناس لا یعلمون و ما اموالکم ولا اولادکم بالتی تقربکم عندنا زلفی الا من آمن وعمل صالحا فاولئك لهم جزاء الضعف بما عملوا وهم فی الغرفات آمنون** یعنی: خوش‌گذرانهای پولدار، میگفتند : **ما اموال و اولاد بیشتر داریم و لذا معذب نخواهیم بود ،** بگو پروردگارم روزی هرکس را که بخواهد کم و یا زیاد میکند ، ولی بیشتر مردم نمیدانند ، اموال و اولاد شما چیزی نیست که شما را بخدا نزدیك کند جز آنکسی که ایمان داشته و عمل صالح انجام دهد ، اینان ، در مقابل اعمالیکه کرده‌اند ، دوبرابر پاداش دارند و در غرفه های بهشت ایمنند .

(سورهٔ سباءآیهٔ ۳۷)



ثروتمند برتری جو ، ادب میشود

روزی شخص ثروتمند خوش لباسی ، خدمت پیغمبر اسلام شرفیاب شد ، وکنار آنحضرت نشست ، طولی نکشید که شخص فقیر ژنده پوشی آمد و کنار مرد ثروتمند نشست ، شخص ثروتمند لباسهای خود را جمع کرد ، پیغمبر اسلام باو فرمود : آیا ترسیدی از فقر او بشما چیزی برسد ؟! گفت : خیر.

فرمود : ترسیدی لباست را کثیف کند ؟ ! گفت : خیر.

فرمود : پس چه عاملی ترا وادار به چنین عملی نمود ؟

عرضه داشت : من همراهی دارم که هر کار بدی را برایم خوب ، و هر عمل خوبی را برایم بد جلوه میدهد (منظور از همراه همان نفس سرکش است) .

شخص ثروتمند ، برای جبران عمل ناپسندی که از او سرزده بود ، حاضر شد

نصف مالش را به مرد فقیر بدهد ولی او حاضر نشد و گفت : میترسم منهم مانند او برتری جو و متکبّر شوم[۱] .



اشراف بی‌کفایت بهترند یا فقراء با دیانت ؟ !

گرچه اکثریت مردم جهان ، هنوز هم معیار برتری افراد را نسبت به یکدیگر همان کثرت مال و رونق داشتن زندگی مادی میدانند حتی در کشور متمدنی مانند « انگلستان » هنوز هم مجلس « اعیان » آن ، در مقابل مجلس « عوام » قرار دارد ! و در شهرها قسمت اعیان نشین ، از قسمت دیگری که فقرا ، و طبقهٔ سه و چهار می‌نشینند ، از هم جدا است ولی اسلام با این نوع عقیده و این طرز اعمال که میان ملت دوئیت و نفاق ایجاد میکند وروح کینه توزی وانتقام را در مردم ، تشدیدمیکند سرسختانه مخالف است .

روزی پیغمبر اسلام ، با کسی در جائی نشسته بود و با هم گفتگو داشتند ، در اینوقت مردی آمد و از کنار آنها گذشت ، پیغمبر اسلام ، از همنشین خود پرسید : نظر شما در بارهٔ این مرد چیست ؟ او در جواب گفت : این مرد از اشراف است ، سوگند بخدا اینمرد سزاوار است که هرگاه از کسی زن بخواهد باو زن بدهند ، در حق کسی شفاعت‌کند ، پذیرفته شود هرگاه سخنی بگوید ، گوش بگفتارش داده شود!

پیغمبر اسلام ، سکوت کرد و حرفی نزد .

ساعتی نگذشت که مرد دیگری آمد و از کنار آنها گذشت .

پیغمبر اسلام به همنشین خود فرمود : نظرت دربارهٔ این مرد چیست ؟

او گفت : این مرد از فقراء مسلمین است ، در خور این مرد است که هرگاه

---

(۱) سفینة البحار ج۲ ص ۳۷۷

از کسی درخواست ازدواج کند باو زن ندهند ، شفاعتش را نپذیرند ، گوش بحرفش داده نشود ؟ !

پیغمبر اسلام فرمود : این مرد فقیر بهتر است از اینکه تمام زمین از مانند او پر میشد [۱] .



درخواست ابلهانهٔ قریش !

پیغمبر اسلام که مبعوث برسالت شد ، ازهرگوشه وکنار فقرا ، وطبقات متوسط مانند دیگران برای درك حقیقت اسلام ، محضر آن حضرت شرفیاب میشدند وپیغمبر اکرم نیز با گرمی ازآنها پذیرائی میکرد وآنچنان با آنها مجالست و معاشرت میفرمود که نوشته‌اند : هرگاه کسی وارد مجلس آن حضرت میشد نمیتوانست صدر و ذیل مجلس را تشخیص دهد زیرا آنها حلقه وار و برادرانه دورهم می‌نشستند .

این عمل بر بزرگان قریش و صاحبان زر و زور ، گران آمد ، نتوانستند ، از اعتراض بروش نا مأنوس او خود داری کنند :

باو گفتند : **« چگونه در مجلس تو حاضر شویم ، در حالیکه اهل مجلس ترا افراد فرومایه و بردگانی مانند سلمان فارسی ، بلال حبشی ، صهیب رومی ، عمار یاسر تشکیل میدهند ؟ !**

تا اینگونه افراد را از خود دور نکنی ، بهیچوجه حاضر نیستیم در مجلس تو شرکت کرده و به سخنان تو گوش دهیم » .

پیغمبر اسلام از برآوردن خواسته های اشراف قریش ، امتناع ورزید . لیکن آنان ، درخواست دیگری کردند وآن اینکه : پیغمبر اسلام ، اوقات مصاحبه ومجالست خود را تقسیم کند ، یکروز را به بردگان و بینوایان ، و روز دیگر را به اشراف و

---

(۱) هذا خیر من ملا الارض من مثل هذا ـ التاج جلد پنجم ص ۱۷۳

رجال و ثروتمندان مکه و قریش ، اختصاص دهد !

در اینجا بود که آیهٔ ۵۱ تا ۵۳ از سورهٔ انعام نازل شد : **«کسانیکه بامدادان و شامگاهان ، خدای خود را میخوانند و در اینکار ، جز رضای خدا را در نظر ندارند ، آنان را از پیش خود ، مران ، نه حساب آنان بر شما است و نه حساب شما بر آنان ، تا آنان را برانی و از ستمکاران گردی ، ما این چنین امتحان مینمائیم ، بعضی از ایشان را به بعض دیگر ، تا بگویند : آیا خدا بر اینان که در میان ما زیست میکنند ، منت نهاده است ؟ ! (۱)»**



اسلام صرفنظر از تلاشهای همه جانبه‌ایکه برای برقراری مساوات میان افراد جامعه نموده که ما قسمتی از آنها را در مباحث گذشته نشان دادیم ، راههای عملی دیگری نیز برای از بین بردن آثار نظام پوسیده طبقاتی و نژاد پرستی قرار داده که مهمترین آنها دو طریق زیر است :

۱ ـ نماز :

هر فرد مسلمانی ، در هر شبانه روزی ، پنج بار ، در برابر خدا می‌ایستد ، وظیفهٔ عبادی نماز را انجام میدهد . معمولاً این مراسم مذهبی در مساجد که محل اجتماع جمیع‌مسلمانان ، بدون هیچ‌نوع تبعیض است (توجه داشته باشید که هم‌اکنون در آمریکا کلیسای سفید پوستان ازسیاهان جداست) بشکل دسته جمعی برگزار میشود باین ترتیب : مرد شایسته و پرهیزگاری که از لحاظ عقیده و اخلاق و عمل ، نمونه است بعنوان « **امام** » جلو می‌ایستد و سائر مردم بدون هیچگونه امتیازی پشت سراو صف می‌بندند و با او مراسم نماز را بجا میآورند .

نکتهٔ بسیار قابل توجه اینستکه تشکیل نماز جماعت ، اینطور نیست که‌اعیان و اشراف و صاحبان زر و زور و سفید پوستها در صفوف جلو ، بینوایان ، سیاهان ،

(۱) مجمع البیان ج۴ ص۳۰۴ ـ روح‌الدین الاسلامی ص۲۷۶ـ حقوق الاسلام‌ص۲۲

مردم معمولی در صفوف آخر قرار داشته باشند، بلکه هر کسی در هر جا که دلش خواست طبق قاعدهٔ: «**من سبق الی مکان فهو احق الیه**» (۱) میتواند بایستد، در اینصورت، فقیر و غنی، وضیع و شریف، سیاه و سپید بدون هیچ امتیازی درکنارهم خواهند بود، شکی نیست که تکرار این عمل در هر شبانه روز پنج بار، مهمترین عاملی است که میتواند آثار سوء اختلاف طبقاتی و نژاد پرستی را از بین ببرد.

۲ ـ کنگرهٔ حج:

هر فرد مسلمانی که در هر نقطهٔ جهان زندگی میکند، هرگاه از لحاظ بدنی و مالی توانائی داشته باشد، ضروری است یکبار برای انجام مراسم حج، به مکه رود [۲] و در آنجا مانند همهٔ مسلمانها از منافع [۳] مراسم حج. برخوردار گردد.

نکتهٔ قابل توجه درانجام این‌مراسم، اینست‌که حاجیان بایستی درنقطهٔمعیّنی «**میقات**» لباسها و آثار تجمّل را از خود دور کنند، همه و همه با لباس «**احرام**» که عبارت از دو تکهٔ پارچهٔ ساده و ندوخته است که یکی را بجای لنگ به کمر می‌بندند و یکی را روی دوش میاندازند، و با سرو پای برهنه «**لبیک**» گویان بسوی خانهٔ خدا بشتابند.

در تمام مراحل، از طواف و سعی بین صفا و مروه گرفته تا وقوف در عرفات و منی و مشعر، همهٔ مسلمانها بدون هیچگونه امتیاز و تبعیضی، مراسم مذهبی راانجام خواهند داد که قرآن شریف در آیهٔ ۲۵ از سورهٔ حج نیز باین حقیقت تصریح دارد: «**و المسجد الحرام الذی جعلناه للناس سواء العاکف فیه و الباد** یعنی: مسجد الحرامی که برای مردم قرار دادیم، که شهری و دهاتی، اهلی و مسافر، در او یکسانند».

---

(۱) یعنی هر کسی زودتر مکانی را اشغال کرد، از دیگران، سزاوارتر است.

(۲) ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا (سوره آل عمران آیه ۹۷).

(۳) لیشهدوا منافع لهم (سوره حج آیهٔ ۲۸).

بدیهی است مردمیکه به مال وجمال و قدرت و شخصیّت و دیگر ازمظاهرمادی بر بندگان خدا تفاخر میکنند هنگامیکه در این کنگره جهانی شرکت کردند و همهٔ مردم‌را از نظر مظاهر تجمل یکسان دیدند ، و در جمیع مراحل انجام این مراسم ، هیچگونه امتیاز و ترجیحی برای خود مشاهده‌نکردند ، سیاه و سپید ، وضیع وشریف فقیر و غنی ... را در کنار هم برادروار و مساوی مشغول انجام وظیفه دیدند ، خواه و ناخواه روح سرکش و برتری جوی آنان تسلیم شده ، احساس برادری و مساوات در آنان تقویت خواهد شد .



روح اخوت و برادری در اسلام

عواملی که ممکن است که در میان افراد جامعه و ملتها ایجاد روح وحدت و یگانگی کند در نظر ابتدائی یکی از جهات زیراست :

۱ ـ نژاد و خون

۲ ـ وطن و محل سکونت

۳ ـ زبان

۴ ـ آئین و مذهب

درمباحث گذشته توضیح دادیم‌که اسلام ، مسألهٔ همخونی ، هم‌وطنی و همزبانی را موضوعات اصیل و قابل ارزش نمیشناسد . اسلام معتقد است که جهات یاد شده نمیتواند درمیان افراد وملتها یك پیوند مقدّس و ناگسستنی ایجاد نموده ، رفتار مردم را نسبت بیکدیگر ، رفتار برادرانه و مخلصانه سازد .

اسلام میگوید : عوامل نامبرده گرچه ممکن است تا حدودی ، حلقهٔ اتصال در مردم پدید آورد ، و آنها را درغم وشادی همدیگر شریك نماید ولی هرگاه جهات نیرومندی مانند ، مظاهر دلفریب مادی با عوامل فوق ، اصطکاك و تصادم ، پیداکند ، در آنصورت ، حلقهٔ اتصال میان آنها از هم گسسته روح عناد و دشمنی جایگزین وحدت و یگانگی خواهد شد .

ولی چنانچه افراد و ملّتها دارای یك آئین و مذهب باشند یعنی : بدانند آفریدگار حکیم و دانائی آنها را برای رسیدن به کمال انسانی آفریده و برای بهتر زیستن آنان ، آئین و مقررات سعادت بخش و جامع الاطرافی بنام « **دین** » مقرر داشته است و نیز بدانند : با مرگ و پشت سر انداختن این دنیا کتاب عمر آنان بسته

نمیشود و بالاخره از پس امروز فردائی است که هرکس ثمرات تلخ و شیرین کردارش را در آنروز خواهد چشید ، و باز معتقد باشند : افرادی خوشبخت وسعادتمندند که فرمان خدا ودستور العمل زندگی راکه او مقرر فرموده است ، اطاعت کنند و بندگان مخلص اورا که برادران ایمانی و مذهبیآنها هستند ، محترم و گرامی بدارند . . . .

شکی نیست‌که دراینصورت ، آنچنان ، پیوند ویگانگی درمیان آنان ، محکم خواهد بود وآنقدر ، رفتار مردم ، نسبت بیکدیگر، برادرانه خواهد بود که کمترین عاملی نخواهد توانست ، این‌حلقهٔ اتصال را گسسته و رفتار آنان را نسبت بیکدیگر، خصمانه سازد .

آن زمانیکه پیغمبر اسلام ، مبعوث برسالت‌گردید ، دنیا ، مخصوصاًشبه جزیرهٔ عربستان (با آنکه مردمش ، وحدت نژادی وقومی و وطنی وزبانی، داشتند) درآتش جنگ و ستیز و دشمنی و تجاوز ، می‌سوخت ، امنیت و آرامش ، از میان مردم ، رخت بربسته بود ، همه درانتظارآمدن شخصی بودندکه بشریت رااز‌آن وضع نگران کننده ووحشت بار ، نجات بخشد .

خوشبختانه ، دست قدرت خدا از آستین محمّد صلی‌الله علیه وآله بدر آمد و مردم را بشاهراه سعادت و برنامهٔ حیاتبخشی که او از جانب خدا آورده بود ، فرا خواند .

طولی‌نکشید ، همان مردمیکه قرنها باهم پدر کشتگی و دشمنی آشتی ناپذیر، داشتند ، بر اثر تعلیمات حیات بخش اسلام ، آنچنان باهم ، برادر شدند و بقدری رفتارشان ، نسبت بیکدیگر ، برادرانه شد که حتی نوشته‌اند : در میدان جنگ ، هنگامیکه سرباز مجروحی روی زمین ، افتاده و از تشنگی می‌نالید ، وقتی که جام آبرا باو دادند ، و او فهمید : سرباز دیگری از تشنگی می‌نالد ، آبرا باو داد وخود، از تشنگی ، جان ؞ سپرد .

خداوند متعال ؛ در مقام امتنان ، همین حقیقت را در قرآن مجید ، یاد آور میشود ، آنجا که میفرماید : **و اعتصموا بحبل‌الله جمیعاً ولا تفرقوا و اذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین‌قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا و**

کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها » (۱)

این وحدت دینی ، بقدری عمیق وریشه‌دار است که هرفرد مسلمان ، درهر نقطه‌ای از جهان که باشد ، خودرا جدای از برادران دینی خود نمیداند ، درخوشی و شادمانی آنان ، شاد ، و از غم و ناراحتی آنان ، محزون و دلتنگ ، خواهد بود .

پیغمبر اسلام ، همین حقیقت را درضمن این حدیث **« مثل المؤمنین فی توادهم و تراحمهم و تعاطفهم مثل الجسد الواحد ، اذا اشتکی منه عضو واحد ، تداعی له سائر الجسد بالسهر و الحمی »** (۲) بیان فرموده و سعدی ـ علیه الرحمه ـ نیز ، آنرا اینطور ، ترجمه‌کرده است :

بنی آدم اعضای یکدیگرند — که در آفرینش ، ز یك گوهرند
چوعضوی، بدردآورد ،روزگار — دگر عضوها را نماند قرار
توکزمحنت‌دیگران ، بی‌غمی — نشاید که نامت نهند آدمی

و برای تحکیم همین حقیقت بوده ، وقتیکه آیهٔ « **انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم** » (۳) نازل گردید ، پیامبر اسلام ، میان مهاجر و انصار « **عقد اخوت** » برقرارکرد و تاآنجاکه می‌توانست ، مردم را باصول اخوت و برادری ترغیب و تشویق ، فرمود .

امام ششم علیه‌السلام ، میفرماید : « مسلمان ، برادر مسلمان است ، حق مسلمان بر برادر دینیش ، این نیست‌که اوسیر وبرادرش‌گرسنه ، اوسیراب و برادرش، تشنه ، او دارای لباس و برادرش برهنه باشد ، بلکه بایستی ، برای او همان را بخواهد که

---

(۱) همگی بریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید ، و نعمت خدا را که بر شما ارزانی داشته ، بیاد آرید ، آندم که با هم دشمن بودید ، ولی او میان دلهایتان ، پیوند داد ، و بلطف اوبا هم ، برادرگشتید ، در حالیکه براب پرتگاه آتش ، بودید ، اما او شما را از آن ، برهانید (سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۰۲) .

(۲) التاج ج۵ ص ۱۸ سفینة البحار ج۱ ص۱۳ .

(۳) سورهٔ حجرات آیهٔ ۱۰ .

برای خودش ، میخواهد ، هرگاه به او کلمه « اف » بگوید ولایت ، بین آنها قطع میشود ، وچنانچه بگوید ، تودشمن من‌هستی ، از دین بیرون ،خواهد رفت ، واگرباو تهمت بزنند ، همانطور که نمك ، درمیان آب ، حل میشود ، ایمان نیز از دل او محو خواهد شد »[۱]

و نیز ، برای تحکیم همین روح اخوت و برادری ، علی علیه‌السلام فرموده است : **احبب لغیرك ما تحب لنفسك و اکره له ما تکره لها** آنچه را که برای خودت می‌پسندی ، برای دیگران ، بپسندد ، وآنچه را که برای خودت ، نمی‌پسندی ، برای دیگران ، نیز مپسند »[۲]

اسلام ، برای آنکه مردم ، با روح اخوت و برادری زندگی کنند ، عواملی را که درتقویت این روح ، مؤثر بوده از قبیل : دید و بازدید ، دستگیری از درماندگان عیادت بیماران ، قضاء حوائج مؤمنان . . . تأکید ، فرموده و از جهاتی که باعث گسستن این‌پیوند مقدس، میشود ، مانند : استهزاء ، نسبتهای‌ناروا ، عیبجوئی ، غیبت، سخن چینی ، ترك رفت و آمد ، عدم تعاون و همکاری ، اذیت و تحقیر بدیگران ، ارهاب و ترساندن مردم ، تجسس درکار آنان ، سرزنش و نکوهش بیجا ، خودپرستی، افتخار کردن بحسب و نسب ، تکبر .... شدیداً نهی‌کرده است[۳]



گرچه‌میان‌یك‌فردمسلمان و یك فردغیرمسلمان،وحدت‌مذهبی‌وجودندارد، تارفتار مسلمان، با اورفتارناشی از روح اخوت اسلامی باشد ، ولی‌بالاخره غیرمسلمان هم انسان است وازنسل‌آدم ،ودرآفرینش‌با ما شریك است وازیك‌پدرومادربوجودآمده است ، و

---

(۱) سفینة البحار ج۱ ص ۱۳ .

(۲) الامام علی صوت العدالة الانسانية ص ۱۰۵

(۳) روایات مربوط بامور فوق را بایستی ازکتب احادیث مخصوصاً ازکتابهای‌اصول کافی ـ جامع السعادات ومصادقة الاخوان ـ صدوق علیه‌الرحمه ـ بدست آورد وما در مباحث آیندهٔ این کتاب ، دوباره در بارهٔ قسمتی از این عوامل ، بحث خواهیم کرد .

بایستی بااو رفتار انسانی داشت ، وازسماحت و بزرگواری اسلام ، اورابرخوردارنمود (البته این کار ، در صورتی است که شخص کافر ، در صدد ریشه کن کردن اسلام و مسلمین نبوده و باصطلاح « **محارب** » نباشد)

قرآن شریف ، دربارهٔ رفتار باغیرمسلمین ، اینطوردستور میدهد : **«لاینهاکم الله عن‌الذین لم یقاتلوکم فی‌الدین ولم‌یخرجوکم من‌دیارکم ، ان‌تبروهم وتقسطوا الیهم ، ان الله یحب المقسطین** یعنی : خدا شما را از دوستی‌آنانکه با شما دردین ، قتال ودشمنی نکرده و از دیارتان ، بیرون ننمودند ، نهی‌نمیکند ، تابیزاری از آنها جوئید ، بلکه با آنها بعدالت و انصاف ، رفتار کنید که خداوند مردم عادل و دادگر را دوست میدارد »(۱)

علی علیه‌السلام ، در فرمان تاریخی خود ، بمالك اشتر ، دراین باره چنین دستور میدهد : « مهربانی و خوشرفتاری و نیکوئی با **رعیت** را دردل خود ، جای ده ، و مبادا باایشان ، چون جانوردرنده بوده ، خوردنشان را غنیمت دانی ،آنان دودسته‌اند: **« اما اخ لك فی الدین و اما نظیرلك فی الخلق » (۲)** - یا با توبرادر دینی‌اند و یادر آفرینش ، مانند **تو**هستند (یعنی ، یا حق برادری بگردن **تو** دارند ،ویا حق انسانی) .

جابر ، میگوید : « با پیغمبر اکرم ، درجائی نشسته بودیم ، که جنازه‌ای را آوردند و از کنار ما عبور دادند ، پیغمبر اسلام ، با دیدن جنازه ، بعنوان احترام ، برخاست ، ما نیز برخاستیم ، سپس ازاو پرسیدیم :

مگر این جنازهٔ یکنفر یهودی نبوده است ؟! فرمود : چرا .

گفتم . پس چرا احترامش کردید ، با آنکه از آئین ما بیرون ، و جزء پیروان اسلام نبوده است ؟!

---

(۱) سورهٔ ممتحنه آیهٔ ۸

(۲) نهج البلاغهٔ فیض ص ۹۸۴

پیغمبر اسلام ، فرمود : درست است که مسلمان و برادر دینی ما نبوده است ، اما انسان که بوده و ما بخاطر انسانیت ، باو احترام ، میکنیم » (۱) (۲)

۲ ـ مساوات درحقوق و تکالیف

از آنجا که افراد بشر ، از لحاظ انسانیت با هم برابر ، و از جهت آفرینش ، باهم برادرند ، از اینجهت اسلام آنان را درحقوق و تکالیف انسانی نیز برابر ویکسان میداند .

اسلام مانند « شوالیه » های رم و یونان ، و برهمنها و مؤبدان هند و ایران واشراف و اعیان مصر و عربستان ، وکوکلاکس‌کلان های آمریکا نیست که برای افراد جامعه حد و مرز خاصی بنام « طبقات » و « نژاد » قرار دهد و برای هرطبقه ونژادی حقوق و تکالیف مخصوصی وضع نماید .

گرچه افراد بشر ، از جهت حالات و استعداد و لیاقت ، با هم تفاوت دارند و همین امر باعث میشود که بعضی از آنها از مزایای زندگی بیشتر بهرمند باشند ولی باید دانست که اینگونه تفاوتها هیچگاه باعث آن ، نخواهد شد که آنان در حقوق انسانی و تکالیف بشری از دیگران ، امتیاز داشته باشند .

درست است یك دکتر ، یامهندس ، از لحاظ بهرمندی از مزایای زندگی مادی از یك کارگر معمولی ، بهرمندتراست امّاهمانطورکه مثلاً زنا ، لواط ، قمار آدمکشی انتحار ، دزدی .... بریك فرد معمولی‌حرام است ، برآنهانیزحرام است . وهمچنین ، همانطوریکه احترام به حقوق دیگران ، دستگیری از هم نوعان ، اطاعت و بندگی از حضرت سبحان ، برآن فرد معمولی لازم است ، برآنها نیز لازم خواهد بود .

این حقیقت در آئین اسلام بنحو آشکاری بچشم میخورد .

پیغمبراسلام در بارهٔ این اصل (همه مردم در برابر قانون مساوی هستند) آن جملهٔ عالی و نورانی را در چهارده قرن پیش‌فرمود : **« الخلق أمام الحق سواء »**

---

(۱) حقوق الانسان ص ۳۸ ـ اسلام و صلح جهانی

(۲) تفصیل این بحث ، در مباحث مربوط به « آزادی مذهبی » خواهد آمد .

یعنی : مردم ، در برابر قانون ، مساوی هستند » (۱)

و نیزفرمود : « **الناس کلهم سواء کاسنان المشط** » یعنی : مردم مانند دندانه های شانه باهم برابرند » (۲)

علی علیه‌السلام نیز در موضوع مساوات مردم ، در برابر قانون ، چنین میفرماید : « **الحق لا یجری لاحد الاجری علیه ولا یجری علیه الاجری له** یعنی : بنفع کسی علیه دیگری قانونی قرارداده نشده مگرآنکه علیه او و بنفع دیگری نظیرهمان قانون ، قرار داده شده است » (۳)

و درجای دیگر ، دربارهٔ رعایت این اصل ، اینطور فرمان میدهد : « **ولیکن امر الناس عندك فی الحق سواء** یعنی : باید وضع مردم ، در مورد حق ، درنزد تو برابرویکسان باشد » (٤)

و نیز از آنحضرت است که فرموده : « **و اعلموا ان الناس عندنا اسوة** یعنی : بدانید که مردم درنزد ما یکسان و برابر هستند » (۵)

درنامه‌ایکه برای مالك اشتر مینویسد ، درآنجا درباب برابری مردم درحقوق و تکالیف ، چنین میفرماید : « **و اجعل لهم قسما من بیت مالك و قسما من غلات صوافی الاسلام فی کل بلد ، فان للاقصی منهم مثل الذی للادنی** یعنی : قسمتی از بیت المال و قسمتی هم از محصول زمینهای اسلامی را به نیازمندان و بینوایان و افراد محروم ، اختصاص بده زیرا برای دور همان حقی‌استکه برای نزدیك است » (٦)

و برای همین جهت استکه حضرت دربارهٔ غیر مسلمانان نیز میفرماید : «اموال

---

(۱) جنگ و صلح در اسلام ص ۴۴۸

(۲) من لا یحضره الفقیه ص ۵۷۹ ـ الامام علی صوت العدالة الانسانیه ج۱ ص۱۴۵

(۳) نهج البلاغهٔ عبده ج۲ ص ۲۲۳

(۴و۵) الامام علی ج۲ ص۴۶۴

(۶) نهج البلاغه عبده ج۳ ص ۱۱۱

و خون آنان مانند اموال و خون ما محترم است »[۱]

او درنامه‌ایکه بسران لشکریانش مینویسد باین اصل تصریح میکند : « آگاه باشید ، حق شما برمن آنست که رازی را از شما پوشیده ندارم مگر درجنگ ، و کاری را بدون مشورت با شما انجام ندهم مگر در حکم شرعی و در رساندن حقی که بجا است ، برای شما کوتاهی نکنم ، واز آن ، بی‌استوار نمودن و تمام کردنش ،دست برندارم ، **و اینکه شما درحق نزد من برابر باشید » (۲)**



اختیار بخشیدن باشماست

نخستین پیشوای اسلام ودیگر از جانشینان آنحضرت ، ازهرفرصتی برای تفهیم منشور « مردم دربرابرقانون ، مساوی هستند » استفاده‌کرده ودرمقام عادت دادن مردم، در موضوع بکار بستن این اصل ، برمیآمدند .

این نخستین پیشوای اسلام است ، وقتیکه دامادش « ابی العاص ابن ربیع » در جنگ « بدر » بدست مسلمانان اسیر شد ، و بناگردید : هرکدام ازآنها مبلغی بعنوان « فدیه » بپردازند و خودرا آزاد نمایند،قریش ، برای آزادی اسیران اموالی فرستادند که درمیان آن ، گردن بندی بود که « زینب » دختر پیغمبر ، برای آزادی شوهرش ابی العاص فرستاده بود .

این گردن بند از « خدیجه » زن با وفای پیغمبر بود که بعنوان جهاز بدخترش زینب داده بود .

پیغمبر اسلام ، وقتیکه چشمش به گردن بند افتاد ، سخت متأثر شد ، اصحاب علت تأثر را از آنحضرت ، پرسیدند ، فرمود : از دیدن این گردن بند که از یادگاری

---

(۱) الامام علی ج۲ ص ۴۵۹

(۲) نهج البلاغة فیض ص ۹۷۳

های همسر باوفایم خدیجه است ، بیاد وفا وزحمات بیدریغ او که در راه اسلام تحمل کرده‌است،افتادم، از اینجهت خاطرم سخت آزرده شد .

اصحاب ، عرضه داشتند : یا رسول‌الله ، آیا میل دارید ، گردن بند دخترت ، پس فرستاده شود و همچنان بعنوان یادگار خدیجه پیش او بماند و ابی العاص نیز آزاد گردد ؟!

پیغمبر ، فرمود: این حق‌شما است ، اگر خواستید از حق خود درگذرید وفدیه رابرگردانید واسیر خودراآزاد نمائید ، وگرنه نه ، من هیچگاه شمارا مجبور نخواهم کرد ، اصحاب نیز فدیه را برگردانده و اسیر را آزاد نمودند (۱) .



درخواست بیجا !

مردی عجم و زنی عرب ، برای اخذ غنیمت ، خدمت علی علیه‌السلام شرفیاب شده خواهان حق خود شدند ، حضرت دستور داد : بآنها مبلغ معینی بدهند ، زن عرب ، از اینکه در غنیمت با عجم برابر شده بود اعتراض‌کرد امام فرمود : « **انی لا اری - فی هذا الفیء فضیلة لبنی اسمعیل علی غیرهم** یعنی ، در این مال ، من برتری برای عرب ، برعجم ، نمی‌بینم » (۲)



نامه تهدید آمیز ؟ !

شخصی بنام « **مصقلة بن هبیرة** » از ناحیه‌علی علیه‌السلام درفارس حکومت میکرد،

(۱) تنبیه الامة و تنزیه الملة ص ۲۹

(۲) نهج البلاغة ابن ابی الحدید

بحضرت خبر دادند که او از غنائم بعربهای فامیل و اطرافیش بیشتر از دیگران داده است، علی علیه‌السلام ، نامهٔ تهدید آمیزی برای او نوشت ، در آخر آن ، اینطور مرقوم فرمود :
« الا وان حق من قبلك وقبلنا من المسلمين فی قسمة هذا الفیء سواء » یعنی:
آگاه باش ، حق کسیکه نزد تو و نزدما است از مسلمانها ، درقسمت نمودن این مالها یکسان است » (۱)



آیا به ملت خیانت میکنی ؟

«ابن ابی رافع» میگوید : من خازن بیت‌المال وکاتب علی بودم ، دربیت‌المال اوگردن بند مروارید گرانبهائی که از « بصره » بچنگ ما افتاده بود ، وجودداشت . یکی از دختران علی پیش من فرستاد که شنیده‌ام ، درخزینه چنین گردن بندی وجود دارد ، من مایلم آنرا برسم امانت چندروزی بمن دهی تاعید قربان ، بدانوسیله خودرا آرایش کنم .

ابن ابی رافع میگوید : بشرط ضمانت ، گردن بند را سه روزه باو دادم ، ناگهان چشم علی بآن گردن بند افتاد وآن‌را شناخت ، بدخترش فرمود : این گردن بند از کجا و چگونه بدستت رسید ؟

دختر ، ماجرا را برای حضرت نقل کرد امام مرا احضار کرد و گفت : آیا به ملت و مسلمانها خیانت میکنی ؟ گفتم : بخدا پناه میبرم از اینکه در بارهٔ آنها خیانتی کنم !

گفت : پس چرا بدختر من فلان گردن بند را بی‌دستور من ورضایت مسلمانها عاریت دادی ؟ !

عرض کردم : یا امیرالمؤمنین ، او دختر شما است ، از من بطور عاریت

(۱) نهج البلاغه عبده ج۳ ص

گردن بند را برای آرایش ایام عید ، بقید ضمانت درخواست کرد ، چگونه ندهم ؟!

امام فرمود : هم اکنون آنرا بازستان وسرجایش بگذار ، **مبادا دیگر چنین کاری کنی که ترا کیفر خواهم داد !**

این بیان ، بدخترحضرت رسید ، به پدرعرض کرد : پدرجان ، منکه دختر وپارهٔ تن تو هستم ، کیست، که در استفاده از آن ، از من سزاوارتر باشد ؟

علی فرمود : **لا تذهبی بنفسك عن الحق ، اكل نساء المهاجرین والانصار یتزین فی مثل هذا العید بمثل هذا** یعنی : پا از حق فراترمنه ، آیا همهٔ زنهای مهاجر و انصار ، درچنین روزی ، این گونه خودرا آرایش و زینت میکنند؟! [1] .

درزمینهٔ برابری مردم ، درمقابل قانون . روایات و تواریخ زنده‌ای ازپیشوایان دین ، موجود است که ما برای احتراز از طولانی شدن بحث ، از آنها صرفنظر کرده به « مساوات در داوری ، و اجراء » می‌پردازیم .

۴ ـ مساوات در داوری و اجراء قوانین

روش اسلام درمسألهٔ قانون گذاری و داوری و مرحله اجراء قوانین ، بر اساس واقع بینی ، صراحت و قاطعیّت است .

روش اسلام ، درمرحلهٔ **قانونگذاری** و تنفیذ آن ، مانند روش **قانونگذاران** بشری و حکومتهای تحمیلی کنونی نیست که نه در مقام وضع قوانین ، مساوات را رعایت میکنند و نه درمقام داوری و اجرای قوانین ، عدالت و مساوات را درحق همه یکسان ، بکار می‌بندند !

در مباحث گذشته دیدیم ، در کشورهائی مانند آمریکا حقوق سیاهان با سفید پوستان ، دربسیاری از امور ، باهم برابر ، نیست وچنانچه لایحهٔ « حقوق مدنی » که در آن ، حقوق سپید و سیاه بطور مساوی درنظر گرفته شده ، وسیلهٔ « کندی » ، به کنگرهٔ آمریکا تسلیم شود ، طرفداران اختلاف طبقاتی و تبعیضات نژادی ، باترور

(۱) الامام علی صوت العدالة الانسانیة ج۱ ص ۹۳

ریاست جمهوری سعی‌میکنند از تصویب آن ، جلوگیری بعمل آورند !!

و هرگاه روی مصالحی ،آن لایحه به‌تصویب نهائی‌کنگره برسد ، قضات دادگاه و مأمورین دولت عملاً دراجراء آن‌کوتاهی‌کرده ، عدالت و قاطعیّت‌را درتنفیذ قانون، رعایت نخواهند کرد ، ولذا در مطبوعات خواندیم که « رابین » و « پریسا » که متهم به قتل سه جوان سیاه پوست بودند ، در دادگاه روی دومبل ، راحت لم داده و پا روی پا میانداختند و مرتب میخندیدند و دادگاه را دست میانداختند و نذّت بوداده میخوردند ! ونیز« محمد علی‌کلی » میگفت : از دادگاهی که قضات آن همه سفید پوست هستند انتظار عدالت داشتن غلط است !

خلاصهٔ مطلب ، آنکه وضع دادگاه ها و مجریان حقوق بشری ، آنچنان از عدالت بدور است‌که نالهٔ‌تمام مردم از اعمال نفوذها ، حق‌کشی‌ها ، تعللها ، جانبداری از ستمگرها ، تبعیضها .... بلند است !

همان پدید آورندگان سازمان ملل ، تصویب کنندگان اعلامیهٔ حقوق بشر ، که قانون « همه در برابرقانون مساوی هستند . . . » ونظائر آن را تصویب کرده‌اند ، در مقام عمل ، منافع شخصی خود را بردیگران ، مقدم داشته بعنوان « حق وتو » از اجراء عدالت و مساوات ، مانع میشوند !

رؤساء کشورها و سردمداران سیاست بین‌المللی ، هرکجا که ببینند : قانون به ضررآنهاست ، یا آنرا بنفع خود تأویل و توجیه میکنند و یا باکمال پرروئی آنرا نادیده گرفته ، برخلافش رفتار میکنند !

سخن کوتاه اینکه : اگر چه قانوناً تبعیضات و سیستم اختلاف طبقاتی ، محکوم شده است ولی درمقام عمل ، مردم ازآن ، برخوردار نبوده و در برابر قانون ، مساوی نیستند ! .

امّا اسلام ، برخلاف روش مجریان قوانین بشری که درمقام عمل ، رعایت حال صاحبان زر و زور را میکنند و از برابری مردم ، درمقابل قانون ، جلوگیری بعمل میآورند ، قوانینش را بدون هیچگونه امتیاز و تبعیضی ، اجراء میکند .

اسلام شاه ورعیت ، فقیروغنی ، شریف و وضیع ، سیاه وسپید ، زن و مرد ، همه و همه را دربرابرقانون ، یکسان‌می‌بیند ودراجراءقانون ، هر نوع تبعیض و جانبداری بیجا را غلط و ظالمانه میداند .

قرآن مجید به مردم دستور میدهد : **«هرگاه میان مردم، حکم کردید، بایدبعدالت‌حکم کنید»** (۱) و نیز میگوید : گفتار شما هم در بارهٔ خویش و بیگانه نباید از حدود عدالت ، بیرون باشد **« واذا قلتم فاعدلوا ولو کان ذاقربی »** (۲) عدالتیکه اسلام میخواهد شامل حال دوست وبیگانه است **«کونوا قوامین بالقسط شهداء لله ولو علی انفسکم او الوالدین و الاقربین . . . »** (۳) و **« لا یجرمنکم شنئان قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی »** (۴)

علی علیه‌السلام ، درچند سال حکومت و پیشوائیش ، نمونهٔ کاملی برای اجراء اصل « همه در برابر قانون ، مساوی هستند » بوده است ، گفتار و رفتار آن رادمرد آزاده بهترین ، مبیّن این واقعیت بزرگ است .

در بسیاری از عبارات « **نهج البلاغه** » موضوع ترغیب بعدالت و اجراء اصل مساوات ، درمقام داوری و اجراء قوانین ، بچشم میخورد که ما تنها به جملات زیر اکتفاء کرده ، تفصیل‌آنرا به مباحث « **اسلام ومحاکم صالحه**» و« **اسلام و دادگری**» موکول میکنیم :

علی علیه‌السلام ، درعهد نامهٔ تاریخی‌ای که برای « **مالك اشتر** » نوشته است ، دراین باره چنین دستور میدهد : « کاریکه باید بیش از هرکار ، دوست داشته باشی ، **میانه‌روی درحق‌است ، وهمگانی‌کردن آن در برابری و دادگری که بیشتر**

---

(۱) نساء آیهٔ ۵۸

(۲) انعام آیهٔ ۱۵۲

(۳) نساء آیهٔ ۱۳۵

(۴) مائده آیهٔ ۸

سبب خوشنودی رعیت میگردد .

درهر کاری ، صلاح حال همگان را رعایت‌کن ، نه خواص وحاشیه نشینان را، زیرا خشم عمومی رضا و خشنودی چند تن اطرافی خاص را پایمال میسازد و خشم چند تن ، دربرابر خشنودی عمومی ، اهمیّت ندارد ....

حکمرانان را نزدیکان وخویشاوندانی است‌که بخود سری وگردن کشی ودست درازی بمال مردم و کمی انصاف خو گرفته‌اند ، ریشه و اساس شر ایشان را با جدا کردن و دور ساختن موجبات آن صفات ، از بین ببر ....

و حق را برای آنکه شایسته است در بارهٔ نزدیك و دور ، خویش و بیگانه ، اجراءکن ، و درآن کار شکیبا و ازخدا پاداش خواه باش ، گرچه از بکار بردن حق ، به خویشان و نزدیکانت برسد ، هرچه برسد ، وپایان حق را با آنچه برتوگران و دشوار است بنگر که پسندیده و فرخنده است . . . **وایاك و الاستئثار بما الناس فیه اسوة** : از اختصاص دادن چیزهائیکه مردم در آنها باهم مساوی هستند ، بخود ، بپرهیز »[۱]

و درجای دیگر ازهمان عهدنامه ، بعد ازآنکه بمالك دستور تشکیل یك جلسهٔ عمومی برای رسیدگی بکارهای مردم‌را میدهد ، ازپیغمبر اسلام این‌جمله را نقل‌میکند: **لن تقدس امة لا یؤخذ للضعیف فیها حقه من القوی غیرمتتعتع** : هرگز ملتی که حق ناتوانهایش ، از توانگرانش بدون لکنت وترس ونگرانی‌گرفته نشود ، چنان ملتی رنگ سعادت و خوشبختی را نخواهد دید »[۲]

و به شریح قاضی، فرمان میدهد: « **واس بین المسلمین بوجهك ومنطقك و مجلسك حتی لا یطمع قریبك فی حیفك و لا ییأس عدوك من عدلك** یعنی : هنگام قضاوت ، میان مسلمانان مساوات درسخن گفتن و نگاه کردن و نشستن

---

(۱) ص ۱۰۲۲ نهج البلاغهٔ فیض .

(۲) نهج البلاغه فیض ص ۱۰۱۲

را رعایت کن ، تا نزدیکان از تو درجانبداری از حق خود طمعی نداشته ، و دشمن از دادگری تومأیوس نباشد » (۱)



آنجا که کردار مؤید گفتار است

پیشوایان دین ، مانند زمامداران حقه بازودروغ پرداز نیستندکه برای سرگرم کردن مردم ، فرمان های تند وتیز صادر میکنند ولی خودنه بآن فرمانها عقیده دارند ونه درمقام عمل ، بآن‌اصول پای‌بندند ، خیر ، آنها همانطوریکه علی علیه‌السلام میگوید:

« من نصب نفسه‌للناس اماما ... ولیکن تأدیبه بسیرته قبل‌تأدیبه‌بلسانه (۲)»

هرچه را که میگویند ، پیش از همه کس ، خودشان بکار می‌بندند ، تا دیگران از آنها سرمشق بگیرند .

ما درسراسرتاریخ صدر اسلام ، نمونه‌های زنده‌ای ازپیشوایان دین، وجانشینان پیغمبر می‌یابیم ، که در آن ، اصل مساوات در قانون ، و برابری در داوری واجرای قوانین ، بشکل بسیار جالب و آموزنده‌ای بچشم میخورد .

اینك بعنوان نمونه مواردی از آن صحنه های آموزنده را در اینجا آورده ، باقی مطالب را موکول به مباحث « اسلام و محاکم صالحه » و « اسلام و دادگری » مینمائیم .



شیرازهٔ ملتها بخاطر عدم رعایت مساوات ، گسیخته میشود

سران قبیلهٔ « بنی مخزوم » از سرقتیکه « فاطمهٔ مخزومیه » کرده بود ،

---

(۱) من لا یحضره الفقیه ص ۳۱۹

(۲) نهج البلاغه فیض ص ۱۱۰۷

بسیار نگران شدند، زیرا میدانستند: بحکم اسلام، باید، دست وی قطع گردد و این عمل، بزرگترین، سرشکستگی وسرافکندگی برای آنان خواهد بود. ازاینجهت با هم به مشورت، پرداختند که کسی را بعنوان «شفیع» نزد پیغمبر، بفرستند، تا از گناه فاطمه، شفاعت کند.

برای اینکار، جز «اسامة بن زید» غلامزاده وندیم پیغمبررا شایسته‌ندانستند زیرا او فقط، بخاطرمحبوبیت پیش‌رسولخدا اجرأت اینکار،را داشت وبس. لذا جریان قضیه راباسامه‌درمیان نهادند، اونیز، خواسته‌های‌سران قبیله را به پیغمبر، رسانید وازآن زن، شفاعت کرد.

پیغمبر در حالیکه آثار غضب و خشم، از چهره‌اش، هویدا بود، فرمود:

ای اسامة تو دربارهٔ تعطیل حدی از حدود خدا شفاعت میکنی؟!

آنگاه برخاست، در مجمع عمومی مهاجر وانصار، خطبهٔ زیر را ایرادفرمود

«مردمیکه پیش از شما زندگی میکردند باین جهت هلاك شدند و شیرازهٔ ملیت آنان، از هم گسیخته و پاره شد که هرگاه شخص صاحب نفوذی در میانشان، مرتکب دزدی وخلاف میشد، قانون، در حق اواجراء نمیگردید، اما اگرافراد ضعیف و ناتوانی دست بسرقت و خلافکاری دراز میکردند، حربهٔ قانون، بر مغزآنها کوفته، و قانون در حق آنها شدیداً اجراء میگردید!

بخدا قسم، اگردختر من فاطمه، دزدی‌کند، دستش را قطع خواهم کرد» (۱).



(۱) روح الدین الاسلامی ص ۳۹۹

علی بدوستش تازیانه میزند!

یکی از دوستان بسیار نزدیك امیرالمؤمنین، بنام «نجاشی» از قبیلهٔ «بنی نخع»، براثر و سوسهٔ مرد نابکاری درماه رمضان، شراب خورد و بدمستی کرد، این جریان، به علی گفته شد، حضرت او را احضار فرمود، پس از تحقیق و مسلم شدن قضیه، دستور داد ۱۰۰ تازیانه باو زدند.

یکی از فامیل های سرشناس او، حضرت را بخاطر اینعمل، که میپنداشت آبروی خانوادگی شان را برده است، مورد انتقادشدید قرارداد وگفت: همین کارهای تو باعث میشودکه دوستانت ازتورنجید مخاطرشوند، وبه صف دشمنانت بپیوندند؟!

حضرت در پاسخ او فرمود: «مگو من برخلاف حق وعدالت، کاری کرده‌ام؟! این خدا است که بما امرمیکند: «شما که ایمان‌دارید، برای خداقیام کنید، و بانصاف گواهی دهید، دشمنی با قومی وادارتان نکند که از عدالت بیرون روید، عدالت کنید که به پرهیزگاری نزدیك تراست و از خدا بترسید که خدا از اعمالیکه میکنید خبر دارد» (۱).

و من در اجرای عدالت و فرمان خدا از هیچ چیز، هراس و ملاحظه نخواهم داشت» (۲)

و باید دانست که علت پیدایش جنگهای داخلی در زمان حکومت چند سالهٔ علی، جز باین منظور نبوده که گروهی جاه طلب، خواستار امتیاز و تبعیض بودند و علی با آنها موافقت نمیکرد.



(۱) سورهٔ مائده آیه ۸

(۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۴۷۸

زره از آن من است ، نه آنرا فروخته و نه بخشیده‌ام

روزی علی عليه‌السلام ، درایام خلافت ظاهریش ، زره خودرا دردست مردی نصرانی که از افراد معمولي کشور اسلامی بود مشاهده کرد ، اورا پیش «شریح» که از ناحیهٔ او منصب قضاوت را داشت ، برد و گفت : این زره از آن من است ، نه آنرا فروخته و نه بخشیده‌ام !

شریح از مرد نصرانی پرسید : در مقابل ادعای علی چه میگوئی ؟

او در جواب گفت : زره مال‌من است ولی‌درعین حال امیرالمؤمنین را دروغ گو نمیدانم !

شریح ، رو به علی کرد و گفت : آیا برای ادعای خود شاهدی داری ؟

حضرت تبسمی فرمود و گفت : رسم قضاء همین است که تو داری ولی من ، براین امر ، گواهی ندارم . شریح ، حکم بنفع مرد نصرانی کرد وزره‌را باو داد .

مرد نصرانی زره را گرفت و میرفت ، امام همچنان باو نگاه میکرد .

مرد نصرانی از این صحنهٔ غیر منتظره که رئیس یك کشور بزرگ اسلامی ، با یك فرد عادی غیر مسلمان ، در دادگاهی که جزء تشکیلات حکومت اوست ، طبق مقررات ، بازجوئی شود و محکوم گردد و با آنکه میتوانسته ، اعمال قدرت کند و اصل « **همه کس در برابر قانون و دادگاه مساوی هستند** » را زیرپا بگذارد ، به قانون مساوات احترام گذاشت و خود محکوم گردید ، فوق العاده تحت تأثیر قرار گرفت ، هنوزکه چندقدمی بیش‌نرفته بود برگشت و گفت : **من گواهی میدهم که این دستورات ، دستورات انبیاء ، و این‌طرزرفتار ، رفتار پیغمبران است آخرچگونه‌میشود پیشوای مملکتی بایك‌فرد عادی درداد‌گاهی‌که مربوط به خود اوست محاکمه شود ، ومحکوم‌گردد ؟**

آنگاه حقیقت جریان را اینطور شرح داد : سوگندبخدا زره ازآن شما است و

من دروغ گفته‌ام و من این زره را هنگامیکه از جنگ صفین مراجعت کرده و میآمدید از روی شتر شما برداشته بودم .

سپس اسلام آورد ویکی از دوستان مخلص امیرالمؤمنین گردید و بعد از زمانی همه دیدند که او در جنگ نهروان ، در رکاب علی چه نحوه فداکاری و شجاعت از خودنشان میداد[1] »



فرزند استاندار تازیانه میخورد !

در تاریخ خلفاء ، وجانشینان پیغمبراسلام نیزبه نمونه های فراوانی برمیخوریم که اصل مساوات ، در آنموارد ، کاملاً رعایت گردیده است .

مثلاً در تاریخ زمامداری خلیفهٔ دوم ، نوشته‌اند ، عمرو عاص از طرف خلیفه استاندار مصر بود ، روزی او در مسابقهٔ اسب دوانی با یکی از افراد معمولی آنجا ، برسر مبلغی شرط بندی کرد اتفاقاً مسابقه به نفع آن مرد مصری پایان پذیرفت ، و او مبلغ مورد نظر را از فرزند عمروعاص ، مطالبه کرد ، والی زاده بجای آنکه بدهکاری خودرا بآن مرد بپردازد ، با تازیانه برسر او کوبید ، هنگامیکه او فرزند استاندار را تهدید به شکایت پیش خلیفه کرد ، او را مورد تمسخر قرار داد و گفت :

« شکایت تو درحق من بی اثر است زیرا من پسر دوبزرگوار هستم »(أنا ابن الاکرمین) !

مرد ستمدیده به مدینه رفت ، عمروعاص و فرزندش نیز بمناسبت موسم حج بمدینه آمده بودند ، مرد مصری جریان شکایت خودرا به خلیفه گفت ، او پس از اطلاع از درستی قضیه ، خطاب به عمروعاص کرد و گفت : « چرا مردم را بردهٔ خود قرار داده‌اید ، و حال آنکه خدا آنها را آزاد آفریده است ؟ !

---

(۱) الامام علی صوت العدالة الانسانیة ج۱ ص ۹۲ ـ مرد نامتناهی ص ۵۴

آنگاه تازیانهٔ خود را بمرد شاکی داد و گفت : نورچشمی دو بزرگوار را بزن ! !

او هم بهمان مقداری‌که ازدست والی زاده کتك خورده بود ، قصاص‌کرد » ! (۱)



پادشاه غسانی از ترس مجازات ، فرار میکند ؟

« **جبلة بن ایهم** » که مردی نصرانی‌و یکی از پادشاهان سوریه بود ، درزمان خلافت عمر ، به مدینه آمد و اسلام آورد ، چون موسم حج فرارسید ، باتفاق خلیفه به مکه رفت ، هنگام طواف ، پای عربی به جامهٔ او پیچید و جامه‌اش باز شد ، جبله سخت خشمگین شد ، مشتی محکم ، بربینی عرب زد که بینی او شکست و خون از آن جاری شد ، عرب شکایت نزد خلیفه برد ، خلیفه حکم کرد که اگر عرب از او راضی نباشد ، قصاص شود یعنی : عرب هم مشتی بر بینی او زند .

پادشاه از این حکم متحیر شده وگفت : ای خلیفه ، آیا میشود ، یك مردعادی دست بطرف شاه دراز کند و اورا قصاص نماید ؟ !

خلیفه گفت : قانون اسلام همین است که گفته آمد ، اسلام در اجراء دستور خدا و برقراری عدالت ، شاه وگدا نمی‌شناسد ، همهٔ مردم در برابر قانون یکسان هستند .

عدل اسلام ، برشاه سابق سوریه‌گران‌آمد ومهلت خواست ، شبانه فرارنمود و به « **هراکلیوس** » امپراطور رم ملحق گردید .

ولی طولی نکشید که از کردهٔ خود پشیمان شد و اشعار زیررا بعنوان تأثر از وضع خودکه ازاسلام بخاطر عدالت ومساواتش دست کشیده وبآئین نصرانیّت و کشور

---

(۱) حقوق الانسان ص ۲۵ ــ مرد نامتناهی ص ۷۱ ــ العدالة الاجتماعیة فی الاسلام ص ۱۸۴ .

اختلاف طبقاتی (رم) پناهنده شده سرود :

تنصّرت الأشراف عن عارلطمة و ما كان فيها لو صبرت لها ضرر

تكنفنی منها لجاج و نخوة و بعت لها العين الصحيحة بالعور

فياليت اُمّی لم تلدنی و ليتنی رجعت إلی‌الأمر الّذی‌قاله عمر(۱) (۲)

این بود ، مساواتی که اسلام از آن حمایت میکند ، و آن بود ، تبعیضاتی‌که‌دنیا از آن جانبداری میکند ، به بین تفاوت ره از کجا است تا بکجا ؟



سنجش و مقایسه

درست است که اسلام ، یك آئین مساوات است ، در مرحلهٔ انسانیّت ، و در مرحلهٔ تشریع قانون ، و در مرحلهٔ داوری و اجراء ، میان افراد بشر ، برابری را از نظر دور نمیدارد ، لیکن درعین‌حال ، اسلام ، درپاره‌ای ازاحکام ومقررات ، میان زن و مرد. مسلمان و غیرمسلمان و نظائر اینها فرق قائل شده است .

مثلاً حق‌زعامت عامه، منصب فتوی‌وقضاء. امامت برمردم،فرمانروائی‌ارتش‌اسلام وامثال این حقوق را ازطائفه نسوان ، و افراد غیر مسلمان ، سلب کرده است ، از نظر اسلام ، زنان و غیر مسلمانان ، نمیتوانند ، شاغل مناصب یادشده گردند .

بنابراین ، اینطور نیست‌که اسلام ، درهمهٔ موارد ، بامواد **یك** ، **دو** ، **شش** ،

---

(۱) اشراف ، بخاطر ننگ قصاص ، نصرانی میشوند . ولی هرگاه این ننگ را تحمل میکردم ، زیانی نکرده بودم لجاج و نخوت مرا از قصاص باز داشت ، و من با اینکارم چشم صحیح را با چشم کور معامله کردم ایکاش مادر مرا نمی‌زائید ، و چه خوب بود که بحکم عمر گردن می‌نهادم و تسلیم میشدم

(۲) امام علی ابن ابیطالب ج۱ ص ۲۱۲ ـ تمدن اسلام و عرب ص ۱۶۱ ـ حقوق الانسان ص ۴۰ .

هفت و ده اعلامیهٔ حقوق بشر که فعلاً مورد مقایسهٔ ما است ، موافق باشد ، امّا بایدتوجه داشت‌که این تفاوتها نه بمنظور دامن زدن باصول غلط امتیاز طبقاتی وافسانهٔ نژادی است ، بلکه هرکدام از آن تفاوتها بخاطر جهات و مصالحی است که هرگاه درمقام قانونگذاری ، آن‌جهات ومصالح ، درنظرگرفته‌نمیشد ، وآن اختلافها مراعات نمیگردید ، میشدگفت‌که: اسلام ، رعایت حق وعدالت وانصاف را نکرده وبه‌بشریّت ظلم ، روا داشته است .

و ما درخلال مباحث آیندهٔ این کتاب ، مخصوصاً در بحث « **آزادی** » ، « **حقوق و شخصیت زن** » ، « **اسلام و محاکم صالحه** » و« **تابعیت** » رمز این تفاوتها را توضیح ، خواهیم داد ، و کاملاً روشن خواهیم کرد که چون ، همیشه قانون بایستی با فطرت و نیازمندی انسانها ، و مصالح عمومی جامعه ، متناسب وانطباق ، داشته باشد ، از اینجهت است که در پاره‌ای از موارد ، اسلام میان حقوق و تکالیف افراد مختصر ، تفاوتی قائل شده است .

و میدانیم : خوانندهٔ محترم نیز ، با مطالعهٔ فصول آیندهٔ این کتاب ، و توجه به فلسفهٔ موارد اختلاف ، با ماهم‌عقیده خواهد شد ، و اینمقدار از تفاوت و عدم برابری را ملاك نا درستی اسلام ، ومزیّت اعلامیه حقوق‌بشر ، نخواهد دانست بلکه برعکس این تفاوتها را دلیل باریك بینی و عمق ، قوانین اسلام ، خواهد شمرد .



اسلام

و

آزادی[1]

---

(۱) ۱ - ۳ - ۴ - ۱۳ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱

اسلام و آزادی

تلاش برای تحصیل آزادی

آزادی کلمهٔ مقدسی است که تمام ملتها ، اقوام و افراد بشر ، طبعاً خواستار حقیقت آن بوده ، و برای بدست آوردن معنی واقعی آن ، همواره تلاش میکرده‌اند .

هم اکنون نیز ، یك جنبش همگانی در سراسر جهان ، حتی در نقاط دور از تمدن آفریقا و غیره که از لحاظ تمدن و فرهنگ ، بسیار عقب مانده هستند ، علیه استبداد ، واستعمار شروع گردیده امید است که پایان این شب سیه سپید ، و تحصیل آزادی واقعی برای بشریت قطعی باشد .

لیکن ، هنوز که هنوز است ، بشریت ، با آنهمه تلاش و فعالیتی که در طول تاریخ زندگی **برای بدست آوردن «آزادی»** نموده ، وآنهمه خونهائیکه در این راه ریخته ، و آنهمه قربانیهائیکه داده است ، نتوانسته خود را از چنگال اهریمنانهٔ استبداد ، نجات دهد وآزادی بمعنی واقع‌کلمه رابدست آورد ! !



آزادی چیست ؟

مؤلف کتاب « حقوق اساسی » آزادی را اینطور تعریف میکنند : **« آزادی عبارت از این است که اشخاص ، بتوانند ؛ هر کاری راکه صلاح و مقتضی بدانند ؛ انجام دهند ، مشروط بر اینکه اقدامات و عملیات آنها صدمه‌ای بحق دیگران ؛ وارد نساخته و با حقوق جامعه منافات نداشته باشد »** (۱)

(۱) حقوق اساسی ص ۲۲۴

« منتسکیو » مؤلف کتاب نفیس « روح القوانین » می‌نویسد : « هیچ کلمه‌ای باندازهٔ کلمهٔ آزادی . اذهان را متوجه خود نساخته است ، و بهیچ کلمه‌ای معانی مختلف ، مانند کلمهٔ آزادی داده نشده است » .

آنگاه معانی فراوانی برای این کلمه نقل میکند و درآخر کار ، معنی زیررا قبول میکند :

« آزادی عبارت از این است که انسان ؛ حق داشته باشد ؛ هر کاری‌را که قانون اجازه داده و می‌دهد ، بکند و آنچه که قانون منع کرده وصلاح او نیست ، مجبور بانجام آن نگردد»[1]

« هرلد ، لاسکی » درکتاب « آزادی در دولت امروز » مینویسد : « منظور از آزادی ، نبودن مانع برای اوضاع و شرائط اجتماعی است که وجود آنها در تمدن امروز لازمهٔ خوشبختی فرداست »[2]

تعریفهائیکه تا اینجا برای‌آزادی نقل کردیم ، مربوط بطرز تفکر دانشمندان غرب بوده است و اگر بخواهیم پیش از شروع بحثهای دامنه‌دار آینده ، آزادی را بیك طرز صحیح و معقولی که با بی‌بند و باری نیز مخالف باشد ، تفسیر کنیم ، باید بگوئیم : **«آزادی عبارت از نبودن مانع ؛ درسر راه اندیشهٔ درست ، واعمال شایسته است »** .



اقسام آزادی :

آزادی ، دارای مصادیق فراوانی است که مهمترین آنها اقسام زیراست :

۱ ـ آزادی شخصی

۲ ـ آزادی فکری

---

(۱) روح القوانین چاپ چهارم ص ۲۹۲

(۲) مجلهٔ فردوسی مهرماه ۱۳۴۶

۳ ـ آزادی سیاسی

۴ ـ آزادی مدنی

۵ ـ آزادی دینی

ما در بحثهای آینده ، هرکدام ازاقسام آزادی فوق را توضیح داده ، آنگاه‌نظر جهان بینانه اسلام را در بارهٔ آن اقسام ، بیان خواهیم نمود .

۱ ـ آزادی شخصی:

منظور از آزادی شخصی ، اینست که : هرکسی حق دارد ، هماطوریکه خدا اورا آزاد آفریده و باو اراده و اختیار داده است ، سر نوشت زندگیش را شخصاً تعیین کند و تحت نفوذ جائرانهٔ دیگران ، قرار نداشته باشد .

این اصل ، میگوید : هیچ فردی حق ندارد ، روی تمایلات وهواهای نفسانی، دیگران را تحت تملك و « **عبودیت** » خود درآورده ، مالك برجان و مال و اراده و افکار آنان باشد !!

این قسم از آزادی ، ازنظر اسلام ، بعنوان «یك حق طبیعی» برای افراد بشر، شناخته شده و بایستی تمام مردم ، در حفظ این حق کوشیده از تضییع آن ، جلوگیری جدی بعمل آورند .

هدف‌ازآمدنتمام پیغمبران ، این بوده که مردم را بعدالت ، وادار ، و آزادی صحیح و معقول را برای جامعه حفظ نمایند : « **لقد أرسلنا رسلنا بالبینات ، و أنزلنا معهم الکتاب والمیزان ، لیقوم الناس بالقسط** : ما پیغمبران خودرا با دلایل آشکار فرستادیم و با آنان ، کتاب و میزان ، همراه کردیم ، تا مردم را بعدالت وادارنمایند » (۱)

هنگامیکه دیکتاتور خود کامهٔ مصر«فرعون» سوابق نعمت خودرا برخ حضرت موسی علیه‌السلام میکشید که ، تو در میان ما بزرگ شدی و از تو نگهداری و سر پرستی

---

(۱) سورهٔ حدید آیه ۲۵

کردیم ، حال ، این چه نمك ناشناسی است که میکنید ، و این چه سر و صدائی است که بپا کرده‌اید ؟ موسی علیه‌السلام درپاسخ اومسألهٔ سلب آزادی که فرعون ، برای مردم ، فراهم کرده و بنی اسرائیل را بعبودیت کشیده است ، اینطور تقبیح کرده و مورد نکوهش ، قرار میدهد : « **و تلك نعمة تمنها علي ان عبدت بني اسرائیل** » این چه نعمتی است که برمن ، منت میگذاری ، باآنکه فرزندان اسرائیل را به بندگی خود ، در آورده و از آنان ، سلب آزادی نموده‌ای ؟! »[۱]

این بیان ، بخوبی میفهماند که سلب کردن آزادی ، دیگران ، و برده‌ساختن مردم ، گناهی است که هیچ عمل شایسته و نیکی ، اگر چه هم تربیت و تکفل پیغمبر بزرگی مانند حضرت موسی علیه‌السلام باشد ، نمیتواند جبران زشتی و ناپسندی آن را بنماید .

اسلام ، نه تنها شخص بیدادگر را که مردم را تحت عبودیت خود ، درمی‌آورد سزاوار توبیخ ، میداند ، بلکه‌کسانی را که در حفظ این‌حق‌طبیعی خود ، نمیکوشند وبا دست خویش ، زنجیر بندگی‌را بگردن خود میاندازند ، مستوجب نکوهش‌وعذاب میداند : « **غیر از خدا پدران روحانی و پیشوایان مذهبی‌شان را بامسیح ؛ پسر مریم ، ارباب و صاحب اختیارشان ، قرار دادند ، و حال آنکه جز پرستیدن خدای یگانه که خدائی غیر او نیست ، و از آنچه که بااو شریك پندارند ، منزه است ، دستوری نداشتند** » (۲)

حقیقتی که جای هیچگونه انکار و تردید نیست ، اینست که : خوشبختی و بدبختی ، عزت و ذلت افراد و ملتها بدست خود آنها است ، خداوند هیچ قومی را بدون سبب ، ذلیل و بردهٔ دیگران نمی‌سازد[۳] و لذا علی علیه‌السلام ، درخطبهٔ « قاصعة »

---

(۱) سورهٔ شعراء آیه ۲۱

(۲) اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و المسیح ابن مریم ، و ما امروا الا لیعبدوا الهاً واحداً لا اله الا هو سبحانه عما یشرکون (سورهٔ توبه آیه ۳۱)

(۳) ان الله لا یغیر مابقوم ، حتی یغیروا ما بانفسهم (سوره رعد آیهٔ ۱۳)

آنجا که پیروان خودرا دعوت به مبارزه و جهاد و وحدت کلمه میکند ، از تاریخ گذشتگان یعنی فرزندان اسرائیل و اسحق ، استشهاد میکند که دراثر نداشتن روح وحدت و ایمان و شهامت ، بروزگاری گرفتار شدند که : « **فراعنه آنان را به عبودیت و بردگی گرفتند ، و به سخت ترین عذاب گرفتار شان کردند ، و کاسهٔ زهر آگین مشقت و بدبختی به تدریج ، بآنها نوشاندند و بدین منوال، درذلت مرگ آسا ، وزیر یوغ استعمار فراعنه بسر میبردند ،هیچ حیله‌ای برای نجات ، و راهی برای دفاع ، نداشتند ... .**

آنروز که کسری ها و قیصرها ارباب و صاحب اختیار آنان بودند ، و پیوسته از سر زمینهای پرنعمت و سواحل دریای عراق (دجله و فرات) و محیطهای سرسبز ، کوچشان میدادند وبجاهای بدآب و هوا میبردند ، وبطور خلاصه دریك زندگی نکبت بار و درد آلودی بسر میبردند .... » (۱)

ولی هنگامیکه بخود آمدند ، و تصمیم گرفتند دربرابر بیدادگری مبارزه کنند و آمادگی برای مشمول عنایت خدا واقع شدن ، پیداکردند : «آنان راازگرفتاریهای سخت ، گشایش و رهائی داد ، و بآنها عوض ذلت و خواری ، ارجمندی ، و عوض ترس ، آسودگی عطا فرمود ، تاجائیکه فرمانروایان و پیشوایان مردم شدند و بیش از آنچه که انتظار میرفت ، بآنها از ناحیهٔ خدا عزت و آقائی داده شد » (۲)

---

(۱) اتخذتهم الفراعنة عبیداً فساموهم‌سوء العذاب ، وجرعوهم المرارفلم تبرح‌الحال بهم فی ذل الهلكة و قهر الغلبة ، لایجدون حیلة فی امتناع ولا سبیلا الی دفاع ... لیالی كانت الاكاسرة و القیاصرة ارباباً لهم ، یحتازونهم عن ریف الافاق و بحرالعراق و خضرة الدنیا الی منابت الشیح ...

(۲) جعل‌لهم من مضایق البلاء فرجاً ، فابدلهم العز مكان الذل والامن مكان‌الخوف فصاروا ملوكاً حكاماً وائمة اعلاماً وقدبلغت الكرامة من الله لهم ما لم تبلغ الامال الیه بهم (اقتباس‌ازخطبه قاصعه ، خطبه ۱۸۷- صفحات ۱۷۶ - ۱۷۸ نهج البلاغه محمد عبده ج۲)

آزادی

یك حق طبیعی است

برخی افراد ، که گاهی دانشمندان وفلاسفه‌ای مانند « ارسطو » نیز ، در میان آنها دیده میشود ، معتقدند : خداوند ، دونوع انسان آفریده است : آزاد ، و برده !

گروهی تنها باین دلیل که طبیعت پوست بدنشان را سیاه‌کرده ، یا نیروی بدنی بیشتری برای‌کارکردن دارند ، یااز فرزندان اسرائیل ، نیستند ، یامانند طبقهٔ «چودر» ونجسهاکه از قسمت سفلای برهماآفریده شده‌اند ! بایستی همیشه اسیر وبرده دیگران بوده ، از آزادی بطوری کلی محروم باشند ! (۱)

این طرز تفکر غلط ، از دیر زمانی درمیان گروهی استعمار گروسودجو وجود داشته و موجب بسیاری از بیعدالتیها و جنایات غیر انسانی گردیده که هم اکنون نیز ، آثار شوم آن ، بشکل نژاد پرستی ، جنگ سیاه و سپید ، و . . . در دنیا بچشم میخورد !!

ولی اسلام ، بااینگونه افکارانحرافی وجائرانه شدیداً مبارزه میکند واین طرز تفکر را بکلی غلط و نادرست میداند . اسلام ، معتقداست : تمام افراد بشر ، از نسل یك پدر و یك مادر هستند و هیچگونه امتیازی جز از نظر شایستگی و تقوی نسبت بدیگران ، نداشته ، همه و همه در حقوق انسانی که بارزترین مصداق آن ، آزادی شخصی افراد است ، باهم برابر و یکسانند .

---

(۱) هرکدام از جهات فوق ، عللی است که گروهی از آنجهت ، جمعی را آقا و جمعی‌دیگررا برده می‌پندارند ، برای تفصیل آن ، مراجعه شود به : روح القوانین، بردگی دراسلام . تاریخ تمدن ویل دورانت ، تاریخ آلبرماله . . . وما قسمتی از اینجهات را در بحث مساوات آورده‌ایم .

علی ﷺ ، در این زمینه میفرماید : « **الناس کلهم أحرار ، الامن أقرعلی نفسه بالعبودیة** ـ تمام مردم ، آزاد آفریده شده‌اند ، مگر کسانیکه از روی اختیار ، بردگی را برای خود پذیرفته‌اند ! » (۱)

و در آنجا که فرزند برومندش ، امام مجتبی علیه‌السلام را بشکل « وصیت » درس انسانی میآموزد چنین میفرماید : « **لاتکن عبدغیرك وقدجعلك الله حراً** ـ خودرا برده دیگران ، مساز ، زیرا خدا ترا آزاد آفریده است » (۲)

این دو عبارت ، که از نخستین جانشین بر حق پیغمبر اسلام ، علی بن ابیطالب علیه‌السلام نقل کردیم ، نه تنها اعتقاد باینکه خداوند ، دو نوع انسان « **آزاد و برده** » آفریده است را ، نادرست و بی اساس ، اعلام ، میکند بلکه این درس را نیز بمردم میدهد که : عزت و ذلت ، آزادگی و بردگی ، آقائی و توسری خوری هرفرد وجامعه و ملتی بدست خود آنها است ، این خود مردمند که براثر نداشتن روح شهامت و آزادیخواهی ، عزت و شرافتمندی ، محیط را بـــرای استبداد استعمارگران آماده میکنند و آنها نیز هر نوع سواری که بخواهند از وجودشان میگیرند .

بنابراین ،طبق منطق رهبر آزادگان ، علی علیه‌السلام ، هرگاه افراد و ملتها بخواهند برای همیشه از زیر بارذلت وبردگی خداوندان زور وزر ، خلاص شوند ولاشهٔ گندیدهٔ استعمار واستثمارادرصحنهٔ زندگی دفن نمایند ؛ بایستی درمرحلهٔ اول شخصیت انسانی خود را درك کرده و بدانند ، هیچگاه خداوند آنان را برده و اسیر دست دیگران نیافریده است عزت و ذلت آنها بدست خود آنها است و در مرحلهٔ دوم ، برای بدست آوردن آزادی از دست رفته تلاش پیگیر و دامنه داری را آغاز نمایند ولو در راه تحصیل آزادی واقعی رنجها و شکنجه ها تحمل نمایند . نه آنکه برای منافع خیالی وزود گذر به وضع ذلت بار تن داده ، برای همیشه خودرا توسری خور وبردهٔ استثمار گران، قراردهند .

---

(۱) وسائل ج۳ ص ۲۴۳

(۲) نهج البلاغه فیض ص ۹۲۰

اسلام ، برای آنکه هیچوقت هیولای بردگی سایهٔ شوم خود را بر سر مردم نیافکند پیروان خودرا به‌داشتن روح‌عزت و آزادگی تهییج واز فرومایگی وخوارشدن در مقابل دیگران ، برحذرداشته مسلمانان واقعی را بواسطه روح عزت وشرافتمندی که دارند ، می‌ستاید «**ولله‌العزة ولرسوله وللمؤمنین ،ولکن‌المنافقین‌لایعلمون** عزت و بزرگواری ازآن خدا و پیامبرش و مؤمنان است ؛ لیکن منافقان ، این حقیقت را درک نمیکنند »[۱]

امام ششم (ع) میفرماید : « **خداوند ، اختیار تمام کارها را بدست مؤمن سپرده است مگراختیار خوارکردن خویش راکه چنین اختیاری باو نداده است** » **(۲)**

رهبر پرهیزکاران ، علی بن ابیطالب علیه‌السلام ، هنگامیکه بشهر « انبار » رسید ، مردم‌آنجا طبق‌عادت‌دیرین‌خود که درمقابل شاهان ، بخاک میافتادند ، در برابر او نیز احترام و تعظیم را از حد گذرانیدند ، حضرت از اینکارشان ، فوق العاده ناراحت شد و فرمود : «**این چه کاری است که میکنید ؟**» آنها گفتند : این رسم ما است که سرداران و فرمانروایان خودرا باین گونه احترام میکنیم !

امام فرمود : « **بخدا قسم ، فرمانروایانتان از اینکارسودی نمی‌برند ، و شما هم نه در دنیا و نه درآخرت از این کار مشقت بار بیحاصل ، طرفی نمی‌بندید چقدر زیانبار است رنجی که کیفر بدنبال دارد ، و چه بسیار سود بخش است راحتی که ایمنی از آتش بهمراه دارد** » **(۳)**

علی علیه‌السلام بدینوسیله خواست بآنها بفهماند ، باآنکه خداآنها را آزاد آفریده است چرا باکرنش بیش از حد در مقابل بندگانی مثل خود شخصیت انسانی خویش را

---

(۱) سورهٔ منافقون آیه ۸

(۲) ان الله تبارك وتعالی‌فوض الی المؤمن کل شیء الاذلال نفسه وسائل ج۶ص۴۲۴

(۳) نهج البلاغه فیض ص ۱۰۹۴

لگدکوب کرده رسم « عبودیت » در برابر دیگران را همچنان زنده نگاه میدارند ؟!



اسلام آثار بردگی منحوس را محو میکند

هنگامیکه خورشید تابناك اسلام ، از افق مکه درخشیدن میگرفت ، ملتهازیر چکمهٔ استبداد ، آخرین رمق را طی میکردند و بساط دیکتاتوری و سلب آزادی از بندگان خدا ، رونق کامل داشت .

تودهٔ ملت ، زیر چنگال اهریمنانهٔ فرمانروایان و اشراف و سرمایه داران ، دست و پا میزدند و درمقابل اراده و خواست آنها قدرت ابراز هیچ نوع عکس‌العملی را نداشتند .

اسلام آمد ، برای آنکه مردم زجر کشیده و شکنجه دیده را از این وضع‌رقت بار نجات دهد و همه گونه آزادی معقول را درسایهٔ بندگی خدا بمردم اعطاء نماید :

« ای پیروان کتب صحیح آسمانی بیائید بیك اصل مشترك که میان ماوشما است عمل کنیم و آن اینکه غیر خدا را « عبادت و بندگی » نکنیم و برای او شریك قائل نشویم ، برخی از ما برخی دیگر را بجای خدا ارباب و صاحب اختیار خود ندانیم » (۱)

چون ، تودهٔ ملت دراثر فشار هیئت حاکمه و صاحبان زر وزور که میرفت استخوانهایشان توتیا شود ، اسلام را پناهگاه خوبی برای رهائی از عبودیت غیر خدا تشخیص دادند از اینجهت بسوی آن‌گرایش خاصی پیداکردند وطولی نکشید ، ارتش رهائی بخش اسلام ، در مقابل امپراطوریهای بزرگ ایران و روم که پایه های حکومتشان ، براساس محرومیت اکثریت ملت ، استوار بود ، قرارگرفت و آنان را

---

(۱) قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم ان لا نعبد الا الله ولا نشرك به شیئاً ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله (سورهٔ آل عمران آیه ۶۴)

بـــر اساس عدالت و مساوات و آزادی دعوت نمود .

هنگامیکه « **زهره** » افسر رشید اسلام ، در جنگ « **قادسیه** » با « **رستم فرخزاد**» فرمانده ارتش ایران ، **روبروگردید** ، رستم از او پرسید : « **دین اسلام چیست** ؟ زهره درجواب اوگفت : **اعتقاد به خدای یگانه و پیامبری محمد(ص) فرستاده او** رستم پرسید : دیگر چه ؟ زهره در پاسخ گفت : « **اخراج العباد من عبادة العباد الی عبادة الله و الناس بنو آدم وحواء اخوة لاب وام** اسلام آئینی است که مردم را از بندگی افرادی مانند خودشان ، نجاب میدهد و آنها را منحصراً بنده خدامیسازد همه مردم فرزندان آدم وحواء واز یك پدر و مادر هستند»[1]

ملت مسلمان ، چند صباحی در سایهٔ اسلام ، از نعمت وجودآزادی بمعنی واقع کلمه ، برخوردار بود ، تاحکومت اسلام ، بدست گروهی فرصت طلب ،که از زمان پیدایش اسلام ، زیر ماسك دینداری ، نقشهٔ انهدام ونابودی آنرا میکشیدند ، افتاد .

بنی‌امیه که خود ، از بقایای اشراف وثروتمندان مکه بوده‌اند ، و از دسترنج تودهٔ ملت ،آلاف والوف ، جمع‌کرده بودند ، ازموقعیت ، استفاده‌کرده ، همانطوریکه پیغمبر اسلام، خبرداده بود،حکومت آزادی بخش‌اسلام راتبدیل به سلطنت واستبداد ، نموده ، تودهٔ ملت را « عبید » و بردهٔ خود ساختند ![2]

وقتیکه فرزند آزاده و برومند اسلام ، حسین بن علی علیه‌السلام ، احساس کرد که بنی‌امیه اساس حکومت اسلام‌را ازمسیرواقعی‌خود ، منحرفکرده‌اند وهرگاه وضع ، همچنان ادامه یابد ، بیم‌آن میرودکه اساس و واقعیت دین ، ازبین برود ، از اینجهت، قیام کرد و با قیام خود ، بجهان بشریت ، اعلام نمود که حکومت اسلام غیر از روش جائرانهٔ این گروه از زمامداران خود سراست .

---

(۱) تفسیر الجواهر جزء اول ص ۷

(۲) پیغمبر فرمود : « **اذا بلغ بنو العاص ثلاثین ، اتخذوا دین الله دولا و عبادالله خولا** » . (**الغدیر ج ۸ ص ۲۵۷**)

آنوقتیکه عمّال جنایت پیشهٔ یزید ، حسین بن علی را تکلیف به تبعیّت ازیزیدنمودند ، در جواب آنها رسماً اعلام کرد : «**لااعطینکم بیدی اعطاء الذلیل ولا اقرلکم اقرار العبید ، . . هیهات منا الذلة یابی الله ذلك لنا ورسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت و انوف حمیة و نفوس ابیة من ان تؤثر طاعة اللئام علی مصارع الکرام ، انی لا اری الموت الاسعادة ولا الحیوة مع الظالمین الابرما » (۱) (۲) .**



درخاتمهٔ این بحث (آزادی شخصی) تذکریك نکته ضروری بنظرمیرسد ، و آن اینکه : ممکن است گفته شود : اگر اسلام ، طرفدار آزادی شخصی مردم است ، و میخواهد : همه کس ، مالك جان ومال واراده و عمل خود باشند ، پس چرا رژیم برده داری دوران استبداد و فئودالیته را برسمیت شناخته ، گروهی را بنام « برده و غلام » از بسیاری از حقوق شخصی و اجتماعی ، محروم کرده است ؟!

هرگاه اسلام ، طرفدار آزادی ملتها و نجات آنان ، از زیر چکمه‌های استبداد بوده نمی‌بایست ، اجازه دهد ، مشتی افراد تن پرورو بیکاره بنام « ارباب » مالك همه

---

(۱) هرگز دست تسلیم ، مانندذلت زدگان بدست شما نخواهم داد ، و مانندبندگان بحکومت شما تن نمیدهم ... هشیار باشید که بی‌پدر و مادر ناکس ، پافشاری کرده و مرا بین دو چیز مخیر ساخته ، بین شمشیر از نیام برآوردن و تن بمرگ دادن ، یاسرفرود آوردن در برابر دو نان و تن بذلت دادن ، چه دور است از من ذلت ! خدا و رسولش و دامنهای پاك و دماغهای غیرتمند و روح‌های بلندی که در برابر ناپاکان سرتسلیم ، فرود نمیآورند ، همه اباء دارند که من طاعت دو نان را بر قتلگاه سرفرازان برگزینم ... من مرگ را جز سعادت ، و زندگی با ستمکاران را جز ننگ و بدبختی نمیدانم (اقتباس از تنبیه الامه و تنزیه الملة مرحوم آیة الله العظمی نائینی ـ نفس المهموم مرحوم محدث قمی)

(۲) در بحث آزادی شخصی ، صرفنظر از مدارك یاد شده از مقالهٔ دانشمند معظم آقای سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی در مکتب تشیع نیز استفاده شده است .

چیز گروه فعال وزحمتکش دیگر(بردگان) باشند و باآنان همانند « **اجناس و امتعه**» معامله کنند نه اشخاص !!

از آنجاکه موضوع«بردگی» صرفنظرازجهات فوق ، خودنیزیکی ازمسائلی‌است که برخی از افراد بی‌اطلاع ومغرض ، آنرا دستاویز قرار داده ، علیه اسلام ، تبلیغات سوء میکنند ، از اینجهت لازم است ، برای روشن شدن ماهیت وعلل و کیفیت بردگی در اسلام ، این مسأله را دقیقاً مورد بررسی قرار دهیم ، تا معلوم شود که تجویز بردگی روی چه فلسفه‌ای بوده ، و چرا اسلام ، با آنکه طرفدار آزادی انسانها است ، آنرا یکباره لغو نکرده است ؟ !



اسلام و بردگی ؟!

آیا بردگی فطریست ؟

تاریخ بردگی بخوبی معلوم و روشن نیست و در بارهٔ منشأ آن نیز نظرات مختلفی ابراز شده بطوریکه « منتسکیو » در روح القوانین مینویسد ممکن است منشأ بردگی یکی از عوامل زیر باشد :

۱ ــ حقوق بین‌المللی اینطورایجاب میکرده که اسیران جنگی درحکم غلامان باشند تا آنها را نکشند ،

۲ ــ قانون مدنی روم به بدهکاران که مورد آزار و اذیت بستانکاران واقع میشدند ، اجازه میداده خودرا بآنها بفروشند و یا درعوض طلبهای خود آنها را بردهٔ خود سازند !

۳ ــ قانون طبیعت ، اولاد پــدری را که خود غلام است ، مانند پدرانشان غلام میکند ، زیرا این قانون اینطور ایجاب میکرده که چون پدر غلام میباشد و نمیتواند فرزند خودرا غذا بدهد . آنانهم باید درغلامی بسر برند .

۴ ــ حق بندگی ناشی از تحقیریك ملت نسبت بملت دیگریست که مبنی براختلاف عادات و رسوم میباشد.

۵ ــ منشأ اصلی آن وجود فرد قوی و ضعیف در اجتماع انسانی توأم با روح طغیان و استثمار است .

عوامل پنجگانه‌ایکه فوقاً ذکر شد همه دراین حقیقت باهم شریکندکه بردگی یك امر عرضی است که از خارج بواسطهٔ یکی از عوامل یاد شده برانسان تحمیل گردیده و اورا از حالت آزادی به بردگی کشانیده که اگر آن عوامل ممنوع و یا از بین برود بردگی نیز از بین رفته و ملغی خواهد شد .

لیکن بنابنقل منتسکیو ، ارسطو میخواهد اثبات کند که غلام و برده فطرتاً وجود داشتند و خواهد داشت [۱] وبعبارت دیگر ارسطو میگوید : بردگی برای عده‌ای فطریست ، خداوند برخی از مردم را آفریده تا برده و غلام دیگران باشند !

فیلسوف نامبرده در کتاب سیاست خود اینطور مینویسد « طبیعت غلام را خلق کرده و اصولا بربرها و اقوام دور از تمدن ، برای انقیاد و خدمتگذاری ، و یونانیان برای فرمانروائی و آزادگی آفریده شده‌اند [۲]

اگر ما گفتهٔ این فیلسوف را بپذیریم ، وبردگی را یك امر فطری بدانیم دیگر تلاش برای آزادی بردگان ؛ یك عمل بیفائده و خلاف فطرت بشمار خواهد رفت و بایستی بردگان همواره در زیر یوغ اربابان بیمروت زیست کرده و هرگونه تلاش آزادی آنان غیر صحیح خواهد بود !

حال باید دید که آیا اسلام ، بردگی را یك امر فطری و طبیعی میداند تا اگر قانونی بخواهدآن رالغوکند چون قانونی برخلاف طبیعت است قابل پذیرش ومشمرثمر نباشد ؟ یا آنکه اسلام بردگیرا یك امر عرضی میداندکه از خارج بجهت عواملی زود گذر و موقت برانسان تحمیل شده ، بطوریکه اگر عوامل پدید آورندهٔ آن روزی از بین رفت ممکن است بردگی نیز بدنبال آن راه نیستی را گرفته و بکلی از بین برود ؟

ما بطوریکه بعداً شرح خواهیم داد ؛ از طرز قوانین و مقرراتیکه اسلام برای آزادی و استخلاص بردگان ؛ قرار داده میتوانیم اینحقیقت را اثبات کنیم که بردگی یك امر فطری و طبیعی نیست ، زیرا اگر بردگی یك موضوع ذاتی و فطری برای بردگان میبود ، دراینصورت چنانچه قانون وآئینی درصدد برمیآمد ، آن را لغوکرده، حکم‌بآزادی بردگان بالفطرة نماید،آن قانون‌اقدامی برخلاف‌فطرت کرده بود درحالیکه

---

(۱) اقتباس از کتاب « روح القوانین » مبحث بردگی صفحات ۴۰۶ – ۴۱۳ طبع چهارم ، البته مؤلف عوامل دیگری را نیز ذکر میکند که ما از لحاظ اختصار از آنها صرفنظر کردیم .

(۲) تاریخ بردگی ص ۲۵ .

اسلام با اینکه دین فطرت است مقدمات برچیده شدن بردگی را فراهم ساخته بعلاوه تصریحات زیادی در دستورات اسلام دیده میشود مبنی براینکه یك ضرورت زمانی و فصلی بیش نیست و بهیچوجه جنبه فطری بودن و نحوهٔ آفرینشی ندارد یعنی چنین نیست که خداوند دو نوع مخلوق آفریده باشد ، یکنوع بایستی همیشه آقا و ارباب باشد ، نوع دیگر همیشه برده و غلام ، بلکه تمام افراد بشر را از یك پدر و مادرهمه را باهم برادر میداند ، تنها عوامل جنگی و ارثی و غیره که مربوط بضرورت فصلی و زمانی است ، باعث شده گروهی بر گروه دیگر جنبهٔ مولویت پیدا کند و گرنه مسألهٔ بردگی بهیچوجه جنبهٔ فطری بودن را ندارد .

نمونه های زیر برای اثبات این مدعی کافیست :

۱ ـ علی علیه‌السلام میفرماید : « **الناس کلهم احرار الامن اقرعلی نفسه بالعبودیة** » یعنی : تمام افراد بشر . آزاد وحر آفریده شدند مگر کسانیکه برضرر خود اقرار به بندگی نمودند » [۱] یعنی : راهی را پیش گرفتند که منجربه بردگی آنان گردید .

۲ ـ باز از نخستین امام شیعیان نقل شده که آنحضرت فرمود : « **لاتکن عبد غیرك و قد جعلك الله حراً** » یعنی : خود را بندهٔ دیگران مساز ، زیرا خدا ترا آزاد آفریده » [۲]

۳ ـ حضرت زین العابدین علیه‌السلام ، در ضمن رساله‌ایکه موسوم برسالهٔ حقوق است ، دراین‌باره چنین‌میفرماید: « **واماحق مملوكك فان تعلم انه خلق ربك و ابن ابیك وامك و من لحمك و دمك لم تملكه لانك صنعته دون الله ..** . یعنی ، حقوقیکه بردهٔ تو نسبت بتو دارد ؛ اینستکه بدانی او آفریدهٔ پروردگار تو و پسر پدر و مادر تو و از گوشت و خون تو است معنی اینکه مالك او هستی ، چنین نیست که

(۱) وسائل ج ۳ ص ۲۴۳

(۲) نهج البلاغهٔ فیض ص ۹۲۰ ایندو روایت ، در بحث آزادی شخصی نیز نقل شده است .

تو اورا آفریده ای نه خدا . . . »[۱] اینها نمونه‌هائی است که میشود از اینها این حقیقت را بدست آوردکه : بردگی از نظر اسلام ، یك امر عرضی و یکضرورت فصلی استکه ازخارج روی عواملی ، برعده‌ای تحمیل شده ، چنانچه آن عوامل از بین برود ، بطور مسلم بساط بردگی نیز بدنبال آن طبعاً بر چیده خواهد شد و اینطرز تفکر برخلاف نظریهٔ ارسطو ، خود یکقدم بطرف آزادی بردگان است .



دورنمائی از وضع رقت بار بردگان پیش از اسلام

واقعاً برای یکنفر آدم با وجدان و منصف ، مطالعهٔ احوال بردگان قبل از اسلام ، امری بس دشوار ومشکل است زیرا درضمن مطالعهٔ سرگذشت و وضع زندگی این بیچارگان‌وبندگان‌خدا بچنان صحنه های رقت بار و شکنجه ها و آزار های غیر انسانی‌وکارها و عملیات قرون وسطائی برخورد میکنیم که عقل و وجدان آدمی چنان معامله‌ای را حتی با حیوانات موذی و درنده نیز جائز نمیشمارد .

ما گوشه‌ای از آنهمه اعمال خلاف انسانی و عقائد ناروائیکه مردم در طول تاریخ بشری نسبت باین بینوایان روا داشته و اجراء نموده‌اند و شکنجه هائیکه این بیچارگان ، تنها بجرم بردگی از دیگران دیده و تحمل کرده‌اند ، دراین جا میآوریم آنهائیکه خواستار تفصیل بیشتری هستند میتوانند از کتابهای مفصلی که دراین‌زمینه نوشته شده استفاده نمایند[۲] .

« آلبرماله » مؤلف کتاب « تاریخ رم » عقائد رومیها را دربارهٔ بردگان اینطور شرح میدهد : « درنظر قانون ؛ غلام و برده ، یك شخص ؛ یا انسان نیست ، بلکه غلام

(۱) تحف العقول ص ۲۶۲ ـ مکارم الاخلاق ص ۴۸۵

(۲) از قبیل روح القوانین ـ بردگی از نظر اسلام ـ تاریخ تحولات اجتماعی ـ تاریخ بردگی ـ تاریخ رم ـ شبهات حول الاسلام ووو .

چیزی است ، یا بقول یکی از مورخین « لاتینی » آلتی است که میتواند حرف بزند ! بنابراین هیچگونه حقی ندارد ! [۱] .

« منتسکیو » نویسندهٔ کتاب « روح القوانین » مینویسد : « در قانون افلاطون، مقرر شده بود که غلام نمیتواند از دفاع طبیعی استفاده نماید یعنی اگر باو حمله‌ور شدند نمیبایستی برای دفاع از خود اقدام کند ! افلاطون بموجب این قانون حق دفاع طبیعی را از غلام سلب نموده و درعین حال ، حق دفاع مدنی هم باو نداده بود ! یعنی نمیتوانست بدادگاه مراجعه وشکایت کند .

در اسپارت ، غلامان نمیتوانستند در قبال آزاری که بآنها شده و یا دشنامی که بآنها داده‌اند بدادگاه شکایت کنند و غلامان اسپارتی از این حیث بقدری بدبخت بودند که نه تنها غلام یکنفر بلکه غلام جامعه محسوب میشدند ؛ زیرا همه کس میتوانست بدون بیم از قانون آنها را اذیت نماید ! [۲]

نویسندهٔ کتاب تاریخ‌رم ، بازدربارهٔ احوال بردگان کشور رم ؛ اینطور مینویسد: « غلامان ؛ مانند حیوانات بایستی فقط کارهای سخت و مشکل از قبیل : تمیز کردن خندقها ، سنگ فرش نمودن جاده‌ها ، بریدن خارها ، بیل زدن باغها ، کندن نباتات مضرّه از مرتعها ، خورد نمودن گندمها ، پاك کردن مخزن و مستراحها . . . . . را انجام دهند !

اگر بنده‌ای درانجام اینگونه خدمات ؛ قصور میورزید ، مجازاتهای شدید گوناگون میدید ؛ چوب و شلاق میخورد ؛ زنجیر میشد ، بآسیابش می‌بستند تابجای شتر و اسب کار کند ! بحفر معادن میگماشتند ، درزیر زمینهای تاریك و نمور حبس میکردند ، و اعدام میکردند !

با آنکه چهارپایان درروزهای عید ازکار معاف بودند ، غلامان‌معافی‌نداشتند [۳]

---

(۱) تاریخ رم ص ۱۴۹ .

(۲) روح القوانین ۴۲۴ طبع چهارم

(۳) تاریخ رم ص ۱۵۰

علاوه بر این جنایات که از رومیان نقل شده ، اغلب اوقات صرفاً بقصد التذاذ و تفریح ، سر و گردن و پشت و پهلوی آن بینوایان را زیر ضربه های شدید تازیانه مجروح و خون آلود میساختند ، خوابگاه بردگان ، زندانهای تنگ و تاریك و بدبو و مملو از حشرات و موشها بود که حتی از اصطبل حیوانات هم بدبوتر و تنگتر بوده است [1].

از تفریحات رجال و اشراف رومی این بوده‌که بردگان بیچاره را دریك میدان نمایشی با حیوانات وجانوران درنده وگرسنه نظیر شیر و ببر و پلنگ جمع میکردند، همینکه بندگان خودرا درچنگال آن حیوانات درنده گرفتار میدیدند ، فغان و ضجهٔ آنها بلند میشد ، دراین وقت بودکه غریو شادی و شوق و شعف اشراف بعرش میرسید؛ وهم چنین از تفریحات این بزرگان اصیل و نجیب ! این بود که دودسته از این بردگان را با شمشیر برهنه بجان یکدیگر میانداختند تاآنها سر و صورت و اعضای یکدیگر را مجروح ساخته و خون آلود سازند و این اشراف جنایتکار از دیدن چنین منظرهٔ وحشتناك و خونباری مسرور و شادمان گردند ، اگر بردگان بینوا باین سر نوشت رضا نمیدادند ، بدست سربازانی که‌گرداگرد میدان جمع شده بودند ، قطعه قطعه میشدند. ونیزازتفریحات دیگراشراف رومی این‌بودکه‌غلامان رامجبورمیکردند ؛ دست خودرا در استوانه‌ای پر از زنبور و عقرب فرو برند تا اربابان آنها از تشنجات چهرهٔ آنان ، مسرور و خندان گردند [2].

سخن کوتاه اینکه اربابان حق داشتند ، غلامان خودرا بدون هیچگونه مانعی بکشند و یا بانواع شکنجه‌ها معذب سازند و بطور کلی هربلائی که میخواستند میتوانستند بر سر آنان بیاورند متأسفانه هیچ مقام و مرجع صلاحیتدار و مسئولی نبود که از آنهمه وحشیگریها واجحافات وتعدیات اشراف و اربابان بیرحم جلوگیری کند ویاغلامان بینوا بوسیلهٔ آنها بتوانند از زیربارآنهمه جنایات و شکنجه‌ها خلاصی

---

(۱) اقتباس ازکتاب « شبهات حول الاسلام » ص۳۲ - برهان قرآن

(۲) تاریخ تحولات اجتماعی ج ۱ ص ۴۹

یا بند بلکه طبق عقیدهٔ « آنتونیل » **برده از ارباب خود ، جز شلاق ، نان و یک تکه پارچه حق دیگری ندارد** (۱)

و هرگاه از او حمایتی هم میشد بخاطر این بودکه معتقد بودند : « برده‌ابزاری است و ازابزار باید تاحدی مراقبت ومواظبت کردکه برای کار مناسب و لازم است»(۲)

این بودفهرستی از احوال رقت باربردگان تا زمان ظهور اسلام(۳) حال باید به بینیم که اسلام برای بردگان بیچاره چه فکری کرده و چه معامله‌ای با آنها نموده است ؟



نظر اسلام درباره بردگان

بطوریکه دربحثهای گذشته گفته شد ؛ اسلام بهیچوجه بردگی را فطری‌نمیداند و عقیده ندارد که خداوند دو نوع انسان آفریده : یکی بنام ارباب و آزاد که دارای همه گونه شخصیت انسانی و حقوقی است ، و دیگری بنام غلام و برده که از جمیع شئون حیاتی و حقوق مدنی و اجتماعی محروم است !

بلکه‌تمام افرادبشر راازنسل یک پدر ویک مادر میدانند ودرعین اعتقاد بانسانیت همه ، هیچگونه امتیازی نه از نظر سیاه و سفید و نه از نظر ثروت و فقر و نه از نظر ارباب و برده . . . قائل نیست **« یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر وانثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم** یعنی : ایمردم ما تمامی شما را از یک پدر و مادر آفریدیم و شما را ملتها و قبائل مختلف قراردادیم

(۱) بردگی تألیف موریس لانژله ص ۲۴

(۲) همان کتاب ص ۲۹

(۳) برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به کتاب « از بردگی تا آزادی » ـ تاریخ تمدن ویل دورانت . .

تاشناخته‌شوید(یعنی اینگونه‌اختلافات‌هیچگونه‌دلیلی بر تفاوت شخصیت شما نیست بلکه فقط بمنظور شناسائی است) گرامی‌ترین شما نزد خداوند پرهیزکار ترین شما است (۱)

از نظر اسلام هیچکس حق ندارد دیگران‌را خواه برده وخواه‌آزاد، مورد اذیت وآزارقرارداده و بحقوق دیگران تجاوز کرده و یا دیگران را مورد تحقیر و شکنجه قرار دهد .

اسلام مردم‌را مانند دندانه‌های شانه با هم مساوی دانسته و علت العلل هلاکت و نابودی ملتها و اقوام را ناشی از عدم مساوات آنان در برابر قانون و اجرانشدن آن‌درحق‌همه میداند وآزادی هرکس را فقط تامرزقانون محترم شمرده وعلیه تبعیضات نژادی با شدید ترین وجهی مبارزه کرده است (۲)

اسلام برخلاف اعتقاداتیکه مردم روم ویونان و عربستان و غیره درحق بردگان داشتند مبنی براینکه بردگان هیچگونه شخصیت حقوقی ندارند ؛ بآنان شخصیت حقوقی بخشید یعنی بردگان را نیز درصف سائر مردم قرارداد وبرای همهٔ آنان حقوق متناسب جعل و تشریع فرموده است . -

و اگر احیاناً در بعضی از موارد اختلاف کمی درحقوق آنان دیده میشود ، آنهم تنها روی علل وجهاتی است که مصلحت غلامان و بردگان ، ویامصالح اجتماع ، در آنها درنظر گرفته شده وگرنه هیچگونه تحقیر و توهینی در آنموارد منظور نبوده است (۳)

پیغمبر اسلام آنچنان در حق بردگان توصیه و سفارش نموده و آنقدر در مقام قانونگذاری رعایت حق آنان‌کرده و بقدری ـ چه از لحاظ گفتاروچه از لحاظ عمل ـ بآنان شخصیت بخشیده و مردم را نسبت بآنان خوشبین و رئوف و مهربان ساخته که بطور مسلم بالاتر از آن ممکن بلکه متصور نیست .

---

(۱) سورهٔ حجرات آیه ۱۴

(۲) مراجعه شود به بحث « مساوات همه جانبه »

(۳) موارد اختلاف حقوق مردم آزاد و برده را باید درکتب فقه جستجو کرد .

ماذیلا گوشه‌ای از نظرات اسلام را راجع بشخصیت وارزش بردگان نقل‌میکنیم و ضمناً از خوانندگان محترم تقاضا مینمائیم ، قدری در باره آنها دقیق شوند آنگاه فهرست احوال بردگان پیش از اسلام را درنظر مجسم ساخته و باگفتار و کردار اسلام و مسلمانان صدر اسلام مقایسه کنند ، تامعلوم شود که مفهوم بردگی آنطوریکه اسلام برای ضرورت فصلی ، تجویز کرده تا چه اندازه با بردگی پیش از اسلام و یا بردگی درمیان ملل غیر مسلمان فرق داشته و دارد ؟

۱ ـ اسلام مرز بردگی و آقائی را از میان برداشته همه را باهم برادر قرار داده است :

پیغمبر اکرم فرمود : **« اخوانکم خولکم جعلهم الله فتنة تحت ایدیکم فمن کان اخوه تحت یده فلیطعمه من طعامه و لیلبسه من لباسه ولایکلفه ما یغلبه فان کلفه ما یغلبه فلیعنه** یعنی : بندگان‌شما برادران شماهستندکه خداوند برای امتحان ، آنها را زیردست شما قرارداد ؛ بنابراین هرکسی برادر وی زیردستش باشد ، باید از غذای خود بدوبخوراند و لباس خویش بر او بپوشاند و کاریکه بیش از طاقت وی باشد بدو رجوع نکند و اگر کار سختی باو محول کرد و از طاقت او بیشتر است باوکمك کند » [1]

۲ ـ پیغمبر اسلام ؛ آنچنان در حق بردگان ، رعایت احترام نموده که حتی حاضر نشده کسی آنها را بنده یا کنیز بخواند : **« لایقل احدکم هذا عبدی وهذه امتی ولیقل فتای و فتاتی»** یعنی : هیچکس حق ندارد خدمتکار خود را « عبد » و « امه » (غلام و کنیز) بخواند بلکه می‌باید خدمتکار مرد را « فتی یعنی : جوانمرد ـ آقا » و خدمتکار زن را « فتاة یعنی : دوشیزه و خانم » بخواند [2]

۳ ـ اسلام ؛ بقدری در اصلاح حال بردگان کوشید و آنچنان آنها را عزیز و گرامی معرفی کرد که اگر کسی غلام خودرا کتك بزند ، مارك « بدترین فرد انسانی»

---

(۱) نهج الفصاحه ص ۲۰ ـ بحارالانوارج ۱۵ ص ۴۱ .

(۲) شبهات حول‌الاسلام ص ۳۴ ـ برهان قرآن

روی او زده میشود تا دیگر کسی بجرم بردگی ؛ بنده‌ای از بندگان خدا را نیازرده و دست تعدی بطرف آنان دراز ننماید ، امام ششم نقل میکنند که پیغمبر اکرم فرمود : « ألاأُ نبّئکم بشرّ الناس؟ قالوا بلی یا رسول الله فقال : **من سافر وحده و منع رفده وضرب عبده** یعنی : آیا خبر دهم شما را به بدترین مردم ؟ اصحاب عرض کردند : بلی یا رسول الله پیغمبر فرمود : « کسیکه تنها بمسافرت رود و میهمان را نپذیرد و بنده‌اش را کتك بزند » (۱)

۴ ـ اسلام برخلاف مردم یونان و روم و عربستان و سائر بلاد ، که دیواری بارتفاع واستحکام دیوار چین بین بردگان وار بابان ، ایجاد کرده بودند ، آن بینوایانرا از تیپ آدمیان خارج ، و بانواع شکنجه و عذاب آزرده میساختند ، مانند چهار پایان در توی اصطبلها مسکن داده و لباسهای ژنده بآنها میپوشانیدند وغذاهای گندیده ومانده بآنها میخورانیدند و بکارهای سخت و دشوار و امیداشتند و درصورت تخلف ؛ باشلاق و چوب و چماق و کند و زنجیر و حبس در سردابها و زندانهای تاریك و نمور ، بآنها کیفر میدادند و بطور کلی در مقابل آنهمه بیعدالتیها دستور میدهد : **« حال بندگان خودرا مراعات کنید ، هرچه خود میخورید بآنها بخورانید و هرچه خود میپوشید بآنها نیز بپوشانید و اگر مرتکب گناهی شدندو نمیخواهید آنها را ببخشید ، فقط میتوانید آنها را بفروشید وگرنه حق هیچگونه شکنجه و عذابشان را ندارید » (۲)**

روزی علی علیه‌السلام ببازار کرباس فروشان رفت و دوعدد جامه یکی را بسه درهم و دیگری را بدو درهم خرید ، جامهٔ سه درهمی را بغلامش قنبر داد و خود جامهٔ دو درهمی را برداشت ، غلام عرض کرد: «چون شما امیرمؤمنانید و برای مردم روی منبر سخنرانی میکنید از اینجهت شما بجامهٔ سه درهمی از من سزاوار ترید » علی فرمود : من حیامیکنم از اینکه از تو برتری جویم زیراازرسولخدا شنیدم که‌میفرمود:

---

(۱) بحارالانوارج ۱۶ ص ۴۰
(۲) نهج‌الفصاحة ص ۵۲

ألبسوهم مما تلبسون و أطعموهم مما تأكلون یعنی : از آنچه که خودتان میپوشید بآنها بپوشانید ، و آنچه که خود میخورید بآنها بخورانید » [۱]

پیغمبر اسلام فرمود : « **بندگان شما برادران شما هستند ، نسبت بانها نیکی کنید . آنها را درکارهای مشکل خود بکمك گیرید و در کارهای سخت و دشوار کمك نمائید » (۲)**

و نیز از آنحضرت ، نقل شده است که فرمود : « **اوصانی حبیبی جبرئیل بالرفق ، بالرقیق حتی ظننت انه سیضرب له اجلا یخرج فیه حراً** ـ آنقدر حبیبم جبرئیل دربارهٔ مدارای **با بردگان مرا ، سفارش کرد که گمان میکردم ، خدا برای** آزادی آنها وقتی **تعیین خواهد** نمود [۳]

ابوذر غفاری دارای دوبرد قیمتی بود که آنها را روی خود میانداخت پس از چندی یکی از آنها را برای خود جامه درست کرد و باعبائی خود را میپوشانید ؛ و برد دیگر رابغلامش داد، هنگامیکه مردم از ابوذر چنین عملی دیدند بعنوان نکوهش باو چنین گفتند : « اگر هر دو برد را خودت میپوشیدی ، زیباتر و جمیل تر می‌بود » ابوذر درجواب اینطور گفت : لیکن از پیغمبر اسلام شنیدم که میفرمود : « **ببندگان خود از آنچه که خود میپوشید بپوشانید و از آنچه که خود میخورید بخورانید » (۴)**

پیغمبر اسلام مردی را سواره دید که غلامش درقفای اوپیاده روان بود ، پیغمبر

---

(۱) بحارالانوارج ۱۶ ص ۴۱

(۲) نهج الفصاحه ص ۵۲ .

(۳) در روایت دیگری نقل شده : « حتی ظنت ان الناس لاتستعبد و لا تستخدم » نقل از کتاب النظم الاسلامیة ص ۴۶۴ .

(۴) بحارالانوارج ۱۶ ص ۴۰ .

با نمرد فرمود : « غلامت را هم سوار کن ، او برادر تو است و روح او مثل روح تو است » (۱)

« یا سر » و « نادر » ، که هر دو از غلامان حضرت رضا علیه السلام بودند ، نقل میکنند : که حضرت رضا بما فرمود : **« هرگاه مرا بالای سرخود دیدید و شما مشغول غذا خوردن بودید ، از جای خویش حرکت نکنید تا وقتیکه غذای شما تمام شود» (۲)**

وقتی امام صادق علیه السلام ، غلامی را برای انجام کاری فرستاد ، او رفت و دیر کرد، حضرت بدنبال وی رفت و اورا درخواب دید ، بالای سر اونشست و انتظارکشید تا بیدار شد ، باو روکرد و فرمود : « ای مرد چرا توهم شب میخوابی و هم روز ؟ شب برای استراحت شما و روز هم برای رفع نیازمندی ما » (۳)

اینها نمونه‌های مختصری ازدستورات حقوقی واخلاقی اسلام راجع به بردگان ، و گوشه‌ای از اعمال و رفتار پیشوایان دین و مسلمانان صدر اسلام ، نسبت بغلامان بود که اگر آیاتیراکه احسان به بردگان را سفارش میکند مانند : **« واعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئاً و بالوالدین احساناً . . و ما ملکت ایمانکم . .** یعنی : خدا را بپرستید و چیزی را باو انباز مکنید ، با پدر و مادر . . . و آنهائیکه مالك آنها شده‌اید (یعنی غلامان) نیکوئی کنید » (٤)

و هم چنین کارهائیکه پیغمبر اسلام در راه ترفیع شأن بردگان نموده از قبیل اینکه پیمان برادری بین بردگانی مثل : بلال حبشی وزید بن حارثه و خارجة بن زید و آزادگانی مانند : خالد بن رویحهٔ خثعمی و حمزة بن ابیطالب و ابوبکر بن ابی قحافه برقرار فرمود واینکه ازبهترین خانواده‌ها برای بردگان ازدواج نمود ودرمرحلهٔ

---

(۱) تاریخ بردگی ص ۷۴ این روایت رااز کتاب تاریخ سیاسی اسلام ، نقل میکنند.

(۲) بحارالانوار ج ۱۵ کتاب العشرة ص ۴۱ .

(۳) روضهٔ کافی ص ۸۷

(۴) سورهٔ نساء آیه ۳۶

نخست دختر عمهٔ خود ، زینب دختر جحش را بازدواج زید بن حارثه غلام درآورد، و درمرتبهٔ دوم دخترشخصیتی مانند زیاد بن‌لبید رئیس قبیلهٔ بنی‌بیاضه را برای جویبر ازدواج کرد ، بعلاوه با بودن مردان آزادی مانند عمر و ابوبکر ودیگر از مهاجرین و انصار ، غلامزاده‌ای چون « اسامة بن زید » را رئیس ارتش اسلام کرد و بجنگ دشمنان رومی بجانب شام رهسپار فرمود (۱)

خلاصهٔ کلام اینکه : اگرما رویداد های تاریخی مربوط به بردگان صدراسلام را بدستورات و مقررات اخلاقی و حقوقی اسلام که گوشه‌ای از آنها را نقل کردیم اضافه نمائیم ، آنوقت معامله عادلانهٔ اسلام نسبت به بردگان روشن ، و جای هرگونه اشکال و خورده گیری نسبت باینموضوع ، خود بخود رفع خواهد شد .



چرا اسلام بردگی را یکباره لغو نکرد ؟

تا اینجا اینمطلب بخوبی‌روشن‌گردیدکه اسلام برخلاف روش‌های جائرانه وغیر انسانی‌ئیکه درکشورهائی مانند : روم ؛ یونان ، عربستان و غیره ، درحق بردگان عملی میشده ؛ شالودهٔ یکروش عادلانه‌ای را پی‌ریزی کرد که اگر آن مقررات عملی میشد ؛ بردگان وغلامان نیزمانند سایر مردم دارای همه نوع حقوق فردی و اجتماعی میشدند و وضع آنان شبیه بوضع کارگران و نوکرهای آزاد ، نسبت بکار فرمایان و اربابان میگردید .

در اینجا ممکن است یك سؤال پیش بیاید و آن اینکه : باآنهمه توجهات مخصوصیکه‌اسلام، نسبت بغلامان مبذول‌داشته‌و بطوریکه‌درفصل آینده‌توضیح داده‌خواهد شد ؛ آنهمه راه برای استخلاص بردگان قرار داده ؛ چرا مانند « اعلامیهٔ حقوق بشر»

(۱) رجوع شود بکتاب « شبهات حول الاسلام ، فصل : الاسلام و الرق ـ و کتاب : العدالة الاجتماعیة فی الاسلام فصل « المساوات العامة » و کتاب برهان قرآن ،

یکباره بردگی را لغو نکرد و راههای استعباد و برده داری را از بین نبرد ؟

اگر اسلام با روش بردگی موافق نبود و دلش بحال غلامان بینوا سوخته بود می‌بایست یکباره زیربنای پوسیدهٔ رژیم بردگی و برده فروشی و استعباد را زده ؛ هرراهیکه منجر باستعباد افراد بشر ، چه از طریق جنگ و چه از غیر آن میشده ؛ مسدود کرده وجلوگیری نماید ، و حال آنکه میدانیم : نه تنها اسلام‌بردگی را بطور کلی ابطال و لغو نکرد بلکه باتباع خود اجازه داد ، اسیران جنگی را برده و غلام خود ساخته ، مالك الرقاب آنها باشند !

این است اشکال مهمی که ممکن است در بیشتر اذهان مردم ، مخصوصاً طبقه جوان و بی‌تجربه اثر عمیقی از خود باقی گذارده باشد . ما برای رفع این اشکال ناگزیر دو عنوان زیر را توضیح میدهیم :

۱ ـ الغای بردگی بطور کلی درآن روز ممکن نبود .

۲ ـ اسلام تمام طرق برده‌گیری ابتدائی جز جنگ را مسدود کرد .

باید در نظر داشت که اسلام ، در عصری بعنوان قانون آسمانی و آئین جاودانی ؛ برای راهنمائی و نشان دادن راه و رسم صحیح زندگی و خاتمه بخشیدن به ظلم و بیدادگری و برقراری اصول عدالت و مساوات و برادری ، نازل شد که درسر تاسردنیای‌آن روزمخصوصاً محیط تاریك عربستان ، برده داری واصول‌فئودالیزم ازلوازم‌اولیه زندگی بشمار میرفت ، بطوریکه بهیچوجه امکان نداشت یکباره و بطور کلی اصول برده داری و روش آقائی وغلامی را یکباره لغو و ابطال کرد زیرا اولا نظم اقتصادی مردم آن روز که برپایه های غلط اربابی و غلامی استوار بود بهم میخورد و اوضاع زندگی جامعهٔ آن روز از هم پاشیده میشد .

بطوریکه میدانیم در آنروزگار یکعده افرادی بنام ارباب که مردمی تن پرور وبیکار ولی درعین حال پر توقع وعزیز بیجهت که هیچ هنری جز آنکه مانند زالوئی ازدسترنج‌ومحصول‌زحمات‌بردگان‌استفاده‌نمایند ؛ نداشتند ، همهٔ کارهای‌تولیدی‌و غیره‌را برده‌های‌آنان‌انجام‌میدادندولی‌ثمره ومحصول‌کارهای‌آنان عائد اربابانشان میشد ، روی

اینحساب اگر اسلام ، یکباره و بطور کلی بردگی را لغو میکرد ، نظام اقتصادی و اجتماعی مردم ، یکمرتبه از هم پاشیده و وضع نابسامانی پیدا میکرد ، از اینجهت اسلام راه دیگری پیش گرفت که در عین آنکه بردگی خواه ناخواه از بین خواهد رفت ، نظام اجتماعی و اقتصادی جامعه نیز از هم گسسته نخواهد شد و آن راه اینکه:

اولا درمرحلهٔ نخست ، مردم را ترغیب بکار و کوشش ؛ و تحذیر از تنبلی و بیکاری وعیاشی نمود ودرثانی راههای زیادی برای استخلاص بردگان قرار داد تا کم کم هم بردگی لغو گردد و هم مردم باصول کارگری و زندگی آرام و دور از عیاشی عادت کنند .

و ثانیاً همانطوریکه گفته شد ، بردگان از اربابان بیرحم و بیمروت خود ، شکنجه ها دیده و ضربه‌ها خورده بودند ، اگر اسلام یکباره بردگان را از زیرفرمان اربابان رها میساخت و بآنها آزادی میبخشید ، چه بسا ممکن بود غلامان زجر دیده و ستمکشیده براثر عقده‌ها وکینه هائیکه از اربابان خود ، در دل ذخیره کرده بودند، دست بانقلابهای خونین و انتقام جوئیهای مبنی بر احساسات زده ، عکس العملهای شدید و حادّی از خود نشان داده ؛ ضربه های محکمتر وسخت‌تری بر شرف وحیثیت انسانی وارد سازند و در نتیجه امنیت عمومی و وضع سیاسی جامعهٔ آنروز را به خطر اندازند .

اینموضوع در تاریخ نظائر فراوانی دارد که ما برای نمونه آزادی غلامان **«ولسینی»** راکه پس از تحصیل آزادی ، از راه انتقامجوئی دست باقدامات شگفت آوری نسبت باربابان خود زدند ، در اینجا از کتاب روح القوانین نقل مینمائیم .

« منتسکیو » دربارهٔ مفاسد رها ساختن دستجمعی بردگان دریك زمان ، چنین مینویسد : «آزادکردن عدهٔ بیشماری از غلامان بوسیلهٔ وضع یکقانون مخصوص صلاح نیست، زیراموجب اختلال نظم‌اقتصادی‌جامعه‌میگردد وحتی‌معایب‌اجتماعی‌وسیاسی‌دارد؛ مثلا در ولسینی چون غلامان آزاد شده حق رأی دادن در انتخابات را پیدا کردند ، حائز اکثریت گردیده و قانونی وضع نمودند که بموجب آن ، هرکسی از افراد آزاد

عروسی نماید ، یکی از غلامان آزاد شده باید درشب اول عروسی با دختر تازه عروس بخوابد و شب دوم اورا تسلیم داماد نماید!

بنا براین آزادکردن غلامان باید تدریجی باشد ؛ مثلا ممکن است قانونگذار، اجازه بدهد ، غلامان از عوائد کارهای خود ؛ سرمایه گرد آورده ، خود را از آقای خویش خریداری نمایند[۱] ویادورهٔ غلامی را محدود کنند ؛ همانطوریکه موسی علیه‌السلام دورهٔ غلامی عبرانیان را به شش سال محدود نمود[۲] و نیز ممکن است هرساله عدهٔ معینی از غلامان را آزاد نمایند ، مشروط باینکه سن و سال و صحت مزاج و کسب‌و صنعت‌آنها اجازه بدهد که بتوانند معاش خودرا تأمین نمایند »[۳] .

بطوریکه ملاحظه فرمودید ؛ منتسکیو نیز آزادی بردگان را یکمرتبه ، روی علل اقتصادی و سیاسی جائز نمیشمارد بلکه بعقیدهٔ او بایستی بردگان تدریجاً آزاد گردند همچنانکه موسی علیه‌السلام عبرانیان را تدریجاً آزاد فرمود .

دلیل و راه سومیکه میتوان برای‌عدم جواز آزاد ساختن یکبارگی بردگان آورد ، همان مطلبی است که دکتر « گوستاولبون » بدان اشاره میکند و آن اینکه از آنجائیکه بردگان از دیر زمانی تحت رقیت زیست کرده و در اثر زندگی طفیلی که داشتند ، بی تجربه و بی‌استعداد بار آمده‌اند از اینجهت اگر اسلام ؛ همهٔ آنها را یکباره از قیدبردگی آزاد میساخت ، ممکن بود براثر نداشتن تجربه کافی وکاردانی و لیاقت ، قادر به تشکیل زندگی مستقل و ادارهٔ آن نباشند و در نتیجه مانند غلامان قدیم آمریکا که بعداز آزاد شدن بر اثر علت یادشده ، بکلی نیست و نابود شده‌اند ؛ از بین میرفتند[٤] .

---

(۱) این همان دستور مکاتبه است که بعداً بیان خواهیم کرد .

(۲) روایات زیادی از معصوم رسیده مبنی براینکه بندهٔ با ایمان پس از ۷ سال خدمت ، خود بخود ، آزاد میشود .

(۳) روح القوانین ص ۴۲۶ طبع چهارم .

(۴) تمدن اسلام و عرب ص ۴۸۲

بنابراین ، روی علل و جهات یادشده ، قانونگذار اسلام ، در عین آنکه بایستی برای استخلاص بردگان ، فکری اساسی و برنامهٔ کاملی تنظیم نماید و آنها را از آن همه شکنجه‌ها و ستمها که از دست هر بی‌سروپائی تحمل میکردند ، نجات بخشد ، درعین حال نبایستی از امور یادشده غفلت ورزیده ، بردگان سرخورده و بی‌استعداد و بی‌تجربه را یکباره آزاد سازد زیرا چنین آزادی ممکن است هم بضرر بردگان و هم بضرر اجتماع باشد[1]



اسلام تمام طرق برده‌گیری ابتدائی جزجنگ را مسدود کرد

اسلام تمام راههائیرا که برای برده ساختن دیگران در دورانهای گذشته رواج داشت مانند : یورش ناگهانی بمنظور گرفتن اسیر و برده ، مدیونیکه از پرداخت دین خود عاجز بود ، صاحب دین ، اورا درعوض آن ، بردهٔ خود میساخت ، فروختن افراد آزاد خود و یا فرزندان خود را بدیگران ، و غیر اینها که در ملل دیگر مرسوم بود؛ اسلام همهٔ این راهها را نامشروع معرفی کرده است .

اسلام ، هیچ راهی برای بردگی ابتدائی جز طریق جنگ را قانونی نمیشناسد تازه آنهم روی صلاحدید پیشوای مسلمانها است که اگر برده ساختن اسیران جنگی را مصلحت ندانست میتواند : یا از آنها پولی بعنوان « فدیه » بگیرد و آزادشان سازد و یا آنکه آنها را مورد عفو عمومی خود قرار دهد . ما در اینجا ناگزیریم برای روشن شدن مطلب دو نکتهٔ زیر را توضیح دهیم :

۱ ــ اسلام با چه اشخاصی میجنگد ؟

۲ ــ اسلام با اسیران جنگی چه معامله‌ای میکنند ؟

اسلام برخلاف مردم دنیا پرست و شهوتران ؛ و پادشاهان و رؤسای جاه طلب قرون گذشته ، که برای کشورگشائی و توسعه طلبی و حب استعباد و استثمار؛ شعله‌های

(۱) النظم الاسلامیه ــ المیزان ج ۶

سوزان و آتشهای خانمان برانداز جنگ را برمیافروختند ؛ و چه بسا خونهای مردم بی‌گناه را فدای مطامع مادی وهواهای نفسانی خود ساخته ، مملکتهائیرا بخاك و خون کشیده و ویران میساختند ؛ هیچگاه برای کشور گشائی ؛ جاه طلبی ؛ مطامع مادی ، اشباع غریزهٔ خود خواهی و بالاخره غیر از اشاعهٔ حق و از بین بردن باطل ، باکسی، یا جمعیت و کشوری نمیجنگد . بلکه اسلام ؛ تنها با مردم فاسدیکه بهیچوجه حاضر نیستند اصلاح شوند و یا با حق و عدالت آشتی کنند ، میجنگد .

اسلام بعقائد آن عده از کفاریکه دارای دین مستقلند مانند یهود ؛ نصاری و مجوس ؛ و حاضرند با حکومت اسلامی سازش کرده مبلغی بعنوان مالیات « جزیه » که برای حفظ جان و مال آنان مصرف خواهد شد ، باو بپردازند ، احترام گذارده و آنان را در کنف لطف و عنایت عام خود از همه گونه نا امنیها حفظ کرده و آزادی عقیده میدهد .

اما کفاریکه دارای دین مستقل نیستند و یا بهیچوجه حاضر نیستند باحکومت اسلامی سازش‌کنند ، نه مسلمان شوند و نه مالیات بپردازند و نه حاضرند که درقلمرو حکومت آنان ، اسلام آزادانه دستورات اخلاقی و دینی خود را نشر و تبلیغ کند ، معلوم‌است چنین مردمی سرعناد وجنگ دارند وبهیچوجه حاضر نیستند از انحرافات عقیده‌ای و اخلاقی دست کشیده و بروش و آئین حق و انصاف و عدالت و انسانیت بگرایند !

هیچ شکی نیست که اسلام ، نظر باینکه میخواهد مردم ، با آئین خرد وانصاف و انسانیت بگروند و از مفاسد اخلاقی و عقیده‌ای دست کشیده و پیروی از دستورات حیات بخش او کرده ، سعادت جاودانی را دریابند ، در مقابل چنین مردمی که از مسیر انسانیت منحرف شده و با آئین سعادت بخشی چون اسلام که بهترین نسخهٔ امراض روحی و اخلاقی و اعتقادی جامعهٔ بشریت است ؛ سرستیز و جنگ دارند ، ناچار است بجنگد و این خارها را از سرراه قافلهٔ سعادت انسانی دور سازد .

بعقیدهٔ اسلام ، اینعده مردم مانند افرادی هستند که آثار مرض و مسمومیت‌از

چهره واعمالشان هوید است اما بهیچوجه حاضر نیستند خود را مریض و مسموم جلوه دهند و لذا با اکیپهای پزشکی که برای مبارزه با امراض و مسمومیت آنها بدیارشان فرستاده شده به نزاع و مخاصمه برخاسته و بطور کلی خود را صحیح و سالم دانسته ، تشخیص و اعمال آنان را تقبیح و نکوهش میکنند !

آیا وظیفه دولت در مقابل چنین مردمی که مبتلای بامراض مزمن و مسری و مسمومیت حاد هستند ، چیست ؟ باید ساکت بنشیند تا همآنها که مبتلا هستند بمیرند و هم دیگران از راه سرایت مرض ، بسرنوشت آنان دچار شوند ؟ یا آنکه لازم است مقاومتی از خودنشان دهد ، باجبار واکسن آن امراض را بآنان تزریق کرده ؛ آنهارا واکسینه نماید ؟ شکی نیست که حکم عقل ضرورت مقاومت را تصدیق‌دارد .

جریان جنگ و ستیز اسلام ، باکفار حربی عیناً بهمین شکل است زیرا بعقیدهٔ اسلام اینها مردمی هستند مبتلای بامراض روحی و انحرافهای عقیده‌ای و اخلاقی که از جذام و وبا و طاعون و سل و سرطان بمراتب بدتر است ، در عین حال بهیچوجه حاضر نیستند خودرا معالجه‌کرده و از امراض مهلك شرك وغیره خودرا نجات دهند ؛ بلکه با پزشکان حاذق ودلسوزیکه درمقام معالجهٔ آنان قیام‌کرده‌اند بمخاصمه و نبرد برخاسته‌اند ، آیا دراینصورت نباید اسلام باآنان‌بجنگد ؟ آیا حکومت نباید از خود مقاومتی نشان دهد ؟ آیا معالجه آنان یك امر ضروری برای جامعهٔ انسانی نیست ؟

اینست حقیقت جنگ دراسلام ؛ وگرنه اسلام بجهت اغراض سیاسی و اقتصادی واختلافات‌نژادی ومنطقه‌ای : وتزاحم واصطکاك منافع‌مادی، باکسی‌نمیجنگد[۱] جهاد اسلام فقط بمنظور مبارزه حق باباطل ، عدالت با ظلم ، انسانیت با بهیمیت و حیوانیت است[۲] .

---

(۱) دربحث آزادی مذهبی تفصیل این بحث خواهد آمد .

(۲) برای توضیح بیشتر این بحث مهم اسلامی مراجعه شود به : « کتاب : نظم الحرب فی‌الاسلام ـ العدالة الاجتماعیة فی الاسلام ـ حقائق الاسلام و اباطیل خصومه ـ اسلام و صلح جهانی ـ تفسیر المیزان ج۲ ص ۶۵ ـ ۷۲ و کتب فقهی کتاب جهاد » .

اسلام با اسیران جنگی چه معامله‌ای میکند !

بطوریکه میدانیم ، در جنگها و کشور گشائیهای جهان ، امراء لشکرها و پادشاهان مملکتها ، نسبت به اسیران جنگی فعال ما یشاء و مختار و مطلق العنان بودند ، اگر میخواستند هزاران نفر اسیر را یکجا سر ببرند ، بچه‌ها و زنهای آنان را شکم بدرند : ویاهرگونه بلائی برسرشان بیاورند، دراینکار خودرا‌ذی حق میدانستند، کسی حق نداشت بآنان اعتراض کند ، همچنانکه در سال ۵۹۹ میلادی « موریس » امپراطور رم ، بعلت توجه بصرفه جوئی ، حاضر نشد که چند هزار اسیر رومی را که بدست « آوار » گرفتار شده بودند بخرد و بهمین جهت ، خان آوار تمام اسرا را بکشت ! (۱)

اما اسلام برخلاف روش معمول زمان خود ؛ در بارهٔ اسیرانیکه بعد از خاتمه یافتن جنگ اسیر شده و بدست سربازان مسلمان افتاده‌اند ، با آنکه از نظر قوانین زمان و مجازات بمثل که کفار در صورت پیروزی نسبت بمسلمانان ، روا می‌داشتند ، باید حق کشتن اسیران ، خواه زنان و کودکان ، و خواه مردان را داشته باشد ، در عین حال حق کشتن را بخود نداد بلکه تنها بامام و پیشوای مسلمانها حق داده که یکی از سه امر ذیل را طبق مصلحت زمانی و مکانی و اجتماعی مسلمانها انتخاب نماید :

۱ ــ اسیران را مورد عفو عمومی خود قرار دهد و آزاد سازد .

۲ ــ مبلغی از آنها بعنوان « فدیه » گرفته آن وقت آنها را آزادکنند .

۳ ــ آنها را بندهٔ مسلمانها قرار دهد .

روی حساب فوق ، کسانیکه اسیر مسلمانها شده‌اند ، هیچگاه بردگی برای آنها

---

(۱) نقل از پاورقی کتاب شبهات حول الاسلام ص ۴۵ ـ برهان قرآن

یك امر حتمی و ضروری نخواهد بود ولی اگر زمانی مصلحت مسلمین ایجاب کند افرادیکه اسیرشده‌اند؛ بعنوان برده زیردست مسلمین قرارگیرند ومانند بزرگسالانیکه در کلاس اکابر دوره تعلیم و تربیت را می‌بینند درمحیط پر از امنیت و عدالت وتقوی و انسانیّت اسلامی ، تعلیم داده شده و تربیت شوند تا آن عقائد خرافی و اخلاق زشت وکردارناپسندکه از لوازم کفر است کنارگذارده ؛ در کارخانه آدم سازی محیط اسلامی ، لباس شرك و فساد را از تن در آورده ؛ کم کم لباس تقوی ببرکنند ، چرا چنین راه صحیح و خردمندانه ممنوع باشد ؟

اسلام تمام منظورش اینست که تعادل بین نیازمندیهای جسمی و روحی آدمی را حفظ کند همانطوریکه گفته شد ، کسانیکه بهیچوجه سر سازش با اسلام ندارند ؛ در حقیقت جانورانی هستند که درلباس انسانیت خود نمائی میکنند و این تعادل همه جانبه در آنها مرده است . حال یابایستی اسلام ، همه آنها رااز دم شمشیر بگذراند، اینکه صحیح نیست زیرا در میان اسیران ممکن است افراد مستعدی باشند ، در اثر تعلیم و تربیت صحیح اسلامی ، زود عوض شده سعادت واقعی را بدست آورند و یاهمه آنها را آزاد سازد ، اینهم درهمه وقت صحیح نیست زیرا ممکن است اسیران آزاد شده نسبت باسلام جری شده ؛ باردیگر تجدید قوا کرده علیه اسلام بشورند و یاآنکه آنها را در زندانها محبوس سازد ، این راه نیز عاقلانه بنظر نمیرسد زیرا صرفنظر از اینکه زندانها مرکز انواع مفاسد و انحرافات اخلاقی است و بهیچوجه افراد فاسد در اینگونه مراکز اصلاح نخواهند شد و چه بسا ممکن است دست بانقلابات و اقدامات دامنه‌داری بزنند ، مخارج سنگینی بعهدهٔ دولت اسلام وارد خواهد آمد بعلاوه آنهمه اسیران وجودشان در زندانها عاطل و باطل خواهد ماند . بنابراین کدام راه بهتر از اینست که اسیران را ، بین مسلمانان تقسیم کرده ، زیر دست آنان ، در محیط آزاد اسلامی قرار داده ، مانند یك خدمت کار معمولی تحت فرمان مسلمین باشند ؟ تا هم انحرافات اخلاقی و اعتقادی آنان ، کم‌کم دراثر معاشرت از بین رفته تبدیل بیك فرد صالح و با تقوی گردند و هم مخارج سنگین و کمرشکنی بعهده دولت اسلامی نیامده

و از خطر احتمالی آنان نیز جلوگیری بعمل آمده باشد ؟



اسلام چه راههائی برای استخلاص بردگان قرار داده ؟

از آنجائیکه بردگی از نظر اسلام تنها یکضرورت فصلی بیش نبوده که روی عوامل‌خاص‌خارجی بطوریکه شرحش راسابقاًدادیم ، اسلام‌آنراتصویب‌کرده است ، از اینجهت قانون گذار اسلام ؛ همواره درصدد بود شرائط و مقتضیاتی بوجود بیاورد که بردگی‌تدریجاً لغو و باطل گردد . برای همین منظور بود که هم از نظرقانونی و هم از نظر اخلاقی آزادی بردگان را سفارش‌و توصیه فرمود و درمقام عمل نیزخود دراینکار پیشقدم گردید .

مورخین مینویسند : « پیغمبر اسلام ، خود بردگانی مانند : زید بن حارثه را آزاد فرمود ، آنگاه مسلمانان یکی پس‌از دیگری بآن حضرت تأسی جسته ؛ بردگان زیادی را آزاد ساختند » [1] .

پیشوایان دین و جانشینان آن حضرت ، گوی سبقت را در این راه ربودند تا جائیکه علی عليه‌السلام ، هزاربنده را تنها ازمحصول دست رنج خودآزادفرمود[2] و دیگر از مسلمانان نیز ، هرکدام در حدود ایمان و بنیه مالی خویش ، بردگانی را آزاد نموده‌اند تا جائی که جرجی زیدان می‌نویسد : عبدالله بن عمر ، هزار بنده ؛ ومحمدبن سلیمان ، **هفتاد هزار کنیز و غلام آزاد کرده‌اند (۳)** .

در اینجا لازمست‌گوشه‌ای از دستورات اخلاقی وقانونی اسلام را نسبت بآزادی بردگان ، ذیلا نقل نمائیم :

---

(۱) تاریخ بردگی ص ۶۰

(۲) سفینة البحار ج۲ ماده عتق وکافی ج۵ ـ ص ۷۶

(۳) تاریخ تمدن اسلام ج ۴ ص ۵۳

۱ ـ دستور های اخلاقی : اسلام ، برای کسانیکه بردگان خود را آزاد میسازند آنقدر اجر و پاداش اخروی نوید میدهد که آن وعده‌ها و نویدها طبعاً مردم را وادار میکند هرچه بیشتر د. این کار خیر شرکت جویند و در نتیجه بردگان بینوا از این دستور هاي اخلاقی طرفی بسته از قید بندگی آزاد شده ؛ منظور اسلام عملی خواهد شد . قرآن شریف در سوره «بلد» می‌فرماید ، **« الم نجعل له عینین ولساناً و شفتین و هدیناه النجدین فلااقتحم العقبة ومادریك ماالعقبة فك رقبة او اطعام فی یوم ذی مسغبة . . »** یعنی : مگر برای او دو چشم و یك زبان و دولب ننهادیم و اورا بدوپشته راهبر نشدیم ، پس چرا بکار مشکل اقدام نکرد و توچه دانی که کار مشکل چیست ؟ گردنی را رها کردن یا بروز قحطی ، یتیم خویشاوند ، یا مسکین خاك نشینی را غذا دادن » [۱] .

پیغمبر اسلام فرمود : « کسی بندهٔ مسلمانی را آزاد کند ، خداوند در عوض هر عضوی از اعضای آن بنده ؛ عضوی از شخص آزاد کننده را از آتش جهنم ، آزاد مینماید » [۲] .

امام ششم در حق کسیکه بندهٔ خودرا آزاد کرده بود فرمود : « خداوند آزاد میسازد در عوض هر عضو او عضوی از شخص آزاد کننده را از آتش » [۳]

باینمضمون آیات و روایات زیادی درآئین اسلام موجود استکه ما از نقل‌همهٔ آنها خود داری نموده و بهمین مقدار از باب « مشت نمونه خروار است » اکتفامیشود

۲ ـ راههای قانونی :

اسلام برای آزادی بردگان راههای قانونی زیر را قرار داده است :

۱ ـ مکاتبه یعنی : قرار دادیکه بین عبد ومولی بسته میشود مبنی براینکه غلام

---

(۱) آیه ۸ ـ ۱۶

(۲) وسائل ج ۳ ص ۲۳۹

(۳) وافی ج ۲ جزء ۶ ص ۸۳

مبلغي بمولی بپردازد تاآزادگرددواگرازدادن مبلغ تعهدشده دروقت معین عاجزگردید و نتوانست بپردازد ، حاکم شرع از بیت المال آنمبلغ را میدهد و آزادش میسازد .

۲ ـ تدبیر یعنی : مولی مقرر سازد که بعد از حیات او برده‌اش آزاد گردد .

۳ ـ اگر کسی مالك پدر ، مادر ، جد ، جده ؛ فرزند ، فرزند فرزند ، خواهر ، عمه ، خاله ، دختر برادر ؛ دختر خواهر شود فوراً آنها آزاد میشوند .

۴ ـ اگر کسی قسمتی از بنده‌ای را آزاد کند آن بنده تماماً آزاد خواهد شد.

۵ ـ اگر کنیز از مولی فرزند بیاورد آزاد میگردد .

۶ ـ هرگاه بنده‌ای در محیط کفر ، پیش از مولای خود مسلمان شود آزاد میگردد .

۷ ـ هرگاه مولی گوش ، یا بینی یا عضو دیگری از بنده را جدا کند موجب آزادی او میگردد .

۸ ـ اگر بنده‌ای کور ، جذامی ، برصی ؛ لنگ و زمین گیر شود آزاد میشودو تأمین زندگی او از راه بیت المال خواهد بود .

۹ ـ چنانچه شخص ثروتمندی که دارای ورثه‌ای نیست بمیرد غلام چنین‌آدمی از مال او خریده و آزاد میشود و اموال اوهم متعلق به‌بندهٔ او خواهد بود .

۱۰ ـ دروسائل بابی منعقد شده که از اخبار آن استفاده میشود : بندهٔ باایمان پس از ۷ سال خدمت ، خود بخود آزاد میشود [۱] .

۱۱ ـ یکی از مصارف هشتگانه زکوة ، خریدن و آزاد ساختن بردگانست[۲] .

۱۲ ـ اگر کسی به نذر یاعهد خود وفانـمد ویا قسمش را بشکند و یاروزه‌اش را عمداًبخورد و یاکسیرا ازروی خطا بکشد و یا ظهار کند ، و نظائر اینمواردبایستی کفاره بدهد که از جملهٔ کفارات آزاد ساختن بردگان است [۳] .

---

(۱) گرچه درآخر کار این روایات را حمل براستحبـاب میکنند .

(۲) انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملین علیها و المؤلفة قلوبهم وفی‌الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضة من الله . سوره توبه‌آیه ۶۰ .

(۳) برای‌توضیح بیشترمراجعه شودبه‌جواهروشرایع کتاب عتق‌وسائل‌ج۳ کتاب عتق .

اینها راههائی است که اسلام برای آزاد ساختن بردگان قرار داده ؛ چنانچه خوب در اینها دقت شود ، بخوبی روشن خواهدگردید که این راهها تدریجاً بردگیرا بطور کلی از بین برده و لغو خواهد نمود .

در آخر این بحث تذکر یك نکته‌ضروری و لازم است و آن اینکه ممکن‌است این اشکال در ذهن خوانندهٔ محترم پدید آید که آزاد شدن برده در صورت زمین گیر شدن و یاکور و جذامی و امثال اینها شدن به ضرر غلامان است زیرا تاآنوقتیکه قدرت بر کار و کوشش داشتند بندهٔ دیگران بودند ؛ حال که از کار افتاده شدند اگر آزاد شوند راهی جز تکدی و سربار دیگران شدن برای آنان متصور نیست واین‌خود قانونی برخلاف انصاف است ، ولی‌خوانندهٔ محترم بایستی در نظر داشته باشدکه‌اسلام هیچگاه ضرر بردگان را نخواسته ، حکومت اسلام متکفل تأمین زندگی آنها است و موظف است از آنها کمال مراقبت را بعمل آورد در حقیقت آنها از دولت اسلامی حقوق باز نشستگی‌خواهند گرفت . شکی نیست که داشتن آزادی و تأمین زندگی‌آنها از بیت المال صد در صد از بردگی برای آنها بهتر خواهد بود .



دانشمندان غیر مسلمان در این باره چه میگویند ؟

برای آنکه خوانندهٔ محترم بداند که روش عادلانهٔ اسلام دربارهٔ بردگان ، چه حسن اثر حتی در اذهان غیر مسلمانان بخشیده و چگونه دانشمندان و محققین غیر مؤمن باسلام را وادار به تحسین نموده است ما در اینجا اعترافات دوتن از آنها را بعنوان نمونه میآوریم : دکتر « گوستاولبون » در کتاب « تمدن اسلام و عرب » در باره معامله اسلام با بردگان اینطور مینویسد :

« خوانندگان اروپائی ازعنوان فوق (بردگی درشرق) فوراً بداستان آمریکائیان سی‌سال پیش منتقل شده ، صورت تیره بختانی در نظر ایشان مجسم میشود که آنها را

در زندانها بزنجیر بسته ، با تازیانه و شلاق‌شکنجه میکنند ، و قوت لایموتی بآنها میدهند ، من نمیگویم که تصور مزبور در بارهٔ غلامان ، که یك قرن پیش ، نزد انگلیسیان آمریکا بودند ؛ درست است یا نه؟

و یا این مطلب هیچ معقول هست که مالکین این برده ، یکچنین کالائی را از سلوك وحشیانهٔ خود ضایع سازند ؟ ولی همینقدر مینویسم که حالت برده در مسلمین غیر از حالت برده‌ایست که در عیسویان بوده .

در مشرق حالت غلام بمراتب بهتر از ملازمین شخصی و خانگی اروپا است .

غلام درمشرق ، عضوخانواده شمرده میشود ، وحتی‌بعضی‌اوقات چنانکه درسابق گفتیم میتواند دختر مالك را بزنی گرفته ، بمناصب بلند و ارجمند نائل گردد .

در مشرق غلام آنقدر بنظر حقارت دیده نمیشود که در مغرب ملازمین خانگی را بنظر حقارت می‌بینند . درست گفته‌اند : « غلام در شرق بمالك نزدیکتر است تا ملازمین خانگی اروپا بارباب خود » [۱] و در جای دیگر همین کتاب مینویسد :

«حقیقت امر اینست که برده دراسلام جزء نوکر و ملازم نیست بلکه «سوگلی» خانواده شمرده میشود » [۲]

بطوریکه ملاحظه‌فرمودیدآنکسانیکه‌بردگی اسلام را مورد انتقاد قرارمیدهند از نزدیك بوضع بردگان اسلامی آشنا نیستند .

خیال میکنند ، وضع بردگان اسلامی مانند حالت بردگان ممالك اروپائی و آمریکائیست که از حقوق انسانیّت بکلی بی‌بهره هستند وحال آنکه‌بردگان درممالك اسلامی در کمال رفاه و آسایش و جزء سوگلی خانواده شمرده میشوند .

« جرجی زیدان » مسیحی در کتاب نفیس خود « تاریخ تمدن اسلام » در باره توجهات مخصوص اسلام نسبت به بردگان ، این طور مینویسد : « اسلام ببردگان فوق‌العاده مهربانست ؟ پیغمبر دربارهٔ بردگان سفارش بسیار نموده ، ازآنجمله میفرماید:

---

(۱) صفحه ۴۷۷ - ۴۷۸

(۲) صفحه ۴۸۲

« کاری که برده تاب آنرا ندارد باو واگذار نکنید و هرچه خودتان میخورید باو بدهید » .

در جای دیگر میفرماید : « به بندگان خود کنیز و غلام نگوئید ؛ بلکه آنها را پسر و دختر خطاب‌کنید » .

قرآن نیز در بارهٔ بردگان سفارش کرده میفرماید :

« خدا را بپرستید ، برای او انباز نگیرید ؛ با پدر و مادر و خویشان و یتیمان و بینوایان و همسایگان ، نزدیك و دور و دوستان و آوارگان و **« بردگان »** جز نیکوکاری رفتاری نداشته باشید ، زیرا خداوند از خود پسندان بیزار است » [۱] [۲]



اینها از لفظ بردگی بدشان میآید ! !

ما درخاتمهٔ این بحث ، مناسب میدانیم ، چند جمله‌ای هم در باره وضع‌بردگی در جهان متمدن بنویسیم . نویسندگان و تنظیم کنندگان اعلامیهٔ حقوق بشر ؛ و هم چنین ،لینکلنیستهای بوجودآورنده سازمان ملل متحد[۳] وبطورکلی دوستداران بشر و دولتهای عضو سازمان ملل ؛ دلخوشند از اینکه دیگر بردگی و برده فروشی از جهان رخت بربسته ، بحمدالله امروز ، هر فردی از زیر یوغ اربابان بی انصاف و بیعاطفه

---

(۱) متن آیه شریفه (سوره نساء آیه ۳۵) چنین است : و اعبدوا الله ولا تشرکوا به شیئاً و بالوالدین احساناً و بذی القربی والیتامی والمساکین والجارذی القربی والجار الجنب والصاحب بالجنب و ابن السبیل و ماملکت ایمانکم ان الله لا یحب من کان مختالا فخوراً .

(۲) تاریخ تمدن اسلام ج چهارم - ص ۵۴

(۳) « لینکلن » رئیس جمهور اسبق آمریکا نخستین کسی است که بردگی را در سنه ۱۸۶۳ در آمریکا لغو کرد .

و زورگو و متعدی و جلاد ، بیرون آمده ؛ مالك مقدرات و سرنوشت خود و زن و بچهٔ خویش است ! مادهٔ چهارم « اعلامیهٔ حقوق بشر » مانند سیل بنیان کنی اصول برده فروشی و برده داری را از بیخ و بن کنده ، تمام آن رسوم و عادات غلامی و آقائی را که عاطفه انسانی طاقت شنیدن آنها را ندارد ! برای همیشه بدیار نیستی فرستاده است!

ولی ما نمیتوانیم ، با اینحرفها خود را دلخوش و راضی سازیم ، گرچه ممکن است شما نگارنده را از تیپ بد بینان بحساب آورید ، لیکن حقیقت اینطور نیست . ما برخلاف تمام این خوشباورها ، معتقدیم هنوزکه هنوز است بشرازقید بردگی خلاص نشده است زیرا بردگی جز اینست که انسانی تمام اختیاراتش در دست دیگران سپرده شود و مانند سایر متاعها بااو معامله گردد ؟

آیا بردگی غیر اینست که انسانی بوسیلهٔ انسان دیگر استثمار شود ، تمام مقدرات و منافع و سر نوشت او در دست آن دیگری باشد ؟

آیا اینمعنی از بردگی در دنیا لغو شده است ؟ اگر بردگی و استثمار و استعمار فردی درجهان لغو گردیده ، بردگی و استعمار ملتها و مستعمرات جای آن را گرفته است ! دولتهای قوی و حکومتهای نیرومند ، باتکاء سر پنجه زور و قدرت ، همه چیز مملکتهای ضعیف را میبرند ؛ تمام اختیارات ملتهای بقول خود عقب افتاده را دردست گرفته منافع و کانهای طبیعی مملکتهای آنان را بنام « **استعمار** » یعنی : کوشش در راه عمران و آبادی ، ملك طلق خود قرار داده و بمقدار بخور و نمیر و قوت لا یموت بآنها میدهند و همواره آنان را در فقر و مسکنت و زیر بار قرضها و وامهای خود نگهمیدارند ؛ تا قدرت سر بلند کردن و احقاق حق را نداشته باشند و همهٔ تصرفات آمرانه را پشت ماسك آزادی ، درامور شخصی و اجتماعی آنان میکنند ، شما رابخدا قسم آیا بردگی غیر اینست ؟ آیا اربابان بیمروت قرون وسطی بیش از این نسبت بغلامان خود ظلم و تعدی روا میداشتند؟ آیا چندسال قبل،زورگوئیهای دولت انگلیس را در مصر و ایران ، اجحافات دولت فرانسه را در الجزایر ، تعدیات دولت شوروی را در مجارستان ، جنایات دولت آمریکا را در کنگو ، ویتنام و کره

وغیره در روزنامه‌ها نخوانده‌ایم ؟ آیاداستان خاورمیانه عربی و ویتنام اکنون محافل سیاسی دنیا را بخود متوجه نساخته است ؟ آیا بدست همان سازمان ملل نشینها چه کشتارها و کشمکشها ، در ممالك اسلامی پدید آورده میشود و چه ثروتهای گرانبهاو چه‌طلاهای سیاه و سرخ وغیره ازاین مملکتهای ضعیف بیغمابرده میشود ؟ آیا دولتهای زورمند بادست دولت یهود چه صحنه‌های دلخراشی درممالك اسلامی پدید آوردند و چندین صد هزار نفر مسلمانهای فلسطین را آواره ساخته‌اند ! ؟ .

چرا سازمان ملل ، بفریاد جگرسوز ، مردم ستمدیده واستعمار زدهٔ اینمملکتها لبیك نمیگوید ؟ این ریاکاران خیال میکنند : همه جا معانی با لفظ تغییر میکند ! اینها از لفظ بردگی بدشان میآمد ، لذا آن را تبدیل باستعمار کرده ؛ پشت ماسك استعمار کارهائیرا مرتکب میشوندکه روم وقرون وسطی ازآنکارها بیزار است ! بردگی و استعمار گرچه دولفظند اما یکمعنی بیش ندارند که اگر لفظ بردگی از بین رفته معنی آن هنوز باقی است و لفظ استعمار از آن حکایت میکند !



آزادی فکر

آزادی فکر و وجدان ، طبیعی ترین واصیل ترین حق هرفردی از افراد بشر ، بشمار میرود ، زیرا اقسام دیگر آزادی قابل سلب و ایجاب است ولی آزادی فکری چنین قابلیتی راندارد ، وبعبارت دیگر ، ممکن استمثلا ازفردی **«آزادی شخصی»** را سلب کرده او را برده ساخت و مالك برجان و مال و فعالیت او شد ولی امکان ندارد . فکر و وجدان کسی را تحت قدرت و مالکیت در آورد ، و فرمانروائی بر ادراکات و افکار اوکرد ، چون افکارو‌ادراکات هرفردی معلول یك سلسله عوامل خاصی است که هرگاه آن عوامل ، موجود گردد ، افکار و ادراکات نیز بدنبال آن پدید خواهد آمد و درصورت عوض شدن‌آن علل واسباب ، افکار وادراکات نیز عوض‌خواهد

شد . بنابراین ، آزادی و یا سلب آزادی از افکار و عقاید مردم ، بآن معنائیکه در اقسام دیگر آزادی گفته شد متصور نخواهد بود .

با توجه به نکات فوق ، منظور از « **آزادی فکری** » این خواهد بود که هرفردی حق دارد در باره هرموضوعی که بخواهد فکر کند ، بدون آنکه کسی حق داشته باشد ، افکار و عقاید اورا مورد کنترل قرار داده عواملی پدید آورد که منجر به اختناق فکری و مانع رشد ادراکات صحیح او گردد .

عواملی که در تضییع این حق طبیعی اثربسزائی دارد و اختناق فکری درجامعه پدید میآورد ومانع رشد فکری مردم میگردد ، عبارتند از :

۱ ـ کوشش برای بی اطلاع نگاهداشتن مردم ؛
۲ ـ سانسور عقاید و افکار
۳ ـ تقویت روح تقلید وخرافه پرستی ؛
۴ ـ پیروی از غرائز و میلها .

وما درمباحث آینده عوامل یادشده راکه موجب اختناق فکری مردم میباشند، از نظر علمی و اسلامی مورد بررسی و تحقیق قرار میدهیم :



کوشش برای بی اطلاع نگاهداشتن مردم

از مشخصات دولتهای استعماری اینستکه تلاش میکنند : همواره مردم کشورهای استعمار زده راکه از بسیاری از مظاهر آزادی محرومند . درجهالت و بی‌اطلاعی از حقائق امور نگاهداشته ، نگذارند آن بیچاره های محروم ، از اوضاع و احوال کارها و فوت و فن امور جاری ، سر درآورند مبادا از نیم کاسه های زیر کاسه با خبر شده ، سر به طغیان و سرکشی بگذارند !

نویسندهٔ کتاب « مسائل کشور های آسیائی و آفریقائی » در این زمینه چنین

می‌نویسد : « از آنجا که بیداری ملل مستعمره و ترقی آنان ، بخودی خود ، خطری احتمالی برای این قبیل استفاده ها (ربودن سرمایه های ملی) بشمار میرود و اساس دستگاه استعماری را به خطر میاندازد ، لذا دولت استعماری فقط تا آن حدود به‌رشد و پیشرفت کشور مستعمره کمك میکند که این رشد و پیشرفت ، برای تأمین منافع اقتصادی او ضروری و اساسی باشد »[۱] .

هم اکنون ، شما به بینید ، کشورهای نیرومند ، برای آنکه بتوانند از منابع طبیعی و سرمایه های ملی‌کشورهای ضعیف وباصطلاح عقب افتاده بطور آزاد بهره مند شده شریان حیاتی آنان را مانند زالو مکیده و خشك نمایند ، در درجه اول ، تلاش می‌کنند ، آن بیچاره ها را در حال بی‌خبری از همه جا و بیسوادی نگاهداشته ، نگذارند از نعمت سواد و دانش ، برخوردار گردند !

استعمارگران ، بخوبی دریافته‌اند که : هرگاه مردم کشورهای استعمار زده ، از نعمت سواد برخوردار شده ، از جهالت و بی خبری بدر آیند ، خواه و ناخواه ، سود و زیان و عوامل عقب افتادگی خود را درك کرده در صدد رهائی از زیر یوغ استعمار ، بر خواهند آمد و از غارت شدن سرمایه‌ها و مواریث ملی خود ، جلوگیری بعمل ، خواهند آورد .

استعمار از نهضت های ثمربخش ، هندوستان ، ایتالیا ، چین ، آمریکای لاتین الجزایر ، کنگو ، غنا ، آفریقا و دیگر از کشورهائیکه توانستند ، تا حدودی سرنوشت خودرا شخصاً بدست بگیرند ، این تجربه را آموخته است که : رهبران نهضت های آزادی بخش ، درتمام دنیا تیپ تحصیلکرده ودانشجو و نسلهای باسوادند، آنها هستند که از نقشه های خائنانهٔ استعمار ، کاملاً آگاهند ، این دسته‌اند که در راه آزاد ساختن کشور و ملت خود ، از هیچ چیز ، دریغ ندارند .

و لذا در حالیکه در کشور های پیشرفته یك الی چهار در صد جمعیت از ده

---

(۱) مسائل کشور های آسیائی وآفریقائی ج ۱ ص۱۷ .

سال ببالا بیسوادند ، **آمار بیسوادان در کشورهای استعمار زده بین ۸۰ تا۹۶ در صد ، دور میزنند !**

آری ملل مستعمره از همه جا و همه چیز باید بی اطلاع باشند و حتی حق با سواد شدن را نداشته باشند تا استعمارگران با آرامش خاطر ، بتوانند دارو ندار آنها را بغارت برده ، آقای مطلق آنان باشند .

« **پاتریس لومومبا** » در ضمن نطقی که درجشن استقلال کنگو ، درحضور پادشاه استعمارگر بلژیك ایراد کرد ، گفت : **« در سراسر مملکت ما تعداد تحصیلکرده‌ها از دویست نفر ، تجاوز نمیکند ، و برای هر پنجاه هزار نفر ، یك دکتر نداریم ! »**

هنوز که هنوز است ، در سراسر کنگوی چهارده میلیون نفری ، یك طبیب و یا یك مهندس سیاه پوست که مردم اصلی کنگو هستند ، وجود ندارند !

در آنکولای مستعمره پرتقال که چهار میلیون و نیم جمعیت دارد ، **فقط ۷۵۰ نفر آنهم بابرنامه قرون وسطائی مشغول تحصیلند ودرمدت ۳۵۰ سال دوره استعمار ، فقط چهار نفر آنگولائی توانسته اند خود را بدانشگاه برسانند و تازه اینها هم پس از فراغت از تحصیل از مراجعت به وطن و خدمت به هموطنان خود محروم شده‌اند !**

پیش ازآنکه « الجزایر » به چنگال فرانسه بیافتد ، باعتراف ژنرال فاتح آن کشور تقریباً تمام مردم الجزائر سواد خواندن و نوشتن را داشتنند ، ولی بر اثر فجایع استعمار و مبارزه با **«آزادی فکری مردم »** درسال ۱۸۸۷میلادی ، طبق آماررسمی دولتی ، از پانصد هزار بچه الجزائری که در سن تحصیلی بوده‌اند ، فقط ۹۶۳ نفر مشغول تحصیل بوده و آنهم درمدارس مخصوص فرانسویان ! (۱)

(۱) برای اطلاعات بیشتردراین زمینه مراجعه شودبه کتابهای : میراث خواراستعمار کارنامه سیاه استعمار ــ مسائل کشورهای آسیائی وآفریقائی. الجزایر ومردان مجاهدتألیف حسن صدر .

این نمونه ها بخوبی نشان میدهد که استعمار ، چگونه از « آزادی فکری » مردم در راه با سوادشدن ، واطلاع از حقائق امور ، و حوادث موجود پیدا کردن ، هراس دارد ، تاچه اندازه در « **استعمار فکری** » مردم ، تلاش وکوشش ، مینماید ؟!



مطالبی که در بالا ، بعنوان یکی از مشخصات بارز استعمار ، نقل کردیم ، نباید ازآن اینطور نتیجه گیری نمودکه استعمار هیچگونه اثری در تحول ملل تسخیر شده ندارد . آنگاه اعتراض شود که ما با چشم خود می‌بینیم که بسیاری از کشورهای مستعمره دارای مدارس و جاده‌ها و کارخانه ها و مؤسساتی هستند که در پیشرفت ملل مستعمره اثر بسزائی دارند !

حقیقت آنست که استعمار بطور غیر مستقیم ، جنبه های مثبت نیز ، برای ملل مستعمره در بردارد ، نهایت آنکه اقدامات ظاهراً مثبت استعمار ، کمتر بخاطر تأمین منافع مردم محل صورت‌گرفته وبیشترناشی از آثار مستقیم اعمال سیاست بهره برداری استعماری از منابع اقتصادی و طبیعی این سرزمینها است .

مؤلف کتاب « مسائل کشورهای آسیائی وآفریقائی » در توضیح اینمطلب چنین ادامه میدهد : « انسانی که میخواهد معدنی ذی قیمت را درمیان‌کوه یا صحرائی دور افتاده استخراج کند ، ناچار برای رسیدن بآن ، جاده میسازد و کار ایجاد می‌کند . برده فروشی که میخواست از فروش غلامان خود حداکثر سود را به کف آورد ، سعی میکرد آنان را چاق و فربه کند و باب بازار بپروراند .

دراینگونه موارد شك نیست‌که همواره از چنین اعمالی چیزی نصیب دیگران می‌شود ، ولی اثرات ظاهراً مثبت چنین سیاستهائی را انصافاً نمیتوان بحساب تمایل باطنی عاملین آن گذاشت »[۱]



(۱) کتاب نامبرده ج ۱ ص ۱۸

راه مبارزه با این عامل خطرناك ؟

اسلام ، نه تنها از « **آزادی فکری** » جلوگیری نمی‌کند ، و کوشش در بی‌اطلاع نگاهداشتن مردم ندارد ، بلکه اطلاع داشتن از امور جاری مملکت ، و حقایق زندگی را جزء وظیفه دولت و ملت اسلامی میداند ، و معتقد است هر فردی که آراء گوناگون ، و نظرات مختلف را آزادانه مورد مطالعه و بررسی قراردهد ، طبعاً حقیقت را بهتر خواهد بدست آورد ، وراه ورسم صحیح زندگی را بهتر تشخیص خواهد داد .

علی علیه‌السلام برای آنکه مردم ، افکار خدا داد خود را در تحقیق و بدست‌آوردن اسرار هستی و بررسی آراء و عقائد و نظرات گوناگون ، بکار برند و از این راه حق را از باطل ، باز شناسد ، چنین میفرماید : « **من استقبل وجوه الاراء ، عرف مواقع الخطاء** » (۱)

اسلام ، برای آنکه مردم ، از « **استعمار فکری** » نجات یابند و با داشتن اطلاعات همه‌جانبه‌از نیم‌کاسه‌های زیرکاسه سردرآورند ، فراگرفتن دانش وطلب علم را برای تمام افراد ملت ، فرض و لازم میداند :

اسلام ، برخلاف تعلیمات اناجیل و کلیساکه افراد خوشبخت را اینطور معرفی میکنند : « **خوشبخت کسانی هستند که در نادانی از اسرار کائنات** بسر برند ، چون در اینصورت است که خدا را خواهند دید » (۲) معتقد است : « **خیر دنیا و آخرت در سایه علم ، و شر دنیا و آخرت ، در سایه بی‌خبری از اسرار هستی است** » (۳)

---

(۱) کسی که با آراء گوناگون ، روبرو شود ، موارد خطای آنها را از درست باز خواهد شناخت ـ نقل‌ازکتاب « الامام علی صوت العدالة الانسانیة ج۲ ص۴۵۸»

(۲) ندای سیاه ص۱۵

(۳)خیر الدنیا و الاخرة مع العلم و شر الدنیا و الاخرة مع الجهل ـ حدیث نبوی

از آنجا که ممکن است ، مردم از این وظیفهٔ مهم اسلامی (فراگرفتن دانش) مانند دیگر وظائف مذهبی سرپیچی کرده ، از زیر بار آن ، شانه خالی کنند ، در نتیجه استعمارگران ، از جهالت و بی‌خبری آنان ، در غارت سرمایه های ملی و اجتماعی آنان ، سوء استفاده نمایند ، از اینجهت ، اسلام تعلیمات ضروری را اجباری و با سواد کردن ملت را جزء وظیفهٔ دولت اسلامی میداند : **« و اماحقکم علی فتعلیمکم کیلاتجهلوا و تأدیبکم کیما تعلموا » (۱)**

بطوریکه در مباحث مربوط به **«آزادی سیاسی»** توضیح خواهیم داد ، از نظر آئین اسلام کشور اسلامی مال همهٔ مردم است ، و تمام افراد کشور ، از شخص اول مملکت گرفته ، تا دیگر آحاد ملت ، همه و همه برای بهتر اداره کردن آن ، موظف ومسئولند **« کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته »** وبایستی درخیرخواهی یکدیگر و بالا بردن سطح زندگی و ساختن کشوری آباد ومستقل که تمام استعدادها و افکار درست ، درآن ، بتوانند بطور آزاد پرورش یافته و اظهار وجودکنند ،کوشش نمایند .

و ما در تاریخ پیشوایان دین . مواردی را می‌یابیم که رئیس دولت اسلامی امور جاری مملکت را با مردم ، طبق نص صریح قرآن ، به مشورت و تبادل نظر برگزار نموده ملت را از حوادث موجود ، با خبر ساخته است .

تفصیل این مطلب را در بحثهای آینده بیان خواهیم نمود .



(۱) حق شما بر من اینست : برای آنکه همواره در جهالت نمانید ، در تعلیم و تربیت شما بکوشم (نهج البلاغه ج ۱ ص ۱۰۵) .

سانسور عقائد و افکار

روح کنجکاو ، و حس حقیقت جوی بشر ، باضافه اختلاف شرائط ادراك و عقیده‌ای که افراد انسانها دارند ، به او امکان می‌دهد که در بارهٔ آفرینش و مسائل زندگی ، نظرات مختلف و باورهای گوناگون داشته باشد و شخصیت و برازندگی او نیز بنا بگفته « **پاسکال** » در همین اندیشهٔ او بسط و قوام می‌یابد .

ولی همانطوریکه « **آلبرت بایر** » می‌گوید : دلبستگی‌روح بشر به هرگونه عقیده و ایمان ، هنگامی طبیعی و ارزنده است که از « **آزادی کامل** » برخوردار باشد و بتواند در تمام عقائد ومذاهب بررسی و تحلیل نماید ، و در تمام امور ومسائل نقد و بحث کند ، بدون آنکه کسی مانعی در برابرش قرار دهد و یا حدی برای این آزادی اندیشه او قائل گردد . » (۱) .

اما مایه بسی تأسف است که بشریت ، در طول تاریخ ، بر اثر جاه طلبی‌های شرم‌آور سیاستمداران وتعصبهای افراطی پیروان ادیان ، نتوانسته است ازنعمت بزرگ آزاد فکری ، بطور کامل ، برخوردار گردد !!

و در بارهٔ اسرار آفرینش و مسائل گوناگون زندگی بطور آزاد ، اندیشه کرده و تحصیل اعتقاد نماید !

روزگاری بر بشر گذشت که جز در دائرهٔ محدودی که زمامداران جبار ، و روحانیان ریاکار مسیحی ، برای افکار و عقائد مردم ترسیم کرده بودند ، حق اظهار نظر و ابراز عقیده نداشته و نمی‌توانستند عقل خداداد و سرمایهٔ فکری خود را بطور آزاد ، مورد استفاده و بهره برداری قرار دهند !

و هرگاه کسی بیرون از آن دائره ، به تفکر آزاد می‌پرداخت ، محکوم بقتل ،

---

(۱) تاریخ آزاد فکری ص ۷

و یا به انواع شکنجه‌های غیر انسانی بود !!

در قرن چهارم قبل از میلاد ، هنگامیکه ملت یونان از یکطرف از ناحیهٔ دشمنان ، و از طرف دیگر از ناحیه شکاکان و سوفیستها ، و از جانب سوم از ناحیهٔ عقاید نادرست وخرافی تهدید می‌شد ، حکیم ناموری مانند «سقراط» در آن محیط پدید آمد و در هرسه مرحله بنفع ملت یونان ، علیه مفاسد و نادرستیها قیام و مبارزه نمود .

در آن زمان ، ملت یونان ، به خدایان متعدد و گوناگون ، عقیده داشت ، ودر برابر هرسنگ و گلی بعنوان خدائی سر تعظیم و بندگی فرود می‌آورد !

سقراط ، مردم را از شرك و پرستش چند خدائی برحذر ، و به پرسش خدای واحد دعوت می‌نمود ، حکومت وقت ، بجای آنکه در برابر منطق زنده و گویای او خاضع شود ومردم را به تسلیم دربرابر منطق او ترغیب وتشویق نماید، حکیم نامبرده را در دادگاه ۵۰۱ نفری که از اشخاص عادی آتن تشکیل می‌شد ، محاکمه نمود و با اکثریت ۲۸۱ رأی در برابر ۲۲۰ رأی محکوم به مرگ کرد !

سقراط ، هنگامی که رأی دادگاه را شنید ، خطاب به داوران ، چنین گفت : « باید به شما بگویم که اگر کسی چون من را بکشید ، به خود زیان بیشتر زده‌اید ، تا بمن ، زیرا اگر مرا هلاك گردانید ، کس دیگری چون من به آسانی نتوانید یافت در اینجا اگر تشبیهی مضحك و سخیف ، بکار برم بر من خرده مگیرید ، من چون خر مگسی هستم که از جانب خدا بدولت داده شده‌ام ، و دولت همچون اسبی بزرگ و نجیب ، که سنگینی جثه از تند رفتن بازش داشته ، و باید مهمیزی او را به جنبش حیات برانگیزد ... و چون شما نمی‌توانید که بآسانی کسی چون من بیابید ، بهتر است که از کشتن من‌چشم بپوشید » . ولی بیانات شیرین واندرزهای حکیمانهٔ سقراط دردل سنگ آنها مؤثر نیافتاد دستور دادند با جام سم شوکران اورامسموم ساختند[1] .

(۱) تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۵ ص ۳۲۵ - تاریخ فلسفه سیاسی ج ۱ ص ۸۳ تاریخ عمومی آلبرماله ج ۲ ص ۲۹۲

این نحو اختناق فکری و سانسور عقائد و افکار ، در سراسر قرون وسطی در جوامع بشری حکمفرما بوده بسیاری از اندیشمندان ، فدای مطامع زمامداران خودسر ، و متظاهران بدین ، گردیدند !.

دراین‌دوره‌ها بود که سازمان لعنتی « **انکیزیسیون** » و « **تفتیش عقائد** » با قدرت اهریمنی‌خود ، جلوهرگونه تفکر آزاد وتدبردراسرار هستی‌را می‌گرفت ، و چنانچه گزارش داده می‌شد : کسی مرتکب چنین جرمی شده ! بدون آنکه نیازمند به اثبات باشد ، نمونه‌های بارز شکنجه‌های جهنمی ، در حق او اجرا می‌شد . !!

در همین دوره‌ها بود (۱۲۱۰ میلادی) **شورای کلیسا در پاریس قرائت کتاب‌ارسطو راکه‌در باره‌فلسفه‌طبیعی،سخن می‌گوید،ممنوع کردوخواننده آن را بنام مرتد و مشرك ، مجازات می‌کرد !**

در۱۲۱۵ نماینده پاپ ، دانشگاه پاریس‌رااز بحث و تألیف تمام مطالبی که در آن از متافیزیك و فلسفه طبیعی بحث می‌شود ، ممنوع می‌کند !

در۱۲۳۱ «گرگوار»نهم کمیسیونی را مأمور از بین بردن‌آثار ارسطو می‌کند ! (۱)

« **ویکتورهوگو** » شاعرونویسنده معروف‌فرانسوی باحرارت‌فراوان، جامعه روحانی مسیحیت و تعصب و تعبد فکری کلسیا را اینطور مورد انتقاد قرار میدهد : « حیات کلیسا در تاریخ ترقی بشر نیست و در پشت صفحات تاریخ ، قرار دارد . او همان است‌که « پرنیلی » را **بخاطر اینسخن که: ستارگان ازجای‌خودنمیافتند** با ضربات شلاق ، مجروح و زخمدار می‌کند ، اوهمان است که « کامپانلا » را بخاطر اینسخن که**غیر از این دنیا ، دنیاهای دیگری هم بتعداد بیشماروجود دارد** و بخاطر آنکه با کنایه و استعاره به راز **آفرینش اشاره‌هائی کرده بود** ، ۲۷ بار بزندان و شکنجه گرفتار می‌کند ، او همان است که « هاروی » را شکنجه میدهد بجرم آنکه ثابت کرده بود ، در رگهای بدن آدمی مادهٔ سیالهٔ خون ، جریان دارد و

---

(۱) تاریخ آزاد فکری ص ۶۹

خون بی‌حرکت ، در عروق زنده وجود نخواهد داشت .

این همان است که « گالیله » را بخاطر آنکه برخلاف تورات و انجیل ، از گردش زمین خبر می‌دهد بزندان می‌افکند !

این همان است که « کریستف‌کلمب » را بخاطر کشف سرزمینی که «سنت‌پل» در تورات و انجیل ، پیش بینی نکرده بود ، زندانی مینماید ، زیرا کشف قانون آسمان و گردش زمین ، لامذهبی بوده است ، کشف یك سرزمین پیش‌بینی نشده ، دشمنی با آئین مذهب ، کلیسا بشمار میرفت ! این همان است که « پاسکال » را بنام مبانی مذهب ، « مونتی » را بنام مبانی اخلاق ، و « مولر » را بنام مبانی مذهب و اخلاق ، تکفیر می‌کند ! [۱]

به فرمان کلسیا افرادی مانند **« برونو »** را که معتقد به تعدّدعوالم بوده کشته ، جسد مرده‌اش را سوزانیدند !

« دی رومنس » را بجرم اینکه گفته بود : **« قوس قزح »** تیر و کمان جنگی خدا که بدانوسیله از بندگانش انتقام بگیرد ، نیست بلکه بواسطه انعکاس نور خورشید در ابر و دانه های باران ، پدید میآید ، زندانی کردند ، وقتی که در زندان مرد ، او و کتابش را محاکمه کرده ، هردو را در آتش سوزانیدند ! [۲]

گرچه مادر مباحث مربوط به **« آزادی‌مذهبی »** یکبار دیگر به فجایع ننگین محاکم تفتیش عقائد ، و اختناق های فکری که ارباب کلیسا برای آزاد فکران و طرفداران عقائد و مذاهب دیگر ، پدید آورده‌اند ، بازگشت خواهیم کرد ولی در اینجا به عنوان اینکه مشت نمونه خروار است آمار زیررا ازتاریخ تمدن ویل دورانت نقل می‌کنیم :

ویل دورانت ، ضمن نقل فجایع ننگین محاکم تفتیش و ارباب کلسیا در اسپانیا از «لورنت» دبیرکل اداره تفتیش عقائد ، نقل می‌کند که : **« تعداد قربانیان ، از**

---

(۱) تاریخ آزاد فکری ص ۱۴۷

(۲) حقوق الانسان ص ۸۴

۱۴۸۰ تا ۱۴۸۸ یعنی درمدت ۸ سال ، بالغ بر ۸۶۰۰ تن سوخته و ۲۹۱۴۵۰ تن محکوم بمجازاتهای سنگین دیگر بوده است»(۱) .

همین جنایات شرم آور و سختگیریهای بی دلیل ارباب کلیسا باعث گردید ، گروهی از اندیشمندان مانند : نویسندگان دائرة المعارف فرانسه و « لوتر » « ولتر » و « کالون » . . . یا بطور کلی از تمام ادیان بیزاری جستند و یارسماً علیه تشکیلات پاپ اقامه دعوا نموده خود آئین جدیدی اختراع نمودند !

در قرن هفدهم در زمان لوئی چهاردهم ، نیزکار سانسور عقائد و افکار، بجائی رسیده بود که هیچکس حق انتشار هیچ کتابی ولو هر چقدر عالی بوده نداشت مگر آنکه فصلی از آن کتاب را به تمجید و تحسین زمامدار وقت اختصاص دهد (۲) .

بهرحال مطالعه این فصل از تاریخ بشر ، در عین آنکه ناراحت کننده است عبرت آمیز و امیدوار کننده است .



احترام به تفکر و اندیشهٔ آزاد در اسلام

اسلام ، نه تنها سانسور عقائد و افکار را از ناحیه هرمقام و تشکیلاتی عملی نادرست و غیر انسانی می‌داند ، بلکه ملاك تکلیف و معیار ارزش افراد را در عقل ، و مقدار دانش و تفکر آنان منحصر می‌کند ومعتقد است : «یك ساعت تفکر دراسرار هستی ، بهتر از هر عبادتی است که در طول هفتاد سال ، صورت بگیرد » (۳)

قرآن مجید ، در بسیاری از آیات ، برای آنکه مردم را به تفکر آزاد ، وادار کند ، و روح تحقیق را در آنان ، زنده نماید ، آنان را امر به : تفکر و مفاهیم

(۱) تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۱۸ ص ۳۶۰

(۲) تاریخ آزاد فکری ص ۹۵

(۳) تفکر ساعة أفضل من عبادة سبعین سنة

مشابه آن ، مانند : تدبر ، تعقل ، تذکر و تفقه مینماید و در موردی هم به پیغمبر اسلام ، فرمان می‌دهد که بعنوان بهترین ارمغان ، « آزادی فکری » را بمردم ابلاغ نماید : **فبشر عبادالذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئك الذین هدیهم الله و اولئك هم اولو الالباب** ـ به بندگانم ، آنهائی که همه گونه حرفها را می‌شنوند ، و در میان آنها نیکوترین شان را انتخاب می‌کنند ، بشارت بده ، اینان کسانی هستند که از ناحیه خدا هدایت یافتند و اینان ، صاحبان خردند » [۱]

اسلام ، برای پرورش ورشد افکار بشر ، در بیشتر موارد ، عقل‌آدمی را بداوری می‌طلبد ، مردم را ترغیب به تدبر و تفکر ، در راز آفرینش جهان ، و مطالعه در سر نوشت گذشتگان ، و سیر در نقاط مختلف زمین ، و پیدایش انسان مینماید [۲] و درجائی هم اینطور پرسش می‌کند : « **قل هل یستوی الاعمی و البصیر افلا تتفکرون** ـ بگو : آیا بینا و کور ، باهم مساوی هستند ، آیا فکر نمی‌کنید ؟» [۳]

اسلام برخلاف ارباب کلیسا که مردم را از مطالعه در فلسفه ، طبیعی و دریافت حقیقت آفرینش عالم ، باز میداشتند و افرادیکه به اینگونه کارها اقدام می‌نمودند ، باشکال مختلف ، مورد شکنجه قرار می‌دادند ، شناخت حقیقت عالم را به مردم خردمند حواله می‌دهد ، [۴] و مردمی را که جهان آفرینش را با نظری سطحی می‌نگرند ، و از راز آفرینش بی‌بهره می‌مانند و زحمت تفکر و تدبر را بخود هموار نمی‌سازند : نکوهش می‌کند [۵] و خردمند راکسی می‌داند که در راز آفرینش عالم ، بیاندیشد [۶] .

---

(۱) سوره زمر آیهٔ ۱۸

(۲) سورهٔ عنکبوت آیهٔ ۱۹ ـ ۲۰ ـ

(۳) انعام آیه ۵۱

(۴) سوره رعد آیه ۴

(۵) یوسف آیه ۱۰۵

(۶) آل عمران آیه ۱۹۰

یکی از دوستان امام صادق علیه‌السلام می‌گوید: بحضرتش گفتم: همسایه‌ای دارم که نماز ، زیاد می‌خواند ، صدقه زیاد می‌دهد ، حج زیاد می‌کند (و بطور کلی عبادتش زیاد است) امام پرسید : عقلش چگونه است ؟ گفتم : عقلی ندارد ، فرمود : از عبادتش بهره فراوانی نخواهد برد [۱] .

و نیز از امام ششم روایت شده است که فرموده : « بهترین عبادت ، همواره تفکر کردن در عجائب خلقت ، و بدایع جهان آفرینش است که از خدای توانا هستی گرفته‌اند» [۲] همین احترام اسلام به افکار ، و آزاد گذاشتن اندیشه های مردم در کاوشهای علمی بود که باعث گردید : در مدت کوتاهی تحول فکری و فرهنگی عظیمی در کشورهای اسلامی پدید آید و ما در مباحث مربوط به « اسلام و فرهنگ » دور نمائی از این جنبش عظیم را نشان خواهیم داد .



(۱) کافی ج ۱ ص ۲۴

(۲) کافی ج ۲ ص ۵۵

روح تقلید و خرافه پرستی!

از آنجا که افراد دنباله‌رو ، خود را در برابر درك و تشخیص گروه پیشرو ، حقیروناچیز میدانند وفکر میکنند : هرچه راکه زمامداران ، طراحان ، قدرتمندان قهرمانان، وهنرپیشگان، و اکثریت مردم ، انجام داده و پذیرفته‌اند ، صد درصد درست و شایسته پیروی است ، بعلاوه چون افراد دنباله رو معمولادارای‌عقده حقارت، و تمایل به خودنمائی و داشتن حس برتری جوئی و تشخص طلبی ، هستند ، از اینجهت سعی میکنند ، در مقام عمل از کردار و رفتار گروه پیشرو وافراد مورد نظر خود ، تقلید نمایند .

کودکی که از اطوار بزرگ سالان تقلید میکند ، دانش آموزی که از حالات و رفتار معلم خود پیروی مینماید ، جوانی که از کردار و رفتار قهرمانان ، رجال تاریخ ، هنرپیشگان ، و افراد سمبل اجتماع ، تقلید میکند ، آنها بدینوسیله از یکطرف از تجربیات علمی و عملی دیگران استفاده میکنند ، و از طرف دیگر ، تمایل برتری جوئی و خودنمائی خود را ارضاء می‌نمایند بنابراین ، اصل تقلید ، در عین آنکه از عوامل بسیار مؤثر پیشرفتهای فردی و اجتماعی است و بایستی از این تمایل طبیعی در راه ساختن شخصیت ، استفاده نمود ، ولی چه بسا ممکن است بر اثر « بره صفتی » ، از اعمال و رفتاری تقلید شود که موجب بدبختی و انحراف از مسیر فضیلت و تقوی گردد ، از اینجهت در انتخاب صفات و روشهای دیگران ، بعنوان « الگوی » شخصیت سازی خود ، بسیار باید دقت کرد .

✡ ✡ ✡

انگیزهٔ خرافه پرستی؟

مردمی که قدرت تجزیه و تحلیل کارها را ندارند و ازرابطه واقعی میان اشیاء بی‌اطلاعند، بدون آنکه تناسبی میان بعضی از چیزها وجود داشته باشد، آنها رابهم پیوند میدهند و عقائدی باطل و بی اساس، نسبت بآنها پیدا میکنند، مثلاً از عدد سیزده میترسند، صدای جغدرا شوم میدانند، عطسه را مقدمه بروز خطر حتمی‌فرض میکنند ... ! اینها هستند که زود تسلیم خرافات و موهومات میشوند.

«مارتین لوترکینگ» نویسنده معروف سیاهپوست و برندهٔ جائزه **«نوبل»** در کتاب معروف خود، در این باره مینویسد: «مردمی که از نظر فکری، روح علیل وناتوان دارند، خیلی زود، تسلیم خرافات میشوند، چون روح آنها مدام دچار ترس و نگرانی نابجائی است، نمیتوانند: روابط علّی و معلولی واقعی میان اشیاء را درك‌كنند، ازاینجهت، بدون آنکه تناسب وربط واقعی‌ای میان‌بعضی ازچیزها وجود داشته باشد، آنها را مربوط کرده، از آنها نتیجه میگیرند، مثلاً **از عدد سیزده و یا گربه سیاه که پنجه هایش را صلیب‌وار، روی هم گذشته باشد، می‌ترسند! (۱)**



ای دوصد لعنت بر این تقلید باد!

همانطوریکه تذکر دادیم: تقلید دو قسم است، تقلیدصحیح، و تقلید کور کورانه وبره صفتی!

منظور از تقلید صحیح آنست که آدمی در راه آشکار ساختن ذخائر مادی و معنوی خود. واحیاء استعداد های درونی خویش، ازروش عاقلانه دیگران، استفاده

---

(۱) ندای سیاه ص ۸.

کند و راهی را که رهروان ، رفتند و به نتایج ثمربخش رسیدند ، او نیز برود .

ولی منظور از تقلید کور کورانه اینست که آدمی بدون آنکه استعداد و لیاقت ذاتی خود را در نظر بگیرد ، و بدون آنکه در باره درستی و نادرستی روش و حالتی را که میخواهد از آن تقلیدکند اندیشه نماید ، بطورکورکورانه و بره صفت ، از دیگران پیروی نماید . مولوی که میگوید :

خلق را تقلید شان برباد داد ای دوصد لعنت‌براین تقلید باد

اشاره باین قسم از تقلید است .

مایه بسی تأسف است که پیشرفت فرهنگ و دانش ، بجای آنکه بشریت را از چنگال دنباله روی های غلط رهائی بخشد ، استقلال فکر و آزادی اندیشه ، باو عنایت کند ، حالت بره منشی او را تقویت کرده است .

توسعه روز افزون سینماها وتآترها و اعتیاد مردم به دستگاه های سمعی وبصری کنونی (رادیو، تلویزیون ، فیلم) کار دنباله رویهای غلط را بجائی‌رسانده است‌که‌آثار نکبت بارآن ، درهر کوی و برزن بچشم میخورد .

عده‌ای خود را بشکل « بیتلها » در میآورند ، گروهی از « هیپی‌ها » تقلید میکنند ، جمعی راه و رسم « اگزیها » را سرمشق خود قرار میدهند ، طائفه‌ای در راه رفتن ، حرف زدن ، آرایش‌کردن ، غذا خوردن ، ولباس پوشیدن و ... ازهنرپیشه‌ها وستارگان سینماها الهام میگیرند !!

کمپانیها و صاحبان کارخانه‌ها هم‌نقطه‌ضعف مردم ، و راه بیشتر پول درآوردن را خوب فهمیده‌اند، برای فروش اجناس خود ،کافی است مبلغی بیکی از هنرپیشگان بپردازند تاآنها با پوشیدن آن اجناس و تصدیق خوبی آنها ، بازار فروش‌آن اجناس را بطرز اعجاب آمیزی رواج دهند !

چندی پیش ، خبرگزاری « آسوشیتدپرس » گزارش داد : « ... ستاره معروف و جنجالی فرانسوی ... ، قبول کرد : یك نوع سینه بند را که در کارخانه « اتلانتا » واقع در ایالت « جورجیا » ساخته میشود ، بسته و خوبی آنرا تصدیق نماید ! انتظار

میرود ، ستاره معروف فرانسوی ، از محل عوائد فروش این سینه بند ، که محتملا زیاد خواهد شد ، در چهار سال آینده ، یك میلیون دلار ، مجانی دریافت نماید ! [۱]

یکی از روزنامه های یومیه مینویسد : « چندی پیش ، ب ب با یك « پلوور » درخیابانها ظاهرشد . نتیجه این کار ، فروش رفتن بی‌سابقه پلوور ، درپاریس وشهرهای اطراف بود ! اکثردختر خانمها ، هرروز پلوور مردانه‌ای می‌پوشیدند ، تنها باین دلیل که روزی ب ب هوس کرده است ، پلوور مردانه بپوشد ! » [۲]

یکی از متخصصین زیبائی ، در پاسخ به خبرنگار یك مجله آمریکائی گفت : اگر روزی خانم معروفی موهای خودرا سبز و آبی کند ، بدون شك ، چند روز بعد میلیونها نفراز زنان جهان ، ازاو پیروی خواهند کرد! [۳]

این دنباله روی های غلط وتقلید های کور کورانه بسیاری از مصلحین ومردان بزرگ را بوحشت انداخته ، جامعه را از ادامه این وضع خطرناك ، برحذر میدارند.

دکترالکسیس کارل ، بیولوژیست معروف فرانسوی ، دراین‌باره چنین‌مینویسد:

انتشار بیحد روزنامه‌ها وسینماها و رادیو ، سطح فکری طبقات اجتماعی را به پائین ترین مرحله خود رسانده است ، شاگردان مدارس و دانشجویان ، افکارخود را دربرنامه‌های گنگ رادیوئی‌وسینمائی‌که بآن، عادت کرده‌اند ، میریزند ، محیط اجتماعی امروز نه تنها رشد فکری را تسهیل نمیکند بلکه از آن جلوگیری‌هم مینماید . . . نوجوانان کارهای خود را از قهرمانان پرده سینما فرا میگیرند و در بازیهای خود از آن تقلید میکنند ! [۴] .

در این گیرودار ، ما شرقیها که از لحاظ صنعت و دانش مادی از غربیها عقب مانده‌ایم ، بخیال آنکه‌آنها همانطور که در قسمتهای مادی از ما مقدمند ، درقسمتهای

---

(۱) اطلاعات ۱۶ر۱ر۳۸

(۲) روزنامه کیهان ۱۳ر۷ر۳۹

(۳) کیهان ۲۱ر۱۰ر۳۸

(۴) انسان موجود ناشناخته ص ۱۴۴

اخلاقی و انسانی نیز از ما جلوترند ، از اینجهت ، سعی میکنیم در تمام کارها از غذا خوردن و لباس پوشیدن گرفته تا راه رفتن و حرف زدن از آنها تقلید نمائیم .
جلال‌آل‌احمد ، در کتاب « **غرب زدگی** » مینویسد : « اکنون ، در لوای این پرچم **ما شبیه بقومی از خود بیگانه‌ایم ، در لباس و خانه‌مان ، در خوراکمان ، در ادبمان ، در مطبوعاتمان ، وخطرناك تر از همه در فرهنگمان فرنگی مآب می‌پروریم و فرنگی مآب فکر میکنیم و راه حل هر مشکلی را فرنگی مآبانه می‌جوئیم ! (۱)**



خرافه پرستی در عصر فضا !

درست است‌که درادوار گذشته که مردم از نظر دانش و فرهنگ،در یك سطح بسیار پستی قرار داشتند و از حقائق امور ، بی‌اطلاع ، و از روابط واقعی میان اشیاء بی‌خبر بودند ، خرافه پرستی در میان آنها رواج بسزائی داشت ولی اینطور نیست که در عصر فضا ، که بسیاری از معضلات برای بشر ، حل شده ، سرپنجه دانش ، توانسته پرده از روی بسیاری از حقائق بردارد روح خرافه پرستی از جوامع انسانی رخت بربسته باشد ، خیر ، هم اکنون نیز مردم کشور های باصطلاح متمدن و پیشرو ، کم و بیش گرفتار این عامل خطرناك عدم آزاد فکری هستند ؟

« مارتین لوترکینگ » میگوید : **خود من ، در آسانسور یك هتل بزرگ نیویورك برای اولین بار متوجه شدم که طبقه سیزدهم ، وجود ندارد ، و پس ازطبقه دوازدهم‌طبقه چهاردهم قرار گرفته است** ، علت رااز‌متصدی آسانسور پرسیدم . پاسخ داد : این رویه و عادت ، در اغلب هتل‌ها رعایت میشود ، چون عده زیادی از بسر بردن **در طبقه سیزدهم وحشت دارند ، و بدنبال این**

---

(۱) غرب زدگی ص ۳۶

گفته افزود : حتی بعضیها بحساب اینکه طبقه چهاردهم جایگزین طبقه سیزدهم است ، از سکونت در طبقه چهاردهم نیز خودداری میکنند (۱)



بوسه به مجسمه گودار بللو !

اخیراً مقامات انتظامی ایتالیا دستور دادند که دیگر زنها حق ندارند ، مجسمه « **گودار بللو** » را ببوسند ! این مجسمه افسانه شیرینی دارد ، و آن اینکه : گودار بللو ، سربازی بود که چهارصد و پنجاه سال پیش ؛ در راه عشق ، کشته شده است ، مردم شهر برای یاد بود او مجسمهٔ او را ساخته و در شهر « راوانا » نصب نموده‌اند !

اهالی آنجا عقیده دارند که این مجسمه ، برای زنانی که در عشق ، شکست خورده‌اند ، شفاعت مینماید ، و لذا تمام زنها و **جهانگردان**، که از شهر « راوانا » عبور می‌کنند ، بوسه‌هائی چند ، بر پیکر این مجسمه میزنند و در نتیجه پیکرمجسمه در زیر انواع مختلف ماتیك ، غرق شده است و به ضخامت چند سانتیمتر ماتیك ،روی آن ، نشسته است !

مقامات انتظامی اخیراً مجبورشده‌اند ، از بوسیدن‌مجسمه جلوگیری نمایند! (۲)

گرچه نمونه های فراوانی از انواع خرافه پرستی ها در کشورهای متمدن ! در دست است و میتوان با ارائه آنها سندهای گویاتری برای عدم آزاد فکری عصر فضا ، نشان داد ولی برای ترس از اطاله سخن به آمار زیر اکتفاء میکنیم :

« هم اکنون ، در فرانسه ۶۰۰۰ نفر جادوگر و رمال ، وجود دارد ، ودر مدت‌یکسال ،هشت میلیون نفر فرانسوی برای رفع‌گرفتاریهای خود،

---

(۱) ندای سیاه ص ۸

(۲) قرآن قانون آسمانی بشر نقل از مجلات .

بآنها مراجعه می‌کنند! (۱) در سراسر دنیا دومیلیون جادوگر و پیشگو، ۲۲۸۸ نشریهٔ جادوگری که جمعاً ۶۰ میلیون تیراژدارند هم اکنون‌مشغول فعالیتند، تنهادرشهرهای ایتالیاهفده دانشگاه جادوگری وجود دارد! (۲)

با درنظر داشتن مطالب فوق ، این حقیقت ، بخوبی روشن گردید که در هر زمانی مخصوصاً درعصر ما روح تقلید و خرافه پرستی مانند زنجیری دست و پای تفکر آزاد و اندیشه صحیح را بسته و مردم را از پی‌جوئی از علت و معلول واقعی میان اشیاء و بازشناسی حق از باطل ، خوشبختی از بدبختی ، باز داشته ، آنان را اسیر و برده موهومات و تقلیدهای کور کورانه ساخته است .



(۱) اطلاعات ۱۳ر۲ر۴۴

(۲) اطلاعات هفتگی ۲۱ر۲ر۴۸

اسلام

با دنباله رویهای غلط و خرافه پرستی شدیداً مبارزه میکند

مهمترین دژیکه اسلام فتح کرد و محکمترین زنجیری که دست و پای تفکر انسان را بسته بود و از آزادی فکر و وجدان محرومش ساخته بود و اسلام آنرا پاره کرد دژ خرافات و زنجیر اوهام و تقلید کور کورانه بود .

اینکه زنجیر خرافات و تقلید را محکمترین زنجیر ، شمردیم : سخن گزاف و مبالغه آمیزی نیست ، بلکه یك واقعیت غیر قابل **انکار** است ، زیرا چه بسا مردمی بر اثر سوء تشخیص وجهالت مرتکب تقلیدهای کورکورانه و پای بند به اوهام وخرافه پرستی میشوند ، ولی همان تقالید بی‌اساس و خرافات بی‌پایه ، در اثر تکرار وگذشت زمان ، جزء اعتقادات آنان در میآید و بدیهی است که عقیده مهمترین عاملی است که آدمی را در زندگی رهبری میکند ، و مبارزه با آ نیز ، از هر مبارزه‌ای سخت‌تر ر دشوارتر خواهد بود .

بخاطر همین جهت بوده هنگامیکه ابراهیم علیه‌السلام ، مردم بت‌پرست شهر «بابل» راکه از روی جهالت وتقلید ، بتهائیکه بادست خود تراشیده بودند ، پرستش‌میکردند مورد نکوهش قرار داد وفرمود : **أتعبدون ما تنحتون (۱)** آیا آنچه راکه‌با دست خود تراشیده و ساخته‌اید پرستش میکنید ؟ ! .

و نیز بخاطر همین عقاید خرافی و دنباله روی‌های غلط بوده ، وقتیکه پیغمبر اسلام ، مردم مکه را که بخدایان و بتهای فراوان ، عقیده داشتند و در برابر آنها کرنش و عبادت میکردند دعوت بخدای یگانه نمود و آنها را از پرستش خدایان

---

(۱) سوره صافات آیه ۹۵

متعدد برحذر میداشت ، آنان ، بجای آنکه در برابر منطق قوی و شکنندهٔ او سر تعظیم فرود آورند و از عقاید خرافی و تقلیدی خود دست بر دارند ، او را متهم به دروغ و سحر و جنون کرده ، با حال اعجاب و شگفت میگفتند : ما از سیصد و شصت خدای خود ، دست برداریم و بخدای یگانه تو مؤمن شویم ؟ ! « **هذا ساحر کذاب اجعل الالهة الهاً واحداً ان هذا لشیء عجاب** »(۱) .

و بطورکلی زجرها و شکنجه‌هائیکه انبیاء وپیغمبران و رجال فضیلت و اصلاح از مردم زمان خود دیدند ، و سرسختی‌ای که مردم در برابر روشهای اصلاحی آنان ، نشان میدادند ، اغلب ، بخاطرهمین‌اعتقادهای غلطی بوده که آنان ازراه‌تقلید و خرافه پرستی بدست آورده بودند .

خیلی دور نرویم ، هم اکنون ببینید « **نژاد پرستی** » چه سروصدائی در جهان پدید آورده است ،گروهی باعتقاد اینکه سیاهپوستان ، حیوانهائی هستند انسان نماکه برای خدمتگذاری سفید پوستان‌آفریده شده‌اند ، تبعیضات نژادی را بعنوان‌یك اصل مقدس پذیرفته‌اند !

هرگاه افرادی مانند « **لینکلن** » و « **کندی** » بخواهند این‌تئوری افسانه‌ای را لغوکنند ، باید با ترور و قتل‌روبرو شده جان‌خود را روی آن‌از دست بدهند ! (۲)

و نیز **ببینید** : « **گاو پرستی** » در هندوستان ، چه‌میکنند ؟ چندی پیش ، روزنامه‌ها نوشتند : چون قحطی و گرسنگی مردم‌هندوستان را تهدید میکند ، تا جائیکه ۱۵۰ میلیون نفرهندی در آستانه مرگ قرار دارند ، از اینجهت دولت تصمیم دارد،ازصدوپنجاه‌میلیون‌گاو‌موجود درکشور، برای‌رفع‌گرسنگی ونجات مردم ازمرگ استفاده نماید ، ولی آیا هندوها که گاو را حیوان مقدس و مظهر خدایان ، میدانند ، بیکار نشستند ؟ ! البته نه ، تشنج و تظاهرات ، سراسر هندوستان را فرا گرفت ،کابینه دولت متزلزل شد ، آخرالامر ، جریان با برکناری وزیر کشور ، و انصراف دولت از

---

(۱) سورهٔ ص آیه ۵

(۲) مراجعه شود به کتاب : « از بردگی تا آزادی » ـ سرنوشت دردآلود سیاهان

کشتن گاوها ، خاتمه پیداکرد [۱] .

بنا بر این دنباله روی‌های غلط ، و خرافه پرستی بطور قطع محکمترین زنجیری است که دست و پای تعقل بشر را می‌بندد و گسستن آن کار سهل و آسانی نیست .



راههای مبارزه با تقلید و خرافات در اسلام ؟ !

هنگامیکه نور اسلام ، از افق مکه درخشیدن میگرفت ، سرتاسردنیای آنروز را غبار تیره‌ای از جهالت و اوهام و خرافات و دنباله روی های غلط ، فرا گرفته بود ، مردم آنچنان از واقعیات زندگی بی‌خبر بودند که نه تنها در خانهٔ توحید (کعبه) سیصدوشصت بت وجود داشت بلکه طبق نوشته « **آلبرماله** » در کشور متمدنی مانند روم ۳۰۰۰۰ خدای رسمی ، مورد پرستش بود [۲] .

مقدرات و سرنوشت مردم ، بدست گروهی از زمامداران خودسر و کاهنان و قیافه شناسان و پیشگویان ، تعیین میگردید . خرافات و افسانه‌ها و اساطیر ، و دنباله رویهای غلط ، سرتاسر زندگی آنانرا فراگرفته و در جمیع شئون حیاتی آنان ،رسوخ پیدا کرده بود [۳]

با آنکه اصل « **محاکات و تلقین پذیری** » ایجاب میکرد که پیغمبر اسلام مانند دیگران ، تحت تأثیراجتماع ، قرارگرفته ، در خرافه پرستی و تقلید ، از آنان پیروی نماید ولی او نه تنها بر خلاف گفته دکتر « گوستاولوبون »که میگوید : « یك

(۱) کیهان ۱۷ر۱ر۴۵

(۲) تاریخ روم ج۲ ص ۳۰

(۳) برای اطلاع از انواع خرافات و تقلیدهای کور کورانه دوران جاهلیت عرب مراجعه شود به جلد ۱۹ شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی الحدید ص ۴۰۸ - ۴۲۹ و جلد دوم مروج الذهب ص ۱۳۲ - ۱۶۰

فرد هر قدر هم ، هوشمند و پرورش یافته باشد ، درمیان انبوهی از مردمان ، مقداری ازاستقلال‌خود را از دست میدهد و تابع فشارجمع وسلطهٔ روحی اکثریت ، میگردد ، و مقدار استقلال فکری فرد ، درمیان جمع ضعیف‌تر و تلقین پذیری اوشدیدترمیشود»(۱)

تحت تأثیر افکار خرافی و تقلیدهای نادرست قرار نگرفت « **ماضل‌صاحبکم و ما غوی** » بلکه با حربهٔ پولادین منطق و استدلال ، بجنگ خرافات و تقلیدهای نابجا رفت و مردم را از زیر بار این زنجیرهای گران ، نجات بخشید ، وآزادی فکر و وجدان برآنها ارزانی داشت « **و یضع عنهم اصر هم و الاغلال التی کانت علیهم**(۲) (محمد بارگران‌تکالیف شاق را از دوش آنان برمیدارد و زنجیرهائی که‌بدست و پای آنها بسته بود ، باز میکنند) .

پیغمبر اسلام ، برای محو آثار خرافه پرستی و تقلیدهای کورکورانه که مانند زنجیرهای محکمی ، دست و پای بشر را بسته داشت ، فرمود : « **کل ماثرة فی الجاهلیة تحت قدمی** یعنی‌با پدید آمدن اسلام ،تمام عقائد خرافی وتفوق طلبی‌های غلط ، نابود شده و زیر پای من قرار گرفته است » (۳) .

اسلام ، برای‌نجات بشریت، از زیر بارگران عقائد خرافی و تقلیدهای نادرست از راههای گوناگونی وارد شده که ما ذیلا به‌بعضی از آنها اشاره مینمائیم :



۱ ـ عقیده و عمل ، باید متکی بدلیل روشن باشد : اسلام ، برخلاف مذاهب دیگر ، که در مسائل اعتقادی و عملی ، صرف ایمان و تعبد را کافی میدانند، معتقد است : هرعقیده وعملی تامستند به منطق صحیح وبرهان روشن ، نباشد ، مورد

---

(۱) آنسوی چهره ها ص ۴۲

(۲) سورهٔ اعراف آیه ۱۵۷

(۳) سیرهٔ ابن هشام ج ۳ ص ۴۱۲ .

قبول وشایستهٔ احترام نخواهدبود [۱] « و قالوا لن یدخل الجنة الا من کان هوداً او نصاری تلک امانیهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین - یهود و نصاری گفتند : هیچکس جزما وارد بهشت نخواهد شد ، اینست آرزوی آنها ، بگو: دلیلتان را بیاورید ، اگر راست میگوئید [۲]

اسلام برای صحت عقیده و ایمان نه تنها صرف تعبد و تقلید را درست نمیداند بلکه حتی گمان و تخمین را نیزکافی نمیشمارد و صریحاً اعلام میکند که حتماً عقائد اسلامی بایستی متکی به دلیل و یقین باشد : « از چیزی که دربارهٔ آن ، علم و یقین نداری ، پیروی مکن ، زیرا گوش و چشم و دل ، همهٔ اینها مسئولند » [۳]

بدیهی است ، هرگاه عقائد و رفتار مردم ، متکی به دلیل روشن ، و یقین باشد در آن صورت ، بساط خرافه پرستی وتقلید نادرست طبعاً برچیده خواهد شد .



۲ ـ اکثریت گمراه

بسیاری از خرافات و دنباله روی های غلط ، روی این اصل پدید آمده و یا باقی مانده است که پنداشته‌اند هرچه را که اکثریت مردم ، پذیرفته‌اند ، درست است و حال‌آنکه چه بسا ممکن است ، اکثریت مردم نیز ، بر اثر عدم دقت ، و توجه کافی مرتکب خطا واشتباه شده باشند بنابراین چگونه میشودعقیده و یا عمل اکثریت را همیشه ملاك صحت ایمان و عمل دانست ؟ ! روی همین جهت است که خداوند به پیغمبرش میفرماید : « هرگاه از اکثریت مردم نابخرد ، پیروی کنی ، ترا از راه خدا

(۱) فقهاء اسلام میگویند : عمل بدون اجتهاد یا احتیاط یا پیروی از مجتهد شایسته باطل است .

(۲) بقره آیهٔ ۱۱۱

(۳) اسراء آیه ۳۶

گمراه خواهند کرد ، چون آنها جز از گمان وحدس پیروی نمیکنند »[۱] و در جای دیگر میفرماید : « بیشتر گمراهان ، جز ازگمان پیروی نمیکنند و حال آنکه‌گمان نمی‌تواند آدمی را از حق بی‌نیاز سازد »[۲] .



۳ - رهبران آلوده!

اسلام زمامداران خودسر ، و کاهنان ریاکار را که بر اثر داشتن هدف مشترك استعماری سعی میکنند با نقشه‌های ماهرانه جلوآزادی افکار راگرفته مردم را بدنباله روی و خرافه پرستی ، عادت دهند ، مورد انتقاد شدید قرار داده است .

چهرهٔ واقعی دسته اول را اینطور معرفی میکند : « زمامداران خودسر ، بهر کشوری پا نهند ، آنجا را فاسد کرده ، آزادگان آن سرزمین را به ذلت اسارت میکشانند»[۳] ونیزدرمقام انتقادازفرعون: میگوید :« **فاستخف قومه فاطاعوه** او نخست ، ملتش را پست و سبك مغز کرده آنگاه ملت باطاعت کورکورانه از او پرداختند »[٤]

و در بارهٔ کاهنان ریاکار و راهبان گمراه ، چنین میگوید : « بسیاری از پدران روحانی و زاهد نمایان یهود ، مال مردم را نابجا و بطور نا مشروع میخورند ، و آنها را از راه راست باز میدارند»[۵] .

وبرای آنکه مردم ، فریب رهبران گمراهی مانند : بازیگران فیلمها ، اجراء کنندگان برنامه‌های‌فضیلت‌کش‌سینماها ، کاباره‌ها تآترهاورادیوها ، طرح‌کنندگان مدهای

(۱) انعام آیهٔ ۱۱۶
(۲) یونس آیهٔ ۳۶ .
(۳) نمل آیهٔ ۳۴
(۴) زخرف آیهٔ ۵۷
(۵) توبه آیهٔ ۳۴

دور از فضیلت، و قهرمانان داستانهای بد آموز را نخورند و چشم و گوش بسته از آنها پیروی ننمایند، افکارمردم را اینطور به قضاوت، می‌طلبد: **أفمن یهدی الی الحق أحق أن یتبع ام من لا یهدی الا أن یهدی فمالکم کیف تحکمون** آیا کسی که بسوی حق و حقیقت رهبری میکند، سزاوارتر است برای پیروی‌کردن یا آنکه راه بجائی نبرده و خود نیازمند برهبری است چگونه قضاوت میکنید ؟![1]

اسلام، برای آنکه مردم را آگاه کند که هر دنباله روی ای درست نیست و نمیشود هر عملی را که توده مردم، و یا نیاکان و پیشینیان و زبر دستان آنان، و یا افراد سمبل اجتماع انجام میدهند، صحیح و قابل پیروی دانست، متذکر میشود که بسا اعمال آنان، ناپسند و رفتار آنان نکوهیده و زشت است، آیا در اینصورت هم میشود، چشم و گوش بسته از آنان پیروی نمود: «هنگامیکه بآنها گفته میشود: آنچه را که خدا مقرر فرموده، پیروی نمائید، میگویند: خیر، ما فقط آنچه را از پدرانمان دریافته‌ایم، پیروی مینمائیم. اگر چه پدرانشان، هیچ نفهمند و راه بجائی نبرند؟!»[2].

اسلام، فقط یکنوع ازتبعیت راکه همان پیروی جاهل در یك فن، از دانشمند و کارشناس مورد اعتماد همان فن باشد، که خود یك امر فطری است و نظام اجتماعی نیزوابسته بآن است، مجازشناخته و صحیح میداند، شمااگر نیازمند بدرمان پزشکی باشید به پزشك مورد اطمینان‌مراجعه میکنید و نسخهٔ او رابدون‌چون‌چرا مورداستفاده قرار میدهید، در ساختمان به معمار مراجعه میکنید و در صنعت به متخصص آن، و همچنین . . .

این نوع، تقلیدکه از لوازم زندگی اجتماعی است از نظر اسلام، درست است قرآن میفرماید: **« فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون (۳) ـ اتبعوا من**

(۱) یونس آیه ۳۵ .

(۲) بقره آیهٔ ۱۷۰

(۳) هر گاه چیزی را نمیدانید از اهلش سؤال کنید (انبیاء آیهٔ ۷) .

لا یسئلکم اجراً و هم مهتدون» (۱)



پیروی بی‌حساب از غرائز و میلها!

آدمی همانگونه که در مقام تشخیص و درك واقعیات، نیازمند به نور عقل است و تنها با در دست داشتن این چراغ فروزان، میتواند حق را از باطل، راه سعادت را ازشقاوت بازشناسد، درمقام عمل‌نیز، نیازمندبیك‌سلسله میلهاوغرائزی‌است که او را در رسیدن بأهداف عالیهٔ انسانی کمك کرده، روح تحرك و جنبش و فعالیت را در او زنده و پایدار، بدارد، حبّ ذات، غریزهٔ جنسی، علاقهٔ بمال و فرزند، حسّ تشخص طلبی و جمال دوستی، تمنای قدرت و مقام، خواهش آزادی وحریت و انگیزه انتقامجوئی ... ابزاروسائلی هستندکه آدمی را به تحرك وجنبش ،وامیدارند و بزندگی او شور و نشاط می‌بخشند

هرگاه این تمایلات عاطفی و خواهشهای نفسانی در وجود او نبود، وضع او مانند زندگی افلیجی بود که میدان مسابقه را به بیند ولی قادر بحرکت و شرکت در مسابقه نباشد.

دکتر آلکسس کارل، بیولوژیست معروف فرانسوی در این باره مینویسد:

«آنچه انسان را بعمل وا میدارد، عقیده است نه منطق، عقل نمیتواند بما نیروی زیستن بر وفق طبیعت اشیاء بدهد، فقط بروشن کردن راه قناعت میکند و هرگز ما را بجلو نمیراند.

رفتار متفکرین صرف، در زندگی شبیه به افلیجهائی است که برای مسابقه دو حاضرشوند، مقصد را بخوبی می‌بینند، ولی قادر نیستند که از جای خود بجنبند...

---

(۱) از کسانیکه از شما مزدی نمیخواهند و خود راه سعادت را یافته‌اند، پیروی کنید (یس آیهٔ ۲۷).

ما بر موانعی‌که در پیش داریم ، فائق نخواهیم شد ، مگر آنکه ازعمق روح ماموجی از عواطف سر بالا بکشد ... عقل ، خلاق علم وفلسفه است وهنگامیکه متعادل باشد، راهنمای خوبی است ولی بما حس زندگی و قدرت زیستن نمی بخشد و جز یکی از فعالیتهای روانی نیست ، اگر به تنهائی رشدکند و همراه با احساس نباشد ، افراد را از یکدیگر ، دور و از انسانیت خارج میکند ، فعالیتهای غیر عقلانی روان ، یعنی عواطف و حس اخلاق و حس جمال‌دوستی و حس مذهبی است که در ما نیرو و شادی ایجاد میکنند و بافراد قدرتی می‌بخشد که از خود خارج شوند و با دیگران ، تماس بگیرند، آنان را دوست بدارند و در راهشان فدا کاری کنند »[1] .



ضرورت مهار کردن غرائز و تمایلات

غرائز و میلها در صورتی مایهٔ شور و نشاط زندگی و موجب سعادت انسان است که در حد اعتدال ، و دور از افراط و تفریط ، مورد استفاده و بهره برداری قرارگیرد و از طغیان و سرکشی آن ، جلوگیری بعمل آید ، وگرنه بجای شور ونشاط ، ناامنی و هلاکت و بجای سعادت و خوشبختی ، تباهی و تیره روزی ، ببار خواهد آورد .

افرادی که زمام اختیار خویش را بدست نیروی **سرکش** تمایلات غیر عقلانی می‌سپارند و از خواهشهای دل بدون هیچگونه قید وشرط ، پیروی میکنند ، اینگونه افراد ، آنچنان ارزش و شخصیت خودرا لگد کوب میکنند که بدون اغراق ، میتوان ادعا کرد که از هر حیوانی ، حیوان تر ، و از هر درنده ای درنده ترند « **اولئك كالانعام بل‌هم أضل** » (۲)

حیوانات که دست باعمال وحشیانه میزنند و در زندگی رعایت اصول عدالت و

(۱) راه و رسم زندگی ص ۱۱۳

(۲) سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۷۹

فضیلت نمیکنند ، باینجهت است که نیروی تشخیص ندارند و پیروی بی‌قید و شرط از غرائز ، جزء سرشت و طبیعت آنها است .

این نکته در زندگی حیوانات ، قابل توجه است که غرائز و تمایلات آنها در صورت فراهم شدن عوامل و جهات کامیابی ، ارضاء میشود و تا مدتی در حال آرامش و سکون ، میباشد .

ولی آدمی باداشتن نیروی تشخیص (عقل) که حجت میان او وخداوند است [۱] گاهی آنچنان اسیر تمایلات عاطفی میشود که از ارتکاب هیچگونه جرم و جنایت ، و تن دادن بهیچ پستی و نکبتی‌خود داری نمیکند ، وروح تجاوز کاراو هر چند که در راه ارضاء تمایلات سرکش خود ، تلاش میکند ، سیر نمیشود بلکه مانند تشنه‌ای که از آب دریا سیراب ، نمیگردد ، عطش او نیز ، رفع شدنی نیست [۲]



عامل خطرناك !

خطرناك ترین عامل برای سعادت فرد و اجتماع ، پیروی کردن بی‌حساب ، از تمایلات سرکش ، و محکوم بودن عقل در برابر خواسته‌های نفسانی است . در این حالت است‌که بزرگترین جرائم و موحش‌ترین جنایات ، صورت میگیرد وآدمی دست به هولناکترین کارها میزند ، انبیاء و مردان خیر اندیش عالم ، نیز ، برای تعدیل همین تمایلات سرکش و مهار نمودن همین غرائز و میلها مقرّرات سودمند آورده ، و کوششهای پیگیر و خستگی ناپذیر ، نموده‌اند .

---

(۱) قال الصادق عليه السلام : حجة‌الله على العباد النبى والحجة فيما بين‌العباد و بين‌الله‌العقل (کافی ج ۱ ص ۲۵)

(۲) عن ابی عبدالله عليه السلام : مثل‌الدنيا كمثل ماء البحر كلما شرب منه‌العطشان ازداد عطشاحتي يقتله (سفينة‌البحار ج۱ص ۴۶۵) ـ منهومان لايشبعان: طالب‌الدنيا وطالب‌العلم .

همین حالت طغیان غرائز و تمایلات عاطفی است که غالباً موجب پیدایش بحرانهای بین‌المللی میشود و ملیونها نفر افراد بی گناه فدای امیال شوم و مقاصد اهریمنانهٔ زمامداران خود سر، میگردند!

همین روح تجاوز کار گروهی جاه طلب و سودجو باعث پیدایش جنگ جهانی اول ودوم شده وملیونها نفر (۶۵ ملیون) مردم بی‌گناه را طعمهٔ مرگ ساخته و هنوز هم آثار نکبت بار آن، از بین نرفته است!

کشتار بیرحمانهٔ مردم ویتنام، منطقهٔ عربی خاور میانه، رود زیا، محصول همین حالت فوران غرائز و پیروی بی حساب از تمایلات عاطفی است!

«نرن» امپراطور خون‌آشام «رم» بخاطراشباع همین تمایلات سرکش، یعنی غریزهٔ خود خواهی و روح لذّت طلبی، پای تخت رم را بآتش‌میکشد تا مردم بی‌گناه و حیوانات بینوا در میان شعله‌های آتش بسوزند، و او از صدای ضجّه و نالهٔ آنان، لذّت ببرد واز این منظرهٔ حزن انگیز، موسیقی حزن آوری اختراع، نماید!! (۱)

«چنگیز» بخاطر همین حالت نا متعادل روانی، بهرکشوری که وارد میشد، دستور قتل عام مردم آنجا را صادر میکرد. و در شش ماه از سال که از خونریزی انسانها فارغ میشد، با برنامهٔ خاصی بخون ریزی حیوانات می‌پرداخت!! (۲)

حجاج و منصور دوانقی، کار طغیان تمایلات عاطفی شان بجائی رسیده بود که ازکشتن افراد بی‌گناه آنچنان لذّت میبردندکه جان دادن افراد بی‌گناه درکنار سفرهٔ آنان، بهترین و لذّت بخش ترین حالات زندگی آنان بشمار میرفت!!

و بگفته بعضی «ناپلئون» در کنفرانس چند جانبه‌ای که در پاریس، منعقد شده بود، تنها بخاطر اینکه شرکت کنندگان کنفرانس، بر او سلام کنند، پیش از همه وارد مجلس میشود، و چون پادشاه روس بر او سلام نمیکند، همین امررا بهانه قرار میدهد شوروی را در خاك و خون و آتش میکشد و لشکر فرانسه هم از سرما

(۱) تاریخ تمدن ویل دورانت ــ تاریخ رم ج ۲ ص ۲۴۸

(۲) قبلهٔ اسلام

تلف میگردد ، خود ناپلئون نیز ، به جزیرهٔ « سنت هلن » تبعید میشود و بر اثر زخم معده و مفارقت از عزیزانش ، پس از شش سال ، در آنجا میمیرد ! [۱]



هوی پرستی بد ترین نوع بردگی است

بزرگترین مفسدهٔ هوی پرستی و پیروی از احساسات لجام گسیخته اینست که شخص هوی پرست ، قادر نیست ، بر خلاف مسیر تمایلات غیر عقلانیش بیاندیشد و یا تصمیم بگیرد . او هر چه می‌اندیشد و یا در مقام عمل ، بدان اقدام میکند ، بیشتر مربوط به اموری است که با خواسته‌های نفسانی او سازگاری داشته وباو در نیل باین مقصد ، کمك نماید !

کسیکه زمام اختیار خود را بدست تمایلات افراطی سپرده و به تعبیر قرآن **« معبود »** خود را **« هوای »** خود قرار داده‌است [۲] چنین آدمی نمیتواند در بارهٔ حقائق امور وواقعیات زندگی بطور آزاد ، بیاندیشد واز نعمت آزادفکری ، برخوردار گردد . او بردهٔ تمایلات عاطفی خویش است ، بهر طرفی که غرائز و تمایلات سرکش او متوجه باشد ، او نیز متوجه است ، درنتیجه از درك واقعیات زندگی محروم خواهد بود .

علی علیه‌السلام ، این نوع بردگی را بدتر از بردگی غلامان زر خرید میداند : « عبد الشهوة أشدّ من عبدالرق » [۳] و فلسفهٔ آن نیز ، روشن است ، زیرا غلامان زر خرید ، تنها جسمشان در اختیار اربابان آنها است ، افکار و عقائد آنان ، بردهٔ کسی نیست ، ولی بردگان شهوت ، تمام‌افکار و عقائدشان ، بردهٔ تمایلات عاطفی آنها است

---

(۱) قبلهٔ اسلام

(۲) افرأیت من‌اتخذالهه هواه و أضله الله‌علی علم وختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة (سورهٔ جاثیة آیهٔ ۲۳)

(۳) غرر الحکم ص ۴۹۸

و بیرون از آن دائره قادر بتفکر و درك حقائق نیستند .

اسلام ، برای آنکه مردم را از این بردگی فکری ، نجات ، بخشد ، و آزادی فکری را همگانی کند ، با یك سلسله مقررات حقوقی و اخلاقی و تربیتی ، تمایلات عاطفی و غرائز مردم را تعدیل میکند واز پیروی بی‌حساب از احساسات لجام گسیخته شدیداً نهی میکند و فلسفهٔ آنرا گمراهی ونرسیدن بحق معرفی مینماید « **ولا تتبع الهوی فیضلك عن سبیل الله** یعنی : از هوای نفست پیروی مکن که ترا از راه خدا و طریق حق ، باز میدارد » (۱)

رهبر پرهیز گاران ، علی بن ابیطالب علیه‌السلام در مقام بیان فلسفهٔ حرمت هوی پرستی چنین میفرماید : « **. . فاما اتباع الهوی فیصد عن‌الحق** یعنی : پیروی از هوای نفس ، آدمی را از رسیدن بحق ، باز میدارد » (۲)

و نیز از آنحضرت است که فرموده : **ان اطعت هواك اصمك و اعماك** یعنی : اگر از هوای نفست اطاعت کنی ، کور و کرت میکند » (۳)

ودر جای‌دیگر ، مفاسد هوی‌پرستی رااینطوربیان میکند : « **انکم ان امرتم علیکم الهوی اصمکم و اعماکم وارداکم** یعنی : براستی اگر هوای نفس را فرمانروای خود ، سازید و بی‌قید و شرط ، اطاعتش نمائید ، شما راکور وکر وپست ، میکند » (۴) (۵)



---

(۱) سورهٔ ص آیهٔ ۲۶

(۲) نهج البلاغه فیض ص ۱۱۹

(۳) نهج البلاغه

(۴) غرر الحکم ص ۲۹۲

(۵) برای اطلاع بیشتر ، مراجعه شود بکتاب « جوان از نظر عقل و احساسات » سخنرانی یازدهم .

یك پندار غلط !

در خاتمهٔ این بحث (آزادی فکری) لازم است توجه خوانندهٔ محترم را بیك اشتباه مهم و نابخشودنی‌که برای بسیاری ازتازه بدوران رسیده های خود باخته ، رخ داده است ، جلب نمائیم ، و آن اینکه : برخی‌از خود باختگانیکه زرق وبرق تمدن مادی ، چشم تعقل و تفکر آنها را خیره‌کرده است ، پنداشته اند **که پای بند بودن به مبانی دینی و معتقد بودن بدستورات صحیح مذهبی واخلاقی ، باآزاد فکری ، منافات دارد !**

اینها میگویند : در عصریکه بشر ، توانسته است با سر پنجهٔ دانش ، پرده از اسرار طبیعت بردارد وبا زبان طبیعت ، آشنائی کامل پیدا کند ، در چنین روزگاری ، برای یکفرد روشنفکر و تحصیلکرده بهیچوجه شایسته نیست که بمبانی دینی معتقد و بدستورات مذهبی عامل باشد ، بلکه بر او لازم است که خود رااز قید هر گونه عقائد مذهبی واعمال دینی آزاد ساخته ، تابتواند از نعمت آزادی فکر و وجدان برخوردار گردد !

این طرز فکر ، چند قرنی در اروپا روی اسباب و علل خاصی پدید آمد و بعضی از طبقهٔ باصطلاح ، تحصیلکرده و روشنفکر شرقی و ایرانی نیز ، کور کورانه از آن ، پیروی کرده مانند جعبه های ضبط صوت ، آنرا گرفته و بازگو میکنند ، غافل از اینکه انگیزهٔ پیدایش این طرز فکر در مغرب زمین ، علل و جهاتی بوده که هیچکدام از آنها در محیطهای اسلامی ما موجود نیست .

زیرا بطوریکه میدانیم : آئین تحریف شدهٔ مسیحیت که فاقد هر گونه قوانین صحیح اجتماعی ، اقتصادی وسیاسی است وآمیخته باانواع خرافات و موهومات است ، از یکطرف ، تسلط و مداخله‌های ناجوانمردانهٔ اصحاب‌کلیسا درجمیع شئون اجتماعی وفرهنگی مردم ، ازطرفی دیگر ، محدودیت وشکنجه های جائرانه‌ای‌که دانشمندان و پیشروان قافلهٔ فرهنگ و تمدن ، از دست پاپها و ارباب کلیسا دیده و ضربه های

سنگینی که از آنها خورده بودند (که به برخی از آنها قبلاً اشاره شده و در بحث آزادی مذهبی نیز خواهد آمد) از جانب سوم ، باعث گردیدکه چنین فکری درمیان رجال دانش و اندیشمندان آن سرزمین ، پدید آید .

و شاید نظر اصلی آنها از ابراز این عقیده نیز ، این بوده که بدینوسیله افکار عمومی را با خود همراه‌کرده آزادانه بتوانند دور از کارشکنیها و ستمگریهای ارباب کلیسا با راز طبیعت ، آشنائی بیشتری پیدا کرده ، گامهای سریعتر و مفیدتری در راه ترفیع کاخ دانش و فرهنگ ، بردارند ، و گرنه بطوریکه زندگانی همان دانشمندان و گفتارشان ، نشان میدهد ، آنها با اصل دین‌وعقائد صحیح مذهبی‌مخالف نبوده‌اند .

بنابراین ، تفسیر آزادفکری ، درآن سرزمین ابتداء ، باینمعنی‌بوده‌که بایستی هر فردی از اوهام و خرافاتی‌که بیشتر ، از ناحیه مذاهب و ادیان ساختگی و تحریف شده (مانند آئین یهود و نصاری) در میان مردم شیوع دارد و پایهٔ تعقل و تفکر را در آنهاسست میکند ، و هم چنین ، از فشار و تحمیلات و مداخله‌ها و محدودیت‌هائی که اصحاب‌کلیسا برای مردم فراهم‌کرده و برآنها وارد میسازند ، آزاد باشد ، تابتواند با آزادی فکر، پرده از اسرار طبیعت برداشته ، قدمی بطرف فرهنگ و تمدن نوین ، بردارد .

حال باید دید که آیا آن عوامل و جهات ، در اسلام و محیطهای اسلامی نیز وجود دارد یا خیر ؟

مطالبی که تاکنون در بارهٔ آزاد فکری ، از نظر اسلام نوشته‌ایم ، وحقائقی‌که درآینده دربارهٔ آزادی مذهبی و طرفداری اسلام از دانش وفرهنگ ، خواهیم نوشت ، بخوبی روشن خواهد ساخت که اسلام از اینگونه نسبتهای ناروا بکلی برکنار است .

اسلام نه تنها مخالف با آزادی فکری وپیشرفت تمدن و فرهنگ نیست ، بلکه طرفدار آزادی فرهنگ و دشمن سرسخت خرافات ، تقلیدکورکورانه ، شهوت پرستی نادانی وبیسوادی وسانسور عقائد وافکارکه از عوامل مهم‌استعمار فکری‌بشمار میروند ، میباشد . بنابراین ، اگر تفسیر آزاد فکری ، بمعنی رهائی پیدا کردن از خرافات و

اوهام وسانسور عقائد و افکار وتحمیلات بیجای ارباب‌مذاهب باشد، اسلام نیز طرفدار آنست و اگر بمعنی کنار گذاردن هر نوع عقیده و اخلاق و مقررات صحیح و سعادت بخش باشد ، بهیچوجه قابل قبول و صحیح نخواهد بود زیرا هیچ فردی در زندگی نمیتواند از عقائد درست و ملکات فاضله و مقررات زندگی ، برکنار باشد ، نهایت آنکه باید دیدآن‌مرام و مسلك چگونه مرام ومسلکی‌است ، مانند اسلام سعادت‌بخش و موافق با منطق عقل و خرد است ، یا مانند مذاهب دیگر است‌که آمیخته با ضلالت و گمراهی وجهالت میباشد که در صورت‌اول بآن پای بند و در صورت دوم ، از آن ، اجتناب ، نماید ؟ !



آزادی سیاسی

از آزادی سیاسی دو موضوع زیر منظور است :

۱ ـ هر فردی از افراد ملت ، حق دارد ، هر منصبی از مناصب اداری مملکت را که شایستگی تصدی آنرا دارا است ، اشغال نماید و در پی‌ریزی تشکیلات سیاسی و اجتماعی خود سهیم باشد ، و هیچ عاملی نمیتواند او را از این حق قانونی و طبیعی محروم کند ، وادارهٔ مملکت را به عدهٔ خاصی اختصاص دهد.

۲ ـ هر فردی از افراد مملکت ، حق‌دارد ، نظرات اصلاحی و انتقادی خود را بطور آزاد ، و بدون هیچگونه بیم و هراسی ابراز نماید .

این حق ، شامل آزادی بیان و قلم ، و تشکیل احزاب و اجتماعات و انجمنها خواهد بود .



محرومیت از تصدی مناصب

بشریّت ، در طول زندگی پر از فراز و نشیب خود ، کمتر توانسته است ، از نعمت این نوع آزادی سیاسی ، بر خوردار گردد ، بلکه همواره گرفتار نظامهای نادرستی بوده که مشاغل مهم مملکتی را در انحصارگروه خاصی قرار میداد و اکثریت مردم را از تصدی مناصبی که شایستگی آنرا داشته‌اند ، محروم میکرد .



یونانیها

همانطوریکه در مباحث گذشته (مساوات همه جانبه) مشروحاً گفتیم : نظام

حیات ملی مردم یونان را « **نظام طبقاتی** » تشکیل میداد ، یعنی مردم هر شهری به سه طبقه تقسیم میشدند که هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ حقوقی و قانونی ، از یکدیگر متمایز بودند .

طبقهٔ غلامان: این طبقه که ده برابر مردم اصلی شهر بشمار میآمدند ، جز کار کردن و فرمان بردن ، حق دیگری در امور سیاسی و قضائی و اداری مملکت ، نداشتند !

طبقهٔ خارجیان : این طبقه مردمی بودند که پدر و مادرشان ، از مردم آتن نبوده ولی برای تجارت و زندگی در آنجا زیست میکردند . این طبقه نیز مانند غلامان ، دخالت در امور سیاسی و قضائی مملکت نداشته ، قادر به تصدی مناصب اداری کشور نبودند !

طبقهٔ اتباع : این طبقه عبارت بودند از اتباع واعضاء اصلی جامعه وحق داشتند که در تمام شئون حیاتی کشور ، شریك و دخیل باشند . افراد این طبقه ، می بایست پدر و مادرشان ، یونانی الاصل و متولد شدهٔ آنجا باشند تا بتوانند اعضاء حکومت شهر ، یا دولت « سیته » محسوب شوند [1] .



رومیها

کشور «رم» نیز ازلحاظ نظام طبقاتی ، دست کمی از کشور همسایهٔ خود «یونان» نداشت و بمقتضای حکومت اشرافی که در آنجا مرسوم بوده لیاقت و شخصیّت ذاتی افراد ، موردنظر نبوده چه بسا افراد فهمیده و لایقی در میان طبقهٔ فقراء ، و متوسطین، پیدا میشدندکه ازهر حیث ، شایستگی مقام سناتوری ، قضاوت وفرمانروائی راداشتند امّا طبقه « **نجباء و اعیان** » بهیچوجه بآنها مجال تصدی چنین مقامی را نمیدادند !

(۱) تاریخ فلسفه‌های سیاسی ج ۱ ص ۴۹ ـ ۵۱ تاریخ ملل شرق و یونان ج ۲ ص ۲۴۵ ـ ۲۴۹ ـ تاریخ بشر .

اعیان و نجباء چون بعقیدهٔ آنها از نژاد برتر ، و دارای قدرت بیشتری بودند، حق داشتند ، پیش از رسیدن به سن قانونی و حتی بدون داشتن هرگونه شایستگی ، در زمرهٔ سناتورها ، حکام وقضات‌درآیند و نسبت به فقراء ، و عموم ملت ، تفاخر کنند!

چنانکه « سالوست » مورخ مشهور ، میگوید : « نجباء و اعیان ، منصب‌کنونی را دست بدست‌یکدیگرمنتقل مینمودند ، یکنفر آدم تازه کار، هرقدرصاحب‌کفایت و درایت می‌بود ، وخدمات شایان داشت ، باز پست و حقیر بود ، زیرا پستی نسب وی را ننگین میدانستند !

درمرکزو ایالات ،کارها مطابق هوی وهوس اشخاص معدودی ، انجام میگرفت که بیت المال و حکومت ایالات و مناصب کشوری و لشگری واجازهٔ‌جشنهای پیروزی در دست آنها بوده است .

و بطور کلی ، نظام طبقاتی ، ملت « روم » را نیز به چهار دستهٔ **اشراف** ، **شوالیه** ، **متوسطین**،**و بردگان** ، تقسیم کرده و بهر کدام از آنها جز در دائرهٔ مخصوصی اجازهٔ فعالیت ، نمیداد[1] .



هندیها

طبق معتقدات مذهبی هندوها ، آحاد ملت به پنج طبقه و « **کاست** » زیر ، تقسیم میشوند :

۱ ـ **برهمنان** که ازقسمت علیای سر« **برهمای خالق** » آفریده شده‌اند.

۲ ـ **کشایرا** یا حکام و جنگجویان

۳ ـ **ویسیا** یا کشاورزان و بازرگانان

۴ ـ **سودرا** یا صنعتگران ، کارگران و سیاحان

۵ ـ **پاریا** یعنی نجسها

---

(۱) تاریخ دم ج ۱ ص ۱۴۱ ـ ۱۵۲

طبق معتقدات مذهبی هندوها ، هر یك از این طبقات ، در کلیهٔ امور زندگی فردی و اجتماعی خود ، از قبیل زناشوئی ، حضور در معابد ، غذا خوردن ، مشاغل و غیره از طبقات دیگر ، بکلی ممتاز و جدا هستند و حق ندارند ، جز با افراد «کاست» وطبقهٔ خود، آمیزش‌داشته و یابه **مشاغل و کارهای‌طبقهٔ دیگر ، اشتغال ، ورزند !**



ایرانیها

حکومت اشرافی ایران باستان ، مانند دیگر کشورهای آسیائی و اروپائی ، براساس نادرست « **نظام طبقاتی** » پایه ریزی شده بود و مردم به چند طبقهٔ متمایز از هم تقسیم میشدند ، بشرح زیر :

۱ - روحانیان ۲ - جنگجویان ۳ - دبیران یا کارمندان دولت

۴ - تودهٔ ملت یعنی : کشاورزان ، صنعتگران ، سوداگران ، صاحبان هنرها و حرفه‌های گوناگون !

نکتهٔ جالب توجه در این تقسیم بندی اینست که هیچکس از آحاد طبقات ، حق نداشت از دائرهٔ امتیاز طبقهٔ مخصوص بخود ، خارج شده ، مشاغل دیگران را بعهده بگیرد . هرچند همه گونه شایستگی را برای تصدی شغل مورد نظر خودداشته باشد ؛ (۱)



آزادی سیاسی در عصر حاضر !

بشریت ، نه تنها در دورانهای گذشته ، در کشورهای غیر متمدن ، ویامتمدنی چون : رم ، یونان ، هند و ایران باستان که گرفتار نظامهای غلط طبقاتی بوده‌اند ،

---

(۱) النظم الاسلامية ص ۳۰ - ۳۱ تاریخ ایران باستان - تاریخ ادیان دکترترابی .

از آزادی سیاسی بمعنی نخست (آزادی در تصدی مناصب) محروم بوده است ، بلکه در قرن بیستم هم ، با همهٔ پیشرفتهائیکه در قسمتهای صنعت و دانش ، نصیبش شده ، هنوز نتوانسته‌است به افرادیکه شایستگی تصدی ادارهٔ امورمملکت رادارند ، ومیتوانند در پی ریزی تشکیلات سیاسی و اجتماعی خود سهیم باشند ، آزادی سیاسی بمعنی واقعی اعطا نماید .

ظهور « **فاشیسم و نازیسم** » در ایتالیا و آلمان ، وتلاش سیاهان برای تحصیل ابتدائی ترین حقوق انسانی یعنی : حق رأی داشتن ، به اتحادیه‌ای پیوستن ، اعتصاب کردن ، به پارلمان و دانشگاه و مدارس سفید پوستان و دادگاه و تشکیلات عمومی مملکت ، راه یافتن ، درآفریقا وآمریکا نمونهٔ بارزی برای این حقیقت تلخ است [۱]

از اینها که بگذریم ، در کشور های « **کمونیستی** » جهان نیز که بر اساس یك حزبی ، پایه ریزی شده و تمام شئون مملکت در دست افراد حزب تمرکز یافته است ، **اصل آزادی سیاسی بمعنی فوق ، وجود ندارد ،** و هیچ فردی از آحاد ملت ، هر قدر شایستگی و قابلیت ، برای ادارهٔ امور جاری مملکت ، داشته باشد در صورتیکه از اعضاء حزب ، نباشد ، نمیتواند ، در ادارهٔ تشکیلات سیاسی و اداری کشور ، سهیم باشد ! [۲]

و همچنین ، در کشورهای بزرگ و بظاهر آزاد جهان که بر اساس چند حزبی اداره میشود ، در مقام عمل و واقع ، اصل مهم « آزادی سیاسی » بمعنی حق دخالت داشتن تمام افراد ملت ، در امور جاری مملکت ، و انتخاب شدن و راه یافتن به پارلمان ، و اشتغال به مشاغل و مناصب گوناگون سیاسی و اداری‌کشور ، بطور صحیح وجود ندارد ، در حقیقت صاحبان زور و زر دارندگان مقاصد مخصوصند که مشاغل‌و مناصب را دست بدست ، میگردانند !

---

(۱) برای اطلاع بیشتر ازنظام پوسیدهٔ طبقاتی از دورانهای گذشته تاکنون ، مراجعه شود به مباحث گذشته دربارهٔ « مساوات همه جانبه » .

(۲) نظام الحکم والاداره فی الاسلام ص ۱۳۴

تقسیم پستها بر اساس لیاقت

اسلام ، بر خلاف ملتهای متمدن زمان خود ، که دیواری به‌عظمت دیوار چین ، میان افراد بشر ، پدید آورده ، آنها را در دائرهٔ محدود نظام فاسد طبقاتی ، محبوس کرده و از شکفته شدن استعدادها و بروز لیاقتها و شایستگیها جلوگیری مینمودند ، معتقد است هیچگونه مرزی که مانع رشد افکار و پرورش استعدادها باشد میان افراد بشر وجود ندارد ، همه باهم برادر و برابرند و میتوانند از مزایای سیاسی و اجتماعی کشور اسلامی طبق لیاقت و شایستگی خود بهره‌مند گردند ، و ملاك برتری تنها در شایستگی و فضیلت ذاتی خلاصه میشود (۱)

این مساوات همه جانبه‌ای که اسلام آورده است ، شامل برابری در « **اصل انسانیت** » و مساوات در « **حقوق و تکالیف** » و برابری در « **داوری و اجرای قوانین** » است که توضیح آن ، در سابق گذشت .

بنابراین ، از اسلامیکه بر اساس برابری همه جانبه و عدالت ، استوار است ، چگونه میتوان ، انتظار داشت که مانند رومیها و یونانیها و هندیها و ایران قدیم ، گروه انگشت شماری را تنها باین دلیل که از « سینهٔ » خاص ، و یا از طبقه خاص « کاست » هستند ، بر سایر مردم ، ترجیح دهد و پستهای حساس مملکت و مشاغل مهم کشور را مخصوص آنان سازد و آنها را از همه گونه حقوق و مزایای زندگی و شغلهای سیاسی و اجتماعی بهره‌مند نماید ولی سایر افراد جامعه راکه اکثریت مردم‌را تشکیل میدهند ، از بسیاری از مزایا و حقوق انسانی محروم سازد !

---

(۱) یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم (سورهٔ حجرات آیه ۱۳) پیغمبر اسلام فرمود : « الناس‌سواسیة کاسنان المشط » (من لا یحضره الفقیه) .

در کشور اسلامی ، عزیزان بلاجهت و صاحبان زروزور ، تنها باین جهت که ازخانواده هزار فامیل ویا ازطبقات ممتازهٔ مملکتند ! نمیتوانند پستهای حساس کشور و مهام امور را بخود اختصاص داده فعال ما یشاء باشند ! مملکت‌اسلامی مال تمام مردم است و همه آحاد ملت ، در پی ریزی تشکیلات سیاسی و اجتماعی آن سهیمند ودرب تصدی مناصب اداری و غیره بروی همه باز خواهد بود .



داستانی از قرآن

قرآن مجید ، برای تفهیم اصل یاد شده ، در ضمن داستان ملل گذشته آورده است : بنی اسرائیل ازپیغمبر خود « سموئیل » درخواست کردند : فرمانروائی برای آنها انتخاب کند تا بر اثر بکاربستن نظرات و او امرواقع بینانه‌اش ، بتوانند ، عزت از دست رفته را باز یافته ، روزگار بخوشی و کامرانی بگذرانند .

سموئیل ، بآنها خبر داد که خداوند ، شخصی بنام **« طالوت »** را که از هر نظر شایستگی فرمانروائی را داراست برای تصدی این مقام ، برگزیده است .

مردم بخیال اینکه فرمانروای یك جمعیت ، بایستی از فامیل بزرگ و خاندانی سرشناس واز طبقات‌متمول وپولدار باشد ، زبان باعتراض‌گشوده گفتند: **« انی یکون له الملك علینا و نحن احق بالملك منه و لم یؤت سعة من المال** (۱) چگونه او میتواند بر ما امیر و فرمانروا باشد و حال آنکه ما از لحاظ حسب و نسب از او برتر و در امر فرمانروائی از او سزاوار تریم اوکه نه‌مال فراوانی دارد و نه از خانواده معروف و سرشناسی است ؟ ! »

سموئیل ، در پاسخ آنها همان اصل شایستگی و لیاقت ذاتی را پیش کشید و گفت : **« ان الله اصطفاه علیکم و زاده بسطة فی العلم والجسم** (۲) خدا او را

(۱-۲) سوره بقره آیه ۲۴۶

بجهت شایستگی جسمی و روحیش (داشتن دانش فراوان و اندامی نیرومند) از میان شما به سمت فرمانروائی برگزیده است . »

بدیهی است که از دودمان بزرگ بودن ، و ثروت فراوان و سرشار داشتن ، برای آدم کم خرد و فرو مایه و کج فهمی که ادارهٔ امور و تدبیر مملکت ، نمیدانند ، سودی نخواهد داشت .

طالوت گرچه از خانواده‌ای گمنام و فقیر است ولی دارای کفایت و لیاقت است و بخوبی از عهدهٔ ادارهٔ کارها بر میآید [۱]

و نیز در داستان حضرت یوسف آمده است : هنگامیکه ملك او را از زندان آزاد کرد و بخاطر مقام علمیش ، مورد تفقدش قرار داد ، باو پیشنهاد نمود : هر منصبی را که بخواهد ، ملك او را بآن منصب خواهد رسانید .

یوسف منصب خزانه داری را می‌پذیرد و علت پذیرش آن منصب خطیر را در آن روزگار سختی که ملت مصر در پیش داشت ، همان شایستگی و لیاقت ذاتی خود برای ادارهٔ آن منصب، معرفی میکند « **اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم**[۲] خزانه‌های این سرزمین را بمن بسپار ، زیرا من حافظ اموال ، و دانای باموروم » .

بطوریکه میدانیم، منصب خزانه داری بیش از همه چیز ، بدو موضوع نیازمند است : « **امانت ـ دانش** » یوسف نیز همین دو چیزرا ضمن بیان شایستگی خود بیان داشت ، نه افتخار به نسب و بودن از خانواده پیغمبری چون یعقوب ، و این خود میرساند : در کشوریکه آزادی و مساوات ، حکومت کند ، افراد شایسته وکاردان ، تنها باتکاء شخصیت ذاتی خود ، میتوانند هر پست و مقامی را که بخواهند ، اشغال نمایند ولوآنکه آدم گمنام و بردهٔ تازه از زندان آزاد شده ای مانند یوسف ، باشند.



(۱) تاریخ الطبری ج ۲ ص ۵۴۷ ـ بحار الانوار ج ۱۳ ص ۴۳۵ ـ تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۳۸ .

(۲) سورهٔ یوسف آیه ۵۵

استخدام افراد شایسته

اسلام ، برای آنکه اداره امور مملکت ، بدست افراد نالایق و بی‌کفایت نیافتد و افراد شایسته از رسیدن به مناصبی که اهلیتش را دارند ، محروم نمانند ، به رئیس دولت و یا هر مقام مسئولی که میخواهد کارمندان را استخدام نماید ، دستور میدهد:

۱ ـ هرگاه افراد شایسته‌تری برای تصدی مقام و قبول مسئولیتی ، در کشور اسلامی وجود داشته باشد ، حکومت اسلامی حق ندارد افراد کم قابلیت را بر آنها مقدم نماید .

پیغمبر اسلام فرمود : **« من استعمل رجلا علی عصابة و فیهم من هو ارضی لله منه فقد خان الله و رسوله و المؤمنین (۱) هرگاه مقام مسئولی، کسی** را بر جمعی فرمانروا سازد ،که در میان آنها افراد شایسته‌تر از او وجود داشته باشد، او بخدا و پیغمبر و مؤمنان ، خیانت ورزیده است .

بدیهی است چنانچه حکومت اسلامی افراد نالایق و بی‌کفایت را بر افراد شایسته و با فضیلت ، مقدم نماید ، اینکار نه تنها چرخ نظام سیاسی و اجتماعی کشور را فلج خواهد کرد ، بلکه دیری نخواهد پائیدکه مملکت دچار کمبود شخصیتهای با ارزش و با کمال خواهد شد و مغزهای روشن و قابل استفاده از کشور فرار خواهند نمود (۲) .

---

(۱) حقوق الانسان ص ۷۲ بیهقی در سنن‌خود نظیر این روایت را آورده است « من استعمل عاملا من المسلمین وهو یعلم ان فیهم من هو اولی بذلك منه و اعلم بکتاب الله و سنة نبیه فقد خان الله و رسوله والمسلمین » (نظام الحکم والادارة فی الاسلام ص ۳۰۲)

(۲) بسیاری از جوانهای تحصیلکردهٔ شرق ، بعد از پایان تحصیل خود در اروپا و غرب ، حاضر نیستند بوطن خود برگردند واز فرا ورده های علمی خود ، به هموطنانشان بهره برسانند انگیزهٔ آن همین . عامل فوق است ، آنها پس ازیك عمر تحصیل وکسب معرفت و صرف ارز کشور در آن سامان ، آخر کار ، در هم آنجا ازدواج کرده و توطن اختیار میکنند و منطق آنها همین است که آزادی سیاسی در شرق نیست .

علی علیه‌السلام در این زمینه فرمان میدهد : « **و لا تقبلن فی استعمال عمالك و امرائك شفاعة الا شفاعة الكفائة و الامانة** (۱) : در استخدام کارمندان و فرمانروایانت ، **شفاعت و وساطت کسی را مپذیر ؛ مگر شفاعت شایستگی و امانت داری خود آنها را »** .

معنی این کلام امام ، اینست که کارمندی دولت ، شایستگی ذاتی میخواهد ، نه آنکه حکومت اسلامی تحت تأثیر عواطف و احساسات قرار گیرد و نتواند در مقابل توصیه‌ها و وساطت های افراد ذی نفوذ ، مقاومت کند ، در نتیجه با استخدام افراد بی کفایت ، مصالح عمومی را در معرض خطر قرار دهد .

۲ ـ فرمانروای مسلمین ، باید توجه داشته باشد ، کسانیکه میخواهند با اشغال مناصب اداری ، روح آزمندی و خود پسندی و جاه طلبی خو را اقناع کنند و از این رهگذر بمقاصدشوم و اهریمنانه خود نائل‌گردند ، از استخدام آنها خود داری نماید زیرا بطوریکه معلوم است آنها کارمندی دولت را برای خدمت بخلق و ملت ، نمیخواهند بلکه تنها انگیزه آنها در اینکار ، عملی ساختن منظور های شیطانی و سوء استفاده از بیت المال ملت است .

پیغمبر اسلام ، در این زمینه فرموده است : « **بخدا قسم کسی که از ما درخواست تصدی مقامی کند و یا حریص بر آن باشد ؛ بخواسته او ترتیب اثر نخواهیم داد** » (۲)

علی علیه‌السلام ، در تمام دوران حکومت چند ساله‌اش ، از این سیاست عاقلانه و دنیا پسند پیروی مینمود . « **دینوری** » در جلد اول « **تاریخ الخلفاء** » مینویسد : « بعد از آنکه برای طلحه و زبیر ، معلوم شد که علی ابن ابیطالب آنها را بهیچوجه بعنوان فرمانروا انتخاب نخواهد کرد ، در گوشه و کنار از آنحضرت ، گله و شکایت را آغاز کردند ، سخنان آنان ، به علی رسید ، آنحضرت عبدالله بن عباس‌را فراخواند و با او در این‌باره به‌مشورت پرداخت ، ابن عباس باو گفت : نظر من اینست که چون

(۱ ـ ۲) ـ نظام الحکم والادارة فی الاسلام ص ۳۰۱ ـ ۳۰۲

آنها علاقمند به فرمانروائی هستند ، زبیر را در بصره و طلحه را در کوفه فرمانروا ساز ، آنها که نسبت بتو از ولید و ابن عامر نسبت به عثمان ، نزدیکتر نیستند ا علی علیه‌السلام خندید و گفت : وای بر تو آخر در بصره و کوفه مردمی زندگی میکنند ، مال وثروتی وجود دارد ، هرگاه آنها (طلحه و زبیر) زمام امور را در دست بگیرند ، افراد نادان را باطمع بخود متوجه خواهندکرد و بینوایان را تحت شکنجه قرارخواهند داد و برتوانگران بانیرو و قدرت پیروز خواهند شد ، چنانچه من کسی را بخاطر نفع و ضررش استخدام میکردم ، هر آینه می‌بایست معاویه را برای اینکار بر میگزیدم ، **و اگر علاقه شدید آنها را نسبت به فرمانروائی برمردم احساس نمیکردم ؛ چه بسا ممکن بود آنها را استخدام نمایم (۱)**



(۱) الامامة والسیاسة ج ۱ ص ۵۲

شایستگی

تنها شرط کارمندی است

اسلام ، نه‌تنها بمردم ، آزادی بدست آوردن مناصب اداری مملکت را میدهد ، بلکه زمامدار مسلمین و فرمانروایان کشور اسلامی را مأموریت میدهد تا کارمندان دولت را از میان شایسته ترین افراد ملت ، انتخاب نمایند .

رئیس دولت و یا هیئتی که مأمور انتخاب کارمندان دولتند ، وظیفه دارند ، پیش از انتخاب آنها در بارهٔ شایستگی و لیاقت آنها تحقیق نمایند ، چنانچه قابلیت برای انجام وظایف مورد نظر نداشته باشند ، حکومت اسلامی حق ندارد روی علائق شخصی و توصیه های این و آن آنها را استخدام نماید .



نمونه هائی از فرمان تاریخی امیر مؤمنان (ع) به مالك اشتر

۱ ــ دربارهٔ کارمندان دولت و حکام چنین دستور میدهد : **« درامور مربوط به کارمندان و حکام خویش ؛ بیاندیش ، تا ایشان را پس از آزمایش و توجه به سوابقشان ، انتخاب کنی ، و بعلت « تمایل شخصی » و به آئین « استبدادی و خود سری » برنگزینی ، زیرا این دو صفت ، معجونی از اقسام جور و خیانت است .**

مردم کار آزموده و با آزرم ، از خاندانهای صالح ودارای نیکنامی وحسن سابقه در اسلام را به حکومت برگزین ، زیرا ایشان خوش خوی تر و آبرو خواه ترند ، و تسلیم آنها درمقابل طغیان مطامع ، کمتر ، ورأی

آنها در عواقب امور ، عمیق تر است » (۱)

۲ ـ در بارهٔ انتخاب افراد نظامی و سران ارتش ، فرمان میدهد : « افسران سپاه تو باید کسانی باشند که برای خوشنودی خدا و رسول او ، و برای پیروی از امام و پیشوای مسلمین پند پذیرنده‌تر و پاکدل تر و خردمندتر و بردبار تر باشند از کسانیکه دیر بخشم آیند و زود عذر افراد را بپذیرند و بزیر دستان مهربان بوده و در برابر زورمندان سختگیر باشند که نه چنان خشن باشند که از جا در روندونه چنان نرم که از انجام وظیفه باز مانند » (۲) .

۳ ـ در بارهٔ انتخاب قضات و آنهائیکه بایستی دارای منصب داوری باشند ، اینطور دستور میدهد : «برای قضاوت وداوری بین‌مردم ، بهترین افراد ملت را انتخاب کن ، کسیکه کارها باو سخت نیاید ، و نزاع کنندگان ، در ستیزه و لجاج ، رأی خود را بر او تحمیل ننمایند . . . » (۳) (٤) .

پیغمبر اسلام نیز ، برای آنکه بافراد شایسته و لایق ، امکان بیشتری برای تصدی مشاغل و مناصب ، بدهد و عزیزان بلاجهت را از اشغال غاصبانهٔ پستهای حساس مملکت ، باز دارد ، فرمانروایان ملترا چنین راهنمائی میکنند : **« من ولی من امر المسلمین شیئاً فامر علیهم احدا محاباة فعلیه لعنة الله لایقبل الله منه صرفاً ولا عدلا حتی یدخله جهنم »** (۵) هرگاه کسی که زمام امری از امور مسلمین را بعهده دارد ، روی دلبخواه و بدون شایستگی ، کسی را بر آنها فرمانروا سازد ، از

---

(۱) نهج البلاغه عبده ج۳ ص ۱۰۵

(۲) نهج البلاغه محمد عبده ج ۳ ص ۱۰۱

(۳) نهج البلاغه عبده ج۳ ص ۱۰۴

(۴) در فرمان تاریخی‌امیرمؤمنان علیه‌السلام بمالك اشتر ، نکات فراوانی دربارهٔ مملکت داری و حکومت وجود داردکه ما بخاطر اختصار از ذکر آنها خودداری کرده‌ایم، طالبان را بکتاب نفیس « **الراعی و الرعیة** » تألیف استاد « توفیق الفکیکی » حواله میدهیم.

(۵) حقوق الانسان ص ۷۲

رحمت خدا بدور خواهد بود ، و در قیامت ، خداوند ، بدون آنکه از او شفاعت و یا عوضی قبول کند ، او را بدوزخ خواهد فرستاد » .

کسی خدمت رسولخدا  شرفیاب شد و از آنحضرت پرسید : قیامت کی بر پا خواهد شد ؟ !

پیغمبر اسلام باو فرمود : « هرگاه امانت ضایع گردد » .

آنمرد عرضه داشت : ضایع گردیدن امانت چگونه و بچه معنی است ؟ !

حضرت فرمود : «هرگاه زمام امور بدست افراد نالایق وفاقد صلاحیت ، افتد ،» (۱)

✡ ✡ ✡

آنجا که کردار مؤید گفتار است :

هر کسی بتاریخ اسلام مراجعه کند ، خواهد دید : افراد زیادی با آنکه از خانواده های سر شناس و باصطلاح هزار فامیل جامعه نبوده‌اند ، تنها در سایه جدیت وشایستگی توانستند به‌عالیترین مناصب ومشاغل اجتماعی وسیاسی‌کشور نائل‌گردند .

مثلاً با بودن بزرگان مهاجرین و انصار ، افراد لایقی مانند « **زید** » غلام آزاد شده پیغمبر امیر لشکر در جنك « موته » و « **اسامة بن زید** » سردار لشکر در جنگ با رومیان ، و « **عمار یاسر** » استاندار کوفه ، و « **سلمان فارسی** » استاندار مدائن گردیدند ، با آنکه عده‌ای از اینها بردگان آزاد شده و یا از نژاد غیر عرب بودند » (۲) .

پیغمبر اسلام ، بعد از فتح مکه ، جوان ۲۱ ساله لایقی را بنام « **عتاب بن اسید** » به فرمانداری شهر مکه برگزید ، انتصاب آن جوان به‌چنین مقام بزرگی ، باعث رنجش خاطر و آزردگی شدید جمعی از رجال عرب و بزرگان مکه شد ، زبان

---

(۱) حقوق الانسان ص ۷۲

(۲) العدالة الاجتماعية ص ۱۶۳

به شکایت و اعتراض گشودند ، و گفتند : رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دوست داردکه ما همواره حقیر و پست باشیم ، بهمین جهت جوان نورسی را برمشایخ عرب و بزرگان مکه امیر و فرمانروا کرده است !

سخنان گله‌آمیز مردم ، بسمع مبارك آنحضرت رسید نامهٔ مفصلی خطاب بمردم مکه نوشت و در کمال صراحت ، مراتب شایستگی و لیاقت « عتاب بن اسید » را خاطر نشان فرمود و تأکید کرد که تمام مردم ، موظفند از اوامر وی اطاعت نمایند ، و دستورهای او را بکار بندند .

و در پایان نامه با جمله کوتاهی اعتراضَ نا بجای آن عده را اینطور جواب داد : **« هیچ یك از شما جوانی عتاب را اساس اعتراض قرار ندهد زیرا ملاك فضیلت انسان ، کبرسن و بزرگی نیست بلکه برعکس ، میزان بزرگی انسان فضیلت و کمال معنوی و شایستگی است » !**

این جوان ، تا آخر عمر پیغمبر اسلام ، فرماندار مکه بود ، و در کمال لیاقت و شایستگی انجام وظیفه کرد و در طول دوران مأموریت خویش ، بخدمات درخشانی در تمام شئون مختلف نائل گردید [1] .

گرچه‌کشور اسلامی جزدر زمان پیغمبراکرم ، وچند سالهٔ‌حکومت امیر مؤمنان علیه‌السلام اجرای کامل احکام اسلامی را بخود ندیده است زیرا خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس خلافت را تبدیل به حکومت خود کامه و استبدادکرده واعمال آنان با مقررات اسلامی مباینت کلی و قطعی داشته است ولی در عین حال ، همواره روح قوانین اسلام ، نفوذ کلی خود را در جامعه اسلامی حفظ میکرده است .

روح آزادی ومساواتیکه اسلام، به‌بشریت دمیده بوده، باوامکان میداد ، مرزهای موهوم طبقاتی رابر دارد ، هرکسی‌در هرطبقه و صنفی قرار دارد ، بتواند ، طبق لیاقت و شایستگی خود ، هر منصب و مقامی که میخواهد ، اشغال نماید .

---

(۱) الاستیعاب ج۳ ص ۱۵۴ ـ اسد الغابة ج۳ ص ۳۵۸ (نقل از « جوان از نظر عقل و احساسات » ص ۲۰) .

این آزادی سیاسی شامل مناصب فتوی ، قضاوت ، حکومت ، و زارت ، امارت، ولایت ، حسبه و دیگر از مشاغل سیاسی و حقوقی و اجتماعی میباشد ، و ما بخاطر رعایت اختصار ،از ذکر نمونه‌های تاریخی درباره هرکدام از آنها خودداری ، مینمائیم.



تذکر دو نکتهٔ لازم :

۱ ـ طبق عقیدهٔ شیعه ، بعد از حیات رسولخدا صلی الله علیه و آله ریاست دولت و حکومت اسلامی ، مخصوص افراد معینی است که شیعه آنها را امام وجانشین برحق پیغمبراسلام میداند ، وهیچکس با بودن آنها حق تصدی ریاست عامهٔ مسلمین‌را ندارد ، ولی درنبود آنها (زمان غیبت) همان ریاست عامه نیز در اختیار تمام افرادی است که شایستگی من جمیع الجهات تصدی این منصب را دارا هستند .

ممکن است بعضی خیال کنند که : اساس این عقیده بر پایهٔ اختلاف طبقاتی بنیان‌گذاری شده است ، همانگونه که زمامداران خود سر جهان، برای آنکه‌خدمتی بخانوادهٔ خود کرده و از مردم بهرهٔ بیشتری گرفته باشند ، اعضاء خانواده خود را ولوآنکه هیچگونه شایستگی نداشته باشند ، بعنوان‌جانشین خویش ، تعیین میکنند، پیامبر اسلام ، بخاطر خدمت بخانواده خود ، امامان دوازده‌گانهٔ شیعه را که همه از خانوادهٔ او بوده‌اند ، بعنوان جانشینان برحق خویش ، برگزیده ، با بودن رجال و شخصیتهای شایستهٔ دیگر ، آنان را برای ریاست حکومت اسلامی ، انتخاب نموده است ! !

ولی این پندار ، بسیار غلط و نادرست است ، زیرا بشهادت تاریخ ، بعد از پیامبراسلام ، در میان مسلمین ، کسی شایسته‌تر ، داناتر ، سیاستمدارتر ، وبطورکلی افضل و برتر ، از ائمهٔ دوازده‌گانهٔ شیعه نبوده است ، چنانچه اگرپیامبراسلام،آنها را برای جانشینی‌خود ، انتخاب نمیکرد قطعاً خلل برسالت خود وارد ساخته مثل اینکه

وظیفه پیامبری خود را انجام نداده است [۱].

او که دستور میدهد: زمامداران، باید بهترین افراد امت و شایسته‌ترین آنها را برای تصدی مهام امور تعیین کنند و اگر طبق دلخواه با بودن افراد شایسته افراد نالائق را برگزینند، خیانت بخدا و پیامبرش و مؤمنین، نموده‌اند، چگونه ممکن است، خود از این قانون، در مسألهٔ جانشینی خویش، سرپیچی کرده با بودن افراد شایسته‌تر خانوادهٔ خود را انتخاب نموده باشد؟! [۲].

بنابراین، عقیدهٔ شیعه در باره «اولی الامر» و جانشینان پیغمبر نیز، براساس «تقسیم پستها بر اساس لیاقت و مصالح عمومی ملت» پایه ریزی شده نه براساس نظام طبقاتی و طرفداری از افراد خانواده!!

۲ ـ اسلام، در عین آنکه از آزادی سیاسی طرفداری و حمایت جدی میکند، کاملا مواظب است که افراد بی‌لیاقت، از این آزادی، سوء استفاده نکرده با اشغال مناصب مهم و پستهای حساس مملکت، مصالح عمومی را در خطر نیاندازند.

روی این اصل، برخی از مهام امور، مانند: ریاست حکومت اسلامی، منصب فتوی وقضا .... را که نیازمندی بیشتر به امانت، صداقت، و اصابت رأی دارند، اجازه نداده است، افراد غیر مسلمان، فرزندان نامشروع، و طائفه بانوان، اشغال نمایند.

روشن است که این محدودیت نه بخاطر جانبداری از نظام غلط طبقاتی است

---

(۱) یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمك من الناس (مائده آیه ۶۷).

(۲) برای اطلاع از این حقیقت که امامان دوازده‌گانهٔ شیعیان، از همهٔ مردم زمان خود، چه از لحاظ علم و سیاست و چه از جهت درایت و کفایت افضل و شایسته‌تر بودند، و روی همین اصل رسولخدا بامر پروردگار آنها را بجانشینی خود، انتخاب نموده است مراجعه شود بکتابهای «الغدیر ـ ارشاد مفید ـ اثبات الهداة شیخ حرعاملی ـ بحارالانوار مجلسی ـ دلائل الصدق مظفر».

و نه بجهت دشمنی با طوائف یاد شده و اگر چنین بوده نمی‌بایست دیگر از مناصب اجتماعی نیز ، بآنها سپرده شود ، و حال آنکه می‌بینیم : چنین نیست .

پس رمزاین محدودیت را بایستی درمصالح عمومی و حفظ کیان اسلام ومسلمین جستجو کرد .

توضیح اینکه : اسلامی‌که خود را سعادت‌بخش‌ترین برنامه‌های زندگی میداند و بررسی و تحقیق نیز نشان میدهد که عقائد و تعالیم او کاملتر و جامع الاطرف تر از دیگر آئینها و برنامه‌ها است . چگونه ممکن است افرادی را بعنوان زعیم مسلمین و قاضی جامعهٔ اسلامی بر گزینند که از نظر عقیده با اسلام و مسلمین ، مخالف (غیر مسلمان) و یا ازنظرآفرینش ، موجود عاطفی (زن) ویا غیرطبیعی (فرزند نامشرع) هستند ؟ !

آیا سپردن زمام امور ، بدست کسی که دکترین اسلام و ایدئولوژی مذهبی را مضر بحال جامعه میداند و باصطلاح « کافر » است منجر به نابودی اسلام ، و کشاندن جامعه بسوی کفر و الحاد ، نخواهد بود ؟ !

آیا با بودن افرادی که از لحاظ ساختمان وجودی و طرز تفکر ، عریق تر و عمیق ترند ، عاقلانه است پستهای حساس مملکت را بدست باتوان‌که موجوداتی عاطفی و احساساتی هستند ، و فرزندان نامشروع ، که سنگ اولشان ، کج نهاده شده و بر اساس قانون شکنی ، پایه ریزی شده‌اند ، سپرد ؟ !

گرچه ممکن است این محدودیت ، نسبت بآنها توهین آمیز تلقی شود ، امّا در حقیقت ، این تبعیض ، مثل اینست که دولت ، ریاست دانشگاه ، وزارت اقتصاد و دارائی ، استادی کرسی جراحی و قلب . . . را بیك آدم بی سواد واز همه‌جا بیخبر ، ندهد ، آیا نسپردن این مناصب ، بچنین آدمی بمنظور توهین او و دامن زدن باصل موهوم طبقاتی بوده یا صرفاً بخاطر حفظ مصالح جامعه ؟ شك نیست‌که این عمل ، تنها بمنظور حفظ مصالح عمومی و استقلال و پیشرفت جامعه صورت گرفته است ، آیاکسی حق دارد ، دولت را بخاطر این تبعیض و محدودیت ، مورد انتقاد قرار دهد ؟ ! مسلم

پاسخ منفی خواهد بود .

بعضی میگویند : درست است که عواطف زنها بر عقل آنها میچربد و مردها بر عکس هستند و نیز درست است فرزندانی که از طریق نامشروع بدنیا آمده‌اند ، بخاطر آنکه سنگ اولشان کج نهاده شده و بر اساس قانون شکنی پایه‌ریزی شده‌اند ، آماده‌تر و مستعدتر برای ارتکاب جرم ، هستند ، امّا کلیّت ندارد ، چه بسا در میان زنان و فرزندان نامشروع ، افرادی پیدا میشوند که صدها برابر از بسیاری از مردها وفرزندان طبیعی ، تعقلی‌تر و سر براهترند ، بنابراین،آنها چرا ازتصدی این‌مناصب ، محروم باشند ؟ !

پاسخ این ایراد بسیار روشن است زیرا همیشه قانون ، عموم و نوع را در نظر میگیرد نه موارد جزئی و استثنائی را و چون نوع زنها عواطف و احساساتشان ، بر عقلشان میچربد ، وعموم فرزندان نامشروع ، مستعدتر برای ارتکاب‌جرم وقانون شکنی هستند ، از اینجهت قانون گذار اسلام ، بطور کلی ، آنها را ازتصدی مناصب یاد شده محروم کرده است .

روی همین اصل است که در بسیاری از کشورهای‌متمدن جهان ، هنوز هم برخی از مناصب مهم از قبیل ریاست جمهوری ، قضاوت ، فرماندهی ارتش و نظائر اینها از زنان ، سلب شده است (۱)

وما درمباحث آینده مخصوصاً بحث « سیستم‌حکومتی اسلام ــ حقوق وشخصیت زن دراسلام ــ سیستم قضائی اسلام» بطور مبسوط‌تری ، در این باره بحث خواهیم‌کرد .



(۱) در این باره مراجعه شود بکتاب « زن و انتخابات » تألیف نگارنده وهمکاران

آزادی بیان

و قلم

مشخصات حکومتهای دموکراسی واستبدادی !

در حکومتهای استبدادی ، نه‌ملت ، دولت وتشکیلاتش را از آن خود میداند ، و نه دولت ملت را بحساب آورده ، برای او ارزش قائل است !

چون ملت ، زمامداران وتشکیلات دولتی‌را مربوط بخود نمیداند ، بلکه آنها را چپا ولگران و ستمگرانی می‌شناسد که برای ارضاء حس خود خواهی و جاه طلبی خویش ، زمام امور را در دست گرفته بتاخت و تاز ، مشغول هستند ، از اینجهت ، نه تنها در امورجاری مملکت ، بادولت ، همکاری نمیکنند ، بلکه‌تا آنجاکه مقدور باشد ، خرابکاری و کار شکنی هم خواهد نمود !

دولت وعمال‌او نیز ، چون منبعث ازملت وانتخاب شدهٔ مردم نیستند و میدانند : مردم ، ازمقاصدشوم واهریمنانهٔ آنهاآگاهند ، از اینجهت ، چند صباحی که برمرکب مراد سوارند ، برای تحکیم حکومت استبدادی و فرعونی خود ، میکوشند تا در هیچ نقطه‌ای از قلمرو حکومت آنها بهیچ نحوی از انحاء سر و صدائی بلند نشود و کسی از وضع موجود ، مخصوصاً از نواقص کار ، و بیعدالتیهای هیئت حاکمه ، زبان به اعتراض نگشاید !

و هرگاه احساس کنند : کسی و یا جمعیتی در صدد انتقاد از وضع موجود ، برآمده ، از راه بیان وقلم ، ویا تشکیل احزاب وانجمنها میخواهند مردم را از اسرار پشت‌پرده آگاه سازند ، بهر قیمتی که باشد سعی میکنند ، نفسهارا درسینه خفدکرده ، سر و صداها را خاموش نمایند !

بدیهی است در چنین اجتماعی نه‌تنها آزادی سیاسی بمعنی آزادی بیان و قلم، وجود نخواهد داشت. بلکه دولت و ملت در یك حالت اضطراب و نا امنی عمیق و ریشه دار بسر خواهند برد!

«**ملك آیور**» در بارهٔ مشخصات حکومت دیکتاتوری چنین مینویسد: «دیکتاتوری وجود جامعه را نادیده میگیرد و نظمی که ایجاد میکند به قالب نظم جامعه نمی‌خورد، و از این قالب خود را مستقل میداند، قوانین اساسی ثابتی ندارد، **و قوانینی که خود وضع میکند. عموماً خلق الساعه است.**

دیکتا توری به هیچ قانون، یا اساس قانونی متکی نیست و مبنای اعمال آن، اراده دیکتاتور است که از قید و بند قانون آزاد می‌باشد و منزلت هیچ قانونی بالاتر از حکم او نیست...»[1].

و در جای دیگر اینطور ادامه میدهد: «نفوذی که دموکراسی، به خصوص در قرن نوزدهم، به دست آورد، و هم چنین نفوذ کشورهای دموکراتیك و نیرومند، در کشورهای دیگر، **منجر به تأسیس حکومتهای مشروطه در کشورهائی که زمینهٔ دموکراسی در آنها فراهم نشده بود گردید؛ و به همین علت؛ دموکراسی در این کشورها حقیقی نبوده بلکه بیشتر جنبه صورت داشته است**، مانند غالب کشورهای **آمریکای لاتین** که حکومتهای «جمهوری» آن، همان سیستمهای اولیگارشی است.

در این کشورها که توده های مردم، بیسواد و فقیر و از مراکز قدرت دورند، گروهی سیاست باز، معمولاً به سر کردگی یك دیکتاتور، بر جامعه تسلط دارند و به صورت ظاهر انتخابات دموکراتیك هم انجام میدهند.

حزبی که قدرت را در دست دارد، متشکل از یك دستهٔ حاکم است که مقامات دولتی را میان خود تقسیم میکنند و از این راه به ثروت میرسند و هدف تشکیلات حزبی آنها اینست که از خطر قیام رهبر جاه طلب دیگری که ممکن است عده‌ای را

(۱) جامعه و حکومت ص ۲۷۲.

به دور خود جمع کند و با کودتا قدرت را در دست گیرد ، و ثروت و قدرت آنها را مورد تهدید قرار دهد جلوگیری کند . . . »[۱] .



مشخصات دموکراسی :

در حکومتهای دموکراسی برخلاف حکومتهای استبدادی چون ملت ، هیئت حاکمه را منبعث از خود ، و مجری خواسته های خویش ، میدانند ، صلاح و فساد کارهای هیئت حاکمه را مربوط بخود ، سر بلندی و سر افکندگی او را نیزمایهٔ عزت و سر افکندی خود میدانند ، از اینجهت ، نه تنها بخود حق میدهد از اعمال نادرست دولت انتقاد کند و از نظرات اصلاحی خود ، او را مطلع سازد ، بلکه وظیفهٔ ملی و اجتماعی خود میداند نقائص کارهای هیئت حاکمه را چه از راه بیان و قلم ، و چه از راه تشکیل احزاب و انجمنها ، و یا از هر طریقی که مقدور و میسور باشد ، گوشزد کرده نظرات اصلاحی و انتقادی خویش را باو ابلاغ نماید .

بدیهی است ، دولتها نیز ، بهمین جهت که خودرا منتخب مردم و مجری خواسته‌های آنها میدانند ، نه تنها از راهنمائیها و انتقادهای آنان ، رنجیده خاطر نشده، زبانها را نبریده وقلمها رانمی‌شکنند ،بلکه در کمال خورسندی از راهنمائیها وانتقادهای آنان استفاده کرده در صدد اصلاح خود ، برمی‌آیند .

بسیار روشن است جامعه‌ای که روح همبستگی و تعاون و خیر خواهی در آن حکمفرما باشد و مردم، حق داشته باشند از هیئت حاکمه انتقاد کنند و یا در ارشاد و راهنمائی دولت ، از طریق مطبوعات و تشکیل احزاب و غیره اقدام نمایند ، چنین جامعه ای در مدّت کوتاهی با گامهای سریعی بسوی ترقی و تکامل ، گام بر خواهد داشت .

---

(۱) جامعه و حکومت ص ۲۳۰ .

مؤلف کتاب «**جامعه و حکومت**» در این باره چنین مینویسد: «در دموکراسی مردم ناظر اعمال حکومت می‌باشند ...

دموکراسی درجوامعی که اکثریت مردم عادی و بیسوادند و جنبش سیاسی ندارند و در میان مردمی که از وحدت خود و از نفع مشترك جامعه بیخبرند مؤثر نیست ... در سیستمهای دموکراسی حکومت کارگزار مردم میشود و مردم از آن، حساب پس میگیرند، در دموکراسی، جامعه رسماً تفوق خود را بر دولت بر قرارمیسازد ..

نظارت جامعه در اینگونه مسائل بصورت عام است نه بصورت خاص، وبشکل پراکنده است نه مستمر، اما جامعه همیشه حدود قاطعی برای قدرت حکومت معین میکند و همیشه ولو با درنگ، قدرت خود را نیز بر حکومت، اعمال میکند، شرط لازم وجود دموکراسی این است که عقائد و نظریه‌های متضاد آزادانه بیان شوند، پیروان جدیدی جستجو کنند، تشکیلاتی بوجود آورند و همین طور برای کسب موفقیت در پیشگاه افکار عمومی به رقابت پردازند.

بنابراین، در دموکراسی هرگونه فکر و عقیده‌ای که در اکثریت مردم نفوذ کندمیتواند درطبیعت وخط مشی حکومت اثر نماید ... **درحکومتهای دیکتاتوری بحثهای سیاسی غالباً در زمینه‌هائی است که باصول و فرضیه‌های مورد قبول حکومت مربوط نمیشود؛** در صورتیکه در حکومت دموکراسی مردم میتوانند آزادانه و بشدت، سیاست و خط مشی حکومت را مورد ایراد و اعتراض قرار دهند و وجود چنین ایرادی شرط اساسی وجود دمکراسی است»[1].

گرچه ممکن است گفته شود: در صورتیکه زمامداران و عمال دولت، مردمی شایسته و وظیفه شناس، و در کارهای مربوطه متخصص و ورزیده باشند، دیگر چه نیازی به نظرات مردم، خواهند داشت تا در پناه آزادی بیان و قلم و غیره، چه بسا افراد ناباب و شیادی مقاصد شومی را عملی سازند؟!

ولی این تو هم بسیار غلط و نابجا است زیرا همانطوریکه «**نقو لاحداد**»

(۱) اقتباس از فصل هشتم و نهم کتاب و حکومت.

« والتر لیپمن » میگویند : حکومتها با همه وارستگی و تخصصی که ممکن است دارا باشند ، در عین حال ، امکان‌دارد به بعضی ازجهات توجه نداشته وازبعضی قسمتها غافل باشند ، این ملت است که‌چون‌منافع خود را منافع دولت‌واقدامات‌دولت‌را بنفع‌خود و وسیله اجرای خواسته‌های خویش میدانند ، نظرات اصلاحی‌خود را از طریق بیان و قلم و مطبوعات و احزاب ، ابراز میکنند . شاید از مجموع آنها راهی بهتر و روشی عاقلانه‌تر ، پیدا شود » (۱)

دموکراسی با همهٔ ارزش و احترامی که در میان ملتهای آزاده جهان دارد ، در زمان ما بیك وضع ناهنجار و زشتی در آمده است که نویسندگان بزرگی مانند **«ویل دورانت»** در بارهٔ آن چنین اظهار نظر میکنند : « ولی هرچه بیشتر دموکراسی را می‌آزمائیم ، از ناشایستگی و دوروئی آن ، بیشتر ناراحت میشویم . از آنجا که قدرت سیاسی بدون نظامیان و تفوق اقتصادی واقعیت ندارد ، مراجعه به آرای عمومی نمایش پر خرجی است .

دموکراسی بی‌تعلیم و تربیت ، ریاکاری بیحد و حصر است و در این صورت ، معنیِ آن تنزل فن سیاست و تدبیر مدن به سیاست بازی است ، معنی آن اینست که علاوه بر اینکه باید مخارج سنگین هیئت حاکمهٔ واقعی را پرداخت ، مخارج سنگین عدهٔ زیادی از سیاست بازان طفیلی را که کارشان خدمت به حاکمان و فریب دادن محکومان است ، نیز باید پرداخت .

آخرین‌مرحلهٔ این مسأله حکومت اوباش است در شهرهای بزرگ ، کار جنایت کاران بالا گرفته است زیرا تحت حمایت کامل قانون ، هستند .

اگر آنها جزو تشکیلات باشند ویا دوستانی‌درآن ، داشته‌باشند ، مطمئن‌هستند که هر جنایتی بکنند ، توقیف نخواهند شد واگر توقیف شوند ، محکوم نخواهند شد. و اگر محکوم شدند ، بزندان نخواهند رفت ، و اگر بزندان رفتند مورد عفو قرار

---

(۱) الدیمو قراطیة ص ۱۹ فلسفه اجتماع ص ۲۱۶ .

خواهند گرفت و اگر مورد عفو نشدند راه فرار برویشان باز است .

اگر در حین انجام عمل، کشته شوند ، جنازه آنها را با همان تشریفات و شکوه خاص طبقهٔ حاکمه تشییع میکنند **و لوحه های یادگار بافتخارشان ، نصب می‌نمایند . این است سرانجام دموکراسی شهری (۱) .**

این بود ، دور نمائی از مشخصات حکومتهای استبدادی و دموکراسی .



(۱) لذات فلسفه ص ۳۶۴ .

مسئولیت همگانی

در حکومت اسلامی که بر اساس « **دموکراسی خاصی** » پایه ریزی شده است ، [۱] نه فرمانروای مسلمین وهیئت حاکمه حق‌دارد ، مردم را از دخالت در امور جاری مملکت و به اصطلاح « **سیاست** » منع کنند و نه ملت حق دارد ، تمام بار مسئولیت ادارهٔ کشور را بدوش دولت وعمال او گذاشته ، خود را بطور کلی از امور جاری بر کنار دارد !

بلکه از نظر آئین اسلام ، کشور اسلامی مال‌همه مردم‌است وتمام افرادکشور ، از رئیس حکومت گرفته تادیگر آحاد ملت ، همه وهمه برای بهتر اداره کردن آن ، موظف و مسئولند : « **ألاكلكم راع وكلكم مسئول عن‌رعيته** »(۲) نهایت آنکه مسئولیت بعضی از بعضی دیگر سنگین‌تر و خطیرتر خواهد بود .

اسلام ، برای دخالت دادن تمام افراد ملت ، در امور جاری مملکت ، و احساس مسئولیت کردن آحاد مردم ، در تلاش برای بهتر اداره کردن امور جاری کشور ، راهها ودستور العملهای خاصی قرار داده‌که روح همهٔ‌آنها همان اصل« **آزادی بیان و قلم** » است که دومین پایهٔ « آزادی سیاسی » را تشکیل میدهد .

---

(۱) در جلددوم این‌کتاب ، خواهد آمدکه سیستم حکومتی اسلام نه‌از نوع حکومت استبدادی است ونه ازنوع حکومت مردم بر مردم ، بلکه یکنوع حکومت آزاد ودموکراسی خاصی است که در عین احترام به افکار عمومی و حاکمیت ملی برپایه حق وعدالت استوار است برای اطلاع بیشتر ، مراجعه شود به کتابهای « تنبیه الامة وتنزیه الملة _ و نظام الحکم والادارة فی الاسلام » .

(۲) آگاه باشید ، همه شما نگهبان و فرمانروا هستید و در برابر فرمانبرداران خویش مسئولید (مجموعهٔ ورام ص ۶)

و ما اینك به برخی از آن راهها و دستور العملها اشاره کرده تفصیل آن را به جای خود، موکول میکنیم :



مشورت و تبادل نظر

درحکومتهای استبدادی، نه‌مردم دسترسی به‌زمامداردارند، و نه‌زمامدار، به‌مردم حق اظهار نظر میدهد، ولی درحکومت اسلامی هم‌درب‌خانه **«حاکم»** بروی‌مردم، بازاست، و هم مردم موظفند هر گونه نظر اصلاحی که داشته باشند، با او در میان نهاده، کارهای جاری مملکت را با مشورت و تبادل نظر، انجام دهند.

علی علیه‌السلام، خطابه‌ای که در صفین در مقابل بیش از پنجاه هزار نفر، ایراد فرمود و در آن، حقوق والی بر ملت و حقوق ملت، بر والی را بطور مشروح، مورد بررسی قرار داد، در این باره چنین فرمود : « با من آنطور که با جباران سخن گفته میشود، سخن نگوئید، و چنانکه در برابر مردمان بی‌باك و متکبر، از گفتن حق، خود داری میشود، از من خود داری نکنید، با من با ظاهر سازی آمیزش ننمائید، در باره من اینچنین گمان مبرید که گفتن حق، بر من سنگین باشد، یا درخواست تعظیم خود را داشته باشم، زیرا کسی که گفتن حق، یا پیشنهاد عدل، بر او سنگین باشد، عمل بآن دو، بر او سنگین‌تر است بنابراین **از سخن حق یا مشورت بعدل هیچ خود داری ننمائید** » (۱).

و در جای دیگر از همان خطابه فرمود : « از حقوق واجب خدا بر بندگان، همین است که بتوانند به نصیحت و هوشیاری و کمك برای اقامه حق، در میان خود بکوشند » (۲).

قرآن مجید، سوره‌ای بنام سوره « شوری » دارد که در آن، افراد با ایمان را

(۱-۲) نهج البلاغه عبده ج ۲ ص ۲۲۷ .

که مشورت و تبادل نظر را جزء برنامهٔ زندگی خود، قرار داده‌اند، چنین می‌ستاید:
«والذین استجابوا لربهم و أقاموا الصلوة و امرهم شوری بینهم و مما رزقناهم ینفقون یعنی: آن کسانیکه او امر پروردگار را اجابت میکنند، و نماز بپا میدارند، و کارهای عمومی را به «مشورت» میگذارند، و از آنچه بآنها روزی داده‌ایم، انفاق میکنند»(۱).

ببینید: خداوند، در این آیه، چگونه مشورت و تبادل نظر را با نماز، و صدقه و اطاعت او امر پروردگار، مقرون ساخته است، و همین، خود میرساند که: اسلام تا چه اندازه به آزادی بیان و قلم که بهترین وسیله برای تبادل نظر و محدود کردن قدرت دولت است، اهمیّت، قائل شده است.



پیغمبر اسلام، با یارانش مشورت میکند:

درسال سوم از هجرت، کفار قریش، برای انهدام آثاردین ونابودی مسلمین، سازوبرگ جنگی مهمی، فراهم کرده به جانب مدینه حرکت نمودند.

وقتیکه این خبر، به پیغمبراسلام، رسید حضرت، بااصحاب ویارانش، راجع به چگونگی روبرو شدن با دشمن و جبهه جنگ، مشورت نمود.

پیروزی در جنگ «بدر» که یکسال پیش از این واقعه رخ داده بود، برای بعضی‌ایجاد غرور نموده آنها هم‌که درآن جنگ نبودند، میخواستند، دراین کارزار، تلافی و خود نمائی کنند. باین جهت رأی اکثریت، این شد که سربازان اسلام، از شهر مدینه بیرون روند و در میدان وسیعی با قریش روبرو شوند.

ولی نظر پیغمبر اسلام، با عدهٔ کمی، این بود که در مدینه بمانند و کوچه ها و خانه ها را سنگر، قرار دهند که اگر فشار دشمن، شدت یافت، زنان و اطفال هم

---

(۱) سوره شوری آیه ۳۸.

از میان خانه‌ها و بالای بامها بدفاع ، پردازند ، چون رأی اکثریت بر خلاف نظر پیغمبر ، این بود که از مدینه بیرون بروند ، از اینجهت ، رسولخدا از عقیده آنها پیروی نمود ، و بهمراه سربازان ، از مدینه بیرون رفته در « احد » سنگر گرفتند .

در این وقت آیه ۱۵۹ سورهٔ آل عمران ، باین شرح نازل گردید : « **فاعف عنهم و استغفر لهم و شاور هم فی الامر** - از لغزشها و درشتی آنان ، درگذر ، و برایشان ، استغفار نما و درپیش آمدها با آنها مشورت کن » .

منظوراز این آیه‌اینست که مبادا مشکلاتی‌که ازاین‌تبادل‌نظرومشورت درجنگ احد بوجودآمد باعث شود ، ازاین قاعده اصولی‌که پایهٔ نخستین «حکومت‌دموکراسی» است ، دست برداشته به آراء مردم بی‌اعتنا ، شوی ، خیر ، با آنها مشورت کن بگذار اینعمل ، بشکل یك قانون کلی و سنت قطعی ، در میان مسلمین ، باقی بماند ، و بدینوسیله « **آزادی سیاسی** » محترم شناخته شود .

با آنکه پیغمبر و امام ، از خطا و اشتباه مصون هستند ، در عین حال ، خداوند آنها را به مشورت وتبادل نظر ، امر میکند وآنها نیز مانند دیگران مأمورند درامور جاری مملکت با مردم ، مشورت و تبادل نظر نمایند .

این حکم ، جز بخاطر این نیست که اسلام بدینوسیله میخواهد اصول استبداد را ریشه‌کن کند و اصل حاکمیت ملتها و حکومت مردم بر مردم را در امور جاری مملکت ، مقدس شمارد[۱]

و لذا خلفا ، و جانشینان پیغمبر نیز ، در پیش آمدها و حوادث مملکتی وطرح نقشه ها برای یك زندگی بهتر ، وجلوگیری از طغیان وستم ، ازآنحضرت ، درمقدس شمردن اصول دموکراسی پیروی کرده با اصحاب و یاران خود مشورت و تبادل نظر مینمودند .

خلیفه دوم ، هنگامیکه تصمیم گرفت ایران را از زیر چکمه های استبداد

---

(۱) تفسیر المنارج ۴ ص ۲۰۳ - مجمع‌البیان ج۲ ص۵۲۶ - روح الدین الاسلامی ص - ۲۷۳ - تنبیه الامة وتنزیه الملة آیةالله نائینی .

ساسانیان و حکومت طبقاتی فئودالها و اشراف و اعیان و موبدان آن سامان ، نجات بخشد ، با گروهی از مسلمانان از جمله «علی بن ابیطالب علیه‌السلام» تبادل نظر ومشورت کرد که آیا خود نیز بالشکریان همراه باشد یا نه ؟ علی علیه‌السلام ، باو فرمود : تو از رفتن خودداری کن ، بگذار لشکر به سرپرستی دیگران برود وتو در مرکز (مدینه) بمان زیرا رفتن تو نه پیروزی فوق‌العاده بدنبال خواهد داشت و نه درصورت شکست، قابل جبران است [1] عمر هم پذیرفت و از همراه بودن با لشکر خودداری کرد و در مدینه ماند ، او نه تنها در این مورد بلکه در بسیاری از موارد با علی بن‌ابیطالب مشورت مینمود و در پیروزیهای خود مدیون این مشورت ها بود .

و در باره علی بن ابیطالب علیه‌السلام ، نیز نوشته‌اند که آنحضرت ، در بسیاری از موارد ، با یاران خود ، در باره امور جاری مملکت ، تبادل نظر میفرمود و چه بسا رأی آنان را بر رأی خود مقدم میداشت ، از آنجمله در مورد اعزام لشکر بسوی صفین و جنگ با معاویه بوده است .

بنابراین ، اصل مشورت و تبادل نظر یکی از اصول دموکراسی اسلامی است ، نهایت‌آنکه‌گاهی‌امکانات‌کشور از لحاظ جمعیت و غیره اجازه میدهد ، مردم‌مستقیماً در کار خود دخالت کرده تبادل نظر نمایند مانند زمان خود پیغمبر و خلفاء چهارگانه و در زمان ما مانند سه کانتون (ایالت) سویس که هر سال ، یکبار یك مجمع از همهٔ مردم کانتون ، تشکیل میشود و درباره مسائل مختلف ، اظهار نظر میکنند [2] وگاهی هم دراثر تراکم جمعیت و پراکنده بودن ایالات وجهات دیگر ، دخالت مستقیم مردم، در تعیین سر نوشت خود ، امکان‌ندارد ، دراینصورت مردم ازراه انتخاب افراد ورزیده و پاك سرشت و مؤمن ، و فرستادن آنان ، به کنگره ها مجالس شوری و نظائر آن ، با هیئت حاکمه تبادل نظر نموده و در سر نوشت خود دخالت غیر مستقیم مینمایند .

---

(۱) ان هذا الامرلم یکن نصره ولا خذلانه بکثرة ولا بقلة ـ سفینةالبحارج۱ص۷۱۸

(۲) قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی ص ۲۵۱

دعوت به حق و مبارزه با فساد

از ارکان مهم دموکراسی بعداز **« مشورت و تبادل نظر »** اصل **« نظارت همگانی »** است.

این اصل ، تمام آحاد ملت را موظف میداند که ناظر بر اوضاع اجتماع ، و مراقب اعمال دیگران ، باشند ، چنانچه در گوشه‌ای از اجتماع ، فساد و تباهی راه یابد ، یا فردی از افراد ملت ، در هر رتبه و مقامی که باشد ، مرتکب کار خلاف و ناپسندی‌گردد ، ویا درانجام تکالیف محوّله ، قصور ورزد ، تمام امکاناتیکه دراختیار، دارند ، چه از طریق مطبوعات ، چه از راه سخنرانیهای مهیّج ، چه از راه تشکیل انجمنها و احزاب ، و چه از راههای عملی دیگر ، از قبیل : بوجود آوردن مؤسسات عام المنفعه ، آموزشگاهها و مراکز تعلیم وتربیت ، درراه ارشاد و هدایت آنان ومحو آثار فساد و تباهی، بکارانداخته ، اجتماع را از لوث معاصی و انحراف ، پاك نمایند :

« مردان و زنان با ایمان ، بعضی از آنان ، یار و یاور بعضی دیگرند ، بخوبیها امر نموده و از زشتیها باز میدارند » (۱)

گر چه در حکومتهای دموکراسی جهان **« آزادی بیان و قلم »** بعنوان یك حق طبیعی و اجتماعی ، شناخته شده ، افراد ملّت ، حق دارند ، در صورت لزوم ، از آن ، استفاده نمایند و گاهی مطبوعات را **« رکن چهارم مشروطیت »** معرفی میکنند .

واگرمردم ، روی جهاتی نخواستند ازاین حق طبیعی ، استفاده کنند ، مرتکب جرم و گناهی نشده‌اند .

اما از نظر اسلام ، نه تنها این امر ، یك حق طبیعی است بلکه استفاده از آن،

---

(۱) و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض ، یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر(سورهٔ توبه آیه ۷۱) .

برای ارشاد و اصلاح جامعه یك تکلیف مذهبی و وظیفهٔ بزرگ اسلامی است [۱] که شانه خالی کردن از زیربار آن، بمنزلهٔ اعلام جنگ، با خدا است [۲]

امام پنجم شیعیان، در این باره، فرموده است: «امر بمعروف، و نهی ازمنکر، روش انبیاء و طریقهٔ مردم شایسته است، واجبی است که قوام و دوام واجبات دیگر، وابسته، بآنست، بدانوسیله از رهزنان دین و سعادت جامعه، جلوگیری بعمل میآید، تجارت وکسبها سامان، می‌پذیرد، جلو بیدادگریها گرفته میشود، زمین آباد میگردد، از دشمنان، انتقام، گرفته میشود، و کارها روبراه میگردد ...» [۳].

اسلام، سعادت جوامع بشری رادرسایهٔ بکار بستن این اصل مقدس [۴] وبدبختی و دوری آنها را از رحمت خدا [۵] و همچنین هلاکت و ذلّت و گسیخته شدن شیرازهٔ ملیّت آنان را مربوط بعدم اجرای این وظیفهٔ بزرگ، میداند «ملتهائیکه پیش ازشما بهلاکت رسیده و نابود شدند، فقط بخاطر این بود که هرگاه مردم، مرتکب گناه و معاصی میشدند، روحانیان و دانشمندانشان (که دارای بیان و قلم بودند) آنان را از کار زشت شان، باز نمیداشتند، و چون، این وضع، همچنان، ادامه می‌یافت،

---

(۱) تمام فقهاء اسلامی و از آنجمله شهید اول، نوشته‌اند: «الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، واجبان عقلا و نقلا. (شرح لمعه ج۱ ص ۱۹۲)

(۲) قال رسول الله (ص): اذا امتی تواکلت الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، فلیأذنوا بوقاع من الله - (فروع کافی ج ۵ ص ۵۹).

(۳) قال الباقر علیه السلام: ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، سبیل الانبیاء، و منهاج العلماء، فریضةعظیمة بهاتقام الفرائض وتأمن المذاهب وتحل المکاسب، وتردالمظالم و تعمر الارض و ینتصف من الاعداء و یستقیم الامر... (کافی ج ۵ ص ۵۹)

(۴) ... الاالذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق (سورهٔ عصر آیهٔ ۳)

(۵) لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و عیسی ابن مریم، و ذلك بما عصوا و کانوا یعتدون، کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ماکانوا یفعلون (سوره مائده آیه ۷۸ - ۷۹)

شیرازهٔ اجتماع آنان ، گسیخته و کاخ سعادتشان ، واژگون ، گردید »[۱]

اسلام ، جامعه را بمنزلهٔ کشتی و افراد اجتماع را بمنزلهٔ سرنشینان آن ، بحساب ، می‌آورد ، اعمال زشت و ناپسند مردم را بمنزلهٔ سوراخ کردن جدار کشتی و فراهم کردن مقدمات غرق کشتی میداند ، امر بمعروف و نهی از منکر را نیز ، تنها عاملی میداند ، که این کشتی طوفان زده را میتواند ، بساحل نجات ، برساند و از خطر غرق شدن ، نجاتش ، بخشد[۲]

روی این حساب ، چنانچه افرادی بخواهند از راه ترك وظائف وارتکاب زشتیها کشتی اجتماع را درمنجلاب بدبختی و فساد ، غرق کنند ، نه تنها دیگران که ناظر آن صحنهٔ خطرناکند ، موظفند در نجات آن ، بکوشند ، بلکه هرگاه دیرجنبیدند ، هلاکت و نابودی همگان ، قطعی و داد وفریاد بعدی، هیچگونه اثری درنجات آنان ، نخواهد داشت .

علی عليه‌السلام ، در آخرین لحظات زندگی ، آنگاه که فرق همایونش ، با شمشیر جنایتکاری بنام « ابن ملجم » شکافته شد ، و دربستر ، بانتظار مرگ . دقیقه شماری میکرد ، و درضمن وصیت نامه‌ای ، فرزندان و پیروانش را باین‌حقیقت تلخ ، توجه داد وفرمود : **«لاتترکوا الامر بالمعروف ، والنهی‌عن المنکر ، فیولی علیکم اشرارکم ، ثم تدعون فلا یستجاب لکم »** (۳) امر بمعروف و نهی از منکر را ترك نکنید ، زیرا در آنصورت ، اشرار و ستمگران ، برشما مسلط خواهند شد ،

---

(۱) قال علی عليه‌السلام : . . . . انما هلك من كان قبلكم حيث ما عملوا من المعاصی ولم ینههم الربانیون و الاحبار عن ذلك و انهم لماتما دوافی المعاصی و لم ینههم الربانیون و الاحبار عن ذلك ، نزلت بهم العقوبات ـ (کافی ج ۵ ص ۵۷)

(۲) مضمون روایتی است که مرحوم ابوالفتوح رازی در جلد چهارم تفسیرش صفحه ۳۱ از نعمان بن بشر ، از پیامبر اکرم ، در باب امر بمعروف و نهی ازمنکر ، نقل کرده است .

(۳) نهج البلاغه فیض ص ۹۶۹

آنگاه هرچه دعا کنید ، دعای شما مستجاب ، نخواهد شد .

اسلام ، برای آنکه مردم ، از این وظیفه بزرگ اجتماعی که پاسدار اجرای مقررات دین ، و عامل‌مهم عملی شدن سایر قوانین است ، سرباز نزده و بسرنوشت‌اقوام و ملتهائیکه از راه شانه خالی کردن از زیربار این مسئولیت خطیر ، بهلاکت ، رسیده و نابود شده‌اند ، مبتلا نگردند ، دستور میدهد : هرکدام از شما کار زشتی را دیدید ، اگر میتوانید با دست تان وگرنه با زبانتان ، آنرا از بین ببرید ، و اگر هیچکدام از این دو طریق ، مؤثر ویامقدور نشد ، اقلاً قلباً آنرادشمن‌دارید »[۱] وهرگاه بطور کلی از بکار بستن این اصل مقدس ، خودداری کردند ، چنین مردمی را از جرگهٔ مؤمنان واقعی خارج و جزء ستمکاران می‌شناسد : « خداوند ، افراد با ایمان ناتوانیکه دین حسابی ندارند ، دشمن دارد ، پرسیده شد ، مؤمن ناتوانیکه دین حسابی ندارد ، کیست ؟ فرمود : کسی که از زشتیها نهی نمیکند »[۲]



اندرز و خیرخواهی

اسلام ، برای بوجود آوردن یك اجتماع سالم ، که تمام افراد آن ، خود را مسئول امور جاری مملکت ، بدانند ، غیراز دو راه یاد شده (مشورت و نظارت عمومی) طریقهٔ سومی نیز دارد ، و آن ، همان اصل « **اندرز و خیر خواهی** » است .

این اصل که همان روش مسالمت آمیز امر بمعروف و نهی از منکر است ، بمردم تعلیم میدهد ! هر فردی از افراد ملت ، بایستی خود را خیر خواه تمام مردم

---

(۱) من رأی منکم منکر ، فلیغیره بیده فان لم یستطع فبلسانه فان لم یستطع فبقلبه (مستدرك الوسائل ج ۲ ص ۳۶۱ ـ احیاء العلوم ج ۲ ص ۳۰۹)

(۲) ان الله لیبغض المؤمن الضعیف الذی لادین له . فقیل له : ما المؤمن الذی‌لادین له ؟ قال : الذی لاینهی عن المنکر (کافی ج ۵ ص ۵۹)

بداند ، آنچه را که برای خودش میخواهد ، برای دیگران نیز ، بخواهد [۱] و برای اصلاح و سرو سامان بخشیدن اوضاع نابسامان جامعه کوشا باشد [۲] و هرگاه احساس کرد ، دیگران که در لب پرتگاه سقوطند ، ممکن است از اندرز و خیر خواهی او از انحراف و بدبختی نجات یابند ، چنانچه ازموعظه ونصیحت آنان ، خود داری کند ، از جرگهٔ دینداران ، بیرون ، و نسبت بآنان ، خائن شمرده میشود [۳] .

پیغمبر اسلام ، در این زمینه فرموده است : **«الدین هوالنصیحة ، قالوا : لمن یا رسول‌الله ؟ قال : لله و لرسوله وللمؤمنین عامتهم و خاصتهم » (۴)** دین عبارت از خیر خواهی است ، پرسیدند : برای که یا رسول الله ؟ فرمود : برای خدا و پیامبرانش و عموم افراد با ایمان ، خواه افراد معمولی ، و خواه افراد سرشناس و متشخص .

و نیز از آنحضرت است که فرمود : هرگاه کسی شب را بروز آورد ، ودر صدد اصلاح کار مسلمانها نباشد ، از آنها نخواهد بود ، و چنانچه صدای مظلومی را که فریادرسی‌میطلبد ، بشنود وبکمك اونشتابد ، ازجرگهٔ مسلمانها بیرون خواهدبود » [۵]

با توجه بمطالب گذشته ، بخوبی روشن خواهد بود که آزادی بیان و قلمی که در سیستم حکومتی اسلام ، وجود دارد ، در تمام دنیا بی نظیر میباشد .



---

(۱) لینصح الرجل منکم اخاه کنصیحته نفسه (وسائل ج ۱۱ ص ۵۹۵

(۲) ان اعظم الناس منزلة عندالله یوم القیامة امشاهم فی ارضه بالنصیحة لخلقه (اصول کافی ج ۲ ص ۲۰۹)

(۳) من رأی اخاه علی امر یکرهه فلم یرده عنه و هویقدر علیه فقد خانه (سفینة ـ البحار ج ۲ ص ۵۹۰)

(۴) دائرة المعارف قرن بیستم ماده سلم ج ۵ ص ۲۵۱

(۵) من اصبح لایهتم بامور المسلمین فلیس منهم، و من سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم (کافی ج ۲ ص ۱۶۴)

انتقاد از زمامداران

مسلمین ، در پرتو این فریضهٔ بزرگ مذهبی ، آنچنان ، آزادی سیاسی بدست آورده بودندکه گاهی افراد معمولی و شتر چران : بخود حق میدادند : از بزرگترین شخصیتهای اسلامی و اجتماعی انتقاد کنند، و نظرات اصلاحی و خیر خواهانهٔ خود را بهر طریقی که ممکن بود ، با آنان ، در میان نهند .

زمامدارن و افراد با شخصیت اسلامی آنروز ، نیز با کمال خوشروئی وتواضع ، نظرات اصلاحی و انتقادی آنان را مورد مطالعه قرار میدادند ، چنانچه انتقاداتی اصولی و نظراتی بجا و خیر خواهانه می‌یافتند ، قبول کرده و تسلیم میشدند ، وگرنه جوابهائی منطقی و قانع کننده بآنها میدادند .

گرچه درپاره‌ای از موارد ، ممکن بود، باعکس‌العمل شدید زمامداران خود سر وافراد از خود راضی ، روبروشوند ، ولی‌این‌عکس‌العمل‌ها هیچگاه آنان را از انجام فریضهٔ بزرگ **« امر به معروف و نهی از منکر »** باز نمیداشت و همچنان ، سرسختانه با فساد وتباهی‌مبارزه میکردند ، زیراآنان ، درمکتب‌آزادی بخش اسلام ، آموخته بودند : **بالاترین مرحلهٔ امر بمعروف و نهی از منکر ، گفتن سخن بجا و درست ، در برابر پیشوای خود کامه و ستمگر است » (۱) .**

مادرتاریخ درخشان اسلام ، نمونه‌های فراوانی‌ازاینگونه انتقادها واظهار نظرها و مبارزات سر سختانه را می‌یابیم که ذیلاً به برخی از آنها اشاره میشود :

هنگامیکه ابراهیم ، فرزند کوچك پیامبر اسلام ، از دنیا رفت ، حضرت ، در سوك او میگریست ، یکی از اصحاب ، بایشان ، عرضه داشت : **چطور است‌که ما رااز گریه‌کردن برای‌مردگان ، بازمیدارید، ولی‌خودتان گریه‌میکنید ! ؟**

حضرت ، درپاسخ اوفرمود : « من شمارا ازهر نوع گریه‌کردن ، بازنداشته‌ام ،

---

(۱) و افضل من ذلك كلمة عدل عند امام جائر (نهج البلاغه فیض ص ۱۲۵۳)

طبعاً دل آدمی در مرگ عزیزان ، می‌سوزد ، و اشك ، جاری میشود ، این نوع گریه امری است طبیعی ونشانهٔ عواطف انسانی است و مانعی ندارد ، آن گریه‌ای ممنوع است که با کلمات کفر آمیز ، توأم باشد و خدا را به غضب بیاورد » [1] .



این جامه را از کجا آورده‌ای ؟

در زمان خلافت عمر ، غنائمی ازیمن ، بدست مسلمانها افتادکه‌از آن ، بهرفردی یك « برد یمنی » رسید و چون خلیفه نیاز شدیدی به جامه داشت ، و قد او بلند بود و یك « برد » برای جامهٔ او کافی نبود ، ازاینجهت پسر او « عبدالله » سهمی خویش را به خلیفه داد تا برای خودش جامهٔ مناسبی درست کند ، اوهم‌ازسهم‌عبدالله‌وهم‌ازسهم خودش یـك جامهٔ مناسب برای خویش ، درست کرد و پوشید .

اتفاقاً همانروزها جنگی پیش آمد ، خلیفه بالای منبر رفت و گفت : « **ای مردم حرفم را بشنوید و اطاعت کنید** » یکی ازپای منبر ، برخاست وگفت : « **گوش نمیدهیم و اطاعت هم نمی‌کنیم !** »

خلیفه پرسید : چرا ؟ او گفت : **این جامه را از کجا آورده‌ای ؟** در صورتیکه تو آدم قد بلندی هستی و یك « برد » برای جامهٔ شما کافی نیست !

عمر باو گفت : عجله نکن ، آنگاه پسرش را صدا کرد و باو سوگند داد که حقیقت را بگوید ، او هم ما وقع را آنطورکه بوده شرح داد . وقتیکه حقیقت آشکار گردید ، آنمرد گفت : **اینك گوش بفرمان شمائیم هر چه بگوئید اطاعت مینمائیم** » (۲) .

آری در دموکراسی اسلامی ، مردم آزادی بیان‌و قلم ، دارند وبایستی درمقابل

---

(۱) وسائل ج ۲ باب ۸۷ روایت ۳-۸ .

(۲) تنبیه الامة و تنزیه الملة مرحوم آیة الله نائینی ص ۱۶ ــ العدالة الاجتماعیة۱۶۶ روح الدین الاسلامی .

انحرافات و ارتکاب فساد و تباهی ، ساکت ننشینند ، ولو آنکه شخص مجرم ، در مقام حساسی باشد .

« **اصمعی** » میگوید : روزی « **عبدالملك مروان** » خلیفهٔ مقتدر اموی ، در مکه هنگام حج ، در حالیکه اعیان و اشراف و رجال ، دور او را گرفته و او نیز بر جایگاه مخصوصی نشسته بود ، « **عطاء بن رباح** » براو وارد شد ، عبدالملك رو باو کرد و گفت : چه حاجتی داری ؟ عطاء گفت : « در حرم خدا و حرم رسولش از خدا بپرهیز ، زیرا که تو پیمان بسته‌ای در آبادی آن ، بکوشی ، در بارهٔ حقوق فرزندان مهاجر وانصار ، نیز از خدا بترس زیرا تو بوسیلهٔ آنها باینمقام ، رسیده‌ای ، حقوق مردمی را که در سرحدات کشور اسلامی ، بسر میبرند ، نیز ، رعایت کن ، زیرا آنان، بمنزلهٔدژیمحکم ، برای استقلال وامنیّت کشورند ، بکارها و نیازمندیهای ملت‌نیز رسیدگی‌کن زیراکه تودر این باره مسئولیت بزرگ ، بعهده‌داری ، نیازمندانی که بدر خانه ات میآیند ، از در خانه ات ، مران و از آنها غافل مباش !

عبدالملك ، در مقابل تمام نصائح و اندرزهای عطاء میگفت : بچشم، اندرزهاو سفارشهای تورا عملی خواهم کرد !

آنگاه « عطاء » بلند شد ، خواست برود ، خلیفه دامن او را گرفت و گفت : آنچه که تا کنون از ما خواسته‌ای همه مربوط به نیازمندیهای عمومی بوده و برآورده شده اما حاجت شخصیت چیست ، بگو تا برآورده شود ؟ !

او در جواب گفت : بشما حاجتی ندارم .

این صراحت لهجه وعزّت نفس ، آنچنان عبدالملك را تحت تأثیرقرارداده بود که در حالیکه عطاء میرفت ، خلیفه میگفت : این شرافت و فضائل نفسانی او را باین مقام ، رسانیده است ! »[۱]

ولی گاهی انجام این وظیفهٔ بزرگ (امر بمعروف و نهی ازمنکر) بسیارگران تمام میشد و چه بسا جان ناصحان مشفق و دعوت کنندگان بحق و مبارزان با فساد ،

---

(۱) احیاء العلوم غزالی ج ۲ ص ۲۴۵ .

فدای حق وفضیلت و مصالح عمومی میگردید ، که ما درمیان هزاران مورد ، بدو مورد زیر ، اکتفا میکنیم :



۱ - تبعید و مرگ ، بدنبال انتقاد ازحکومت قانون شکن !

« بلاذری» و «ابن ابی الحدید » مینویسند : هنگامیکه خلیفهٔ سوم ، بیت‌المال مسلمین را حیف و میل نمود وبه‌برخی از نزدیکانش ، مبالغ هنگفتی بخشید ، مثلا به مروان و حارث ، پسر عموها و دامادش ، بهرکدام ۳۰۰،۰۰۰ درهم و به زید بن ثابت ۱۰۰،۰۰۰ درهم و همچنین افراد نالائق و برخی از بستگان فاسدش را بمشاغل مهم مملکتی گماشت ، «ابوذرغفاری» صحابی‌وارستهٔ رسولخدا نتوانست آنهمه قانون شکنیها و بیعدالتیها را ببینید و لذا در مقام امر بمعروف و نهی از منکر ، برآمد و او را شدیداً مورد انتقاد قرار داد .

روزی عثمان باو گفت :**آخر ترا باینکار ها (وباصطلاح دخالت درسیاست) چه کار ؟ !**

ابوذر،درجواب گفت: **«والله ما وجدت‌لی عذرا الاالامر بالمعروف والنهی عن المنکر »** [1] یعنی : سوگند بخدامن برای ترك این فریضهٔ بزرگ (امر بمعروف و نهی از منکر) عذری‌نیافته ناگزیر ، بانجام آن بوده و هستم .

گرچه این انتقادهای سخت ، برای ابوذر ، گران ، تمام شد ، وقتیکه خلیفه دید او را حتی با پول ، نمیشود ، ساکت کرد ، ابتدا او را بشام ، تبعید کرد و چون وجود او را در شام نیز ، برای خود و استاندارش معاویه خطرناك دید ، ناگزیر ، از شام او را فرا خواند و به بیابان ، بی آب و علفی بنام « ربذه» تبعید کرد و او در اثر بدی آب و هوا و نبودن لوازم اولیهٔ زندگی در آنجا درگذشت ، اما هیچگاه از

(۱) الغدیر ج ۸ ص ۳۰۶ .

این تکلیف بزرگ مذهبی ، شانه خالی نکرد [۱] .



۲ - شهادت و اسارت در راه آزادی !

رهبر آزاد مردان جهان ، « **حسین بن علی (ع)** » درمحلی موسوم به «**بیضه**» درمقابل لشکریان « **حربن یزید ریاحی** » که جلو آنحضرت را گرفته واز ورود بکوفه جلوگیریش ، نموده‌بودند ، فلسفهٔ قیام خودراچنین تشریح میکند : « ای‌مردم ، رسولخدا فرموده است : **هر کسی زمامدار خود سری را ببینید که حرام خدا را حلال ، میشمارد ، پیمان خدا را میشکند ، با سنت و روش رسولخدا مخالفت ، میکند ، در میان مردم ، گناه و ستم ، مینماید ، آنکس علیه او بهیچوجه اظهار مخالفت ، ننماید خدا چنین کسی را حتماً همان نحو عذاب خواهد کرد که آن ستمگر را عذاب میکند** » .

آگاه باشید : اینها (بنی امیه) فرمان شیطان را پذیرفته و طاعت خدا را ترك کرده‌اند ، فساد را آشکار نموده حدود خدا را تعطیل کرده بیت المال مسلمین را غارت نموده حرام خدا را حلال و حلالش را حرام ساخته‌اند ، و من در جلوگیری از این تباهی و فساد ، از همه سزاوار - ترم » (۲) .

---

(۱) الغدیر ج۸ ص۳۹۹ - ۳۹۶

(۲) ایها الناس‌ان رسول الله صلی الله علیه وآله قال ، من رأی سلطانا جائرامستحلا لحرام الله ناکثا لعهد الله مخالفاً لسنته رسول الله یعمل فی عبادالله بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بفعل ولا قول کان حقا علی الله ان یدخله مدخله الاو ان هؤلاء ، قدلزمواطاعة الشیطان و ترکوا طاعة الرحمن و اظهروا الفساد و عطلوا الحدود و استأثروا بالفیء و احلوا حرام الله و حرموا حلاله.و انا احق من غیر ... (تاریخ طبری ج ۷ ص ۳۰۰) .

و نیز هنگامیکه میخواست ، از مدینه خارج شود ، فلسفهٔ قیامش را ضمن وصیت نامه، چنین توضیح میدهد : **« انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا ظالما و لا مفسدا انما خرجت لاصلاح امة جدی محمد و ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر** - من بخاطر تفریح وخوشگذرانی وستمکاری وفساد ،ازمدینه بیرون نرفته‌ام ، بلکه میخواهم ، امت جدم محمد  را اصلاح‌کنم و وظیفهٔ بزرگ امر بمعروف ونهی از منکر را انجام ، دهم »[1] .

و بالاخره او در راه بوجود آوردن یك اجتماع ، براساس دموکراسی کامل ، جان خود و عزیزانش را داد ، و خانواده اش را نیز ، باسارت فرستاد .

✩ ✩ ✩

نتیجه‌ای که از مباحث گذشته میتوان گرفت ، اینست که اسلام ، بتمام افراد بشر ، آزادی سیاسی بمعنی **« تصدی هر منصبی که شایستگی آن را دارند »** **«و آزادی بیان و قلم»** میدهد ، و هرکسی در پرتوآزادی بیان و قلم ، حق دارد ، هر حزب و جمعیت و انجمنی که بثمر رسانندهٔ مقاصد اصلاحی و اجتماعی باشد ، تشکیل‌دهد ، هر روزنامهٔ مفید انتشار دهد ، وهر سندیکا واجتماعات وانجمن اصلاحی تشکیل دهد و از هیچ گونه انتقاد و رهنمائی‌که موجب اصلاح و ارشاد جامعه باشد ، کوتاهی ننماید .

حکومت اسلامی ، حق ندارد جلو آزادی فکر و بیان و قلم را بگیرد و مردم را از اجتماعاتیکه بمنظور اصلاحات وگرفتن حقوق آنان ، تشکیل‌میشود ، بازدارد .

همهٔ تاریخ نویسان نوشته‌اند که : درزمان علی بن ابیطالب ، گروهی ازقبیل ، سعد ابن ابی وقاص ، عبدالله بن عمر . . . ازبیعت باآن حضرت ، خود داری نمودند ، ونیز بعد از حادثهٔ « صفین » جمعی بعنوان « خوارج » از او کناره گرفتند و در مجالس و محافل ، از او انتقاد های سختی مینمودند ، امام ، با آنکه از افکار و تبلیغات و

---

(۱) نفس المهموم ص ۳۴

فعالیتهای آنان ، با خبر بود و انتقادهای شدید آنان را می‌شنید و با نرمی پاسخ میداد باحترام آزادی ، هیچگاه در صدد اذیت و آزار آنان ، وانحلال اجتماعات آنان ، برنیامد ، مگر آنکه کارگستاخی آنان ، ازحدگذشت وبا فراهم‌کردن لشکری خواستند حکومت عادلانهٔ آنحضرت راواژگون‌کرده وخون‌بی‌گناهان را بریزند ، در آنوقت بود که ناگزیر برای خاموش کردن فتنه با آنان ، جنگید وجلو آزادی بی بند وبار آنان را گرفت .



آزادی مدنی

آزادی مدنی باینمعنی استکه هر فردی در دائرۀ قانون ، حق هرگونه فعالیتی را دارد ، و هیچکس نمیتواند ، احدی را از انجام کارهائیکه قانون ، برایش ، جائز شمرده است ، باز داشته و در امور دیگران ، تصرف عدوانی‌نماید . این نوع آزادی، دارای مصادیق فراوانی است که اهم آنها عبارتند از :

۱ ـ آزادی در مسکن

۲ ـ آزادی در کار و پیشه

۳ ـ آزادی در تملك اموال منقول و غیر منقول .



آزادی مسکن :

منظور از « آزادی در مسکن » در دنیای امروز اینستکه هر فردی حق دارد در داخلۀ کشور ، هرکجا که دلش خواست ، سکونت کند ، و هیچکس بدون اجازۀ او یا اجازۀ قانون ، حق ندارد ، وارد منزل ویژۀ او شود .

این قسم ازآزادی مانند اقسام دیگر آن ، مورد حمایت اسلام است ، چون اسلام ، تمام سرزمینهای اسلامی را مال همۀ مسلمانها میداند ، از اینجهت ، بآنها اجازه میدهد : هرکجا که دلشان ، خواست ، سکونت کنند و از مواهب آن استفاده نمایند ، پیغمبر اسلام‌فرمود : **البلاد بلاد الله،و العبادعبادالله فحیثمااصبت‌خیراً فاقم** [(۱)] همۀ سرزمین‌ها متعلق بخداست و بندگان نیز ، بندگان اویند ، پس هرکجا موجب خیر و سعادت شما است . اقامت نمایند .

---

(۱) نهج الفصاحة ص ۲۲۳

و هرگاه‌کسی بخواهد مسلمانی را از این حق قانونی بدون هیچگونه موجبی، محروم کرده ازاقامت در سرزمینی‌که اسلام ، توقف و سکونت در آنجا را مجازشمرده است ، منع‌نماید اسلام ، چنین عملی‌را ظلم ، وچنین آدمی رامتعدی و ظالم می‌شناسد.



محدویت بخاطر ابراز شخصیت اسلامی

درست است که اسلام ، از آزادی درمسکن ، شدیداً حمایت میکند ، اماگاهی بخاطر مصالح بیشتر ، ممکن است این آزادی را سلب کند و اجازه ندهد هرکسی در هر منطقه‌ای که خواست زندگی نماید .

مثلاً گاهی‌ممکن است مسلمانها در منطقه‌ای نتوانند شخصیّت اسلامی خود را آشکار کنند و یا نتوانند فرائض مذهبی و وظائف دینی خود را انجام دهند ، و یا در اثر آمیزش با افرادناصالح و فاسد آن منطقه ممکن است برنگ محیط در آمده از راه راست منحرف شوند ، و یا آنکه تحت شکنجه و آزار غیر قابل تحمل کفار ، قرار گیرند ، در همهٔ این موارد اسلام دستور میدهد : هرچه زودتر از آن سرزمین ، مهاجرت کنند و در مملکت و سرزمینی اقامت گزینند که از جمیع جهات گذشته در رفاه و آسایش باشند و بتوانند شخصیت اسلامی خود را ابراز نمایند .

قرآن مجید ، دربارهٔکسانیکه از« آزادی در مسکن » سوء استفاده کرده حاضر نشدند ، برای ابراز شخصیت اسلامی خود ، از اقامت ، در منطقهٔ خاصی چشم پوشی نموده به محیط مناسب دیگری مهاجرت نمایند اینطورمیفرماید: « آنانکه فرشتگان جانشان رامیگیرند ، درحالیکه برخود ستم‌کردند ، بآنها میگویند : چگونه بودید؟ در جواب میگویند : ناتوان و بیدفاع بودیم ، بآنها میگویند : **مگرزمین خدا وسیع نبود که در آن مهاجرت کنید ؟** آنها جایشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است ، مگر آن بیچارگان از زنان و مردان و کودکان که حیله‌ای نتوانند و راهی ندانند شاید خداوند آنها را ببخشد که خدا بخشنده و آمرزنده است ،

هر که درراه‌خدا مهاجرت کند ؛ در زمین جولانگاه بسیار و گشایش می‌یابد و هرکه هجرت‌کنان ، بسوی خدا و پیامبر ، از خانهٔ خویش ، در آید ، آنگاه مرگ وی فرا رسد ، پاداش او با خدا است وخدا آمرزنده و رحیم است » (۱) .

و نیز از پیامبر اکرم نقل شده است : **الا انی بریء من کل مسلم ترک مع مشرك في دار الحرب** (۲) من‌از هرمسلمانیکه‌باختیارخودبامشرکی دردار الحرب بماند ، بیزارم .

و برای همین منظور بوده که مسلمین در سال چهارم از بعثت ، به حبشه و سال سیزدهم به مدینه مهاجرت نمودند .



افراد مفسد ؛ تبعید میشوند

کسانیکه با اعمال نابکارانهٔ خود ، امنیت عمومی را در خطر می‌اندازند ، و از راه ارعاب وترس در دل دیگران و یاجاسوسی بنفع بیگانگان و یا فاش کردن اسرار نظامی و مانند آن ، برای دشمنان ، در زمین فساد میکنند اسلام از اینگونه افراد سلب « آزادی در مسکن » میکند و اینان را ، محکوم به تبعید می‌سازد .

قرآن مجید صریحاً دستور تبعید افراد مفسد في‌الارض و کسانیکه قوانین الهی را زیر پا می‌گذارند و سلب امنیت از مسلمانان میکنند در سورهٔ مائده آیهٔ ۳۳ داده است (۳) حکومت اسلامی حق‌دارد ، برای حفظ امنیت عمومی ومصالح جامعه اسلامی افرادی را که مفسد ، شناخته شده و بنفع بیگانگان ، فعالیت میکنند ، از نقطه‌ای

(۱) سوره نساء آیه ۹۷ - ۱۰۰

(۲) وسائل ج ۶ ص ۷۶ .

(۳) انماجزاء الذین یحاربون‌الله و رسوله ویسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا اویصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف اوینفوا من الارض . . .

به نقطه دیگر ، تبعید نماید ، همچنانکه در بارهٔ حضرت امیر عليه‌السلام نقل شده است که آن حضرت **دو نفر از « مفسدین » را از کوفه به بصره تبعید فرمود (۱) .**

و نیز در تاریخ زندگی « حکم بن ابی العاص » عموی « عثمان » خلیفهٔ سوم آمده است که : او بعد از آنکه در سال هشتم از هجرت ، بعد از فتح مکه بظاهر مسلمان شد و به مدینه آمد ، در آنجا سعی میکرد از اخبار پشت پرده اطلاعاتی بدست آورد و کفار و دشمنان اسلام را از آن مطالب با خبر سازد . تا جائیکه‌روزی پیغمبر اسلام با بعضی از نزدیکانش ، خلوت کرده بود ، حکم را دید که درگوشه‌ای ایستاده و بحرفهایش گوش میدهد !

از اینها گذشته « حکم » برای آنکه شخصیت پیامبر را خورد کند و او را در انظار مردم کوچك سازد ، بدنبال آنحضرت راه می‌افتادودر حرکات وراه رفتن ، تقلید پیغمبر را در می‌آورد .

بالاخره اعمال نابکارانه او موجب شدکه‌پیامبر اسلام اووفرزندانش را از مدینه به«طائف» تبعید نماید[۲] واو تا زمان حکومت عثمان ، در آنجا بسر میبرد ، وقتیکه عثمان همه کاره شد ، او را از طائف ، بمدینه آورد و زکوة قبیلهٔ « قضاعه » را که در حدود ۰۰۰ ر ۳۰۰ در هم بود ، باو بخشید و او را مورد لطف و مرحمت خاص خود ، قرار داد ؟[۳] .



مصونیت در منزل

و اما موضوع « مصونیت در منزل » و اینکه کسی حق ندارد ، بدون اجازهٔ

---

(۱) تفسیر المیزان ج۵ ص۳۶۰

(۲) الاستیعاب ج ۱ ص ۳۵۸ ـ اسدالغابة ج ۲ ص ۳۴ .

(۳) الغدیر ج ۸ ص ۲۴۲ .

صاحب خانه ، و یا اجازهٔ قانون وارد منزل کسی بشود این امر نیز در آئین اسلام ، صریحاً تأکید شده است .

قرآن مجید دراین باره چنین دستور میدهد: « **ای کسانیکه ایمان آورده‌اید؛ بخانه‌ای غیرخانه‌های خودتان؛ وارد نشوید، مگر آنکه اجازه بگیرید و بر ساکنانش سلام کنید ، این برای شما بهتر است ، شاید پند گیرید ، اگر کسی را در خانه نیافتید ، در آن داخل نشوید ، تا بشما اجازه داده شود ، اگر بشما گفته شود : برگردید برگردید ، که برای شما بهتراست ، وخدا به اعمالی که میکنید دانا است** » (۱) .

علی علیه‌السلام کسانی را که از غیر طریق معمولی ، وارد خانه کسی میشوند . دزد میخواند : **و لا تؤتی البیوت الا من ابوابها فمن اتاها من غیر ابوابها سمی سارقا** » (۲)

و در فرمانیکه برای عامل خود ، در موضوع جمع آوری زکوة صادر فرموده، چنین‌دستور میدهد: « البته مسلمانی را مترسان ، **چنانکه کسی مائل نباشد براو گذر مکن** ، و بیشتر از حقی‌که خدادرمالش دارد، از اومگیر ، **و اگر به قبیله‌ای رسیدی ، برلب‌آب‌آن قبیله فرودآی ، بدون‌آنکه بمنزلشان ، وارد شوی** ، و در درود و تحیت بر آنان ، دریغ منما ، آنگاه بآنها بگو : ای بندگان خدا دوست و خلیفه خدا مرا بسوی شما فرستاده که هرگاه حق خدا در مالهای شما باشد ، از شما بستانم . آیا در اموال شما خداوند را حقی هست که بولی او بپردازید ؟ (۳) .

موضوع « مصونیت در منزل » بقدری در اسلام با اهمیت تلقی شده است که پیغمبر اسلام برای کسیکه از دیوار یا پشت بام خانه‌کسی بدون رضایت او سر بکشد

---

(۱) سورهٔ نور آیهٔ ۲۸ .

(۲) داخل خانه‌های دیگران نشوید مگر از درهای آنها ، و هر کسی که از غیر درها وارد شود دزد نامیده میشود (نهج البلاغه عبده ج ۲ ص ۵۸)

(۳) نهج البلاغه عبده ج ۳ ص ۲۷ .

و نگاه کند ، مجازات سنگینی قرار داده است [۱] .

فقهاء اسلام ، باستناد امثال آیات و روایات فوق ، فتوی داده‌اند که : بدون اجازه و رضایت صاحب خانه وارد شدن در خانهٔ او حرام است ، و هرکس در خانهٔ خود ، مصونیت دارد ، و نمی‌شود کسی را از این حق بهیچوجه محروم ساخت .

ولی باید توجه داشت که : درست است هرکسی در خانه خود مصونیت دارد ، اما اینطور هم نیست‌که هرکسی هر جرمی را مرتکب شود آنگاه برای فرار از قانون در کنج منزل بنشیند و کسی حق نداشته باشد ، وارد منزل او شود ، خیر .

و یا آنکه منزل کسی مرکز توطئه برای انهدام قانون اسلام ، و بر انداختن حکومت اسلام ، و یا محل مخابرات جاسوسی باشد وکسی حق نداشته باشد واردمنزل او شود او هم باعمال خرابکارانه خود همچنان ادامه دهد و مصالح ملی و کیان اسلام را متزلزل سازد ، خیر دراینگونه موارد ، حکومت اسلامی طبق اختیاراتیکه اسلام باو داده است میتواند بدون رضایت صاحب خانه وارد خانه او شده شخص مجرم را بکیفر قانونی برساند .

این مطلب در تاریخ اسلام ، شواهد فراوانی داردکه برای اختصار از ذکرآنها خود داری میشود .



---

(۱) من اطلع فی‌بیت بغیر اذنهم حل لهم ان یفقأ واعینیه (تفسیرابوالفتوح رازی ج۷ ص ۲۳۷) .

آزادی کار

تاریخ گواهی میدهد که : از دیر زمانی گروهی افراد زحمت کش و کارگر ، زیر نفوذ و قدرت عدهٔ معدودی از فئودالها وعزیزان بلاجهت ، بکار و تلاش ، اشتغال داشتند ، ولی از ثمرهٔ زحمت و فعالیت شان ، جز غذای بخور و نمیر ، بهرهٔ دیگری نداشته ، تمام منافع کار و زحمت آنها بجیب آن ستمگران زالو صفت ، میرفته است .

اربابان وصاحبان تیولها ، ازدست رنج کارگران و زحمت کشان ، بساط عیاشی و خوش گذرانی خود را رونق بخشیده غرق در لذات ومظاهر فریبندهٔ زندگی بودند ، ولی کارگران بینوا مانند بردگان بی اراده‌ای ، برای بدست آوردن قوت لا یموت ، روز و شب در تلاش بودند، و از دست رنج خود ، جز یك زندگی فلاکت بار ، نصیب دیگری نداشتند !

بیگاری و کار اجباری ، یکی از سنتهای معمول دوران فئودالیته و تیولداری بوده که آثار شوم آن ، هنوز ، در پاره‌ای از کشور های عقب افتاده بچشم میخورد !

کارگران بینواکه نیروی فعال و گردانندگان چرخ مملکت بودند ، بشکل آلت فعل ، درآمده ازخود اراده واختیاری نداشتند ، هرفرمانی‌که ازکار فرمایان وصاحبان تیولها صادرمیشد ، آنان‌ناگزیر ، باطاعت وفرمان برداری‌بودند ، درصورت مخالفت ، عذاب و شکنجه‌های غیر انسانی بود که می‌بایست تحمل نمایند !

اسلام ، با آنکه در دورانی به‌جامعهٔ بشری عرضه گردیده‌که در سراسر زندگی مردم آنروز این رسم غلط حکمفرما بوده ، در عین حال ، با قاطعیت بجنگ این نوع تحمیلها و سلب آزادیها رفت ، بیگاری و کار اجباری را که با شرف و عزت انسانی مخالف است ، نادرست و غیر انسانی اعلام نمود .

درزمان خلافت علی علیه‌السلام ، مردم یکی‌از مناطق اسلامی ، خدمت آنحضرت شرفیاب شدند و چنین عرضه داشتند : در سرزمین ما نهری است که گذشت زمان و

حوادث روزگار آنرا پر کرده و ما راازفوائد آن محروم نموده است ، هرگاه دو باره آن نهر کنده شود ، در آبادی سرزمین و رونق زندگی ما تأثیر بسزائی خواهد داشت . آنگاه از حضرت ، تقاضا کردند که بحاکم خود که در آن ناحیه فرمانروائی داشت ، فرمان دهد تا از راه بیگاری گرفتن مردم وتحمیل به کار اجباری اقدام به حفر مجدد آن نهر خراب شده بنماید !

امیر مؤمنان عليه‌السلام ، چون درخواست ایشان را شنید کمی فکر کرد و سپس ، نسبت به تجدید حفر نهر ابراز علاقه نمود ولی با موضوع بیگاری و کار اجباری ، با آنکه مورد علاقهٔ در خواست کنندگان بود ، موافقت نفرمود و نامه‌ای بأین مضمون ، برای « قرظبة بن کعب » حاکم آن ناحیه نوشت : « گروهی از حوزه مأموریت تو نزد من آمدند و گفتند که ایشان را نهری است‌که متروك شده و اگر آنرا حفر واستخراج نمایند ، سرزمینهایشان ، آباد خواهد شد و به پرداخت تمام مالیات و خراجشان ، قدرت خواهند یافت و درآمد بیت المال مسلمانها از ناحیهٔ ایشان ، فزونی خواهد گرفت ، آنها از من در خواست کردند که نامه‌ای برای تو بنویسم ، تا آن را بکار بگماری و بکندن نهر و تأمین هزینهٔ آن مجبور سازی .

لیکن **لست اری ان اجبر احداً علی عمل یکرهه**: من صحیح نمیدانم کسی را بکاری که دوست ندارد وادارم و به بیگاری و کار اجباری تحمیل نمایم .

بنابراین ، مردم آنجا را نزد خود بطلب ، تا اگر کار نهر ، بر آنگونه باشد که‌وصف کرده‌اند هرکدام ازآنان راکه بطیب‌خاطر ، مایل بکار باشند ، بکار بگمار ، ولی چون نهر ساخته و پرداخته شود ، متعلق بکسانی خواهد بود که در تجدید آن کار کرده و زحمت کشیده‌اند ، نه آنکسان که از کار خودداری کرده وعلاقه‌ای بآن ، نشان نداده‌اند ، و در هر حال ، رونق داشتن زندگی و نیرومندی آنان نزد من ، بهتر از ضعف و ناتوانی آنان است »[۱] .

دقت در این فرمان ، دو اصل مهم مربوط به آزادی کار و نتیجهٔ تلاش و فعالیت

(۱) الامام علی صوت العدالة الانسانية ج ۱ ص ۲۰۸ ـ عدالت و قضا در اسلام .

را برای ما روشن میکند ، یعنی : از طرفی بیکاری و تحمیل کار اجباری را نادرست اعلام میکند واز طرفی دیگر ، درآمد ومنفعت کار را بطبقهٔ زحمت‌کش ومولد ثروت اختصاص میدهد .

ایندو اصل ، از اصول مهم عدالت اقتصادی در دنیای کنونی ما است .

طبق همین نوع مدارك است که فقهاء اسلام ، صریحاً اعلام کرده‌اند که : عمل هر انسانی محترم است و کسی نمیتواند نتیجهٔ فعالیت ، و تلاش کسی را بدون طریق مشروعی مالك گردد .



حمایت از طبقهٔ کارگر

اسلام ، نه تنها مردم را در انجام کارهای مشروع ، آزاد میگذارد و بهر کسی اجازه میدهد : طبق ذوق وسلیقهٔ شخصی بهر کاری که دلش‌خواست اقدام نماید ، بلکه دولت اسلامی را موظف میداند که در پیشرفت امور کارگران و بهبود شرائط کار و پیشه ، اقدامات لازم را بعمل آورد .

علی علیه‌السلام ، در فرمان تاریخی خود ، بمالك اشتر استاندار مصر ، چنین دستور میدهد : « سپس ، دربارهٔ بازرگانان و صنعتگران ، سفارش مرا بپذیر و عمال خود را دربارهٔ ایشان ، سفارش کن ، چه آنهائیکه درجائی اقامت دارند ، و چه آنهائیکه با سرمایه و دارائی خود ، در رفت و آمدند وچه کسانیکه به صنایع دستی ، روزگار میگذرانند ، **زیرا اینان ، سرچشمه‌های منافع کشورند** ، همین‌ها هستند که سودها را از نقاط دور دست ، ازخشکی و دریا ، جلگه وکوه ، وجاهائیکه مردم ، نمیتوانند در آن ،گرد آیند و جرأت رفتن بآنجاها را ندارند ، بسوی تو جلب میکنند ، دیگر آنکه اینگروه ، مردمی آرام وصلح طلبند بیم عصیان و خوف طغیانی از جانب ایشان متصور نیست . از این امور ایشان را چه در مرکز فرمانروائی تو باشند ، و چه در

شهرهای اطراف بدقت مورد رسیدگی قرار ده و به آنان توجه داشته باش »[(۱)] .

و درباره‌کشاورزان ، نیز چنین توصیه میکند : « در جمع آوری مالیات ، راه و رسمی پیش‌گیر که کار مالیات دهندگان را به اصلاح آرد، زیرا با اصلاح امرخراج و خراجگذار ، کار سایر مردم نیز ، روبراه میشود . اصلاح‌کار دیگر مردم ، بستگی باصلاح کار آنها دارد ، چه همهٔ مردم جیره خوار خراج و اهل خراجند .

و البته باید توجه تو به آبادانی اراضی بیشتر از توجه تو بدریافت خراج باشد ، زیرا خراج ، جز با آباد کردن زمین ، بدست نمی‌آید ، و هرکس‌از زمین آباد نشده ، خراج طلب کند ، کشور را ویران کرده و بندگان خدا را هلاك میسازد ، و جز مدت کوتاهی کار حکومتش استقرار نخواهد یافت . و هرگاه خراج دهندگان ، و زحمت کشان ، ازگرانی بار مالیات ، یا از آفت‌زدگی محصول ، یاکمی آب و نیامدن باران ، یا افتادن سیل در مزارع ، یا خشکی زمین ، شکایت کردند ، آنقدر بایستی به آنان ، تخفیف بدهی‌که امیدوار شوی بآن مقدار ، کارشان درست و اصلاح میشود .

و البته نباید اینکار بر تو گران آید ، زیرا تخفیفی که بآنها میدهی ذخیره‌ای است‌که از راه آبادی شهرها و آراستن حکومت ، بتو باز خواهد گشت ... »[(۲)] .



اسلام ، در عین آنکه مردم را در اشتغال بهر نوع کاری که دلشان ، خواست آزاد میگذارد ، جلو هرگونه تحمیلها وسلب آزادیها رانسبت بطبقهٔ‌کارگر ، میگیرد، با اینحال،آزادیهای افراد را در دائره قانون ، محدودمینماید ، یعنی: برخی از کارها را بخاطر مفاسد و ضررهائیکه برای جامعه و افراد دارد ، ممنوع ، و برخی دیگر را بجهت آنکه متضمن خیر و برکت است ، واجب و مستحب میسازد .

مثلاً دزدی ، تقلب ، اختلاس ، رشوه‌گیری ، ربا ، فروش مواد مخدر ومشروبات

---

(۱) نهج‌البلاغه محمدعبده ج۳ص۱۱۰

(۲) نهج البلاغه عبده ج ۳ ص۱۰۶

الکلی و آلات لهو و احتکار و اجحاف را حرام ، ولی تجارت ، صنعت ، و دامداری، را لازم میداند .

علی علیه‌السلام ، درهمان فرمان تاریخی خود ، به برخی‌از این محدودیتها تصریح میفرماید : « با همهٔ این سفارشها که در حق بازرگانان کردیم و صفات نیکی‌که برای آنان ، بر شمردیم ، بدان ، برخی از آنان ، در دادوستد ، سختگیر و بخیل هستند ، و احتیاجات و مواد خوراکی مردم را احتکار میکنند ، و در خرید و فروش ، زورگو هستند ، و این اعمال ، برای عامهٔ مردم ، زیان آور و برای فرمانروایان عیب بزرگی است .

بنابراین ، از احتکار ، جلوگیری‌کن ... و باید خرید و فروش ، آسان ، و از روی عدالت و انصاف ، انجام گیرد و قیمت اجناس ، باید طوری باشد که به هیچ یك از فروشنده وخریدار ، زیانی وارد نیاید .

و هرگاه پس از اینکه از احتکار نهی کردی ، باز کسی مرتکب آن شد ، او را عقوبت‌کن وبکیفر عملش برسان، بدون آنکه درمجازات او زیاده روی کنی.. »[۱] .

البته بایستی در نظر داشت که : اینمقدار محدودیت ، مضر به آزادی نخواهد بود ، زیرا اصلا زندگی اجتماعی و وجود قانون ، ملازم با محدودیت و جلوگیری از بی‌بند و باری و تأمین آزادی واقعی است چنانچه اینگونه محدودیتهای عاقلانه در جامعه نباشد ، اساس زندگی اجتماعی‌ازهم پاشیده وشیرازهٔ اجتماع‌گسسته خواهد شد .

---

(۱) نهج‌البلاغة عبده ج ۳ ص ۱۱۰

آزادی مالکیت

براساس مکتب « اصالة الفرد » و « اصالة الاجتماع » ، دو مکتب اقتصادی « کاپیتالیسم » و « سوسیالیسم » که اولی طرفدار مالکیت فردی ، و دومی طرفدار مالکیت عمومی است ، پدیدآمده ودنیای کنونی را بدوبلوك «کاپیتالیسم» و«کمونیسم» تقسیم کرده است .

طرفداران مالکیت فردی ، برای اثبات آن ، دلائل فراوانی آورده‌اند که مهمترین آنها عبارت است از :

۱ ـ مالکیت فردی بستگی به طبیعت انسان دارد و از فطرت آدمی سرچشمه میگیرد . همانطور که سایر خواسته های فطری انسان را نمیشود نادیده گرفت ، و نمیتوان بجنگ آنها رفت ، با غریزهٔ مالکیت شخصی نیز که با سرشت آدمی رابطهٔ مستقیم دارد ، نمیشود مبارزه کرد .

« **فیلسین شاله** » در کتاب خود مینویسد : « اگر قلمرو مالکیت ، چنین‌وسیع شده وحد وحدودی برای آن ، نمیتوان معین‌کرد ، و درطول تاریخ ، بانحاء مختلف ، توسعه پیداکرده ، دلیلش ، اینست که بستگی نزدیکی بین مالکیت ، و غریزهٔ جبلی و طبیعی انسان ، موجود است .

انسان ، طبعاً مایل است آنچه را که نیازمندیهایش را برآورد ، در اختیار داشته باشد ، زیرا تا اشیائی نباشد ، خودرا کاملا آزاد نمیداند »(۱)

۲ ـ مالکیت فردی ، بیشتر آدمی را وادار بکار وکوشش میکند و او را صرفه جو و قدردان در زندگی بار میآورد .

باز فیلسین شاله مینویسد : « دلیل سوم مالکیت فردی ، دلیل اخلاقی است ، از نظر اخلاقی ، بنیان مالکیت ، برکار و صرفه‌جوئی گذاشته شده ، چیزی که بوسیلهٔ

(۱) تاریخ مالکیت ـ از سری چه میدانم ؟ ص ۴۲

کوشش انسانی ساخته میشود ، دنبالهٔ شخصیت اوست و مانند خودش ، قابل احترام است .

بغیر از موارد استثنائی همیشه ، مبالغی که پس انداز میشود و کارهائی که انجام میگیرد . در نتیجهٔ مالکیتی است »[۱] .

۳ ـ مالکیت فردی ، بزرگترین عامل تکثیر و تولید سرمایهٔ اجتماعی است یعنی یکی از عوامل مهم پیشرفت اقتصاد هرمملکت ، طبق موازین روانشناسی وجامعه شناسی مالکیت فردی است .

بازخوب است به قول فیلسین شاله استشهادکنیم ، او مینویسد : « ولی مهمترین برهان مالکیت ، نفع اجتماع است ، جامعه به کار فرد ، نیاز دارد ، برای آنکه این کار صورت بگیرد ، محرکی لازم دارد ، و بهترین مشوق جهت توسعه فعالیت « مالکیت » است .

سود جامعه در اینست که مردم ، پس اندازی داشته باشند ، یعنی ببالا بردن و افزودن سرمایهٔ اجتماعی کمك کنند ، پس جامعه باید بمردم ، حق تصاحب پس انداز خودشان را بدهد .

مالکیت تنها عاملی است که بدون هیچگونه زور و اجبار ، مردم را و امیدارد که کارکنند وپس‌انداز نمایند .»[۲]



مالکیت فردی از نظر اسلام

همانطوریکه گفته شد: چون مالکیت فردی ، ازسرشت وفطرت انسان ، سرچشمه می‌گیرد ، وعامل مؤثری برای دلگرمی و رونق زندگی است ، اسلام نیز ، آنرامقدس شمرده و در قانونگذاری خود ، از آن ، حمایت مینماید .

(۱-۲) تاریخ مالکیت ـ از سری چه میدانم ؟ ص ۹۴

اسلام میگوید : هرگاه کسی مالی را از مجاری صحیحش ، بدست آورد ، آن مال متعلق بهمان شخص است [1] و کسی حق ندارد ، در فرآورده های او تصرف عدوانی نماید [2] .

اسلام ، نه تنها اموالی را که از مجاری صحیح ، تحصیل شود ، متعلق به شخص زحمتکش وعامل تولید، میداند، بلکه چنانچه افرادتجاوزکاری بخواهندآنرااززیرنفوذش درآورند و او در مقام دفاع ، برآمده در ضمن کشته شود ، اسلام چنین شخصی را در زمرهٔ شهیدان . بشمار میآورد « **من قتل دون ماله فهو شهید** » [3] .

این « **آزادی مالکیت** » که اسلام ، از آن ، حمایت میکند ، باین معنی نیست که هرکسی از هرراهی توانست تحصیل مال و ثروت کند آزاد باشد ، خیر ، تحصیل مال از نظر اسلام، طرق وراههای بخصوصی دارد ، چنانچه ازآنراهها بدستآید ، جزو اموال قانونی ، وگرنه تسلط و مالکیتی نسبت به آن ، نخواهد داشت .

اموالی که از راههای مشروع کشاورزی ، دام داری ، تجارت ، صنعت و نظائر اینها بدست آید ، مالهای قانونی خواهد بود ، ولی در صورتیکه از راههای نامشروع سرقت ، تقلب در معامله ، ربا ، کم فروشی ، غصب و نظائر اینها بدست آید ، اسلام اینگونه اموال را غیر قانونی می‌شناسد و شدیداً با آن مبارزه میکند .

درست استکه اسلام ، مالکیت شخصی را مقدس میشمارد ، ومردم را در تحصیل اموال مشروع ، آزاد میگذارد ، اما در حقیقت مالك اصلی را خدا میداند و معتقد است : این اموال ، امانات خدائی هستند [4] که بایستی در دائره مصالح عمومی از

---

(۱) للرجال نصیب مما اکتسبوا وللنساء نصیب مما اکتسبن (سورهٔ نساء آیهٔ ۳۲)

(۲) یا ایها الذین آمنوا لاتأکلوا اموالکم بینکم بالباطل ، الاان تکون تجارة عن تراض منکم (سورهٔ نساء آیهٔ ۲۹) .

(۳) العدالة الاجتماعیة ص ۱۰۳ .

(۴) آمنوا بالله و رسوله و انفقوا مماجعلکم مستخلفین فیه (سورهٔ حدید آیهٔ ۷) .

آن ، استفاده نمایند ، [۱] و چنانچه تصرفات آنها در آن اموال ، موجب زیان و ضرر ، چه برای خودشان و چه برای دیگران ، گردد ، حکومت اسلامی حق دارد ، از آنان ، سلب مالکیت کند ، و یا جلو تصرفات نابجای آنان رابگیرد[۲] روی همین اصل است که اسلام ، مردم را از « اسراف » و « تبذیر » و خوشگذرانیهای بیجا شدیداً نهی میکند ، و از ارتکاب اینگونه آزادیهای مالی بکلی برحذر میدارد **«ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین و کان الشیطان لربه کفورا:** کسانیکه ولخرجی میکنند ، برادران شیطانند ، و شیطان نسبت بخداکفر ورزید» (سورهٔ اسراء آیهٔ ۲۷) .



این آزادی نیز محدود میشود

برای آنکه مالکیت شخصی ، بر اساسی عقلائی و دور از مفاسد اجتماعی و اقتصادی ، استوار باشد ، اسلام هم در مرحلهٔ بدست آوردن اموال ، و هم در مرحلهٔ مصرف آن ، نظارت کامل و دقیق ، کرده محدودیتهای فراوانی بوجود آورده است . از طرفی اموالی راکه از راههای غیرقانونی‌دزدی ، قمار،کم فروشی ، غصب ... بدست آمده ، جزء اموال قانونی نمی‌شناسد واز طرفی دیگر، اجازه نمیدهد : کسی‌مالش را باسراف ، و تبذیر و خوشگذرانیهای بیجا و نظائر اینها تلف نماید .

(۱) دانشمندان علم تفسیر ، از آیاتی مانند« هو الذی خلق لکم مافی‌الارض جمیعاً» و «ولاتؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاماً » که مال را متعلق بهمهٔ مردم و مایهٔ‌قوام زندگی آنان ، قرار داده ، استفادهٔ فوق را نموده‌اند (الاسلام عقیدة و شریعة ص ۲۷۷) .

(۲) داستان « سمرة بن جندب » و آنمرد انصاری که بالاخره پیامبر اکرم دستور داد : درخت خرمای اورا از ریشه در آورد و تحویل سمره بدهد و جملهٔ معروف : «لاضرر ولاضرار فی‌الاسلام » را که مدرک قاعدهٔ « لاضرر» است ، ایراد فرمود ، شاهد خوبی برای گفتهٔ فوق است .

با اینحال ، برای آنکه از تورم ثروت ، و پدید آمدن اختلاف طبقاتی که موجب هزاران مفاسد اجتماعی است ، جلوگیری کرده باشد ، هم از نظر اخلاقی مردم را وادار به انفاق و بخشش میکند **« و انفقوا فی سبیل الله ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة »** [۱] و هم راههای قانونی از قبیل : خمس و زکوة و مالیاتهای اسلامی برای تعدیل ثروت و پخش سرمایه قرار داده است .

و هرگاه با همهٔ این محدودیتها ، و پرداخت مالیات واجب اسلامی ، اموال و ثروت کسی رو به افزایش نهاد و بشکل گنج و ثروت هنگفتی درآمد ، و او حاضر نشد ، بیش از آنمقداری که بعنوان مالیات قانونی باید بپردازد در راه خدا انفاق نماید بعقیده بعضی از دانشمندان معروف مشمول این آیه شریفه است [۲] **و الذین یکنزون الذهب و الفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ماکنزتم لانفسکم فذوقوا ماکنتم تکنزون** یعنی : کسانیکه طلا و نقره را گنجینه و ذخیره میکنند ، و در راه خدا انفاق نمینمایند ، آنها را بعذاب دردناك ، بشارت بده ، روزیکه آن طلا و نقره در آتش دوزخ گداخته شود و پیشانی و پشت و پهلوی آنها را باآن ، داغ کنند و فرشتگان عذاب بآنها گویند : اینست آنچه از زر و سیم ، در دنیا ذخیره کردید اکنون ، بچشید عذاب سیم و زریکه اندوختهاید (سورهٔ توبه آیهٔ ۳۵) .

---

(۱) در راه خدا انفاق کنید ، و با دست خودتان ، خودتان را به مهلکه نیاندازید (سورهٔ بقره آیه ۱۹۵) .

(۲) استاد علامهٔ طباطبائی درتفسیر المیزان این آیه را اینطور معنی میکند و باینصورت حمل مینماید .

آزادی مذهبی

تاریخ بشریت ، نشان میدهد که : پیروان بعضی از مذاهب ، بخاطر اختلافات دینی ، کمتر رنگ صلح وآرامش را دیده وغالباً برای پاره‌ای از اختلافات (که‌گاهی هم بسیار جزئی بوده) به جان یکدیگر افتاده آتش جنگ و جدال آشتی ناپذیر را روشن کرده‌اند .

جرائم وحشتناکی که از راه تعصبات مذهبی در میان بعضی از پیروان ادیان و مذاهب ، پدید آمده گاهی آنچنان وحشیانه و غیرانسانی است‌که آدمی از شنیدن آن صحنه‌ها شدیداً متأثر شده و رنج میبرد !

گرچه‌بررسی تاریخ‌کشمکشها وجنگ وجدالهای پیروان‌مذاهب بزرگ وکوچك جهان ، خود نیازمند به تألیف کتاب مستقلی است که از عهدهٔ بحث فعلی ما بیرون است ولی تکمیل بحث « **آزادی مذهبی** » ایجاب میکند که دورنمائی‌ازمخاصمات و نزاعهائی که عامل تعصب ، در جهان « یهودیت و مسیحیّت » پدید آورده و چهرهٔ تاریخ را سیاه‌کرده است موردبررسی‌قراردهیم . تاازراه مقایسه ، معلوم‌گرددکه اسلام ، در این زمینه چه روش منطقی و متینی را بجهان بشریت ، عرضه میدارد ، و چگونه به پیروان‌مذاهب دیگر ، رفتار « **همزیستی مسالمت آمیز** » را پیشنهاد میکند و تا چه اندازه «آزادی مذهبی» را محترم ، می‌شمارد ؟!



یهود

ملت خود خواه و خرابکار !

عقائد ملی و مذهبی ، و تعلیم و ترتیب هرقوم و ملتی ، از عوامل مهم سازندهٔ شخصیت روحی و حیات اجتماعی اوست و لذا وقتیکه دانشمندان روانشناس و جامعه شناس ، میخواهند « **روح ملتها** » را نشان دهند ، و خصائص روحی آنان را معرفی نمایند ، ابتداء بسراغ تعلیم و تربیت و آداب و سنن و عقائد مذهبی آنها میروند و از این رهگذر ، طرزتفکر و روش عملی آنان را نشان میدهند .

طبق این حساب ، چنانچه **بخواهیم** : باخصائص روحی وروش علمی ملت یهود در مسألهٔ « آزادی مذهبی » و « همزیستی مسالمت آمیز » کمی بیشتر آشنا شویم ، ناگزیر بایستی متون اصیل و مورد قبول یهود یعنی کتب عهد عتیق و تلمود را دقیقتر مورد مطالعه قرار دهیم و از تعلیم و تربیت و آداب و سنن آنها اطلاعات صحیحتری در این زمینه بدست آوریم :



اسرائیل ملت برگزیدهٔ خدا !

آئین تحریف شدهٔ یهود ، تعلیم میدهد که : « **شعب‌اسرائیل** » ملت برگزیدهٔ خداست و نژاد آنها از دیگر نژاد های بشری برتری دارد ، خداوند ، تمام اقوام و ملل را برای بردگی و فرمانبرداری یهودیان ، آفریده آنها هستند که مالك برجان و مال ومقدرات اقوام دیگرند !

در « **تلمود** » که شرح تورات و عهد قدیم است و مهمترین کتاب « آداب و تعالیم » یهود ، بشمار میرود ، آمده است :

۱ ـ امتیاز ارواح یهود، از غیر یهود، باین است که ارواح یهود، جزئی از خدا است همچنانکه پسر جزئی از پدر است ، ارواح یهود پیش خدا نسبت بارواح دیگران ، عزیز است ، زیرا ارواح غیریهود ، ارواح شیطانی وشبیه بارواح حیوانات است ، نطفهٔ ، غیر یهودی مانند نطفهٔ دیگر حیوانات است .

۲ ـ برهر فرد یهودی لازم است : تمام کوشش خود را مصروف جلوگیری از حیات و پیشرفت دیگر ملتها نماید ، تا قدرت مطلقه تنها برای آنها باشد ... پیش از آنکه یهود برهمهٔ ملتها پیروز شود ، **لازم است ، جنگ ، بحالت خودباقی باشد!**

۳ ـ یهودی پیش خدا از ملائکه بالاتر است . هرگاه غیر یهودی ، یهودی ، را بزنند ، مثل اینست که عزت الهی را زده ! و مستحق مرگ خواهد بود ! اگر یهودی آفریده نشده بود ، برکت از زمین میرفت و باران نمی‌بارید و خورشیدآفریده نمی‌شد !

فرق میان انسان وحیوان ، مانند فرق‌میان یهودی ودیگر ملتها است ، نطفه‌ای که دیگر ملتها از آن ، آفریده میشوند ، نطفهٔ چهارپا است .

ملتهای دیگر ، مانند سگها هستند . اعیاد مقدسه برای آنها و برای سگها آفریده نشده است ، سگ ازغیریهودی بالاتراست ،زیرا در اعیاد جایزاست به سگها غذا دادن اما بغیر یهودی جائز نیست .

هیچگونه خویشاوندی میان یهود و غیر یهود نیست ، زیرا آنها به خرها شبیه ترند تا بانسانها ، خانه های غیر یهود ، پیش یهودیان ، بمنزلهٔ طویلهٔ حیوانات است ، غیر یهودیان ، خوکهای نجسی هستند که برای خدمت یهودیان آفریده شده‌اند !

۴ ـ افراد صالح غیر یهودی را بکش ، و بر یهودی حرام است که غیر یهودی را از مرگ و یا از چاهی که افتاده نجات بدهد ، بلکه سزاوار است که جلو آنرا با سنگ بگیرد !

۵ ـ بر اسرائیلی ها کشتن وغصب کردن ودزدی نمودن مال غیر اسرائیلی جائز بلکه واجب است !

۶ ـ املاك غیر یهود ، مانند مال متروك است که یهودی حق دارد ، آنرا تملك نماید !

۷ ـ خداوند به یهودیان اجازه داده است که فراورده های غیر یهودی را مالك شوند !

۸ ـ کشتن افراد مسیحی از اموری است که لازم است از ناحیه یهودیان ، عملی گردد !

۹ ـ تنها ما ملت برگزیدهٔ خدا در زمین هستیم . . . خداوند بخاطر لطفی که بما داشته است ، حیوانهائی از جنس انسان که عبارت از سایر ملل باشند ، برای ما آفریده و آنها را مسخّر ما ساخته است ، زیرا خداوند بخوبی میدانسته است که ما نیازمند بدو نوع حیوان هستیم ، یکنوع حیوان لال ، مانند چهار پایان و پرندگان ، و یك نوع ناطق ، مانند : **مسیحی ها ، مسلمانها ، بودائیها وسایر ملل ،ازشرق و غرب** ، آنها را بخاطر **خدمتگذاری** ما آفریده است ، و ما را در زمین ، متفرق ساخته است ، تاپشتهای آنان را لگد کوب کرده وزمام اختیار آنان را در دست داشته و از فنون آنان برای منافع خود ، بهره برداری نمائیم .

بهمین جهت است که برما واجب است دختران زیبای خودرا بازدواج پادشاهان و وزراء و بزرگان در آوریم و فرزندان خود را در میان پیروان مذاهب دیگر داخل کرده تا درصورت مقتضی آنها راوادار بجنگ نموده و قدرت نهائی را در دست‌داشته و بهره برداری کامل از آنها نموده باشیم (۱) .



(۱) در « تلمود » یهودیان تصریحات فراوانی درباره مطالب فوق ونظائر آنهادیده میشود که ما بخاطراختصار ، از نقل‌آنها خودداری‌کردیم. اهل تحقیق میتوانند تفصیل این بحث را در کتابهای زیردست آورند : الخطر الیهودی ـ الیهود قدیماً وحدیثاً ـ تفسیر الجواهر ج ۲ ـ اسرائیل بنت بریطانیا الکبیر ـ هؤلاء الیهود .

این طرز عقیدهٔ افراطی یهودیان را وادارمیکرد ، درهر کجاکه سکونت داشتند، در صورتیکه شرائط و امکانات ، بروفق مراد آنها بوده ، دست به خرابکاری و فتنه انگیزی دراز کرده ، جان و مال و ناموس پیروان ادیان دیگر را مورد تجاوز ، قرار دهند و تا آنجا که قدرت داشتند . در زجر و شکنجه و اعدام ملتهای دیگر کوتاهی ننمایند !

یهودیان ، درطول تاریخ پر از فراز و نشیب خود ، جرائم وجنایات وحشتناکی رامرتکب شده‌اند ، وبسیاری‌ازانبیاء وپیروان‌ادیان آسمانی‌دیگررا تنهابخاطرآنکه‌از « **شعب اسرائیل** » نبوده و پیر و صد درصد آئین‌آنها بشمارنمیآمدند ، بقتل‌رسانیده واز کوشش های اصلاحی آنها جلوگیری بعمل آوردند.

تاجائیکه میگویند : **در یك ساعت ۴۳ نفراز پیغمبران را کشته‌اند !** (۱)

داستان اذیت وآزاری که آنها به حضرت عیسی علیه‌السلام و حواریون آن پیغمبر بزرگ نموده‌اند و توطئه ناجوانمردانه‌ای که آنان ، برای قتل و « مصلوب » کردن‌آن

---

(۱) قرآن مجید ، در آیات فراوانی اعمال تعصب آمیز ووحشیانهٔ ملت یهود را نقل میکند ازآن جمله آیهٔزیراست : **لقداخذنا میثاق‌بنی‌اسرائیل‌وارسلنا الیهم رسلا کلما جائهم‌رسول بمالا تهوی انفسهم فریقاکذبوا و فریقا یقتلون وحسبوا الاتکون‌فتنة فعموا وصموا ثم تاب الله‌علیهم‌ثم عمواوصموا کثیرمنهم‌والله بصیر بما یعملون** ـ از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و پیغمبرانی بسوی آنها فرستادیم ، هروقت پیغمبری با تعلیماتی که مطابق دلخواهشان نبوده بسوی آنها رفته برخی رادروغگو شمردند و گروهی را کشتند ، پنداشتند که اینعمل زشت و ناپسند نیست . کور شدند وکر شدند ، آنگاه خداوند آنهارا بخشید ، باز بیشترشان‌کوروکر شدند وخداباعمالی که‌میکنند بینا است (سوره مائده‌آیه ۷۰) پیغمبر اسلام ، ضمن روایتی به « ابوعبیده جراح » فرمود: بنی‌اسرائیل در یك ساعت از اول روز ۴۳ پیغمبر را کشتند و در آخر همانروز ۱۱۲ نفر از بندگان صالح خدا را که بطرفداری از انبیاء برخاسته بودند و آنان را امر بمعروف و نهی از منکر میکردند ، کشتند (الیهود قدیماً وحدیثاً ص ۵۰) .

پیغمبر بزرگوار کردند وهمچنین زجر وشکنجه‌هائیکه ملت نصارا تازمان «کنستانتین» که بموجب فرمانی بآنها آزادی مختصری بخشید ، [۱] از قوم یهود ، تحمل نمودند ، همهٔ اینها نموداری از طرز عملیات وحشیانه و اقدامات تعصب آمیز یهودیان ، بشمار میرود [۲] .

ما از میان صدها مواردیکه عامل تعصب ، باعث کشتار بیرحمانهٔ مسیحیان ، بدست یهودیان گردیده ، بدو مورد زیر اکتفا میکنیم :

۱ ــ در یکی از جنگهای میان دولت ایران و روم که میگویند : به تحریك یهودیان واقع شده بود ، یهودیان ۸۰۰۰۰ اسیر مسیحی را از ایرانیان خریده همه را مانند گوسفند سر بریدند ! [۳] .

۲ ــ در قرن ششم میلادی (مقارن با سالهای تولد پیامبر اسلام) پادشاهی بنام « ذونواس » در کشور حاصلخیز یمن حکومت میکرد .

این پادشاه یهودی ، همواره پیروان حضرت مسیح را که درقلمرو حکومت او زندگی میکردند مورد شکنجه و آزار ، قرار میداد و تا آنجا که امکان داشت ، در اذیّت وآزار آنان ، کوتاهی نمی‌نمود ، و تنها در یك واقعه قریب به بیست هزار نفر از نصارای « نجران » را با آتش سوزانید و یا با شمشیر ، بوضع فجیعی « مثله » کرد و کشت [٤] .

---

(۱) درجلد نهم‌تاریخ تمدن ویل دورانت صفحات ۳۲۲ ـ ۳۴۶ شرح ماجرای‌آزادی یافتن مسیحیان بدست « کنستانتین » آمده ، بآنجا مراجعه شود .

(۲) برای تفصیل این بحث ، مراجعه شود بکتابهای تاریخ رم ج۲ ص ۳۳۴ ـ ۳۳۹ تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۹ ـ اسلام و همزیستی مسالمت آمیز ـ الیهود فی‌القرآن .

(۳) تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ج ۱ ص ۴۰

(۴) سیرهٔ ابن‌هشام ج ۱ ص ۳۵ .

قرآن مجید از این واقعه بنام داستان « اصحاب اخدود » یاد کرده است [۱]



دنیا پرستی ملت یهود!

از خصائص دیگر روحی ملت یهود ، عشق و علاقهٔ شدیدی است که او نسبت بمال و ثروت ، و بطورکلی زندگی مادی دارد ، و این روحیه از آنجا برای او حاصل شد . که او اولاً بعالمی غیر از این زندگی مادی ، عقیده ندارد ، و زندگی او را در حیات‌مادی و کامیابیهای آن ، خلاصه میکند ،وثانیاً مال وثروت ، بعقیدهٔ او بزرگترین عاملی است‌که باو امکان میدهد ، بر همهٔ ملتها تسلط ونفوذ داشته و بر تمام آنها آقائی نماید !

این دو عامل ، باعث شده که این ملت ، تمام همّ خود را مصروف جمع آوری مال دنیا و بدست آوردن مظاهر زودگذر آن نماید ، یهود ، بقدری در این راه افراط کرده که در میان تمام ملل دنیا به زراندوزی معروف وبدنیاپرستی‌وحب‌بمال ، شهرت یافته است ! [۲]

---

(۱) قتل اصحاب الاخدود ، النار ذات الوقود ، اذهم علیها قعود ، وهم‌علی مایفعلون بالمؤمنین شهود ، و مانقموا منهم الاان یؤمنوا بـالله العزیز الحمید ـ آتش افروزان‌گودالها هلاک شدند ، وقتیکه بر کناره گودال نشسته بودند و شکنجه‌هائیکه بمؤمنان میکردند، نگاه مینمودند ، خرده‌ای بمؤمنان نمیگرفتند جز اینکه آنها بخدای قادر و ستوده ایمان آورده بودند (سوره بروج آیهٔ ۸) .

(۲) قرآن کریم ، در بارهٔ عشق وعلاقهٔ شدید ملت یهود به مال دنیا چنین‌میفرماید: « و لتجدنهم احرص الناس علی حیوة و من الذین اشرکوا یود احدهم لو یعمر الف سنة و ما هو بمزحزحه من‌العذاب ان یعمر والله بصیر بما یعملون ـ یهودیان را از همهٔ مردم ،حتی از مشرکان ، برزندگی‌دنیا حریصتر خواهی یافت ، هریکی شان ، دوست دارد ، هزارسال عمر کند ، درصورتیکه عمر هزار ساله اورا از عذاب ، باز ندارد ، و خدا باعمالشان ، بینا است (بقره آیه ۹۶) .

« ویل دورانت » مینویسد : « یهودیان کمتر بزندگی دیگری پس از مرگ ، اشاره میکردند ، و در دین آنان ، هیچ چیز ، در بارهٔ خلود آدمی ، نیامده و پاداش و کیفر را منحصر در همین جهان (خشکسالی ، نباریدن باران ، از بین رفتن و زیر و زبر شدن بنی اسرائیل) میدانستند » [۱] [۲] .

این طرز تفکر که بر اساس انکار زندگی پس از مرگ ، و انحصار آن ، بحیات مادّی ومظاهر زود گذر آن ، استوار است ، خواه ناخواه ملت یهودرا حریص به جمع آوری مال و ثروت ، خواهد نمود و آنان را دنیا پرست ، بار ، خواهد آورد .

« هتلر » دراین باره چنین میگوید : « . . . یهود نمیتواند یك تشکیلات منظم مذهبی پدید آورد ، زیرا نه طرفدارچنین اصلی است و نه بعالمی غیر از اینعالم عقیده دارد ، و « تلمود » کتاب مذهبی آنان ، بهیچوجه اشاره‌ای بعالم پس از مرگ ، نمیکند » [۳] .

بنا براین ، ملت یهود ، از هر طریقی که بتواند مال و ثروت ، فراهم کند وبحجم سرمایه های خود بیافزاید ، کوتاهی نخواهد کرد ، او همه چیز را فدای ما دیات ، و اندوختن مال و ثروت میکند ، او در این راه **از غدر و مکر و غش در معامله و ربا و رشوه و احتکار و سرقت و اختلاس و غیره باکی ندارد** ، بدیهی است او که دارای چنین روحیه‌ای است ، هیچگاه نخواهد توانست با دیگر ملتها کنار آید و با آنها همزیستی مسالمت آمیز داشته باشد .



---

(۱) تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۱ ص ۴۶۶

(۲) گرچه در تورات اصیل که بر حضرت موسی (ع) ، نازل شده است ، موضوع اعتقاد بعالم پس ازمرگ ، بشکل آشکاری ، وجود داشته است لیکن تحریفهائیکه بعداً درآن ، پدید آمده این اصل اعتقادی نیز ، ازآن ، حذف شده است و مادرکتاب **« بسوی جهان ابدی »** تفصیل این بحث راآورده‌ایم ، بآنجا مراجعه شود .

(۳) کفاحی بنقل از « الیهود فی القرآن » ص ۳۸ .

گوشه‌ای از تصریحات تلمود!

خوبست در این باره به تصریحات «تلمود» ذیلا توجه فرمائید :

۱ ـ کشتن «جوییم» (غیر یهودی) و غصب‌کردن و دزدیدن مال او بریهودی، در صورتیکه مقدور باشد، جائز، بلکه واجب است!

۲ ـ برای آنکه سلطنت و آقائی تنها برای یهودیان باقی بماند، لازم است، هرفرد یهودی، تمام‌نیرو وامکاناتش را صرف بدست آوردن مال وثروت، ومنع دیگر ملتها از اندوختن زر و سیم و سیادت و آقائی نماید!

۳ ـ از آنجا که افراد یهودی، در عزت الهی با هم شریك و مساوی هستند، پس دنیا و مظاهر آن، مال آنها است و حق بهره برداری از آنها را دارند، و دزدیدن مال‌یهودی برای‌همکیشان‌اوجائز نیست، ولی دزدیدن مال‌غیر یهودی، مانعی ندارد بلکه اصلاً نام دزدی نباید روی آن، گذارد، اینعمل، در حقیقت، استرداد مالی است که در دست دیگران است و دین آنرا برای یهودی مباح، ساخته است، اموال غیر یهودی، مانند اموال بی صاحب، یا ریگهای کنار دریا است که هر کس زودتر، دست روی آنها بگذارد، مالك آنها خواهد شد.

بنی‌اسرائیل، در مثل، مانند زنی است که در خانه نشسته و شوهرش از راه کار و کوشش، مال و ثروت، فراهم میکند، و او بدون آنکه در رنج کارگری با او شریك باشد، با مرد سهیم است و حق بهره برداری از دست رنج او را دارد.

۴ ـ برای یهود سوگند دروغ خوردن، مخصوصاً هنگام معامله با دیگر ملتها جائز است، زیرا اصل سوگند، برای از بین بردن نزاع قرار داده شده، ولی دربارهٔ غیر یهودی از حیوانات، این سوگند، اعتبار ندارد!

این روح ماده پرستی [1] همواره ملت یهود را بر آن میداشت که دراندوختن‌مال

---

(۱) قرآن مجید، دربارهٔ روح ماده پرستی اینان، چنین میفرماید: «... واخذهم ←

و ثروت ، از هیچ کوششی خود داری نکند وازاین رهگذر ، اقتصاد جهان را درقبضهٔ خود در آورد .

ملت یهود ، با در دست داشتن اموال و سرمایهٔ فراوان ، در هر منطقه‌ای که بوده توانست از راه پدید آوردن مؤسسات اقتصادی و بوجود آوردن بانکها و مراکز مالی بر اساس ربا خون ملتها را مانند زالو مکیده و سیاست خود را نسبت بآنها حفظ نماید .

هم اکنون ، بانکها و اقتصاد جهان ، شرکتها و مؤسسات عظیم ، مطبوعات و خبرگزاریهای مهم ، کارخانه‌ها و احزاب سرکار آورندهٔ دولتها با پول سرمایه داران یهودی ، در جریان است !

سرمایه داران یهود هستند که با وامهای کمرشکن ، روح اقتصادی ملتها را در دست‌گرفته ، با گرفتن نزولهای فاحش، آخرین قطره خون آنان را میمکند !

این‌سرمایه داران‌یهودی‌هستندکه‌برای مقاصدشوم‌استعماری‌خود،میکوشندافراد مورد نظر خود را بر ملتها تحمیل کنند ، طبق گفتهٔ بعضی مطلعین ، چهل در صد بودجهٔ حزب دموکرات ، و شصت در صد بودجهٔ حزب جمهوریخواه‌آمریکا را یهودیان اداره میکنند ! اینها هستند که اگر روزی پولهای خود را از بانکها و اعتبارهای خود را از بازارها بگیرند ، دولتها وملتها را در مضیقه قرارداده بازارهای سیاه‌بوجود خواهند آورد !

نا گفته پیدا است اینها با چنین قدرت اقتصادی اهریمنی که دارند ، خواه نا خواه دولتها را بهمان راهی‌سوق خواهند دادکه با مطامع مادی وروش استعماری‌آنان سازگاری کامل داشته باشد .

«هتلر» در بارهٔ روش استعماری خاصی که یهود ، در آلمان ، پیش گرفته

۱- الربا و قدنهوا عنه واکلهم اموال الناس بالباطل (سورهٔ نساء آیهٔ ۱۶۱) .

و نیز در آیهٔ ۷۵ از سوره آل عمران میگوید : « ... و منهم من ان تأمنه بدینار لایؤده الیك الامادمت علیه قائماً ذلك‌بانهم قالوا لیس علینا فی الامیین سبیل . .)

بود ، وبدانوسیله میخواست ، کشور آلمان را در قبضهٔ خود درآورد،اینطورمینویسد :
« ... یهود ، ابتداء شروع کرد با تزولهای فوق العاده زیاد بمردم‌قرض بدهد ، و حال آنکه نژاد آریا (آلمانیهای غیر یهودی) عادت به چنین قرضهائی نداشتند ، آنها متوجه عواقب شوم اینکار نبودند ، مگر پس از مدتی که یهود کاملاً تجارت و اقتصاد آلمان را قبضه کرد ، و با همکاری گروهی مقاصد شومش را عملی می‌ساخت !

تزولهای زیادی که آنها از مردم میگرفتند ، هر گونه عواطف انسانی را از آنها نسبت بمردم آن سامان ، سلب‌کرده بود ... با زمینهای وسیعی‌که در دست‌داشتند بدترین بلاها را بر سرمردم ازمالکان و کشاورزان ، میآوردند ، ولی‌بالاخره احساسات عمومی یکباره علیه آنها تحریك شد ، و عقده‌ها منفجر گردید ، پیش آمد ، آنچه‌که نمی‌بایست ، پیش آید ... » [1] .



آتش افروزان جنگ

یهود ، بخاطر همان روح خود خواهی که دارد و خود را ملت برگزیدهٔ خدا میداند و « یهوه » **خدای جنگ** را تنها خدای خود می‌شناسد ، برای دیگر ملتها جز به‌شکل بهره‌کشی ، حق حیات ، قائل نیست و از هر فرصتی برای‌نابودی آنها استفاده میکند ، یا مستقیماً در مقام جنگ ، بر می‌آید و یا انگشت اهریمنانه‌اش ، در پیدایش بسیاری از جنگها و حوادث ، اندر کار است [2] .

---

(۱) کفاحی ص ۱۷۷ بنقل از « الیهود فی القرآن » ص ۴۱

(۲) نویسندگان روشن بین وآزاده ، با مدارك زنده به ثبوت رسانده‌اند که : بیشتر جنگهای منطقه‌ای و مذهبی ، حتی جنگهای جهانی اول و دوم با همهٔ ناگواریها که ببار آوردند ، و جنگ جهانی سوم که درشرف تکوین است ، بدست سرمایه داران یهودی‌پدید آمده و خواهد آمد . دینهای تازه‌ای‌که در زمانهای ما ساخته شده ، از قبیل بهائیگری ←

تورات ، دستور قتل عام میدهد !

تورات تحریف شدهٔ کنونی و کتب مذهبی دیگر یهود، آکنده از فرمانهای مربوط به نابودی و از بین بردن دیگر ملتها ، وشرح ماجرای جنگی ملوك وپادشاهان بنی اسرائیل است !

در تورات « سفر تثنیه » آمده است : « ... و یهوَه خدای ما او را (سیحون پادشاه حشبون) بدست ما تسلیم نموده او را با پسرانش و جمیع قومش ، زدیم ، و

←قادیانی گری و نظائر اینها بی‌شك دست یهودیان ، در پیدایش آنها اندر کار بوده است واز اینکه « حیفا » در قلب اسرائیل ، شهر مذهبی بهائیان قرار داده شده و نقشهٔ کشور غاصب اسرائیل ، روی دیوار « حظیرة القدس » بهائیان ، در آمریکا ، کشیده شده و افراد شناخته شده‌ای از یهود ، تغییر مذهب داده بآئین ساختگی بهائیت ، در آمده‌اند ، این نظریه را تأیید ، مینماید .

مکتبهای فلسفی ، حقوقی ، اجتماعی ، و اقتصادی منحرف کننده نیز بدست یهودیان مارکدار ساخته شده ومیشود ، مثلا مکتب کمونیسم ، بدست کارل مارکس و انگلس یهودی ، مکتب اگزستانسیالیسم، بدست پل سارتر یهودی ، روانکاوی براساس غریزهٔ جنسی بدست فروید یهودی ، الحاق نظام خانواده برنگ محیط در علم الاجتماع ، بدست دورکیم یهودی ، و دهها مکاتیب انحرافی دیگر ، بدست یهودیان ، ساخته شده است .

و نیز ، بسیاری از زمامداران گذشته و کنونی جهان ، که دنیا را تالب پرتگاه سقوط ، کشانده و میکشند ، یا یهودی الاصل ، و یا الهام گرفتهٔ از ناحیهٔ آنها هستند ! و حتی بنا بعقیدهٔ بعضی از باریك بینان ، اختلافی که هم اکنون ، در میان کشورهای کمونیستی ، پدید آمده ، چین از یکطرف ، شوروی ، و اقمارش ، در طرف دیگر قرار گرفته‌است ، معلول تحرکات یهودیان میباشد (برای اطلاعات بیشتر ، دراین زمینه مراجعه شود بکتابهای : الخطر الیهودی ـ الیهود فی القرآن ـ الیهود قدیماً و حدیثاً ـ تاریخ دو اقلیت مذهبی) .

تمامی شهرهای او را آنوقت گرفته ، مردان و زنان و اطفال هر شهر را هلاك کردیم که یکی را باقی نگذاشتیم ، لیکن بهائم را با غنیمت شهرهائیکه‌گرفته بودیم ، برای خود بغارت بردیم »(۱).

و در باب دیگر آن میخوانیم « پس یهوه خدای ماعوج ملك باشان را نیز ، و تمامی قومش را بدست ما تسلیم نموده او را **بحدی شکست دادیم که احدی از برای او باقی نماند** و در آنوقت ، همهٔ شهرهایش را گرفتیم وشهری نماند که از ایشان ، نگرفتیم ، یعنی شصت شهر وتمامی مرز وبوم ارجوب . . . **و آنها را بالکل هلاك کردیم** ، چنانکه باسیحون ملك حشبون‌کرده بودیم ، **هرشهر را با مردان وزنان و اطفال ، هلاك ساختیم** ، و تمامی بهائم و غنیمت شهرها را برای خود ، غارت کردیم »(۲).

ودر باب‌دیگر آن ، دستور قتل‌عام ، حتی شامل حال‌حیوانات وبهائم میگردد ، و آنها نیز ، باید کشته و شهر فتح شده بآتش کشیده شود : « اگر در بارهٔ یکی از شهرهائیکه یهوه‌خدایت بتو بجهت سکونت ، میدهد ، خبریابی‌که بعضی‌پسران بلیعال ازمیان توبیرون رفته . . . **البته ساکنان آن شهر را بدم شمشیر بکش ، و آنرا با هر چه در آن است ، و بهائمش را بدم شمشیر هلاك نما . . . وشهر را با تمامی غنیمتش برای یهوه خدایت ، بآتش بالکل بسوزان . . » (۳)** .

ودر باب دیگر آن ، دستور قتل عام ، چنین آمده است : « اما از شهرهای این امتهائیکه یهوه خدایت ترا بملکیت میدهد ، **هیچ‌ذی نفس را زنده‌مگذار »(۴)**

و در صحیفهٔ یوشع ، دراین باره چنین میخوانیم : « . . . **و هر آنچه در شهر**

---

(۱) تورات سفر تثنیه باب ۲ آیه ۳۴ - ۳۵ - ۳۶

(۲) سفر تثنیه باب ۳ آیهٔ ۴ تا ۷

(۳) سفر تثنیه باب ۱۳ آیهٔ ۱۳ تا ۱۷

(۴) سفر تثنیه باب ۲۰ آیهٔ ۱۷

بود از مرد وزن وجوان و پیر ، حتی گاو و گوسفند والاغ را بدم شمشیر ، هلاك كردند » (۱) .

آیا این‌ملت ، بااین روح‌خود خواهی وخرابکاری ، واین حالت‌جنگ افروزی و آدم کشی و قساوت قلب و دنیا پرستی که دارد ، و اینهمه تصریحات عجیبی که در کتب مذهبی آنان ، در بارهٔ شمشیر کشی و آدم کشی و نابود کردن دیگر ملتها و بحساب نیاوردن آنان ، آمده است ، می‌تواند طرفدار **« آزادی مذهبی »** و « همزیستی مسالمت آمیز » باشد ؟ !



دکترین یهود ؟ !

پیش‌از تشکیل دولت غیرقانونی اسرائیل ، در سرزمین اعراب فلسطین ، گروهی ازسران یهود ، بمنظور پدید آوردن یك‌کشور یهودی وقبضه‌کردن سیاست بین‌المللی ، انجمنهائی تشکیل داده موادی را بشکل اساسنامه تنظیم نمودند .

این انجمنها که در حدود ۲۳ بار ، از سال ۱۸۹۷ تا ۱۹۸۱ تشکیل گردید ، قطعنامه هائی صادر کرد که قسمتی ازآنها بشکل‌کتابی مشتمل بر ۲۴ **« پروتکل »** (قطعنامه ـ تصویبنامه) در آمده و بزبانهای زندهٔ دنیا ترجمه شده است .

این کتاب ، نخستین بار ، وسیلهٔ نویسندهٔ معروف روسی **« سرجی نیلوس »** از زبان فرانسه بروسی ترجمه وچاپ گردید وسپس بزبانهای زندهٔ دیگر ، برگردانده شد (۲) .

---

(۱) صحیفهٔ یوشع باب ۶ آیهٔ ۲۲

(۲) دانشمند معروف «محمد خلیفهٔ تونسی » این کتاب را از انگلیسی بعربی ترجمه نمود و یك مقدمهٔ صد صفحه‌ای بآن افزود و بنام **« بروتوكولات حكماء صهيون »** آنرا منتشر ساخت و در ایران نیز بنام **« اسرار سازمان مخفی یهود »** از انگلیسی بفارسی‌بر گردانده شد .

« ژرژ لامبلن » در بارهٔ این کتاب ، مینویسد : « تنها اثر طبع این کتاب ، در دنیا این بوده که به کلیهٔ ملل عالم ، ثابت کرد که : خطر غم انگیزی در انتظار آنها است و نقشهٔ جنگی که اولاد اسرائیل ، برای تسلط بر دیگران ، طرح نموده آشکار میشود .

در این کتاب ، بطور وضوح ، افکار یهودیان ، فاش‌شده ونشان‌میدهدکه چگونه اولاد بنی اسرائیل ، با تشکیل مجامع مخفی و فساد جامعه و ترور ، موجبات حکومت خود را در دنیا فراهم می‌سازند !

برای ذکر اهمیت این‌کتاب ، همین نکته بس که مجلهٔ هفتگی « مورنینگ پست» ۱۷ دسامبر ۱۹۲۱ دربارهٔ آن‌مینویسد : « بوسیلهٔ‌مندرجات این‌کتاب ، بسیاری از امپراطوری ها از بین رفته یا ممکن است از بین بروند » (۱) .



گوشه‌ای از مندرجات این کتاب ؟ !

در نخستین « پروتکل » این کتاب ، چنین آمده است : « هیچگاه سیاست ، نمیتواند ، باقوانین اخلاقی سازگار باشد ، زمامداری‌که باصول اخلاقی پای‌بند است ، نمیتواند یك سیاستمدار ماهر باشد ، و چنین آدمی هرگز نخواهد توانست در پست خود ثابت ، و در کار خود ، موفق و پیروز گردد .

کسی که میخواهد : زمامدار جامعه‌ای باشد ناگزیر بایستی به مکر و نیرنگ و دو روئی متوسل شود ، زیرا چیزهائیکه در عالم انسانیت از فضائل شمرده میشود ، در عالم سیاست جزو رذائل ، بشمار میآید ! مثلاً امانت ، صداقت ، یکرنگی، وفای بعهد ونظائر اینگونه اخلاقیات فاضله‌که جزوکمالات انسانی هستند ، درعالم سیاست ، ازبزرگترین دشمنان ، بحساب ، می‌آیند، اینگونه‌صفات‌تنهادر کشورهای«جوییمها»

(۱) اسرار سازمان مخفی یهود ص ۶۰۴

(غیر یهودیها) در هر حال ، خریدار،دارد ، افراد یهودی ، هیچگونه اجباری ندارند که از آنها پیروی نمایند !

حق ما درسایهٔ نیرو وقدرت قراردارد ، وکلمهٔ حق ، فکری‌است‌که اساس‌درستی ندارد ، این کلمه بیش از این دلالت نمیکند آنچه که من میخواهم بمن بده تا بمن امکان دهد ثابت کنم که از تو نیرومندترم ! » .

هدف ، وسیله را مباح و نیکو می‌سازد ، ما آنقدر که بهدف و مقصد توجه داریم ، به نیکی و اخلاق ، توجه نداریم [۱] بایستی شعار ما **«زور و نیرنگ»** باشد ، هیچگاه ما نباید از زور وخدعه ، غافل باشیم ، ودر صورتیکه بتوانیم ازعوامل یاد شده و دادن رشوه به‌آرمانهای‌خود، لباس عمل ، بپوشیم ، ضروری است که ازآنها استفاده نمائیم » [۲]

این روش ، تنها راه رسیدن بهدف و ناز و نعمت دنیا است و از همین جهت ما نبایستی از تولید هیچگونه فساد و انجام هیچگونه مکر و تزویر و خیانت که ما را بسوی هدف ، نزدیک کند ، هراس داشته باشیم!

در عالم سیاست ، اگر برای رسیدن بقدرت ، لازم باشد که مال دیگران را

---

(۱) مطالبی که در این پروتکل ، آمده ، درست مطابق مکتب « ماکیاولی » است که میگوید : « زمامدار ، برای نیل بقدرت و ازدیاد قدرت و حفظ آن ، مجاز است بهر عملی از دروغ و حیله و تزویر و غدر و قتل و جنایت و تقلب ونقض قول و پیمان شکنی ونقض مقررات اخلاقی متوسل شود (تاریخ فلسفهٔ سیاسی ج ۲ ص ۴۳۳)

و نیز ، سیاست : انگلستان ، با مردم سایر کشورها همانطور که «دیسرائیلی» یهودی ، نخست وزیر اسبق انگلستان ، گفته است : « در صورتیکه راه پیروزی ، عبارت از « نیرنگ ، دروغ و ارتکاب جرم و قانون شکنی » باشد ، مانعی ندارد روی همین اساس است (الخطر الیهودی ص ۵۷) .

(۲) پروتوکولات حکماء صهیون ص ۱۱۱ - ۱۱۹ - اسرار سازمان مخفی یهود ص ۱۵ - ۱۹

هم تصاحب کرد ، تردیدی جائز نیست !

حکومت ، پس از نیل باین فتوحات ، باید بجای ناملایمات جنگ ، برای افراد ملل ، محکومیت هائی ایجاد کند که : **بطور غیرمرئی آنها را محکوم بمرگ نموده و از موفقیت ها استفاده نموده و آنها را کورکورانه رام و مطیع نماید!**

ما در مقابل خود ، نقشه‌ای داریم که روی آن ، مسیر خطرناکی تعیین و باطی این مسیر خطرناك ، **بایستی آثار چندین قرن دیگران را منهدم سازیم،** برای تهیهٔ وسائلی که مارا به مقصود ، نائل سازد ، بایستی از بی ثباتی افراد اجتماع ، وعدم اطلاع افراد بشرائط زندگی راحت و آسوده ، استفاده کرد .

و نیز ، در پروتکل دوم آنها چنین آمده است : « مطبوعات ، نمایندهٔ آزادی بیان و **افکار عمومی** است ولی دولتها نتوانسته‌اند ، از این قدرت ، استفاده نمایند واین قدرت که در دست ما افتاده است بوسیلهٔ همین مطبوعات است ، در حالیکه در حاشیهٔ تاریکی قرار گرفته‌ایم ، آنچه در روشنی میگذرد ، توجه داریم ، و نفوذ خود را بدست آورده‌ایم » !

و درپروتکل چهاردهم آنان ، چنین میخوانیم : **« موقعی که حکومت ما فرارسد ، وجود هیچگونه مذهب دیگری را بجز ایمان بخدای یکتای خود ، نخواهیم شناخت ،** خدای یکتائی که مقدرات ما که ملت منتخب او هستیم در دست اوست و سرنوشت دنیا را بسته بمقدرات ، نموده ، **برای این منظور ، ما باید تمام معتقدات دیگران را از بین ببریم !»**(۱)



این بود ، گوشه ای ازکتاب « پروتکلهای سران یهود » که بخوبی طرز تفکر و **« دکترین »** آنها را در بارهٔ ملل دیگر و آزادی مذهبی ، نشان میداد و روشنگر این حقیقت بود که : یهود ، در پرتو اعتقاد به برگزیدگی خویش ، میکوشد ، از

(۱) اسرار سازمان مخفی یهود ــ پروتوکولات حکماء صهیون ــ الیهود قدیما و حدیثا.

ملل دیگر ، تنها بشکل بهره‌کشی و استثمار ، استفاده نماید و برای بوجود آوردن یك حکومت جهانی یهودی از ارتکاب هیچگونه عمل ناجوانمردانه و خلاف فضیلت و اخلاق ، کوتاهی ندارد ، و در صورتیکه پایه‌های حکومت او تثبیت شود به‌عقائد و مرام هیچ ملتی احترام نخواهد گذاشت و همه را از بین خواهد برد ؟

البته در پروتکلهای دیگر این کتاب ، نکات شگفت انگیز دیگری دربارهٔ تشکیل حکومت جهانی یهود ، و عواملی که در تحقق آن ، و نابودی حکومت دیگران ، مؤثر است ، وجود ، دارد و ما بخاطر اختصار از نقل آنها خودداری مینمائیم .

و نیز ، همانطور که در اصل کتاب ، تصریح شده ، بر اساس همین طرز تفکر است که جمعیت معروف فراماسونری که نتیجهٔ آن ، از بین بردن اصول اخلاقی و مذهبی است ، بوجود آمده است (۱) .



(۱) فراماسونری ، سازمانی است که دارای مقررات خاص ومجامع سری و مرموزی می‌باشد ، و در بعضی کشورها بخصوص انگلستان ، تشکیلات دارد ، واعضاء آن ، فراماسون نامیده میشوند .

مرام این جمعیت ، طرفداری ازافکار غیر مذهبی وخدمت بنفع امپریالسیم وصهیونیسم است .

تراژدی آموزندهٔ یهود؟

تاریخ‌هیچ ملتی پرحادثه‌تر ، جنجالی‌تر وغم انگیزتر از تاریخ ملت یهودنیست سراسرزندگی‌این‌ملت‌راستیزه جوئی،سرسختی، لجاجت، جنگ‌اعصاب، کشمکش مبارزه ، دربدری و زجر و شکنجه تشکیل میدهد ا

سرسختی ولجاجت وحادثه جوئی این ملت را ازهمان ابتداء ، از طرزمکالماتش باموسی و درخواستهای عجیب و غریبش از آن پیامبر بزرگوار ، از گرایشهای سریع بسوی فساد و ماده پرستی ، از بهانه‌های بنی‌اسرائیلیش ، از آیات و بیّناتیکه موسی برای ارشاد و هدایت این قوم آورده و زحماتیکه برای استخلاصش از زیر یوغ ستمگران زمان ، کشیده ، و حوادثی که بعداً بر سر او آمده میتوان بدست آورد[1] .

دوران آرامش و عزت این ملت ، بسیار کم و کوتاه بود ، طولی نکشید که سرگردانی و گرفتاریش ، شروع گردید ، امپراطوری رم و حکومتهای مجاور ، بر او تاختند و عزت و استقلالش را از بین برده ، بآقائیش خاتمه دادند .

و ما گوشه‌ای از این « تراژدی » را در اینجا می‌آوریم ، آنگاه عواملی راکه باعث این حوادث ناگوار گردیده در پایان این نمایشنامه تذکر خواهیم داد :



(۱) تاریخ در این باره حوادث زیاد و عبرت انگیزی را ثبت نموده که از آنجمله است ، درخواست دیدن خدا ، گرایش به گوساله پرستی ، چهل سال درتیه بودن ، گذشتن از دریا ، هلاکت فرعون و تابعانش ، و حوادث دیگری که شرح همهٔ آنها نیازمند به تألیف کتاب قطوری است .

متن این نمایشنامه غم انگیز ؟ !

گرچه در سراسر زندگی بنی‌اسرائیل ، کشمکش و نزاع و تخاصم ، بچشم میخورد ، اما در میان این درگیریها مواردی دیده میشود که از لحاظ اهمیت بقدری فوق العاده است که هیچ مورخی نمیتواند از آنها بعنوان نمونه‌های بیرحمی و جنایت سایر ملل نسبت بملت یهود ، صرفنظر نماید و از آن موارد است نمونه‌های زیر :

در سال ۵۸۷ قبل از میلاد ، « **بختنصر** » پادشاه « بابل » برای بار دوم ، به فلسطین ، حمله کرد و پس از دوسال ، آنجا را تحت تصرف‌خود، در آورد ، شهرقدس و معبد سلیمان را ویران‌کرد و تمام اموال و دارائی مردم راغارت نمود ، و پس از یك کشتار بیرحمانه ، در حدود ۵۰٬۰۰۰ نفر یهودی رابعنوان اسیری به‌بابل ، فرستاد !

« **پومپی** » سردار رومی ، در سال ۶۳ قبل از میلاد بیت المقدس را تصرف کرد و تمام مردم آنجا را قتل عام نمود ! در سال ۷۰ میلادی « **تیتوس** » امپراطور روم ، بیت المقدس را درمحاصرهٔ‌شدید، قرار داد، و پس از تصرف‌آنجا معبد سلیمان را آتش زد ، و بیشتر ساکنان آنجا را سر برید ، و جمعی را با خود باسیری برد و در بازار برده فروشان روم ، فروخت و عده‌ای را هم طعمهٔ درندگان ساخت و گروهی که توانستند خود را نجات دهند ، درعراق ، مصر ، سوریه ، یمن، و اروپا متفرق شدند !

در سال ۱۳۵ میلادی « **آدریانوس** » امپراطور روم ، قتل عام وحشیانه‌ای در بیت المقدس ، پدید آورد و در حدود نیم میلیون نفر از مردم آنجا را کشت ، و شهر را بکلی ویران کرد و گروهی را هم اسیر و آواره نمود [۱] .

از قرن ۱۲ تا اوائل‌قرن بیستم ، یهودیان اروپا ازطرف ملتها ودولتهای‌مسیحی شدیداً مورد آزار و شکنجه قرار داشتند و کوچکترین بهانه‌ای کافی بود که آنها را

---

(۱) دائرة‌المعارف قرن بیستم ج۱ ذیل کلمهٔ اسرائیل ـ الیهود فی القرآن ص ۹۳- سر گذشت فلسطین ص ۴۳ ـ ۵۱ ـ فرهنگ قصص قرآن ص ۴۷ .

مورد قتل و زجر قرار داده ، از وطن آواره نموده و اموالشان را تملك نمایند !

در سال ۱۳۱۵ خطبه‌های یك راهب « فرنسیسکانی » مسیحیان « استلا » را در ناوار » بقتل عام پنجهزار یهودی و سوزاندن خانه‌هایشان بر انگیخت ! [۱] .

و در سال ۱۳۹۰ سخنرانیهای « مارتی‌نز » واعظ معروف مسیحی ، کاتولیکهای « اشبیلیه » را علیه یهودیان اسپانیای مسیحی برانگیخت و در حدود ۴٫۰۰۰ نفر از آنها را کشتند [۲] .

درهمین‌زمانها بودکه حدود ۸۰٫۰۰۰ نفر از یهودیانیکه به « پرتقال »پناهنده شده بودند ، مقتول و مطرود شدند !

در سال ۱۲۹۰ میلاد « ادوارد » اول‌پادشاه انگلستان ، یهودیان را از آنکشور آواره نمود !

در سال ۱۳۰۶ فلیپ پادشاه فرانسه آنها را آواره کرد وپس از مدتی که‌بیرخی از آنها اجازهٔ معاودت داده شد ، در سال ۱۳۹۴ دوباره از فرانسه رانده شدند !

در سالهای ۱۳۶۰ و ۱۵۸۲ یهودیان ، از مجارستان رانده و آواره گردیدند !

در سال ۱۳۷۰ یهودیان ، از بلژیك ، رانده شدند !

در سالهای ۱۳۸۰ و ۱۷۴۴ یهودیان ، از چکسلواکی بیرون رانده شدند !

در سال ۱۴۲۰ البریخت‌پنجم پادشاه اطریش ، یهودیان را ازآنجابیرون کرد !

در سال ۱۴۴۰ یهودیان از«اوتریخت» هلند ، بیرون رانده شدند !

در سال ۱۵۴۰ یهودیان را از مملکت « نابولی » و «سردینسیای» ایتالیا بیرون نمودند !

در سال ۱۵۵۱ آلمانیها یهودیان را بیرون کردند و درجنگ جهانی دوم ، نازیهای آلمان صدها هزار یهودی را طعمهٔ مرگ ساختند !

در سال ۱۹۱۹ حکومت روسیه بهمکاری مردم ، یهودیان آن سامان را شدیداً

---

(۱) تاریخ تمدن ویل دورانت ج۱۸ .

(۲) الیهود فی القرآن ص ۹۵ .

مورد شکنجه و آزار قرار داد و بیش از صدهزار نفر از زن و مرد و کوچك و بزرگ آنها را بقتل رسانید .[۱]

و بطور کلی در این دوره‌ها بود که براثر این یهود کشی‌ها در سراسر اروپای مسیحی ۵۱۰ مرکز یهودی نشین ، بکلی خالی از سکنه شد ، و عدۀ بیشتری از شهرها نیز اکثریت افرادیهودی خودرا ازدست دادند[۲] بقایای یهودیان‌نیز ، ناگزیر بشکل طفیلی و سرگردان در نقاط مختلف گیتی بادامۀ حیات ، پرداختند !



چه عواملی باعث اینهمه جنایات گردیده ؟ !

معمولا کسانیکه این تراژدی را میخوانند و می‌بینند که همواره ملت یهود ، مورد شکنجه و آزار مللدیگر بوده وبشکل افراد طفیلی وبیگانه وسرگردان میزیسته و هیچ ملتی حاضر نبوده با او کنار آمده استقلال حکومتش را تحمل نماید ، روح انسان دوستیشان تحریك میشود و بر مسببین آن فجایع ننگین ، نفرین میفرستند و چه بسا بکسانیکه با اسکان آنها درسرزمین اعراب‌فلسطین و پدید آوردن دولت غیر قانونی اسرائیل ،بآن‌وضع اسف بار پایان داده‌اند ،آفرین ،میگویند!!

ولی کسانیکه در فلسفۀ تاریخ مهارت دارند ، در عین آنکه آن فجایع ننگین و آن اعمال غیر انسانی راکه سایر ملل نسبت بآنها روا داشته‌اند ، محکوم میکنند ، معتقدند که ، این حوادث ، از آنجا سرچشمه گرفته‌که سایر ملل احساس کردندکه ، ملت یهود خود خواه و خرابکار است و روح همزیستی مسالمت آمیز ندارد !

او تنها خودش را ملت برگزیدۀ خدا و دیگران را بدتر از بهائم میداند ! این ملت معتقد است که تنها او گل سر سبد آفرینش است و دیگران برای بهره دهی او

---

(۱) الیهود فی القرآن ص ۹۸ ، دائرةالمعارف قرن بیستم ج ۱ ص ۲۸۶ .

(۲) تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۲۰ ص ۱۵۶ .

آفریده شده‌اند!

و هر موقعیکه شرائط زمانی و مکانی باو اجازه میداده از شکنجه و آزار، از تجاوز بحقوق و نادیده گرفتن حقوقه سایر ملل، و پیاده کردن نقشه های خائنانه و خرابکارانهٔ خویش، خود داری نمیکرده است [۱].

روی این جهات بوده که ملتهای دیگر، یهود را دشمن بشریت تشخیص داده و با او معاملهٔ بمثل نمودند.

بدیهی‌است‌که احترام، بایستی‌متقابل باشد، وقتیکه دیگران همه گونه حقوق انسانی را برای ملت یهود قائل بوده و با آنان، رفتار انسانی نمایند ولی آنها در مقابل آنهمه احترامها، دیگران را حیوانهائی بدانندکه برای بهره دهی‌آنها آفریده شده و هیچگونه حقوق انسانی برای آنها قائل نباشند، و در صورت امکان از اعمال هیچگونه ظلم و جنایت، باك نداشته باشند، شك نیست که این طرز تفکر و اینگونه اعمال، خواه و ناخواه بذر کینه و دشمنی این ملت را در دل سایر ملل خواهد افشاند و آنان را وادار خواهد نمود که نسبت به‌یهودیان، عکس العمل حاد و شدید نشان دهند و طبق آن شعر معروف.

دزد از جفای شحنه چه بیداد می‌کشد

کــو گردنش نمیزند الا جفای خویش!

بنابراین، کسانیکه با خواندن تراژدی یهود، برای او دلسوزی میکنند، و پیدایش کشور اسرائیل و غصب اراضی اعراب را بکمك دول بزرگ، عملی پسندیده و قانونی میدانند، باید توجه داشته باشند که اولا آن بدبختیها نتیجهٔ طرز تفکر غلط و خرابکاریهای خودیهودیان‌است که اگر آنان چنان روحیهٔ افراطی و آنگونه رفتار

---

(۱) در صفحات پیش، گوشه‌ای از طرز تفکر و اعمال نابکارانهٔ یهود را نسبت بسائر ملل نشان دادیم و برای تفصیل بیشتر لازم است بکتابهای زیر مراجعه فرمائید: الخطر الیهودی ــ الیهود فی القرآن ـ اسرار سازمان مخفی یهود ــ الیهود قدیماًوحدیثاً.

ناپسند ، نسبت بسایر ملل ، نمیداشتند ، هیچگاه با چنان عکس العملهای حادوتند ، روبرو نمیشدند .

و ثانیاً هیچگاه درست نیست که گناهی موجب گناه دیگر گردد ، اگر ملل دیگر ، در مقابل طرز تفکر و روش عملی نا درست یهود عکس‌العمل حاد نشان داده آنان را مورد زجر و شکنجه و تبعید ، قرار دادند ، این عمل ، نمیتواند مجوز شود که یهودیان بکمك همانهائیکه درطول تاریخ برآنها ستم کرده و دربدرشان ساخته‌اند، در حدود دومیلیون ا- اب فلسطین را از خانه و کاشانه‌شان بیرون کرده تمام دارائی و اموال آنان را تملك نمایند !

روی این حساب چه بسیار بجا است که یهودیان در مقابل اینهمه سر سختی و لجاجت ، تجدیدنظری درطرزتفکروروش‌عملی‌خودکرده ، بادیگران‌همزیستی‌مسالمت آمیز داشته باشند ، تاهمواره از امنیت‌کامل برخوردار ، و ازگزند دیگران ، درامان باشند ؟ !

و قبل از هر چیز سرزمین فلسطین را بصاحبان اصلی آن باز گردانند ، و با ملل دیگر طوری رفتار نمایندکه بتوانند بدون احتیاج به تشکیل یك دولت کوچك مانند همه‌نژادهای‌دیگرجهان‌درمیان‌ملل‌دیگرزندگی نموده و با آنها همزیستی و همکاری داشته باشند .



نقشه های خرابکارانهٔ یهود علیه اسلام ؟!

هنگامیکه پرتو پرفروغ اسلام ، جهان تاریك را روشن میکرد ، سرزمین یثرب (مدینه) مهمترین منطقه‌ای بودکه قبائل متشکل یهود ازقبیل : بنی قریظة ، بنی نضیر و بنی قینقاع ، در اطراف آن ، قلعه‌ها و استحکامات ، بوجود آورده و در آنجاها مسکن داشتند و برای حفظ موجودیت خود ، با رؤسای قبائل عرب ، که در کنار آنها زندگی میکردند ، پیمانهای عدم تعرض بسته و با دادن باجها و مالیاتها و هدایا رضایت خاطر آنان را جلب میکردند (۱)

وقتیکه پیغمبر اسلام ، بمدینه مهاجرت کرد ، تصمیم گرفت : برای برقراری امنیّت وآرامش داخلی ، تمام قبائل مدینه و اطراف آن را دریك پیمان مشترك دفاعی جمع نماید و اینکار ، را هم‌کرد وحتی با یهودیانیکه دراطراف مدینه زندگی‌میکردند، پیمان بست‌که علیه مسلمین وهم پیمانان آنان ، اقدام خرابکارانه‌ای نکرده و درصورت لزوم : از مدینه و مسلمانها دفاع نمایند ، و در مقابل ، پیشوای اسلام نیز ، متعهد گردید که از حقوق آنان ، حفاظت ، نماید (۲)

تا زمانیکه اسلام ، رونقی نگرفته بود و مسلمانها بسوی بیت‌المقدس ، نماز ، میخواندند ، یهودیان ، به پیمان خود وفادار بوده رابطهٔ بین مسلمانها و یهودیان ، عادی بود ، ولی هنگامیکه اسلام ، رو به توسعه و پیشرفت گذارد و در سال دوم از

---

(۱) الیهود فی القرآن ص ۱۸

(۲) ابن هشام ، در سیرهٔ خود، پیمان پیغمبراکرم را باقبائل مختلف یهود مدینه‌بطور تفصیل آورده و از آنجمله است « .... و ان الیهود ینفقون مع المؤمنین ماداموا محاربین للیهود دینهم و للمسلمین دینهم ، موالیهم و انفسهم ، الامن ظلم و اثم فانه لا یوتغ الانفسه و اهل‌بیته ... وان بینهم النصر علی‌من‌حارب اهل هذه الصحیفة وان‌بینهم النصح والنصیحة...» (سیرهٔ ابن هشام ج ۲ ص ۵۰۴)

هجرت ، موضوع تحول قبله از بیت المقدس به کعبه پیش آمد ، یهودیان ، پیمانهای گذشته را نادیده گرفته گاهی با ایجاد شبهه در اذهان تازه مسلمانها و گاهی از راه بند وبست با مشرکین مکّه و کمك نظامی واقتصادی بدشمنان‌اسلام ، وگاهی هم بشکل قیام مسلحانه علیه مسلمانها روش خصمانهٔ خود را آشکار نمودند !

و حتی چندین بار ، قصد جان پیغمبر اسلام راکردند ولی خوشبختانه نقشه‌های شوم آنان ، نقش براب گردید و نتوانستند با کشتن آنحضرت ، اسلام را در نطفه خفه کرده جلو این جنبش عظیم را بگیرند !



مدینه از خرابکاران پاك میشود

هرگاه جلو این خرابکاریها گرفته نمیشد ویهود مدینه و اطراف آن ، همچنان بکار شکنی و بند و بست سیاسی و نظامی خود با مشرکین ، ادامه میداد ، بدون شك ، اسلام جوان ، از داخل وخارج ، در خطر هجوم دشمن و در معرض نابودی قرارداشت و نمیتوانست رسالت تاریخی خود را بانجام رساند

از اینجهت ، پیامبر اسلام ، چاره جز این ندید که : بطور موقت ، جمع آنان را متفرق ، واز مـرکـز اسلام (مدینه) اخراجشان نماید و از این راه ، از امنیّت داخلی برخوردار، و از خرابکاریهای آنان ، در امان ، بماند .

مثلاً بعد از خاتمهٔ « **جنگ‌بدر** » وقتیکه یهودیان « **قبیلهٔ بنی قینقاع** » در یك جلسهٔ علنی ، پیغمبر اسلام را تهدید بجنگ کردند ، و زمینهٔ کار نشان میداد که آنها بدون بند و بست با کفار و منافقان باقلیّت عددشان ، اقدام بچنین عملی نکرده‌اند ، بعلاوه ، آنها برخلاف پیمان خودکه‌می‌بایست جان ومال و ناموس مسلمین را محترم بدارند ، در یك حادثه‌ای زن مسلمانی راءمورد بی‌احترامی عجیبی قرار داده تا جائیکه چند نفر در آن حادثه از طرفین‌کشته شدند ، همهٔ اینها باعث شدکه‌پیغمبر

اکرم ، ناگزیر ، برای حفظ امنیت داخلی و پیشگیری از خرابکاریهای دیگران که منتظر فرصت بودند ، آنها را از مدینه اخراج نماید [۱] .

گرچه اینعمل ، تا حدودی در جلوگیری از تجاوز و خرابکاری دیگر قبائل یهود ، مؤثر بود ، امادیری‌نپائیدکه یهودیان « **بنی نضیر** » نیز ، بهمان راهی رفتند که یهودیان « بنی‌قینقاع » رفته بودند ، یعنی از یکطرف به‌پیمان خودنسبت بهمکاری با مسلمین ، « **در جنگ احد** » وفادار ، نماندند و با آنها علیه مشرکین که دشمن مشترك آنها بوده واردجنگ نشدند ، واز طرف دیگر ، در یك حادثه‌ای میخواستند: با انداختن سنگی از بالای بام ، بر سر پیغمبر ، او را بقتل برسانند ، از اینجهت ، پیامبر اسلام، ناگزیرشد : با اینان نیز، همان روشی‌را پیش‌گیرد که با قبیلهٔ بنی‌قینقاع پیش گرفته بود ، یعنی با تبعید اینان از مدینه ، مــرکــز اسلام را از وجود اینگونه افراد دورو و خرابکار ، پاك نماید [۲] .

بعداز این دوحادثه ، تا مدتی مسلمین ، از گزند یهودیان وکار شکنی آنان ، در امان بودند ، اما وقتیکه قبائل مختلف مشرکین به تحریك یهودیان بنی نضیر و خیبر ، متشکل شده در حدود ده هزار سرباز جنگجو برای نابودی مسلمین ، از مکه بمدینه اعزام‌نموده ومقدمات « **جنگ احزاب** » را فراهم کردند ، یهودیان « **بنی قریظه** » ازاین موقعیت‌خطرناك ، بهره برداری نموده تصمیم‌گرفتندعهدوپیمانی‌را که با محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بسته بودند ، بشکنند و رسماً با کفار مکه در نابودی مسلمین ، همکاری نمایند زیرا طبق ارزیابی آنها حساب جنگ این دفعه با دفعات گذشته فرق بسیار داشت ، و شکست مسلمین قطعی بنظر میرسید ، چون نه از لحاظ نفرات و نه از لحاظ ساز و برگ نظامی ، مسلمین با کفّار ، برابری نداشتند ، تعداد سربازان مشرکین ، متجاوز از ده هزار نفر ، آنهم با ساز و برگ نظامی مدرن و کافی بوده ولی تعداد

---

(۱) سیرهٔ ابن هشام ج ۳ ص ۴۷ ــ ۴۸ - کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۹۶ - الیهود فی القرآن ص۷۴ .

(۲) کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۱۱۹ - الیهود فی القرآن ص ۷۶ .

جنگجویان مسلمین کمتر از سه هزار نفر بوده و تجهیزات نظامی آنها هم ناکافی بنظر میرسیده است .

در این مرتبه بقدری کار برمسلمانها سخت شده بودکه دور شهر را خندق کشیده و خود را در پناه آن ، قرار داده بودند !

طبق این محاسبات ، یهودیان بنی قریظه تصمیم گرفتند : بر خلاف عهود و مواثیق خود ، با کفار مکه همدست شوند و با همکاری آنان ، برای همیشه نور اسلام را که در حال افزایش بوده ، خاموش نمایند و با فرستادن نماینده‌ای از خود پیش مشرکین ، همکاری خود را بآنها اعلام ، نمودند !

وجود « خندق » مانع بزرگی در سر راه پیروزی کفار ،بشمارمیرفت، آنها با وجود آن ، نمیتوانستند بطور دسته جمعی بمسلمانها حمله نمایند ، چند روزی که کنار خندق ، بودند ، در گیری چشم گیری جز بشکل پراکنده میان آنها و مسلمین ، رخ نداد ، تاشبی هوا بشدت طوفانی شد وآن طوفان سهمگین ، تاچند شب ، ادامه داشت ، مشرکین دیدند نمیتوانند درپشت جبهه بمانند، ناگزیر طبق صلاحدید سرد مداران خود ، شبانه بسوی مکه مراجعت نمودند !

با رفتن آنان ، یهودیان بنی قریظه تنها ماندند و نقشهٔ خرابکارانهٔ آنها نقش بر آب گردید !

پیامبر اسلام ، چون از عهد شکنی وپیوستن آنها بکفار مکه با خبر شده بود ، تصمیم گرفت مـرکـز اسلام‌را ازاین دشمنان داخلی که درلحظات حساس ، بمسلمین ، خیانت کرده و از پشت بآنها خنجر زده بودند ، پاك نماید ، در همانروز که مشرکین بسوی مکه مراجعت کردند ، پیغمبراسلام ، دستورداد مسلمانها برای سرکوبی یهودیان بنی قریظة بسوی آنها حرکت نمایند .

چند روزی آنان ، در محاصرهٔ مسلمین ، بودند ، و بالاخره بناشد : هر حکمی راکه « سعد بن معاذ » هم پیمان یهودیان بنی قریظه صادر کند ، چه مسلمین و چه

یهودیان ، بآن گردن نهند .

او هم بخاطر آنکه دید : چنانچه کفار با همکاری بنی قریظهٔ پیروز میشدند ، همهٔ مسلمانها را از پای در میآوردند ، دستور داد : با آنان ، معاملهٔ بمثل نمایند .

بدیهی است که اگر آنها به پیمان خود بامسلمین ، وفادار ، میماندند ، ونسبت بآنها خیانت نمیکردند و یا واقعاً از کرده های خود پشیمان شده جزء پیروان واقعی محمّد صلی‌الله علیه وآله در میآمدند ، هیچگاه چنین تصمیمی در بارهٔ آنها آنهم ازهم پیمان آنها « سعد بن معاذ » گرفته نمیشد [1] بهر حال ، با خاتمهٔ این جنگ ، برای همیشه شهر مدینه از دشمنان داخلی پاك‌شد وفکر مسلمین از این عهد شکنان و خرابکاران آسوده گشت .

امّا دربیست وپنج فرسنگی شهرمدینه قلعه‌ها و استحکاماتی‌که متعلق به یهودیان « خیبر » بوده وجود داشت و مرکز خرابکاران و توطئه گران علیه مسلمین ، بشمار میرفت .

یهودیان این‌منطقه صرفنظر ازاینکه درحوادث گذشته مخصوصاًدر برانگیختن قبائل مختلف قریش علیه مسلمین و پیدایش جنگ احزاب ، دست داشته‌اند ، خود را برای یك نبرد انتقامی آماده میکردند . از یکطرف بهمکاری یهودیان بنی نضیر که بآنجا پناه برده بودند ، و قریش که در صدد جبران شکستهای گذشته خود ، بودند ، تصمیم داشتند رابطهٔ تجاری و اقتصادی مدینه را با شام که برای مردم مدینه خاصیت حیاتی داشته قطع نمایند ، و از طرف دیگر موقعیتی که آنان ، از لحاظ اقتصادی و نظامی داشتند ، بآنها امکان میدادکه با همکاری هم‌کیشان ضربه خورده وقبائل مختلف قریش ، و بند و بست با دو امپراطوری روم و ایران ، موجبات ناراحتی و چه بسا نابودی مسلمانها را فراهم‌کنند ، روی اینجهات پیامبر اسلام ، بعداز « صلح حدیبیّه » بسوی خیبر شتافت و پس از ۲۵ روز نبرد ، تمام قلعه های خیبر را فتح کرد ویهودیان این منطقه را نیز ، همانند بنی‌قینقاع و بنی نضیر وبنی‌قریظه ازاستقلال سیاسی‌انداخت

(۱) فتوح البلدان بلاذری ص۷۱

و فکرش از ناحیه اینان که پای‌بند بهیچ اصل اخلاقی نیستند، آسوده شد و مرکز اسلام از کار شکنیها و قیام مسلحانهٔ یهودیان در امان، ماند.

نکته‌ای که در این حادثه خیلی قابل توجه است اینست‌که پیامبر اسلام بعد از فتح خیبر، آنها رادر اراضی‌خود باقی‌گذاشت وبعامل‌خود **« معاذ ابن جبل »** دستور داد: « کاری به عقیده و مرام آنها یعنی آئین یهود نداشته باشد و آنان را از نظر مذهب آزاد بگذارد » [1].

و دیگر اینکه: در زمرهٔ اموالی که در این حادثه بدست مسلمانها افتاده بود، اوراقی چند از تورات بوده وقتیکه یهودیان از پیغمبر، در خواست استرداد آن را نمودند، پیشوای اسلام، آنرا به یهودیان، مسترد داشت [2]



در هم شکستن استقلال سیاسی

درمقابل اینهمه نقشه‌های خرابکارانه، تنهاکاری‌که اسلام، انجام داد، صفوف متشکل آنها را که آمادهٔ نبرد، با اسلام، وسنگر بندی علیه آن بوده در هم شکست و استقلال سیاسی آنان را از بین برد، نه اینکه با ملت یهود ابراز دشمنی کرده در صدد از بین بردن آن بر آمده باشد، بطوریکه در آینده خواهیم دید: اسلام، یهود را از **«اهل‌کتاب»** میداند و اصل دین آنها را آسمانی می‌شناسد و معتقد است: موسی پیامبر آنها ازپیامبران بزرگ خدا است و کتاب او تورات از کتابهای آسمانی است نهایت آنکه در اثر مرور زمان و گرفتاریهائیکه برای بنی‌اسرائیل پیش آمده و مقاصد اهریمنانه مطالب‌آن تحریف شده است.

روی همین اصل، همواره یهودیان مانند دیگر ازاهل کتاب و پیروان ادیان،

---

(۱) فتوح البلدان بلاذری ص ۷۱

(۲) الیهود فی القرآن ص ۹۱

از سماحت و بزرگواری اسلام ، برخوردار و درقلمرو آن ، از هرگونه‌آزادی مذهبی و حقوق اجتماعی ، بهره‌مند ، بودند .

درطول دوران عظمت وقدرت مسلمین ، دیگر یهودیان ، مجال برای خرابکاری و اعمال نقشه‌های تخریبی پیدا نکرده ناگزیر در نقاط مختلف سرزمینهای اسلامی ، بطور متفرق ، زندگی میکردند .

امّاهمیکه امپراطوری اسلامی ، در اثر بی‌لیاقتی‌زمامداران مسلمان ، وکاردانی دشمنان اسلام ، تجزیه گردید ، و هر منطقه‌ای بدست جاه طلبی افتاد ، و اختلافات داخلی باوج شدت خود رسید ، درنتیجه قدرت وعظمت مسلمین ، رو به ضعف وزبونی گذارد ، یهودیان فرصت طلب ، نقشه‌های تخریبی خودرا آغاز نمودند . در سال ۱۸۹۷ حزب صهیو نیستی‌یهود،در نخستین‌کنگرهٔ رسمی خودکه در شهر « بال سویس» تشکیل یافته بود ، رسماً مقاصد شوم و اهریمنانهٔ خود را مبنی بر غصب سرزمینهای اسلامی و ایجاد یك دولت مقتدر یهودی که وسعت خاکش ، بهمان اندازه‌ای باشد که تورات تحریف شده و عده داده است یعنی: از دریای مدیترانه تا نهرفرات و از لبنان تا رود نیل ، ابراز داشت !

و بدنبال این تصمیم ، با دولت استعماری انگلستان ، که آنروز ، فلسطین ، تحت سرپرستی اواداره میشده ، سازش نمود ، و از راه تصاحب اراضی و افزایش تعداد مهاجران یهودی ، وجلب رضایت سازمانهای بین المللی و همکاریهای بی‌دریغ آمریکا قسمتی از سرزمین فلسطین ، باشغال عناصر یهود در آمد ، و در دوازدهم ماه مه ۱۹۴۹ علیرغم تمام اصول انسانی و قوانین بین المللی ، اسرائیل به عضویت سازمان ملل ، پذیرفته شد .

امّا تشکیل این دولت نامشروع ، در دل کشورهای اسلامی ، برای مسلمانها خیلی گران تمام شد ، زیرا یهود به‌پشتیبانی کشورهای بزرگ (انگلستان و آمریکا) وباتکای سازمانهای بین‌المللی (سازمان‌ملل وشعب تابعهٔ آن) بزرگترین و وحشتناك‌ترین و غیر انسانی ترین جنایتها را نسبت به مسلمانها مرتکب شد !

قریب به‌یك ملیون نفر از اهالی فلسطین را ازشهر و دیارشان ، آواره و اراضی و اموال منقول و غیر منقول آنها را تصاحب کرد .

این آوارگان که در نهایت فقر و فلاکت ، در میان بیابانها ، زیر خیمه‌ها در دیار غربت ، زندگی میکنند ، در پشت سر خود ، از اراضی ، باغات پرتقال و موز و زیتون ، تجارتخانه‌ها ، کالاها ، پولهای نقدی وطلا ونقره و خانه‌ها با اثاث و وسائل ، قریب ۷۶۶۲۰۰۰۰۰۰۰ ریال ، بدست یهود خود خواه ، سپرده‌اند و آنها با ثروت اینها عیش و نوش میکنند !

ای کاش ، دشمنان اسلام ، که بمنظور جلوگیری از تمرکز قدرت کشور های اسلامی و پدید آوردن یك شبکهٔ جاسوسی بین المللی بنفع خود ، دولت نامشروع اسرائیل را بوجود آورده ، تنها به‌غصب اراضی و بی‌خانمان کردن ملیونها نفر عرب ، اکتفاء میکردند ، ولی برای تحقق بخشیدن باین آرمان پلید خود ، چه خونهای بیگناهانی که بدست یهودیان خرابکار نریختند ؟ ! وچه صحنه های رقت انگیزی که بدست آنها پدید ، نیاوردند ؟ !

تنها توجه باعمال غیرانسانی وکشتار بیرحمانهٔ مردم‌بیگناه قریهٔ **« دیر یاسین »** بدست یهودیان ، کافی استکه بدانیم : اینان ، چه رفتار غیر انسانی باملت عرب کرده و چگونه حقوق مسلم آنها را بدست عمّال نشان دار خود ، غصب نموده‌اند ؟ ! [۱]



کشتار بیرحمانهٔ مردم قریهٔ دیر یاسین بدست یهود !

عصرروز نهم‌آوریل ۱۹۴۸ ناگهان ، نعره‌های گوشخراش بلندگوهای اسرائیل، در قریهٔ **« دیر یاسین »** که کنار شهر بیت المقدس واقع است ، پیچید ، وبا ارعاب

---

(۱) در این باره مراجعه شود بکتاب « سرگذشت فلسطین یا کارنامهٔ سیاه استعمار» تألیف استاد اکرم زعیتر ترجمهٔ اکبر هاشمی .

و تهدید ، مردم را دعوت به تخلیهٔ دهکده و بیرون رفتن و دست شستن از دار و ندار خود میکردند !

مردم بی دفاع ، گیج و حیران و مضطرب ، برای فهمیدن علت حادثه ، بهر سو میدویدند ، در چنین وضع بحرانی ، سربازان شقی یهودی ، مثل گرگان مست ، مردم را به محاصره‌کشیدند ، گویا میخواستند همهٔ کینه‌ها و دردد‌لهائی که در طول هزارها سال در بدری یهود ، از تمام مردم روی زمین داشتند ، بسر این عده مردم که همیشه آنان را پناه میدادند و از آنان حمایت میکردند ، خالی کنند !

دریدن شکم زنها و سر بریدن بچه‌ها در دامان یا جلو چشم مادران ، و آتش زدن زنده‌ها ، بریدن دست و پا ، کندن گوشها ، بیرون‌آوردن چشمها، له کردن جمجمه ها از کارهای عادی آن کفتار های گرسنه بود .

جنایت‌پیشه‌های وحشی، عده‌ای ازدختران عرب را اسیرکردند ولخت وعریان ، در کامیونهای بی سر پوش ، ریختند ودر شهرهای‌یهودی‌مخصوصاً در شهر بیت المقدس جدید ، از میان مردم ، عبور میدادند ، و یهودیان رذل و پست ، از آنان عکس میگرفتند ، این جنایت وحشیانه دنیا را تکان داد ، جمعیت صلیب سرخ بین المللی آقای « م ـ جاك دیگنیر » را برای مطالعهٔ وضع این قریه فرستاد .

یهودیان ، پس از اطلاع ، یکروز ، موعد بازدید را عقب انداختند ، و در ظرف آن یك روز ، تا آنجا که توانستند ، آثار جنایت را محو کردند **و مخصوصاً اجساد مثله شدهٔ یکصد و پنجاه نفررا در چاهی ریختند ودر آن‌را بستند !**

نمایندهٔ صلیب سرخ ، در ضمن گردش در میان خرابه‌ها و بازدید بقیهٔ اجساد و اعضاء قطع شده تصادفاً بآن چاه بر خورد و همهٔ جثه‌ها را که با زشت ترین صورت مثله شده بودند ، از چاه ، بیرون آورد !

« دیگنیر » در میان آن اجساد ، یك طفل شش ساله‌ای را که هنوز رمقی داشت ، مشاهده کرد ، فوراً او را به بیمارستان فرستاد و معالجه کرد !

جالب اینجا است که دست استعمار ، و تهدیدهای صهیونیستها « دیگنیر » را

بوحشت انداخت ، جرأت نکرد که مشاهدات خود را گزارش دهد و فقط در گزارش خود نوشت : « وضع این دهکده خیلی وحشتبار بود » (۱) .



تجاوز اخیر اسرائیل !

روح تجاوز و توسعه طلبی اسرائیل و کمکهای اقتصادی و نظامی و بین المللی دولتهای بزرگ استعماری ، باین حکومت دست نشانده و غاصب ، امکان داد که بر خلاف تمام اصول بین المللی ، در ششم ژوئن ۱۹۶۷ بکشورهای مصر و سوریه واردن تجاوزکند و از راه زمین وهوا و دریا مردم را زیرآتش بگیرد وبسیاری از منطقه‌های اسلامی و اراضی کشورهای یاد شده از قبیل بیت المقدس ، غزه ، صحرای سینا ، تپهٔ جولان ۰۰۰۰ را اشغال نماید و هزاران نفر را کشته و صدها هزار نفر را مورد آزار و شکنجهٔ غیر انسانی قرار داده خانه‌هایشان را ویران ، و از خانه و کاشانه‌شان آواره نماید !

با آنکه از آن واقعهٔ جنگ تا کنون ، در حدود دوسال میگذرد ، و شورای امنیت سازمان ملل هم تصویب نموده که اسرائیل بایستی اراضی اشغال شده را تخلیه نماید و بمرزهای اولیهٔ پیش از جنگ ، باز گردد ، چون پشت اسرائیل به آمریکا و انگلستان ، گرم است و میداند : اصل تجاوز و ادامهٔ نگهداری اراضی اشغال شده و همچنین زجر و شکنجهٔ عربها که در صدد احقاق حق و تحصیل استقلال واقعی خود ، بر آمده‌اند ، مورد خوشنودی و رضامندی آن دولتهای استعماری است ، از اینجهت در نگهداری اراضی و ادامهٔ حکومت ارعاب و تهدید و شکنجه ، پافشاری میکند ، و هرلحظه بیم آن میرود که با این برتری نظامی که دارد و حمایتهائیکه از ناحیهٔ کشورهای بزرگ استعماری از او میشود ، دست بیك حملهٔ وسیعتر و وحشتناکتری زده

(۱) سرگذشت فلسطین تألیف اکرم زعیتر ص ۳۲۰-۳۲۳

میلیونها مردم مسلمان بی‌گناه را بجرم در خواست حقوق مشروع خود ، طعمهٔ روح تجاوز کارانه و آزمند خود سازد ! تا بعد ، مصالح سیاستهای استعماری دول بزرگ ، چه ایجاب کند [1] و کشورهای اسلامی ، تا چه اندازه خود را در برابر قدرتهای نظامی و اقتصادی وصنعتی وفرهنگی‌اسرائیل ، تجهیز ، نماید ؟ ! این بود ، دورنمائی از طرز تفکر وروش عملی‌یهود ، نسبت به پیروان‌مذاهب دیگر ، وفلسفه اینکه‌ملتهای

---

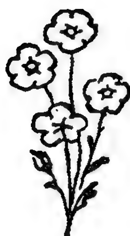
(۱) « ایزاك دویچر » مورخ معروف اروپائی که خود یهودی الاصل است . در این باره مینویسد : « مدتی طولانی ، تقریباً نیمی از محصولات غذائی اسرائیل ، از غرب ،وارد می‌شد ، از آنجا که دولت آمریکا از هر نوع سودی که عنوان هدیه برای اسرائیل ، داشته باشد ، مالیات نمیگیرد ، درنتیجه کنترل سرمایه‌هائی را دردست دارد که اقتصاد اسرائیل وابسته بآنهااست .

واشنگتن ، هرلحظه میتواند ، با برقراری مالیات ، اسرائیل را بکوبد (البته بقیمت از دست دادن آراء یهودیان در انتخابات) هرچند که این تهدید . هرگز بوضوح ،عنوان نشده است ، معذالك وزنه‌ای است که پشتیبانی اسرائیل ، از سیاست آمریکا را تضمین میکند !

ودر جای دیگر مینویسد : « این حساب. در حملهٔ پیشگیرانهٔ پنجم ژوئن ، نقش خود را بازی کرد ، آنها (اسرائیلیها) از پشتیبانی معنوی ، سیاسی و اقتصادی آمریکائی‌هامطلقا مطمئن بودند و فکر میکردندکه انگلیسی‌ها هم احتمالا حمایت خواهندکرد. آنهامیدانستند که در این راه هرچقدر هم پیش بروند ، همیشه میتوانند روی حمایت سیاسی یا دست کم نظر اغماض آمریکائی‌ها حساب کنند و در این حساب ، اشتباه نکرده بودند ، **کاخ سفید و پنتاگون ، نمی‌توانستند : قدر کسانی را ندانند که بدلائل خاص خود ، اعرابی را که دشمن استعمار نو آمریکائی میباشند ، مورد هجوم قرار میدهند** ! (کتاب : درباره فلسطین تألیف ماکسیم رودنسون و ایزاك دویچر ـ ترجمهٔ منوچهر هزار خانی ص ۱۳۵) .

دیگر ، نتوانستند با آنها همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند .

اینك ، لازم است عقائد ورفتار پیروان آئین مسیح را، نسبت به پیروان مذاهب دیگر ، مورد بررسی قرار دهیم و ببینیم که آیا طرز تفکر و روش عملی آنها نسبت بدیگران ، چگونه بوده و میباشد ؟ !



مسیحیت

ملت مهربان و بشر دوست !

پیروان آئین مسیح ، و ارباب کلیسا ، سعی میکنند : خود را **«مبشر صلح و بشر دوستی»** معرفی کنند ، زیرا در اناجیل تحریف شدهٔ آنان ، آمده است : « شنیده‌اید که گفته شده است : چشمی به چشمی و دندانی بدندانی ، لیکن من بشما میگویم : با شریر مقاومت مکنید ، بلکه‌هرکه برخسارهٔ‌راست‌توطپانچه زند ،دیگری را نیز ، بسوی او بگردان ، و اگر کسی خواهد با تو دعوی کند ، و قبای ترا بگیرد عبای خود را نیز ، بدو واگذار ... » (۱) .

ولی در مقام عمل ، از نصوص زیر که مردم را ترغیب به مبارزه و جنگ و خونریزی میکند ، پیروی مینمایند :

در انجیل متی از قول حضرت مسیح علیه‌السلام نقل میکنند : « گمان مبرید که آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بگذارم ، نیامده‌ام تا سلامتی بگذارم ، بلکه شمشیر را» (۲)

و در انجیل لوقا اضافه مینماید : « من آمدم تا آتشی در زمین افروزم ... آیا گمان میبرید که من آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بخشم ، نی‌بلکه بشما میگویم تفریق را » (۳) .

درست است تا زمانیکه مسیحیان ، زیر نفوذ و فشار کهنه یهودیان خود خواه قرار داشتند ، به شعار بشر دوستی و علاقهٔ به همنوع ، عمل کرده مبشر صلح و انسان دوستی بودند .

---

(۱) انجیل متی باب ۵ آیهٔ ۴۱ - ۳۹ .

(۲) انجیل متی باب دهم آیه ۳۴ .

(۳) انجیل لوقا باب ۱۲ آیهٔ ۴۹ - ۵۱ .

امّا از روزیکه امپراطوری روم ، آئین مسیحیّت را بعنوان دین‌رسمی‌پذیرفت، و مسیحیان ، از فشار و اسارت یهود ، نجات یافتند ، و دارای استقلال و حاکمیت و قدرتی شدند ، روش صلح دوستی و علاقهٔ به همنوع را فراموش کرده نسبت به پیروان آئین دیگر ، آنچنان بد رفتاری کردند و باندازه‌ای قساوت و بی‌رحمی از خود نشان دادند ، که گویا تنها نصوص « آتش افروزی و شمشیر کشی و آدم کشی و قساوت » از پیامبر آنها رسیده بود ، نه عباراتی مانند : « اگر بصورت راست توسیلی زدند ، طرف چپ را نیز ، نگهدار شنیده‌اید که گفته شده است : همسایهٔ خود را محبّت‌نما و با دشمن خود ، عداوت کن ، اما من بشما میگویم : که دشمنان خود را محبّت نمائید و برای لعن‌کنندگان خود برکت بطلبید و بآنکه از شما نفرت کند ، احسان ، کنید ، و بهر که به شما فحش دهد و جفا رساند ، دعای خیر ، کنید »[1] .

ازقرن دوازدهم به‌بعد ، دربسیاری ازکشورهای اروپائی وغیره مانند : اسپانیا ، پرتقال ، لهستان ، فرانسه ، انگلستان ، آلمان ، هلند ، هزاران نفر یهودی ، بدست مسیحیان بشردوست ، ازوطن آواره شده وچه بسا در دریا غرق ویا درآتش سوختند !

دراین سرزمینها حکومتهای مسیحی ، یهودیان را به پذیرفتن‌آئین نصرانیّت ، مجبور ، مینمودند ، چنانچه آنان ، از قبول تعمید ، وپذیرش آئین مسیح ، خود داری میکردند ، کوچکترین بهانه‌ای کافی بودکه جان ومال وناموس آنان را مورد تجاوز ، قرار دهند و همه گونه حقوق انسانی و آزادیهای مشروع را از آنان ، سلب نمایند !

اصولاً زندگی یهودیان ، در این کشورها ، رقت بار بود ، مسیحیان ، بآنان ، بچشم حقارت مینگریستند و آنان را بی وطن و خوك سیاه میخواندند ![2] .

« **ویل دورانت** » دربارهٔ دربدری ونابسامانی زندگی‌یهود ، دراین سرزمینها چنین مینویسد : « اسپانیای مسیحی ، یکهزار سال تمام ، آنها را مورد تعقیب و آزار قرار داده بود ، مالیاتهای غیر عادلانه بر آنها تحمیل کرده بود ، بزور از آنها وام

(۱) انجیل متی باب ۵ آیهٔ ۴۴ .

(۲) در این زمینه مراجعه شود بتاریخ تمدن ویل دورانت جلدهای ۱۸ - ۱۹ - ۲۰

گرفته ، املاك واموالشان را مصادره کرده ، خودشان را کشته و یا اجبا را تعمید داده بود ، حتی در کنیسه‌ها آنها را باستماع خطابه‌ها و موعظه‌های مسیحی‌مجبور ساخته و بزور ، عیسوی گردانیده بود . . . . . آنها مجبور بودند علامت ممیّزه‌ای (غیار) بر جامهٔ خویشتن بدوزند ، یهودیان ، حق‌استخدام وبمزدوری گرفتن خدمتگزار مسیحی را نداشتند ، پزشکان آنها نمیتوانستند ، بیماران مسیحی را معالجه‌کنند ، یا برایشان نسخه بنویسند ، اگر یك مرد یهودی ، با زنی مسیحی ، وصلت میکرد ، یا همخانه می‌شد ، سزایش ، مرگ بود .

و در جای دیگر ازتاریخ تمدن خود ، مینویسد : « . . . اما مسیحیان پرتقالی برقابت های اقتصادی یهودیان ، خواه تعمید یافته و خواه تعمید نیافته با دیدهٔ انزجار مینگریستند ، هنگامی‌که یکی از یهودیان ، در وجود معجزه‌ای‌که مسیحیان ، مدعی بودند ، در کلیسائی در لیسبون (اشبونه) وقوع یافته شك کرد ، مردم قطعه قطعه‌اش کردند ، سه روز تمام ، قتل عام یهودیان ، ادامه داشت ، دو هزار یهودی کشته شد ، و صدها تن ، زنده بگور گردید ! » [1] .

ویل دورانت ، در بارهٔ جنایاتیکه مسیحیّت ، نسبت به یهودیان ، مرتکب شده‌اند ، اینطور ، میافزاید : « ... بهمین طریق ، عموم یهودیانی که در ۱۲۰ دهکدهٔ کوچك ، در جنوب فرانسه و شمال اسپانیا زندگی میکردند ، قتل عام شدند ، و فقط معدودی افراد در مانده و محروم از همه چیز ، از خود بر جای گذاردند !

در سال ۱۳۲۱ صد و بیست تن یهودی ، باتهام مسموم کردن چاههای آب ، در نزدیکی شهر « شینون » زنده طعمهٔ آتش گردیدند !

در سال ۱۳۳۶ یکنفر خشکه مقدس آلمانی ، اعلام‌کرد که از جانب خداوند ، بر او وحی نازل شده است‌که باکشتن یهودیان ، انتقام مرگ حضرت عیسی را بگیرد ، وی ۵۰۰۰ نفر از دهقانان را بدنبال‌خود ، راه‌انداخت ودر « آلزاس » و « راین لند » هر چه یهودی بر سر راه خود یافت ، بقتل رساند !

---

(۱) تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۱۸ .

یك جنون آدم کشی سراسر نواحی « باواریا » و « بوهمیا » و « مراویا » و « اطریش » را بخون کشید و هزاران یهودی شکنجه دیدند و بهلاکت رسیدند [۱] .

بهانه‌هائی از قبیل : شیوع طاعون ، خون آمدن از نان مقدس در عشاء ربانی ، مرگ نابهنگام بعضی از مسیحیان ، کافی بود که خشم و غضب مسیحیان بشر دوست را علیه یهودیان تحریك کرده دست باعمال وحشیانه و کشتار و سوزاندن آنان ، بزنند !

باز ، ویل دورانت ، در این باره مینویسد : « عقیده به تبدیل نان مقدس ، در عشاء ربانی به جسم و خون حضرت عیسی برای یهودیان ، مصیبب بزرگی شد . . . در اواخر قرون وسطی شایعات راجع به خون آمدن از نان مقدس ، رواج فراوان ، یافته بود . در بسیاری از موارد ، چنانکه در « نوبورگ » بسال ۱۳۳۸ و در « بروکسل » بسال ۱۳۶۹ اتفاق‌افتاد ، این‌شایعات ، منجر به‌کشتار دسته جمعی یهودیان وسوزاندن خانه‌هایشان ، گردید !

دریکی از شهر های جنوب فرانسه کلیهٔ افراد یهودی را بجرم شیوع مرض طاعون ، بدرون شعله‌آتش ، انداختند ! همچنین ، یهودیان «ساوی» و عموم یهودیان ساکن اطراف دریاچهٔ « لمان » و « برن » « فریبورگ » و « بال » و « نورمبرگ » و « بروکسل » در آتش سوختند !

رویهمرفته براثر این یهود کشی‌ها در سراسر اروپای مسیحی ۵۱۰ مرکزیهودی نشین ، بکلی خالی از سکنه شد ، وعدهٔ بیشتری از شهرها نیز اکثریّت افراد یهودی خود را از دست دادند !

مثلا در « ساراگوسا » پس از زجر وآزاری‌که متعاقب بروز طاعون ، به‌یهودیان داده شد ، از هرپنج نفر یهودی یکنفر برجای ماند !

« لئآ » کشتگان یهودی را در « ارفوت » ۳۰۰۰ نفر و در « باواریا » ۱۲۰۰۰ نفر تخمین ، زده است [۲]

(۱) تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۲۰ ص ۱۵۴ .
(۲) تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۲۰ ص ۱۵۶ .

این بود ، گوشه‌ای از رفتار کسانی‌که آئین آنها دستور میدهد : هرکه برخسارهٔ راست‌تان طپانچه زند ، دیگری را نیز ، بسوی او بگردانید ، و بدشمنانتان محبّت نمائید و برای لعن کنندگان خود ، برکت بطلبید و بآنکه از شما نفرت دارد ، احسان کنید و بهرکه بشما فحش دهد و جفا رساند ، دعای خیر نمائید !

گرچه نسبت بآنها همانطورکه درسابق گفته‌شده ممکن‌است گفته شودکه: عکس‌العمل‌رفتارخرابکارانهٔ یهود، موجب آنهمه شکنجه‌ها وآزارهای غیرانسانی نسبت بآنها شده است ، امّا بطوریکه دربحثهای‌آینده خواهیم دید : این مبشران صلح وبشردوستی نسبت بهمهٔ افراد ، حتی نسبت بکسانیکه با آنها برادرانه و روی اصول انسانی رفتار کرده‌اند ، این چنین خشونت آمیز و غیر انسانی رفتار نموده ، برای کوچکترین بهانه‌ای دست باقدامات وحشیانه و کشتارهای ظالمانه نسبت بآنها زده‌اند !



محاکم تفتیش عقائد !

ارباب کلیسا وپدران روحانی ازقرن سیزدهم ببعد ، برای تحکیم مبانی مذهبی، و بخاطر استقرار قدرت و سلطهٔ خویش ، محاکمی سرّی ، بمنظور تفتیش عقائد ، مردم در سراسر اروپای مسیحی و اسپانیا پدید آوردند !

در این محاکم ، کسانیکه متهم بکفر و الحاد بودند ، و یا افکار و آراء علمی جدیدی که در کتب مذهبی آنها سابقه نداشته ابراز میکردند ، وسیلهٔ قضات متعصّب مسیحی ، مورد بازجوئی دقیق ، قرار گرفته مجازاتهای غیر انسانی و شکنجه هـای ظالمانه میشدند !

در این محاکم ، برخلاف تمام اصول انسانی ، تنها اتهام را برای مجرم بودن و محکومیّت افراد ، کافی میشمردند !

هرگاه کسی متهم میشدکه غیر از آئین مسیح ، پیروی میکند ؛ و یادارای عقائد

و نظراتی است که بانظرات ارباب کلیسا مطابقت ندارد ، چنین شخصی را در دادگاه سرّی احضارمیکردند ، اگر بدون دفاع ، اقرار بگناه خود میکرد ، مجازات سبکتری برای او در نظر میگرفتند ، ولی چنانچه از اعتراف بگناه خود داری میکرد ، پس‌از از زجر و شکنجه های زیاد ، اورا زنده زنده در آتش ، می‌سوزاندند و خاکسترش را بباد فنا میدادند ، اما اگر درآخر کار ازگناه خود پشیمان شده ندامت حاصل میکرد ، براو ترحم بیشتری مینمودند ، یعنی‌اول اورا خفه‌میکردند ، آنگاه جسد بیجانش را طعمهٔ آتش ، می‌ساختند !

گاهی هم افراد مرده متهم به بیدینی والحاد میشدند ، در اینصورت ، صندوق استخوان آنان را درمحکمه حاضر ، و باتشریفات خاصی آنان را محاکمه میکردند، و اموالشان را به کلیسا اختصاص ، میدادند !!

« **ویل دورانت** » در کتاب تاریخ تمدن خود ، در بارهٔ خصوصیات محاکم تفتیش ، چنین ، مینویسد : « محکمهٔ تفتیش عقائد ، قوانین و آئین داد رسی ای خاص بخودداشت ، پیش‌ازآنکه دیوان محاکمات‌آن ، درشهری تشکیل شود ، از فراز منابر کلیساها « **فرمان ایمان !** » را بگوش میرسانید و از آنها میخواست که هرکدام از ملحد و بی دین و بدعت گذاری سراغ دارند ، به سمع اعضای محکمهٔ تفتیش ، برسانند ،آنها را بخبرچینی، به متهم ساختن همسایگان ، دوستان ، و خویشاوندان، تحریص وتشویق ، میکردند !

به خبر چینان ، قول راز پوشی کامل و حمایت داده می‌شد ، **و آن کس که ملحدی را می‌شناخت و رسوا نمی‌ساخت ، یا در خانهٔ خویش ، پنهان می‌داشت ، به لعن و تکفیر و نفرین ، گرفتار ، می‌گشت !**

اگر یهودیی هنوز امید آمدن مسیح دیگری درسر می‌پرورانید ، اگر پیرو آئین موسوی ، پرهیز از غذارا نگهمیداشت ، اگرروزسبت‌را روز ستایش و استراحت می‌دانست ، یا برای آنروز ، جامهٔ زیرین خویش را عوض میکرد ، اگر اعیاد مقدس موسوی را بهر صورت که باشد ، جشن میگرفت ، اگر فرزندانش را ختنه میکرد ،

یا بدانها نامی عبری میداد ، یا بی آنکه نشان صلیب ، رسم کند، آنها رادعا و تبرک می نمود، اگر باحرکت دادن سر ، بجا می آورد ، یا یکي از مزامیر تورات را بی آنکه سرود تسبیح ، یا ستایش را برآن ، بیافزاید ، میخواند ، اگر هنگام مرگ ، رو بدیوار میکرد ، اینها و اعمال دیگری از این قبیل را که مفتشان ، نشانهٔ ارتداد و الحاد پنهانی میشمارند ، می بایستی فوری . بدیوان محاکمات ، گزارش دهند .

بموجب قانونی که قانون ، یا شرط بخشایش ، نامیده میشد ، هرآنکس ، خویشتن را در مظان اتهام بیدینی و الحاد ، احساس میکرد ، می بایست بیاید و به تقصیرخویش اعتراف کند . در اینصورت اورا جریمه میکردند ، و یا بکفارهٔ گناهش به کاری وامیداشتند !

اما اگر چنین شخصی ، بیدینان و ملحدان دیگر را لو میداد ، بخشوده میشد، وگرنه می بایست ، زنده در میان آتش بسوزد !

گاهی مردگان ، متهم بهکفر والحاد ، میشدند ، آنها را نیز با تشریفات خاصی محاکمه میکردند واموال آنان‌را ضبط میکردند و وارثان آنان را از اموال اومحروم مینمودند ، کسانیکه از الحاد مردگان ، خبر میدادند ، سی تا پنجاه در صد اموال مردگان را بآنها میدادند !

طرق شکنجه در جاها و زمانهای مختلف ، متفاوت بود ، گاه میشد که دست متهم را به پشتش می بستند ، و سپس اورا با آنها می آویختند ، ممکن بود که او را ببندند ، چنانکه نتواند حرکت کند ، و آنگاه چندان آب در گلویش بچکانند که بخفگی افتد ، ممکن بود که طنابی چند ، براطراف بازوان و ساقهایش به بندند و چندان‌محکم کنند ، که درگوشتهای تنش فرورود و باستخوان برسد ! » (۱)

نویسندهٔ کتاب « جنگهای صلیبی » دربارهٔ مظالم دیوان تفتیش عقائد ، چنین ادامه میدهد : « برای گرفتن اقرار دستهای متهم را به پشت آورده وچنان محکم‌بسته و میفشردند که از نوك انگشتانش ، خون میچکید و آنگاه اسباب شکنجه را که از

(۱) تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۱۸ ص ۳۵۱ .

دیدن آن ، موی بر اندام بیننده راست میشد ، بکار میبردند !

متهمی همینکه چشمش به اسباب شکنجه افتاد ، فریاد کشید : اگر بخواهید حاضرم اقرار کنم که حتی عیسی را هم من کشته‌ام . متهم دیگری گفته بود : اگر محکمهٔ دیگری مرا به چنین شکنجه‌ای دچارسازد ، آنچه بشماگفته‌ام ، نزد آن انکار خواهم کرد وهرچه را آن بخواهد خواهم گفت !

اسقف‌پاریس، درسنهٔ ۱۳۰۶ به مأمورین‌شکنجهٔ دیوان خانهٔ خود، ضمن‌دستور-العملی چنین نصیحت میکرد : درغذا باید بآنها تنگ‌گرفت و جز آب و نان وخوراك مختصر چیزی نداد ، اگر اثر نکند ، آنوقت باید آنها را شکنجه داد ، لیکن باز نه فی‌الفور بلکه باید نخست ، آنها را بشکنجه و حتی بشکنجه نخست ، تهدید کرد و اسباب شکنجه را هم بآنها نشان داد و خوب اتمام حجت کرد ، در اینصورت اگر باز هم مقاومت‌کردند ، آنوقت سؤال و جواب و شکنجه جائزمیشود ، معذالك باید ابتداء خفیف باشد و رفته رفته شدت پیدا کند .

هرکس را که میخواستند : مجازات نمایند ، با زنجیری بالای آتش بدار میکشیدند ، چنانچه توبه میکرد ، به‌او ارفاق میکردند ، یعنی : قبل از سوختن خفه‌اش میکردند ، و جسد بیجانش را بآتش میافکندند ، ولی اگر توبه نمیکرد ، **زبانش را از بیخ میکندند ، و زنده در آتش میسوزانیدند !** (۱)

بسیاری از دانشمندان و روشنفکران ، در این چند قرن ، یعنی از قرن ۱۳ تا ۱۹ گرفتار دژخیمان محاکم تفتیش شده یا در میان شعله‌های آتش سوختند و یا زیر شکنجه‌های غیر انسانی مأمورین انگیزیسیون ، از هستی ساقط شدند !

آمارهائیکه ازفجایع ننگین‌محاکم تفتیش،درقرون‌وسطی‌حکایت میکند ، واقعاً وحشتناك است ، مثلاً در عهد سلطنت « سن لوئی» دادگاه تفتیش ، عقائد « شامپانی » در یکروز **یکصد و هشتاد نفر را در آتش سوزانید** و دادگاه پاریس ، در عهد

---

(۱) جنگهای صلیبی ج ۱ ص ۵۴ .

« فرانسوای اول » چهل مرتد را بآتش انداخت !

کار این دادگاه‌ها در اسپانیا از همه جا هول‌انگیزتر بود ، چنانکه دادگاه‌شهر «سویل» درزمان فلیپ دوم ، ششصد نفررا دریك جلسه محکوم بمرگ کرده و درآتش سوزانید ! » [1] .



آمار وحشتناك !

« ویل دورانت » ضمن نقل فجایع ننگین محاکم تفتیش ، و ارباب کلیسا در اسپانیا از « لورنت » دبیر کل ادارهٔ تفتیش عقائد ، نقل میکند که : « تعداد قربانیان از سال ۱۴۸۰ تا ۱۴۸۸ یعنی درمدت ۸ سال ، بالغ بر ۸۸۰۰ تن سوخته و۹۶۴۹۴ تن محکوم به مجازاتهای سنگین دیگر بوده است .

و از سال ۱۴۸۰ تا ۱۸۰۸ بالغ بر ۳۱۹۱۲ سوخته و ۲۹۱۴۵۰ تن محکوم به مجازاتهای سنگین ، تخمین زده شده است .

یك تاریخ‌گزار کاتولیك ، شماره سوخته شدگان رامیان سالهای ۱۴۸۰ و۱۵۰۴ دوهزار تن ، و از آن تاریخ تا ۱۷۵۸ نیز ، دو هزار تن دیگر میداند !

« هرناند و دوپولگار ، دبیر مخصوص ایزابلا ، تعداد سوختگان را پیش ازسال ۱۴۹۰ به ۲۰۰۰۰ تن ، تخمین میزنند !

« زوریتا » یکی ازدبیران محکمهٔ تفتیش، لاف میزد که تنها دراشبیلیه ۴۰۰۰ را بکام آتش افکنده‌اند ! [2] محاکم تفتیش ، تا اوائل قرن نوزدهم میلادی همچنان ادامه داشت و میلیونها نفر مردم بی‌گناه را تنها بجرم اینکه از فرمانها و معتقدات

(۱) تاریخ قرون وسطی ج ۲ ص ۳۲۳ ـ جنگهای صلیبی ج ۱ ص ۵۶ .

(۲) تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۱۸ ص ۳۶۰ .

ارباب کلیسا پیروی نمیکردند ، طعمهٔ مرگ قرار داد !

تا آنکه در سال ۱۸۰۸ ناپلئون ، رسماً این محاکم را در اسپانیا لغو کرد ولی درعین‌حال ، درگوشه وکنار محاکم مزبور ، دست‌باعمال انتقامی عجیبی میزد که ذکر تفصیل آن ، خود نیازمند به فرصت جدا گانه‌ای است و از عهدهٔ این کتاب ، بیرون است .



جنگهای مذهبی!

یکی دیگر از فجایع ننگین ارباب کلیسا و پیروان آئین مسیح ، این بود که گاهی پاپ ، صرفاً بخاطر تعصبهای مذهبی ومقاصد اهریمنانه ، گروهی را تکفیر میکرد و ریختن خون آنان را بر پیروان ، خود ، فرض و لازم ، میشمرد!

ولی باید توجه داشت که این فرمان ، تنها بصورت یك کشتار ساده اجراء نمیشد ، بلکه معمولاً توأم با قساوت و خرابکاریهای وحشیانه بود!

مثلاً درسال ۱۲۰۸ که پاپ اینوسان سوم ، «**آلبی ها**» را تکفیر کرد ، سیل مجاهدین ، بطرف آنها روان گردید ، و دمار از روزگار آنان در آورد!

در موقع تصرف شهر «**لاور**» که یکی از مراکز آنها بود ، «**امری**» رئیس ساخلوهای شهر را باتفاق هشتاد تن از جنگاورانش ، بخارج شهر بردند ، و قرار شد آنها را بدار بیاویزند ، لیکن چوبه‌های دار سرنگون شد ، لذا همهٔ آنها را سر بریدند ، و زن «امری» را بچاهی افکنده و چاه را از سنگ پرکردند ، و آنگاه اهالی را در میان قلعهٔ شهر گردآوردند و قلعه راآتش زدند ، بطوریکه همهٔ آنها زنده در آتش سوختند!

کشیشی که از طرف پاپ اردوها را رهبری میکرد ، در گزارش خود ، در بارهٔ فتح شهر «بزیه» که یکی از مراکز مرتدین بشمار میرفته چنین شرح میدهد : «شهر درعرض دو ساعت ، قبضه شد ، وافراد ماکه نه بمقام توجهی داشتند نه بسن ، نه مرد می‌شناختند و نه زن ، **قریب ۲۰۰۰۰ نفر راکشتند وشهر را سراسر غارت کردند و بعد طعمهٔ حریق ساختند!**»

درعهد هانری چهارم ، پادشاه فرانسه ، مجاهدین اسپانیا اهالی قصبهٔ «**دولان**» را که از طرف مقامات روحانی مرتد شناخته شده بودند ، تصرف نمودند و تمام سکنهٔ آنرا که متجاوز از چهار هزار نفر بودند ، با دست خفه نمودند!

میگویند : چندی بعد ، یکی ازقاتلین ، درمحفل انسی ، محض خنده گفته بود : ما چاره نداشتیم ، اگر عدد آنها کمتر بود طبعاً کمتر کشته میشدند !

در اثناء یکی، از جنگهای مقدس ، مجاهدین مسیحی ۲۶۰ دهقان را بعنوان ارتداد ، در تالاری جمع کرده و همه را خفه کردند !

در ایالت « ود » واقع در جنوب فرانسه سه شهر و بیست و دو دهکده مورد تکفیر قرار گرفته و بدست پیروان کلیسا ۳۰۰۰ نفر از اهالی را خفه کردند و هزارها تن را اسیر و اطفالشان را به بردگی فروختند وهمهٔ شهرها و دهکده‌ها را آتش زدند !

در نیمهٔ قرن شانزدهم ، « هانری » دوم ، برای مجازات پیروان کالون که یکی از مسیحیان آزاد یخواه و طرفدار اصلاحات کلیسا بود ، محکمه‌ای بنام « **محکمهٔ پر شور** » تأسیس کرد و در مدتی کمتر از سه سال ۵۰۰ نفر را محکوم بمرگ کرد !

«البرماله» در تاریخ خود مینویسد : «آنراکه میخواستند بسوزانند ، بازنجیری بالای آتش بدار میکشیدند و اگر متعهد میگشت که بامردم سخنی نگوید ، ممکن بود با او مدارا نمایند یعنی : او را زنده آتش نزنند و پیش از سوختن خفه کنند !

اگر محکوم ، چنین شرطی را بگردن نمیگرفت ، جلاد اول زبانش را میبرید و بعد او را زنده در آتش می‌سوزانید ! » در یك واقعهٔ دیگر ، بدستور « **مارتین لوتر** » رهبر پروتستان های آلمانی ، بالغ بر ۲۸۰۰۰ نفربدست پیروان متعصب وی خفه شدند !

در عهد شارلمانی که مورخان اروپائی آنرا عهد تطور نامیده‌اند ، ۴۵۰۰ نفر از مشرکین ساکس را در میدان « وردن » بقطار کشیده و همه را تا نفر آخر ، سر بریدند ! [۱].



(۱) برای اطلاع بیشتر مراجعه شود بکتابهای : تاریخ عمومی آلبرماله ج ـ ۱ ـ تاریخ قرون جدید ـ قرون وسطی ج ۱ ـ ۲ ـ تاریخ جنگهای صلیبی ج۱ ـ تاریخ تمدن ویل دورانت ج۱۹ـ۱۸

خون ریزی میان مسیحیان !

اعمال وحشیانه و رفتار ظالمانه‌ای‌که ارباب کلیسا ومسیحیان ، نسبت به پیروان آئینهای دیگر ، انجام داده‌اند ، گواه خوبی بر نبودن **« آزادی مذهبی »** در این آئین است ، اما باید توجه داشت که اینگونه سختگیریها و جدال و خون ریزیها اختصاص به پیروان آئینهای دیگر و ملحدان و نوکیشان ، نداشته بلکه شامل حال افراد مسیحی نیز بوده است !

سختگیری های فوق العاده و توان فرسای کلیسا نسبت بمردم ، فروش **« آمرزشنامه »** از ناحیهٔ پاپها ، وضع قوانین غیر عقلائی از قبیل تحریم ازدواج برای‌کشیشان و راهبه‌ها ، برقراری رسوم مسخره و بی‌اساس **«عشاء ربانی »** اختصاص دادن تفسیر و تعبیر کتاب مقدس ، به پدران روحانی ، قرار دادن مالیاتهای سنگین و کمر شکن ، بر مردم بنفع کلیسا و صدها نظائر اینگونه کارهای دور از حقیقت و ظالمانه موجب گردیدکه گروهی از روشنفکران مسیحی مانند : **لوتر، زوینگلی، ژان کالون ، و یکلیف ،** علیه ارباب کلیسا قیام کرده اعمال نادرست و روشهای ناپسند آنان را سخت ، مورد انتقاد قرار دهند .

از آنجا که مردم زجر کشیدهٔ مسیحی نیز خواهان رهائی از زیر یوغ تکالیف کمر شکن و سختگیریهای کلیسا بوده میخواستند اصلاحاتی در امور کلیسا و روشهای ظالمانهٔ آن صورت گیرد ، از اینجهت با پرچمداران انقلاب ، هم آواز گشته با آنان همکاری جدی آغاز نمودند .

بدیهی است که ارباب کلیسا بمنظور استقرار حکومت جائرانهٔ خویش ، و سرکوب کردن اصلاح طلبان‌جسور، آخرین تیریکه درترکش داشتند ، برای خاموش کردن این سر و صداها بسوی آزادیخواهان ، پرتاب نمودند !

در نتیجهٔ این جدال و کشمکشها ، دسته‌ها و شعبه‌های تازه‌ای در مسیحیت ،

پدید آمد و میلیونها نفر جان خود را بر سر طرفداری‌ازمرام خود ، ازدست داده‌اند !

اعمال وحشیانه و رفتار ظالمانه‌ای‌که دسته‌های مختلف مسیحی نسبت بیکدیگر انجام داده‌اند ، آنچنان غیر انسانی بوده‌که یك انسان بیطرف ، هیچگاه نمیتواند باور کند که پیروان یك آئین ، تا این اندازه هم ممکن است نسبت بیکدیگر ، مرتکب جنایت و سفاکی گردند ! !

در زمان « شارل » نهم و « کاترین دو مدیسی » کاتولیکها (پیروان کلیسا) در روز عید « **سن‌بار تلمی** » دست به قتل عام مسیحیان « پروتستانی » زدند .

در این واقعه که در ۲۲ اوت ۱۵۷۲ صورت گرفته از سپیده دم تا حوالی ظهر ، درحدود ۲۰۰۰ نفر تنها در پاریس قتل عام شدند !

این کشتار وحشیانه تا چهار روز ادامه پیدا کرد و مجموع کشته شدگان این واقعه را تا ۲۵۰۰۰ تخمین زده‌اند و میگویند : در این قتل عام ، رودخانهٔ « **سن** » **ازخون کشتگان ، سرخ‌فام گردیده و اجساد مقتولین درآن شناور گردید !**

از سال ۱۵۶۲ تا ۱۵۸۹ در فرانسه هشت جنگ وحشتناك و خونین پدید آمد و هزاران نفر کشته و میلیونها تومان خسارت به ملت فرانسه وارد شد و انگیزهٔ آن جنگها جزاختلافات مذهبی‌میان پیروان آئین‌مسیح ، نبوده‌است ولذابنام « **جنگهای مذهبی** » از آنها در کتب تاریخ یاد شده است !

« آلبرماله » بعد از نقل تفاصیل جنگهای مزبور ، مینویسد ، « **درنده خوئی که‌در جنگهای مذهبی وعلی الخصوص ، در محاربات نخستین ، ظاهرشد ، هول‌انگیز بود ودر نظر آنها آدم کشی مانند هرزه گردان امروزی کاری آسان ، تلقی میشد !** » (۱) .

در فرانسه تا اواخر قرن ۱۶ محدودیت پروتستانها از طرف کاتولیکها بجائی رسیده بود که آنها آزادی شرکت در اجتماعات وتصدی مقامات دولتی را نداشته حتی

---

(۱) تاریخ قرون جدید، ج ۱ ص ۱۷۲ .

نمیتوانستند مردگان خودرا درقبرستان کاتولیکها دفن کنند ! وتعداد تشییع کنندگان آنان نیز ، نمی‌بایست از ۳۰ نفر تجاوز کند ! و در هنگام عروسی و تعمید ، نیز بیش از ۱۲ نفر حق اجتماع ، نداشتند !

تا هانری چهارم در سیزدهم آوریل ۱۵۹۸ فرمانی صادر کرد و بموجب آن ، پروتستانها تقریباً در تمام فرانسه آزادی مذهبی یافتند و با کاتولیکها از هر حیث ، برابر شدند و میتوانستند در کارهای دولتی داخل شوند ، و همچنین ، مجاز بودند که برای شور در مصالح خویش ، انجمنهای عمومی ، تشکیل دهند و چندین سال ، نیز چند قلعه برای پناهگاه خود ، داشته باشند » [1] .

البته این جنگ و جدالها و نبودن آزادی مذهبی در اروپا بهیچوجه اختصاص به فرانسه نداشت و در سراسر کشورهای اروپائی وضع بهمین منوال بود ، مثلاً در انگلستان ، در سال ۱۶۴۸ بر اثر فساد کلیسای مسیحی قانونی از پارلمان گذشت که بر طبق آن ، هر کسیکه عقیده‌ای مخالف عقیدهٔ تثلیث ، ابراز ، میداشت ، محکوم باعدام‌میشد ، و نیز درسال ۱۶۸۸ پارلمان انگلستان ، مذهب رسمی‌کشور راپروتستان ، معرفی نمود ومقرر داشت‌که هیچ‌مسیحی کاتولیك ، حق ندارد ، درانگلستان ، بمراسم مذهبی خود ، عمل نماید .

وهم‌اکنون،جنگ وحشتناکی که‌مردم **«ایرلند»** شمالی‌را **فـــرا گرفته** ویکی ازمشکلات بین‌المللی بشمار میرود ، از اختلافات مذهبی میان کاتولیکها و پروتستانها سرچشمه میگیرد !

« محیط طباطبائی » دراین‌باره تحت عنوان « بازهم جنگهای مذهبی!»مینویسد:

« . . . اختلاف اقلیّت کاتولیك در ایرلند شمالی باهیأت حاکمه پروتستانی نشان داد که آن روح ناسازگاری کهن که میان کاتولیکها و پروتستانها وجود داشته و سرزمین ایرلند را درطی چند قرن ، عرصهٔ تاخت و تاز انگلیسهای پروتستان قرار داده بود و حتی در موقع اعلام استقلال ایرلند از الحاق ایالت «اولستر» به عذر اختلاف عقیدهٔ

---

(۱) تاریخ تمدن قرون جدید ج ۱ ص ۱۷۲ .

مذهبی به‌جمهوری ایرلند ، جلوگیری نمود ، هنوز درمیان مردم شهر «بلفاست» مرکز ایالت اولسترو پایتخت ایرلند شمالی وجود دارد .

ایستادگی پروتستانها در برابر درخواستهای اصلاحی اقلیت و شدت انعطاف ناپذیر کاتولیکها در مطالبهٔ اصلاحات اداری و اجتماعی و انتخاباتی ، از حد یك اختلاف نظر مسلکی و اجتماعی تجاوز کرده و جلوه‌گاه ظهور کینه‌های دیرینه‌ای شده است که در میان دو دستهٔ مذهبی از پیروان مسیح ، روزگاری دراز ، موجب ریختن خونهای فراوان، در اروپاشده وهمین‌ایرلند محنت‌کش‌را بدست انگلیسهای کینه‌کش، از حیز آبادانی خارج کرده بود ! . . . » (۱) .

فجایع ننگین پیروان مسیح، در جنگهای مذهبی ، بقدری دامنه‌دار وتأسف‌آور است که بررسی جزئیات آن ، از عهدهٔ این کتاب بیرون است (۲)

---

(۱) تهران مصور شمارهٔ ۱۳۵۲

(۲) برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به کتابهای ، تاریخ عمومی‌آلبرماله ـ تاریخ تمدن ویل دورانت ج ۱۸ ـ ۱۹ ـ ۲۰ ـ تاریخ جنگهای صلیبی تألیف محمد رشاد .

اعمال شرم آور مسیحیان

در

جنگهای صلیبی

از اواخر قرن یازدهم تا آخرهای قرن سیزدهم ، هشت فقرهٔ جنگ ، میان اروپائیان و مسلمانان ، در سر تصاحب بیت المقدس ، پدید آمد که بنام « **جنگهای صلیبی** » معروف گردید .

عامل اصلی این جنگهای خونین و غیر انسانی ، دشمنی و کینهٔ دیرینه‌ای بود که ارباب کلیسا و پیروان مسیح ، با اسلام و مسلمین داشتند و همواره منتظر فرصتی بودند تا ضربهٔ مهلك خود را بر پیکر اسلام و مسلمانان ، فرود آورند !

اوضاع نابسامان حکومتهای تجزیه شدهٔ اسلامی ، نبودن وحدت وهمکاری میان سلاجقه وخلفای بغداد ، وفاطمیّون مصر ، به تنگ آمدن اروپا از زندگی یکنواخت طبقاتی و حکومتهای خود کامهٔ آن سامان ، وبالاخره امید بهره‌مندی از تمدن و تنعّم کشورهای اسلامی ، زمینه را برای یك حملهٔ انتقامجویانه فراهم نمود و ارباب کلیسا و پیروان مسیح‌را برای‌یك جنگ خونین و وحشیانه ، بسوی‌کشورهای اسلامی کشانید !



آغاز جنگ ؟ !

در میان زائرینی که در سال ۱۰۹۰ وارد بیت المقدس شدند ، راهبی بود ، موسوم به « پطرس » ملقب به « **پیر ازمیت** » از اهالی « بیکاردی » فرانسه .

این راهب ،روزی‌از کلیسای«قیامة» دیدن‌کرد وبیاد فداکاریهای حضرت عیسی

افتاد وبا همین فکر ، در آنجا خوابید وپس از بیدار شدن ، ادعاکرد که در عالم رؤیا حضرت مسیح را دیده است ، او بوی چنین دستور داده است : فرزند عزیزم ، پطرس ، برخیز و نزد پیشوای مذهبی مسیحیان بیت المقدس برو و نامه‌هائی را که او خواهد نوشت ، برگیر، وبه دوستداران من برسان ، تاقبر مرا از دست این مشرکین (مسلمانان) رها سازند !

« پیر ارمیت » که میگویند : با امپراطوری روم شرقی سر و سرّی داشته ، با « **سمعان** » پیشوای مذهبی مسیحیان که او هم از عمّال امپراطوری بشمار میرفته ، تماس گرفت و جریان خواب ساختگی خود را با او در میان نهاد ، او هم نامه‌هائی برای پاپ و سلاطین اروپا نوشت ، وسیلهٔ « پیر ارمیت » فرستاد .

راهب مزبور ، نامه‌ها را گرفت و بسوی روم ، حرکت کرد . هنگامیکه نزد پاپ « اربن دوم » رسید دروغ و راستهائی از جریان مسیحیان بیت المقدس و اماکن مقدسهٔ آنان ، بعرض پاپ رسانید، آنچنان او را تحریك کردکه ازناحیهٔ او مأموریت یافت تا مردم اروپا را به جهاد علیه مسلمانان و نجات تربت عیسی تحریص و ترغیب نماید !

در همان موقعی که « پیرارمیت » با صدای نافذ ولهجهٔ ساده و بیان گرم خود ، مردم شهرهای ایتالیا و فرانسه را به جهاد علیه مسلمین ، تحریص میکرد .

پاپ ، مجمعی از روحانیان ونجیب زادگان ، درشهر « بالانس » واقع درایتالیا و سپس مجمعی دیگر در« کلرمون » واقع در فرانسه در سال ۱۰۹۵ تشکیل داد و در مجمع اخیر ، بقدری از مسلمانان ، بدگوئی و از جهاد علیه مسلمانان و نجات تربت عیسی ، سخن گفت که مردم یکباره آمادگی خودرا برای جنگ اعلام کردند .

در همان مجلس ، بناشدکه لشکر صلیب ، روز پانزدهم اوت ۱۰۹۶ که مصادف با روز صعود حضرت مسیح است بسوی قسطنطیه حرکت و از آنجا بطور دسته جمعی بسوی بیت المقدس بشتابند .

سر انجام ، قریب یك میلیون نفر از مسیحیان متعصب ، بسوی بیت المقدس

حرکت کرد ، گوئی اروپا از جاکنده شده بود ، ولی تشنگی و گرسنگی سربازان در بین راه وجنگهائیکه سلاطین سلاجقه در سر راهشان با آنان کردند ، وشیوع امراض طاعون و و با بقدری تعداد آنان را کاهش داد که وقتی در ۶ ژوئن ۱۰۹۹ یعنی پس از سه سال سپاه صلیب ، وارد بیت‌المقدس شد ، تعداد آنان ، بیش از چهل هزار نفر نبود !

سربازان مسیحی ، دراین جنگ بقدری مرتکب جنایت و آدم کشی و اعمال شرم آور شدند که حتی نویسندگان منصف مسیحی ، نتوانستند ازتقبیح فجایع ننگین آنان ، چشم پوشیده عذری برای اعمال شرم آور آنان بتراشند !

« **آلبرماله** » درتاریخ عمومی خود ، راجع به‌جنایات سپاه صلیب ،مینویسد:
« گودفروآدوبویون » فرمانده صلیب ، درگزارش خود به پاپ ، چنین تصریح میکند:
« اگر میخواهید بدانید با دشمنانیکه (مسلمانان) در بیت‌المقدس بدست ما افتادند ،چه معامله شد ، همینقدر بدانید **که‌کسان مادررواق سلیمان ودرمعبددرلجه‌ای ازخون مسلمانان ، می‌تاختند و خون تازانوی مرکب میرسید !**

تقریباً ده هزار مسلمان در معبد ، قتل عام شد وهرکس درآنجاراه میرفت ، تا بند پایش را خون میگرفت ، ازکفار (مسلمانان) هیچکس جان نبرد وحتی زن و اطفال‌خردسال را هم معاف ننمودند !

پس از کشتار ، نوبت بغارت رسید ، کسان ما چون از خونریزی سیر شدند ، بخانه ها ریختند و هرچه بدستشان افتاد ، ضبط کردند ، هرکس (چه فقیر و چه غنی بهر جا وارد میشد ، آنرا ملك طلق خود ، میدانست ، و این رسم چنان ساری بود که گوئی قانونی است که باید مو به مو رعایت شود ... ! »[۱]

« **ویل دورانت**» درتاریخ‌تمدن‌خود ، ازکسانیکه‌شاهدماجرای اسف‌انگیز جنگ صلیب بودند ، نقل میکند : « . . . . در کوچه ها توده‌هائی از کله و دست و پاهای مقتولین ، دیده میشد ، هرطرف انسان ، مرکب راهی میکرد ، در میان اجساد

---

(۱) تاریخ قرون وسطی ج۲ ص ۲۵۷

مقتولین ولاشهٔ اسبان ، بود ، زنان راباضرب دشنه میکشتند ، ساق پای اطفال شیرخوار را گرفته به‌جبر آنها را از پستان مادرانشان ، جدا می‌ساختند و ببالای دیوارها پرتاب ، میکردند ، ویاباکوفتن آنها برستونها ، گردنشان رامی‌شکستند ، **ودرنتیجه ۷۰۰۰۰ نفر مسلمان را که درشهر مانده بودند ، بهلاکت رساندند !**

یهودیانی‌را که جان سالم بدربرده بودند ، **درکنیسه‌ای جمع کردند وزنده زنده سوزانیدند !** (۱)

« جان دیون پورت » در این باره مینویسد : « . . . . مهاجمین با شمشیر کشیده وارد شدند و کسی را **باقی‌نگذارند** ، اسلحه‌ای‌که باید حافظ و نگهبان مردان شجاع و وسیلهٔ تسلیم و انقیاد مردم جبان باشد ، در راه کشتار پیر وجوان و زن ومرد وبعبارت‌دیگر ، در راه قتل عام ، بکار برده می‌شد !

نه بر کوچك رحم میکردند ، و نه بر بزرگ ، نه بر زن و نه بر مرد ، باهمان شمشیری‌که بدن مادران را سوراخ میکردند ، کودکان را نیز باهمان نابود میکردند!

کوچه‌های بیت المقدس از تن‌های مقتولین ، پوشیده شده بود، و صدای ناله و ضجه و فریادهای یأس و نومیدی از هر خانه‌ای بلند بود »(۲)

همین نویسنده از یکی از نویسندگان اروپائی بنام **« کلارك »** دربارهٔ فجایع ننگین سپاه صلیب ، چنین نقل میکند : **« بطور قطع و مسلم ، جهان اخلاق ، خیر و برکتی از جنگجویان صلیبی ، ندید** ، زیرا قوای مهاجم هیچ ملتی ، در هیچ عصر و زمانی ، در هرزگی و شرارت و بی‌شرمی و شهوترانی و فسق و فجور، بیشتر از این دسته که بنام جنگ مقدس رفته بودند ، نبوده است .

جنگجویان صلیبی، مارك ابدی روی موهوم پرستی وخرافات عمومی‌گذاشتند، عنیف‌ترین و شدیدترین نمونه‌های تعصب را تشویق و ترویج کردند ، جنگ ، یك وظیفهٔ مقدسی شده بود . و بجای دعا و احسان و کارهای خیر ، قتل نفوس مسلمین و

---

(۱) تاریخ تمدن ویل دورانت ج۱۳ ص ۱۵

(۲) عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن ص ۱۳۹ - ۱۳۸

خونریزی ، کفارهٔ گناهان و خطیئات ، شناخته میشد ! » [۱] .

« رنه گروسه » مینویسد : « شهر فتح شد ، ولی متأسفانه این پیروزیها قتل عام بیرحمانه و وحشتناکی را درپی داشت ، « **قتل‌عامی که هم برخلاف سیاست و هم خلاف انسانیت بود !** » (۲) .

« گوستاولوبون » مستشرق معروف مسیحی ، در کتاب نفیس « تمدن اسلام و عرب » دربارهٔ اعمال جنایتکارانهٔ ، سپاه صلیب،چنین مینویسد : « درگذرهاومیدانهای بیت‌المقدس ، ازسرهاودستها وپاهاتل هائی تشکیل یافته ، ازروی آنها عبور میکردند مجروحین را در آتش میسوزانیدند ، ده هزار نفوسی‌که به مسجد عمر پناه برده‌بودند، تمام آنها را طعمهٔ شمشیر ، قراردادند ، در هیکل سلیمان (معبد قدیم) خون ، بقدری جاری بود که لاشه‌های مقتولین ، درآن ، غوطه ور بودند !

اعضاء جدا شده مثل دست و پا و غیره و نیز بدنهای بدون اعضاء آنقدر جمع شده و روی هم ریخته بودند که هیچ نمیشد آنها را از هم تمیزداد ، حتی سپاهیانی‌که مباشر چنین قتل عامی بودند ، از بخار خون زیاد ، فوق العاده در زحمت بودند !

مجاهدین صلیب ، باین قتل عام ابتدائی اکتفاء نکرده مجلسی تشکیل دادند ، و در آن تصمیم گرفتند که تمام سکنهٔ بیت المقدس را اعم از مسلمانان و یهود و عیسویان فرقه‌های دیگر ، همه را از دم شمشیربگذرانند ، واین قتل عام تا هشت روز ادامه داشت و بالاخره آدم زنده‌ای در این ناحیه باقی نگذاشتند .

صلیبیان ، محض تفریح و اینکه از کسالت و خستگی زحمات چند روزهٔ قتل عام ، بیرون آیند ، بیك رشته افعال شنیعه و اعمال نفرت آور ننگینی دست زدند که حتی مورخین متعصب مسیحی آنرا تقبیح کرده‌اند ! » [۳] .

---

(۱) عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن ص ۱۳۹-۱۳۸

(۲) جنگهای صلیبی از سری چه میدانم ص ۳۸

(۳) تاریخ تمدن اسلام و عرب ص ۴۱۰

همین نویسنده در مورد دیگر ، در مقام تقبیح اعمال شرم آور صلیبیان ، چنین میافزاید : « قبایح اعمال و کردار مجاهدین صلیب ، در تمام این لشکرکشیها حقیقتاً آنها را در ردیف درنده‌ترین و بیشعورترین وحشیهای روی زمین قرار داده بود...»[۱]

خوانندهٔ محترم باید توجه داشته‌باشد جنایات ووحشیگریهائیکه ازسپاه‌صلیب، بر شمردیم ، تنها مربوط بجنگ اول صلیبی بوده و گرنه جنایات و سفاکیهائیکه صلیبیان ، در جنگهای بعدی مرتکب شده‌اند ، کمتر از فجایع گذشته نبوده و بقول گوستاولون : هرگاه مورخی بخواهد تمام‌آن‌فجایع را برشتهٔ تحریر درآورد ، دیگران می‌پندارند که آن مورخ ، نظر هجو و نسبتهای ناروا دارد ، نه بیان واقعیات !

مستشرق نامبرده پس از تشریح اعمال شرم آور صلیبیان ، اضافه میکند :

« سپاه صلیب ، پایهٔ قساوت و بیرحمی وخونخواری را بجائی رسانیدکه در غیر از مذهب یهود ، نظیر آنرا بین اهل هیچ مذهب نمیتوان پیدا کرد.

درست است که قبل از زمان جنگ صلیبی هم بازار بیرحمی و بی‌انصافی مذهبی رواج زیادی داشته ولی منتهی به سفاکی و خونریزی نشده بود ، لیکن در جریان جنگهای مزبور ، ظلم و جنایت مذهبی حقیقتاً بدرجهٔ جنون ، رسیده بود !

کشیشان مسیحی تا آن حد بخونریزی عادت کرده بودند که با همه ، همان قساوت وجور را ابراز مینمودندکه ابتداء دربرابرکفار وبت پرستان، معمول‌میداشتند اینان ، در مقابل یك تقصیر مختصر و کوچکی شدیدترین عقوبتها را روا میداشتند!

فاجعهٔ قتل عام یهود و آلبیجوها و قتل عام فرقهٔ مردوده و تمام خونریزی وحشیانه‌ای‌که در این‌مدت طولانی جریان ، داشت از آثار و نتایج جنگهای صلیبی ، بشمار میآیند »[۲] .

گرچه ما فعلاً در صدد مقایسه منطق اسلام و روش زمامداران اسلامی با رفتار و آئین مسیحیّت ، درمدارای بافرقه‌های مذهبی دیگر ، نیستیم ، ولی‌نقل این دوجمله

(۱) همان مصدر ص ۴۰۷

(۲) تمدن اسلام و عرب ص ۴۲۲

را از دو نویسندهٔ مسیحی ، در اینجا ضروری میدانیم :

« جان دیون پورت » مینویسد : « وقتیکه صلاح الدین ، سلطان سوریه برای باردوم این‌شهر راپس‌گرفت ، بعداز تسلیم شدن شهر ، حتی‌یك نفر کشته نشد ، وحداکثر ترحم را نسبت باسیران مسیحی ابراز کرد »(۱) .

گوستاواوبون ، مینویسد : **« رفتارصلیبیان ، با مردم بیت‌المقدس ، بکلی مخالف با آن رفتاری بودکه عمر ، خلیفهٔ دوم ، درچند قرن‌پیش ، بانصارا و مردم آنجا نموده بود »** (۲)



(۱) عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن ص ۱۳۹

(۲) تمدن اسلام و عرب ص ۴۰۹

« فجایع ننگین مسیحیان »
در
اسپانیا و اندلس !

در زمان خلافت ولید بن عبدالملك ، ارتش اسلام ، به فرماندهی برده آزاد شده‌ای بنام « **طارق ابن زیاد** » از تنگهٔ‌ای که آفریقا و اروپا را بهم نزدیك‌میکند و از آن روز ، بنام تنگهٔ «جبل الطارق» موسوم شده وارد سر زمینهای اسپانیا گردید و کشور حاصلخیز و زیبای مزبور را که بر اثر ظلم و ندانم کاری «رودریك» آخرین پادشاه سلسلهٔ « گوتها » بویرانه‌ای تبدیل شده بود ، از چنگال جنایتکارانهٔ « گوتها » نجات بخشید .

هنگامیکه ارتش نجات بخش ۱۲ هزار نفری اسلام ، در ۱۵ رجب سال ۹۲ هجری توانست با ابتکار خاصی ، قوای دولتی اسپانیا راکه بالغ برصد هزار نفر بودند منهزم کند ، با استقبال‌گرم و پرشور مردم اسپانیا مواجه گردید .

لشکریان مسلمان ، بهر نقطه‌ای که قدم میگذاردند ، مردم آنهارا باآغوش‌باز می‌پذیرفتند و برای آنها آب و آذوقه ، فراهم میکردند ، و سنگرهای خود را یکی پس از دیگری بنفع آنان ، خالی مینمودند .

فلسفهٔ این‌عمل‌نیز ، برای‌کسانیکه ازجنایات‌وستمگریهای‌سلاطین «ویزیگوت» اطلاع درستی دارند ، بسی واضح و آشکار است .



رفتار مسلمانان با مردم اسپانیا ؟

خوب است رفتار مسلمانان را با مردم اسپانیا ازقول دکتر گوستاولوبون مسیحی

بشنویم ، او مینویسد : « رفتار مسلمانها با مردم اندلس ، همان رفتاری بودکه بااهالی مصر و شام نموده بودند ، اختیار اموال ومعابد وقوانین آنها را بخودشان واگذار کرده و نیز آنها را مختار نمودند که زیر نظر حکومت حکّام و قضات هم کیش خود ، باقی مانده مطابق شروط چندی ، سالیانه جزیه (مالیات سرانه) **بدهند که مقدار آن، درمورد** امراء ، و اشراف یك دینار (۱۵ فرانك) و در عامه نصف دینار ، بوده است ، و آن شروط هم بقدری سبك و سهل و ساده بود که مردم ، همهٔ آنها را بدون درنگ قبول نموده و جز یك عده ارباب ثروت و مالکین گردنکش ، دیگر برای مسلمین، ضرورتی باقی نماند که با آنها مقابله کنند » [۱]

او درجای دیگر از کتابش ، اضافه میکند : (مسلمین ، در طول چند قرن ، کشور اندلس را از نظر علمی و مالی بکلی منقلب نموده و آن را تاج افتخاری برسر اروپا قرار داده بودند . و این انقلاب ، نه تنها در مسائل علمی و مالی بلکه دراخلاق نیز بوده است .

آنها یکی ازخصائل ذی‌قیمت‌وعالی‌شان انسانی را به نصاری آموختند و یا کوشش داشتند که بیاموزند و آن ، همزیستی یا تساهل مذهبی نسبت به‌ادیان اجنبی بوده است .

سلوك آنها با اقوام مغلوبه تا اینقدر ملایم بوده که رؤسای اساقفه اجازه داشتند برای خود ، مجالس‌مذهبی، تشکیل دهند ، چنانکه در «اشبیلیه» درسال ۷۸۲ میلادی و در قرطبه سال ۸۵۲ میلادی ، مجالس تحقیق و بررسی مذهبی دائر کرده بودند ، از کلیساهای زیادی هم که دردورهٔ حکومت اسلامی بناشده میتوان پی‌برد که آنها دیانت اقوام مغلوبه را تا چه حد احترام ، مینمودند ؟

عدهٔ زیادی‌از نصاری داخل‌دین اسلام شدند ، درصورتیکه برای اینکارضرورتی در کار نبوده است .

در حکومت مسلمین ، نصاری و یهود ، در حقوق با مسلمین ، شریك و برابر

---

(۱) تمدن اسلام و عرب ص ۳۳۲

بوده و در دربار خلافت ، میتوانستند هرشغل و مقامی را دارا باشند » [۱]



هشت قرن بعد ؟ !

درحدود هشت قرن ، یعنی‌از سال ۹۲ هجری تا۸۹۸که‌آخرین بقایای‌حکومت اسلامی ، وسیلهٔ « **فردیناند** » پادشاه « اراگون » از بین رفت ، مسلمانها در کشور زیبای اسپانیا حکومت میکردند و دراینمدت ، براثر ابتکار و روح همزیستی مسالمت آمیز که با پیروان مذاهب دیگر داشتند ، توانستند : تمدنی پدید آورند که نه تنها در حد خود بی‌نظیر ونمونه بوده است بلکه بنابإقرار بسیاری از اندیشمندان ،جنبش فرهنگی و فکری اروپا مرهون آشنائی با تمدن بی‌نظیر مسلمین است که از دروازهٔ اندلس ، به اروپا راه یافته است .

ولی از زمانیکه آخرین پادشاه « **بنی نصر** » یعنی : « ابوعبدالله محمد بن علی» طبق تصمیم نهائی یك شورای عالی مسیحی از « **غرناطه**» تبعید گردید وکشور متمدن اسپانیا رسما بدست مسیحیان افتاد ، مملکت ، رو بویرانی و اضمحلال نهاد و فلسفهٔ آنرا نیز بایستی در نداشتن روح ابتکار حکومت و خوشرفتاری نکردنش با ساکنان مسلمان‌آن منطقه دانست !

رفتاری را که مسیحیان ، با مردم اسپانیا و مسلمین‌آن سامان ، بعداز فتح‌آنجا کردند ، کاملا عکس‌آن رفتاری بوده‌که مسلمین‌هنگام‌فتح اندلس با مردم‌آن سامان ، از خود نشان داده بودند .

گوستاولوبون ، مستشرق معروف ، چنین مینویسد : « نصاری وقتیکه آخرین پایتخت اسلامی اسپانیا یعنی غرناطه را بتصرف خود در آوردند ، تمام تساهل مذهبی یاهمدردیهائی‌را که‌اعراب،درطول‌مدت چندین قرن ، نسبت بآنها نشان ، داده بودند

---

(۱) تمدن اسلام و عرب ص ۲۴۵

یکدفعه از نظر محو ساختند و با وجود معاهدات وقرارداد های عدیده در نهایت درجهٔ قساوت و بیرحمی با ایشان سلوك ، نمودند !

در بارهٔ رفتار با آنان ، دو نظریه ابرازشد ، نظریه اول از طرف کشیشها بود که می گفتند: تمام افراد مسلمین بدون استثناء از مرد وزن وپیروجوان ، حتی اطفال نورس ، باید کشته شوند !

نظریهٔ دوم ، از طرف عوام مردم بود که از حکومت وقت خواستند مسلمانان را تماماً از مملکت خارج نمایند .

فلیپ دوم پادشاه وقت ، برای آنکه به نظریهٔ هردو دسته عمل کرده باشد ، در سال ۱۶۱۵ میلادی ، دستور داد : مسلمانان را از مملکت بیرون کنند !

ولی این فرمان تحت شرائطی بانجام رسید که در نتیجه سه ربع مسلمانان ، قبل از آنکه از اسپانیا خارج شوند ، بقتل رسیدند ! (۱)

همین نویسنده درجای دیگر از کتابش . اضافه میکند : « فردیناند ، مطابق معاهده‌ای که با مسلمین ، بسته بود ، درمذهب وزبان ، به آنها آزادی داد ، لیکن از ۱۴۹۹ میلادی بنای تعدی و جور را گذاشت و آنها را به جبر وعنف ، مسیحی مینمود وبعد به بهانه اینکه مسیحی نیستندهمه را بدیوان‌عدالت‌مقدس‌مذهبی‌که برای مجازات اشخاص مشکوك ، تشکیل یافته بود ، سپردند و محکمهٔ مزبور تا حدیکه ممکن بود آنان را درآتش سوزانید و چون این عمل بکندی پیش میرفت و صدها هزار اشخاص را سوزاندن ، کاری بس مشکل بود ، لذا شق دیگر که اخراج مسلمین از کشور بود، در نظر گرفته شد .

اسقف اعظم طلیطله که رئیس محکمهٔ مقدس فوق بوده ، رأی داد که تمام مسلمانان را با زن و بچه از دم شمشیر بگذرانند !

راهبی « بلدا » نام ازاسقف اعظم ، قدمی جلوتر گذاشت و از روی اینکه اعراب

(۱) تمدن اسلام و عرب ص ۳۳۸

مسلمان حقیقتاً مسیحی نشده‌اند ، رأی داد که تمام اعراب را بلا استشناء (مسیحی و مسلمان) بقتل برسانند !!

آنگاه دربارهٔ اخراج مسلمانان ، چنین نقل میکند : « بلدا راهب مزبور ، با نهایت مسرت و خوشی ذکر میکند که سه قسمت این جمعیّت ، در اثنای راه بقتل رسیدند و مخصوصاً در یکی از این مهاجرتها که در آن ، یکصد و چهل هزار نفر مسلمان ، بطرف آفریقا میرفتند ، یکصد هزار نفر مقتول شدند ، در ظرف چند ماهی زیاده‌از یك‌میلیون‌مسلمان‌از اندلس خارج گردیدند و مطابق تخمینی که دراین باب از « سدیلو » و اکثر مورخین بعمل آمده است ، از ابتدای فتح « فردیناند » تا زمان اخراج مسلمین از اندلس ، **سه‌میلیون ازعدهٔ رعایای کشور کاسته‌شده‌است؛** و البته بعد از یك چنین قتل‌عامی واقعهٔ « سن بارتلمی » را یکی از وقایع عادی و کوچك باید بشمار آورد و شاید تا کنون هیچیك از بیرحمترین و وحشیترین کشور گیران عالم ، دامن خـــود را بـــه چنین لکه قتل عامی نیالوده است ! »(۱)



جنایات باور نکردنی !

مسیحیان بشر دوست ! بعد از آنکه کشور اسپانیا را تصاحب کردند ، مساجد مسلمین را تبدیل به‌کلیسا نمودند ، آزادی دراقامهٔ شعائردینی را از مسلمانان ، سلب و قبرستان آنان را خراب کردند ، آنان را ازاستحمام و نظافت‌که یك امر ضروری است ، منع کرده حمامهای آنان را ویران نمودند !(۲)

آنها را مجبور میکردند : از آئین و زبان خود دست بکشند و گرنه محکوم بمرگ میشدند !

درسال ۱۴۸۱ درحدود سه هزار نفر را بحکم محکمهٔ تفتیش عقائد سوزانیدند

---

(۱) تمدن اسلام و عرب ص ۳۳۸

(۲) عظمت مسلمین در اسپانیا ص ۲۴۳

و ۱۳ هزار نفر را به مجازاتهای دیگر رسانیدند ! « کریمنس » اسقف اعظم طلیطله **کتابخانهٔ بزرگ غرناطه را که دارای ۸۰۰۰۰ جلد کتاب بوده آتش زد و همه را یکجا سوزانید :**

« جان دیون پورت » در بارهٔ جنایات شرم آور مسیحیان اسپانیا مینویسد : « کیست که بر فقدان آخرین بقایای آثار جوانمردی یعنی : سقوط امپراطوری اسلام در اسپانیا ، سوگواری نکرده باشد ؟ !

کیست که فضای سینه‌اش ، نسبت بآن ملت شجاع و سخاوتمند ، مملو از تمجید و تکریم ، نباشد ؟ !

همان ملتی که در طول هشتصد سال حکومت بر اسپانیا حتی تاریخ نویسان مخالفشان ، نتوانستند کوچکترین نمونه‌ای از ظلم و ستمگری راجع بآنها بنویسند .

کیست که از تحریکات دستگاه مسیحیت ، خجلت زده نشده باشد ؟ !

مقصود همان تحریکاتی است‌که درنتیجهٔ آن ، قوای داخلی بر اثر تعصب عنیف و ستمگریهای شیطانی ، علیه مسلمین بهیجان آمدند و چنان مظالمی مرتکب شدند ، آنهم نسبت بکسانی‌که دربارهٔ این جمعیّت یعنی اسپانیائیها آنهمه انسانیت وحمایت ، ابراز کرده بودند ؟ ![1] .

گرچه نقشه‌های خائنانه واعمال شرم‌آور مسیحیان ، حکومت چندسالهٔ مسلمین را در اسپانیا از بین برد ، ولی دود این خرابکاری در درجهٔ دوم بچشم خود اروپای مسیحی رفت زیرا طبق گفتهٔ **« اناتول فرانس » حملهٔ وحشیهای شمال اروپا بر اسپانیا و نابود کردن حکومت و دستگاه علمی اسلامی اقلا پانصد سال اروپا را از ترقیات علمی ور نسانس ، عقب انداخت ! » (۲) .**

(۱-۲) عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن ص ۱۳۳

« پیدایش فکر همزیستی مذهبی »
در
ارو پا و غرب ؟!

بطوریکه در مباحث گذشته دیدیم ، بشریت ، همواره بخاطر تعصبات مذهبی گرفتار کشمکشها ، خونریزیها ، خشونتها و وحشیگریها بوده ، پیروان هرآئینی به بهانهٔ اینکه دیگران ، از نظر عقیده و مرام با آنها مخالفند و دارای مسلك و مذهب جداگانه‌ای هستند به‌آنهاحمله برده‌کشتارهاوفجایع ننگینی‌بیارمیآوردند !

همین انگیزه سبب شدکه پادشاهان و امپراطورانی مانند« **دمیسین** » دراواخر قرن اوّل میلادی و « **دیوکلسین** » در سال ۳۰۳ میلادی و « **ذونواس** » در قرن ششم میلادی اقدامات خشونت آمیزی برای از بین بردن مسیحیان و محو کردن آثار مذهبی آنان نموده آزادی مذهبی را بطور کلی از آنان ، سلب نمایند !

ونیز ، همین عامل ، باعث‌شد : هنگامیکه مسیحیت ، بقدرت رسید ، یهودیان و مسلمین ، و چه بسا همکیشان خودرا که دربعضی از جزئیات مذهبی باآنها مخالفت داشتند ، مانند « ارتدوکس ها » و «پروتستانها» تاآنجا که میتوانستند و شرائط زمانی و مکانی اجازه میداد ، مورد شکنجه و آزار قرار داده و گاهی دست به قتل عام آنها بزنند !

جنگهای صلیبی ، کشتار بیرحمانه و شکنجه های غیر انسانی مردم اسپانیا ، کشمکشها و زد وخورد های خونین ، با « **مرتدین آلبی** » که میگفتند : «هرکس میتواند انجیل‌را بمیل‌خود، **تفسیر کند»درقرن** سیزدهم‌میلادی ، تشکیل محاکم تفتیش عقائد ، در قرون وسطی و محکوم کردن در حدود پنج میلیون نفر بمرگ ، در این محاکم ، پیدایش هشت فقره‌جنگهای‌مذهبی ، وازآنجمله واقعهٔ معروف«**سن بار تلمی**»

و صدها نظائر اینگونه اعمال شرم آور ، نیزاز همین تعصبات غلط مذهبی ارباب‌کلیسا سرچشمه گرفته است !

اینهمه فجایع ننگین که از تعصبات نادرست مذهبی ، در طول تاریخ ، پدید آمده زمینه را برای پیدایش فکر **« همزیستی مذهبی »** در اروپا و غرب ، پدید آورد ومتفکرینی مانند **« جان لاك»** و **« ژان ژاك روسو »** و **« منتسکیو »** و **«ولتر »** ازآن ، جانبداری سختی نمودند تادرسال۱۷۸۹ یعنی سال‌انقلاب کبیرفرانسه در**« اعلان حقوق بشر»** صریحا ذکر شدکه : « عقائد مردم ، حتی عقیدهٔ مذهبی‌آزاد است مگر اینکه اظهار عقائد مزبور ، موجب اختلال نظاماتی بشود که قانون ، مقرر داشته است » .

و چون این آزادی ، قدرت کلیسا را بشدت تهدید میکردو دیگر بازارپاپ‌ها وپدران‌روحانی، نمیتوانست‌آن رونق‌سابق‌راداشته باشد ، ازاین‌جهت درسال۱۸۳۲پاپ **«گریگوار شانزدهم »** طی بیانیه‌ای شدیداً آزادی نشرعقائد مذهبی را موردحمله قرارداد ، ولی دیگر کارازاین‌کارهاگذشته‌گوش مردم بدهکاراین حرفها نبود وبالاخره در سال ۱۹۴۸ تنظیم کنندگان **« اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر »** در مادهٔ هیجدهم آن ، آزادی مذهبی بمعنی نامحدود و مطلق آنرا چنین بیان کرده‌اند : « هرکس حق دارد که از آزادی فکر ، وجدان ، و مذهب ،بهره‌مندشود .این حق متضمن آزادی تغییرمذهب یاعقیده وهمچنین‌متضمن‌آزادی اظهارعقیده و ایمان ، میباشد ، و نیزشامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است . هرکس میتواند از این حقوق ، منفرداً یا مجتمعاً ، بطور خصوصی یا بطور عمومی برخوردار باشد » .

گرچه هنوز هم رهبران مسیحی در بعضی از مناطق جهان ، از تضعیف اسلام و نبرد علیه آن ، دست نکشیده تا آنجا که برایشان مقدور باشد ، از پیشرفت و نفوذ آن ، جلوگیری بعمل میآورند ! [1]

---

(۱) در این زمینه مراجعه شود بکتابهای : التبشیر و الاستعمار ـ نقشه‌های استعمار در راه مبارزه با اسلام .

ولی بطورکلی ، آزادی مذهبی ، در قانون اساسی بسیاری از کشور های جهان آمده و از اصول « حقوق بشر » و ارکان « دموکراسی غربی » بشمار میرود .

اینك وقت آن رسیده که اصل **« آزادی مذهبی »** را آنطور که اسلام ، پذیرفته است ، مورد برسی وتجزیه و تحلیل ، قراردهیم [۱]



(۱) و ما در این بحثها از سلسله مقالات دوست دانشمند و همفکر ما جناب آقای شبستری در سال نهم و دهم مجلهٔ مکتب اسلام ، نیز ، استفاده نمودهایم .

« اسلام و همزیستی مذهبی ؟ »

اگر فکر « همزیستی مذهبی » پس از گذشت قرنها وتلاش پی‌گیرمردان ازخود گذشتهٔ و متفکر ، در اروپا به مرحلهٔ عمل ، در آمده و برای آن سامان ، ارمغان تازه‌ای بشمار میرود ، برای مسلمانان، یك‌دستورکاملاً سادهٔ دینی است‌که چهارده قرن قبل ، باصراحت اعلام شده و زمامداران اسلام و آحاد مسلمین ، درتحقق بخشیدن‌آن از هیچگونه فداکاری دریغ نورزیده‌اند .

کسیکه بامتون اصیل ومدارك دست اول اسلامی وتاریخ پر از فراز و نشیب‌آن، آشنائی درستی داشته باشد ، بخوبی میداند که اسلام ، نه تنها به پیروان مذاهب آسمانی ، حق‌حیات میدهد ونسبت‌به‌آنان ،کوچکترین اهانت وتحقیررا روا نمیدارد، بلکه خود را موظف میداند که در قلمرو حکومت خویش ، از آنان ، حمایت‌کند و وسائل رفاه و آسایش آنان را بنحو شایسته‌ای فراهم سازد .

بنابر این ، روش اسلام ، در برابر ادیانیکه جنبهٔ آسمانی آنها محفوظ است و ازمنبع درستی سرچشمه گرفته‌اند (نه هر نوع عقیدهٔ خرافی و پندار غلط و آداب و رسوم کهن که از پیشینیان ، بمیراث مانده ویا دست سیاست واغراض سوء آن را پدید آورده و نام مذهب و دین ، بخود گرفته است) تنها آزادی بخشیدن و رسمیت دادن نیست ، بلکه روشی است که باید نام آنرا « حمایت و سرپرستی » گذاشت .

برای آنکه با حقیقت این امر ، آشنا شویم ، لازم است متون و مدارك دست اول اسلامی وتواریخ زندهٔ آنرا مورد مطالعه وبررسی قرار دهیم ، تا ببینیم‌که :اسلام چگونه فکر همزیستی مذهبی را در قلمرو حکومت خود ، عملی می‌سازد ؟ !



﴿ اسلام و آزادی عقیده ؟ ﴾

اسلام ، برای عملی ساختن اصل « همزیستی مذهبی » از راههای مختلفی وارد شده که ذیلا به برخی از آنها اشاره میشود :



۱ ـ اکراه و اجبار ، در اعتقادات قلبی راه ندارد .

عقائد قلبی و معتقدات مذهبی اشخاص، روی علل ومقدمات خاصی بوجودمیآید طرز ساختمان جسمی و ترکیبات بدنی ، شرائط زمانی و مکانی زندگی افراد ، نحوهٔ تغذیه و تعلیم و تربیت ، و صدها عوامل دیگر ، هرکدام به نوبهٔ خود ، در بوجود آوردن افکار و عقائد و مرامهای گوناگون ، اثرات غیر قابل انکاری دارند وبرای‌تغییر دادن ، آن ، بایستی از همان طرق طبیعی یعنی راه منطق و استدلال و تعلیم و تربیت، وارد شد ، نه اجبار و اکراه و فشار .

زیرا اکراه و اجبار نمیتواند عقائدی را که روی علل خاصی در حوزهٔ فکر انسان . پدید آمده از بین ببرد . و بعبارت دیگر طبیعت اعتقادات قلبی ، طوری است که اکراه و اجبار ، بر نمیدارد ، نهایت چیزی که از آن ، حاصل میشود ، ازدیاد روح عداوت و تقویت کمپلکسها و عقده‌ها است که در صورت از بین رفتن موانع ، خطرات جبران ناپذیر و عکس‌العملهای خطرناکی بدنبال دارد .

قرآن شریف ، در چند آیه به این حقیقت تصریح میکند :

لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی ، یعنی : در دین اکراه و اجبار نیست ، زیرا راه سعادت وکمال ، ازگمراهی وضلالت، باز شناخته شده‌است[1] .

---

(۱) سورهٔ بقره آیهٔ ۲۵۶

ولوشاء ربك لآمن من فی الارض کلهم جمیعاً افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین یعنی : اگر پروردگارت بخواهد ، همگی مردم روی زمین ، ایمان میآورند ، آیا تو برای آنکه مردم ، ایمان بیاورند ، میخواهی آنان را مجبور کنی؟[1].

خداوند ، در تعقیب همین منظور ، در آیات چندی به پیغمبرش دستور میدهد که تو برای نشان دادن راه حق از باطل ، و ارشاد خلق ، آمده‌ای نه بمنظور درفشار قرار دادن مردم و اجبار و اکراه آنان .

تووظیفه داری بمردم بگوئی : «راه است و چاه و دیدهٔ بینا و آفتاب ، تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش » اما اگر با اینحال، ازارشاد وهدایت توسر باز زدند ، دیگر بتو مربوط نیست ، غصهٔ آنان را هم مخور ، « بگذار تا بیفتند و بینند سزای خویش»

اینك بآیات زیر توجه فرمائید :

وقل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر انا اعتدنا للکافرین نارا (۲) یعنی: وبگو این حق ازپروردگارشما است هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد منکر شود که ما برای ستمکاران آتشی فراهم کرده‌ایم .

نحن اعلم بما یقولون و ما انت علیهم بجبار فذکر بالقرآن من یخاف وعید (۳) یعنی : ما بآنچه که کفار میگویند ، داناتریم ، لیکن تو نسبت بآنها جبار و در فشار قرار دهنده نیستی ، پس هرکه را که از اعلام خطر ما بترسد ، با قرآن ، پندش ده .

فذکر انما انت مذکر ، لست علیهم بمصیطر (۴) یعنی: تذکر بده ، وظیفهٔ تو تنها تذکر است ، تو بر آنها حق اکراه و اجبار نداری .

---

(۱) سورهٔ یونس آیهٔ ۹۹

(۲) سورهٔ کهف آیهٔ ۲۹

(۳) سورهٔ ق آیهٔ ۴۵

(۴) سورهٔ غاشیه آیهٔ ۲۲

و در سورهٔ انعام نیز میفرماید : « **قد جائکم بصائر من ربکم فمن ابصر فلنفسه و من عمی فعلیها و ما انا علیکم بحفیظ** یعنی : از جانب پروردگارشما شواهد ودلائلی برای یافتن‌حق بسوی شما آمده است ، پس هر که در پرتواین شواهد و دلائل ، حق را به‌بیند ، بنفع خویش دیده و هرکه از دیدن آن ، دیده بر بندد ، بزیان خود کوشیده است و من مراقب اعمال و مسئول افعال شما نیستم »[۱] .

و در سوره یونس میفرماید ، «**وان کذبوك فقل لی عملی ولکم عملکم انتم بریئون مما اعمل و انابریء مما تعملون** یعنی : اگرترا تکذیب‌کردند، بگو: عمل من‌خاص من‌است وعمل شما خاص شما است شما از عملی که من میکنم بیزارید و من نیز از اعمالی که شما میکنید ، بیزارم »[۲] .

و در سورهٔ شوری نیز میفرماید: « و برای برقراری وحدت کلمه ، دعوت کن و چنانکه فرمانت داده‌اند ، استوار باش واز هوسهایشان پیروی مکن ، و بگو بهر کتابی که خدا نازل‌کرده است ایمان دارم ، و فرمان یافته‌ام‌که میان شما عدالت کنم ،خدای یکتا پروردگار ما و پروردگار شما است ، اعمال ماخاص ما است ، و اعمال شما خاص شما است ، خصومتی میان ما و شما نیست ، خدا ما و شما را جمع خواهد کرد ، و سرانجام ، سوی او است »

اسلام هیچگاه پیروان ادیان دیگر را مجبور نمیکند که از آئین خود دست کشیده جزء پیروان اسلام ، درآیند بلکه بآنها آزادی میدهد تا در بارهٔ دین درست بیاندیشند : « **قل‌اتحاجوننا فی‌الله وهوربناوربکم‌ولنا اعمالناولکم‌اعمالکم و نحن له مخلصون؟**[۳] بگو آیا در بارهٔ خدای یکتا با ما مجادله میکنید ؟ ! او پروردگار ما و شما است ، اعمال ما خاص ما است و اعمال شما خاص شما است و ما اخلاصمندان اوئیم » .

---

(۱) سورة انعام آیهٔ ۱۰۴
(۲) سورة یونس آیهٔ ۴۱
(۳) شوری آیهٔ ۱۵
(۴) بقره آیهٔ ۱۳۹

و در سورهٔ آل عمران ، درهمین زمینه میفرماید : **فان حاجوك فقل اسلمت وجهی لله ومن اتبعن فقل للذین اوتوا الکتاب والامیین أأسلمتم فان اسلموا فقدا هتدوا و ان تولوا فانما علیك البلاغ والله بصیر بالعباد (۱)** اگر با تو محاجه کردند ، بگو من روی خود و پیروانم را بخدا تسلیم کرده‌ام و به اهل کتاب و مشرکین بگو : آیا اسلام آورده‌اید ؟ اگر اسلام آورده‌اند ، هدایت یافته‌اند ، و اگر پشت کردند ، تو بوظیفهٔ تبلیغی خود عمل کرده ، خدا بندگانش را می‌بیند .

و در سورهٔ مائده وظیفهٔ رسالت و پیامبری را اینطور خلاصه میکند : **« وما علی الرسول الاالبلاغ والله یعلم ما تبدون و ما تکتمون (۲)** وظیفهٔ پیغمبر ، جز تبلیغ وارشاد نیست ، خدا آنچه را که آشکار کنید و یا نهان دارید میداند .

و درجای دیگر میفرماید : **«واطیعوا الله واطیعوا الرسول واحذروا فان تولیتم فاعلموا انما علی رسولنا البلاغ المبین (۳)** فرمان خدا و پیغمبرش را اطاعت کنید و از نافرمانی برحذر باشید ، اگر پشت کردید ، بدانید وظیفهٔ پیغمبرما جز تبلیغ آشکار و روشن چیز دیگر نیست .

ودرسورهٔشوری نیزمیفرماید ، **«فان اعرضوا فماارسلناك علیهم حفیظا»(۴)**

اگر از تو روبرگرداندند ، ما ترا برآنها نگهبان و مسئول اعمالشان ، قرار نداده‌ایم .

باید توجه داشت که : قرآن مجید ، نمیگوید : چنانچه کفار ، گوش بحرف پیغمبر ندادند ، وظیفهٔ او اجبار واکراه آنان ، و یا اعدام و نابودی آنان است ، بلکه میگوید : وظیفهٔ او جز تبلیغ روشن وارشاد واقعی ، چیز دیگر نیست .

این نوع آیات ، درست همان روش تفتیش عقائد ، و درفشار قرار دادن پیروان

---

(۱) آل عمران آیهٔ ۲۰

(۲) مائده آیهٔ ۹۹

(۳) مائده آیهٔ ۹۲

(۴) شوری آیهٔ ۴۸

ادیان را بمنظور تغییر عقیدهٔ قلبی آنان که درمیان ارباب کلیسا وپیروان مذاهب دیگر، رواج داشته و عامل آنهمه وحشیگریها و خونریزیها گردیده است ، تقبیح میکند ، و صریحاً اعلام میدارد که این نوع فشارها هرگز نمیتوانند افکار وعقائدی را که روی علل خاصی در افراد ، پدید آمده است ، تغییر دهد .

و لذا نه پیغمبر و نه دیگر آحاد مسلمین ، حق ندارند ، این راه غلط و غیر عاقلانه را انتخاب نمایند ، وظیفهٔ آنها تنها روشن کردن حقائق و ارشاد خلق است .



۲ ـ بحث و مناظره براساس منطق و استدلال

اسلام ، در عین آنکه عقائد پیروان ادیان آسمانی را محترم می‌شمارد ، قسمتی از محتویات مذهب آنان را نادرست وغیرمنطقی میداند ولذا به پیروانش دستورمیدهد: درمقام ارشاد و هدایت آنان ، برآیند ، لیکن هنگام بحث ومناظرهٔ باآنان سعی کنند گفتارشان براساس منطق و استدلال و قانع کردن وجدان آنان ، استوار باشد ، نه‌جار و جنجال و خشونت ناشی از تعصبات بیجا .

ولاتجادلوا اهل الکتاب الابالتی هی احسن (۱) با اهل کتاب ، جز با بهترین و مؤثرترین روشها بحث و مناظره نکنید ...

ادع الی سبیل ربك بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن (۲) مردم را تنها ازراه برهان ودلیل روشن وپند ونصحیت نیکو بسوی خدایت دعوت کن ، و با آنان با نیکوترین روش ، به بحث و مناظره بپرداز .

بدیهی است بحث ومناظره‌ای‌که براساس منطق و اقناع وجدان نباشد وباارعاب و تهدید و خشونت و تعصبات نابجای دینی همراه باشد ، چنین مناظره‌ای بجای آنکه

(۱) سورهٔ عنکبوت آیهٔ ۴۶
(۲) سورهٔ نحل آیهٔ ۱۲۵

مردم رااز انحراف فکری ومذهبی نجات بخشد ، روح دشمنی وکینه توزی را زیادتر میکند و لذا اسلام این راه را برای همیشه ترك گفته است .



۳ - کلیهٔ ادیان آسمانی ، کلاسهای یك مدرسه‌اند.

اسلام ، در مقابل پیروان مذاهب دیگر که خود را « **ملت برگزیدهٔ خدا** » و بهشت و نعمتهای‌آن را مخصوص بخود میدانند ، وملتهای دیگر را بحساب نیاورده و بهیچ می‌شمارند ، معتقد است : کلیهٔ ادیان‌آسمانی کلاسهای یك مدرسه و حلقه‌های یك سلسله‌اندو آئین همهٔ آنها اسلام بوده ، برتری و برگزیدگی جز در ایمان درست و عمل صالح ، میسر نیست .

« گویند : یهودی یا نصرانی شوید ، تا هدایت‌یابید ، بگو : ماز آئین ابراهیم که آئینی معتدل و خود او نیز از مشرکان نبوده پیروی میکنم ، بگوئید : ما بخدا و آنچه‌که بما نازل شده و آنچه که بر ابراهیم واسماعیل واسحاق و یعقوب و فرزندان او نازل‌گشته و آنچه که به موسی و عیسی عطا شده وبآنچه‌که بسایرپیغمبران از طرف پروردگارشان عطا شده است ، ایمان آوردیم ، و ماميان هیچکدام از ایشان ، فرقی نمی‌گذاریم ، و در مقابل او تسلیم و مطیعیم » (۱)

و درجای دیگر تصریح میکند : « **ان الدین عند الله الاسلام و ما اختلف الذین اوتواالکتاب الامن بعد ما جائهم العلم بغیا بینهم** (۲) - دین پسندیده

---

(۱) وقالوا کونوا هودااونصاری تهتدوا قل‌بل‌ملة ابراهیم حنیفاً وماکان من‌المشرکین قولوا آمنا بالله و ما انزل الینا وما انزل الی ابراهیم و اسمعیل واسحاق ویعقوب والاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیون من ربهم‌لانفرق بین احد منهم ونحن له مسلمون (سورهٔ بقره آیهٔ ۱۳۵) .

(۲) آل عمران آیهٔ ۱۹ .

نزد خدا اسلام‌است ، اهل‌کتاب ، دربارهٔ دین‌واقعی اختلاف نکردند ، مگر از روی دانش و ستم بر یکدیگر .

این دوآیه بخوبی تصریح میکند که دین واقعی در جمیع دورانهایکی وموسوم باسلام‌بوده است . این اختلافات وادعای برگزیدگی قومی بر قومی دیگر ، فقط روی اغراض سوءوهوسهای شیطانی پدید آمده و از درجهٔ اعتبار ساقط است .

اسلام ، در تأیید همین حقیقت ، افکار غرور آمیز و عقائد ناشی از تعصب ملت یهود و نصاری را که معتقد بودند : تنها خود آنها ملت برگزیدهٔ خداوندند و با مقام الهی رابطهٔ غیر قابل زوال ، دارند ، و پیروان مذاهب دیگر ، محکوم به تبعیّت از آنان و تسلیم در برابر آنانند . شدیداً مورد انتقاد قرار میدهد و تصریح میکند که : اسلام طرفدار اسم بی مسمیٰ نیست ، اسلام خود-را با اسم **«یهودی» و« نصرانی» و « صابئی ، » و« مجوس » و « اسلام »** دلخوش نمیکند ، او طرفدار واقعیت‌است حقیقت دینداری هم ، جز درسایهٔ ایمان درست نسبت بخدا وروز قیامت وعمل‌شایسته پیدا نمیشود .

« یهود و نصارا گفتند : ما پسران خدا و دوستان برگزیدهٔ او هستیم ! (ای پیامبر) بگو : اگر چنین استٔ پس چرا خدا بخاطر گناهانتان ، شما را عذاب میکند، شما دوملت هم ، مانند دیگران ، افرادی از انسانهای مخلوق هستید خداوند آنکه‌را بخواهد می‌بخشد و آنرا که بخواهد عذاب میکند سلطنت مطلق آسمانها و زمین و آنچه درآنهاست، مخصوص خدا است ، بازگشت همهٔ موجودات ، بسوی اواست »[1]

و در سورهٔ بقره ، در مقام رد عقائد خرافی یهود و نصاری چنین میگوید: گفتند هیچکس بجز یهودیان و مسیحیان ، در بهشت الهی وارد نمیشود ؛ این پندارها و

---

(۱) وقالت الیهود والنصاری نحن ابناء الله و احبائه قل فلم یعذبکم بذنوبکم بل انتم بشر ممن خلق ، یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و لله ملك السموات و الارض و ما بینهما و الیه المصیر (سورهٔ مائده آیهٔ ۱۸)

ساخته های فکر آنان است ، (ای پیامبر) بگو : دلیل و برهانتان را براین سخن ، بیاورید ، اگر راست میگوئید ، آری هرآنکه با سراسر وجود خود ، در برابر خدا تسلیم شود ونیکوکارباشد ، پاداش نیک او درپیشگاه پروردگاراست ، اینان ، هیچگونه ترسی ندارند ، وهیچ اندوهی برایشان نیست » [(۱)]

و در بارهٔ اینکه اسلام ، تنها طرفدار اسم نیست بلکه طرفدارواقعیت استچنین میگوید : **ان الذین آمنوا والذین هادوا والنصاری و الصابئین من آمن بالله و الیوم الاخر و عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم ولا هم یحزنون** -کسانیکه باین دیانت گرویده‌اند ، (مسلمان شده‌اند) و کسانیکه یهودی و نصرانی و صابئی شده‌اند ، هرکدام که ایمان بخدا و روز قیامت آورده وعمل صالحی انجام داده‌اند ، مزد ایشان نزد پروردگارشان ، محفوظ است ، اینان هیچگونه ترسی ندارند ، و هیچ اندوهی بر ایشان نیست » [(۲)] .

پر واضح است که این طرز فکر ، تعصبات سیاه مذهبی و حس برتری جوئی غلط پیروان مذاهب را نسبت بیکدیگر ، از بین میبرد و روح همزیستی مسالمت آمیز را درپیروان ادیان ، پدیدمیآوردو آنان رابجای تفاخرات بیجاوداشتن افکارغرورآمیز ، به واقعیت ایمان بخدا و روز جزا و رفتار شایسته که تمام پیغمبران ، مردم را بدان دعوت مینمودند ، ترغیب و تحریص مینماید [(۳)] .

---

(۱) وقالوا لن یدخل الجنة الامن کان هوداً او نصاری تلك امانیهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین بلی من اسلم وجهه لله و هومحسن فله اجره عند ربه و لاخوف علیهم ولاهم یحزنون (سوره بقره آیات ۱۱۲ - ۱۱۱) .

(۲) سورهٔ بقره آیهٔ ۶۲ .

(۳) برخی پنداشته‌اندکه آیه فوق و نظائرش ، اعمال پیروان مذاهب دیگر را صحیح میداند و معتقد است : یهود ، نصاری ، مجوس ، صابئی و . . . در صورتیکه بخدا وقیامت مؤمن ، و باعمال نیکو و شایسته عامل باشند ، رستگار خواهند بود !

ولی طبق بیان بالا این نوع آیات ، در پاسخ افکار غرور آمیز یهود و نصاری است ←

۴ - زندگی بر اساس نیکی و عدالت

اسلام ، صرفنظر ازراههای گذشته که درس همزیستی مسالمت آمیز را به پیروان خود می آموخت ، در موضوع چگونگی روابط و رفتار مسلمانان ، با توده های غیر مسلمان ، تصریح میکند که : نه تنها نباید با نظر بغض و کینه و دشمنی به پیروان مذاهب دیگر ، نگریست ، بلکه باید آنها را مورد احسان و محبت قرار داد : **« لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین ولم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین انما ینهاکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین واخرجوکم من دیارکم و ظاهروا علی اخراجکم** خداوند شما را از نیکی و احسان بافراد غیر مسلمانیکه در امر دین . با شما نجنگیده و از سرزمینتان بیرونتان ، نکرده اند ، منع نمی کند ، خدا انصاف گران را دوست میدارد خدا تنها از دوستی با کسانی منع میکند که بخاطر دینتان ، با شما جنگیده اند وشما را از سرزمینتان بیرون رانده و در بیرون کردنتان ، از همدیگر ، پشتیبانی کرده اند ... »[1] .

خداوند ، در این آیات ، از احسان و عدالت ، نسبت به افراد غیر مسلمان ،

← که خود را ملت برگزیدهٔ خدا ، بهشت ونعمتهای آنرا مخصوص بخود می پنداشتند ودیگران را بحساب نمیآوردند .

قرآن میخواهد بآنان بگوید که : درپیشگاه خدا اسم خریدار ندارد ، واقعیت لازم است ، آن واقعیت عبارت از : ایمان بخدا و قیامت و انجام اعمال شایسته است . و این اصول سه گانه جز در سایهٔ دین محمد که از هر گونه تحریف و دستبرد دشمنان ، محفوظ است ، پیدا نمیشود ، خدا پرستی ، و انجام شناسی و رفتار پیروان مذاهب دیگر ، آمیختهٔ ، باشرك و انحراف است (برای فهم درست این آیه همانطور که آورده ایم مراجعه شود به تفسیر المیزان ج ۱) .

(۱) سورهٔ ممتحنه آیات ۸ - ۹

ستایش میکنند ، تنها دوستی با مردمی را منع میکنند که با مسلمانان ، سر ستیز و مخالفت دارند و این دشمنی را بصورت تجاوز آشکار و یاخیانت پنهان . ابراز میدارند .

بدیهی است که دوستی با چنین مردمی جز تیشه بریشهٔ اسلام زدن ، وبنیان این آئین مقدس را منهدم کردن ، ثمرهٔ دیگری نخواهد داشت .

و از این روهیچگاه نباید انتظار داشت که اسلام ، چنین مودتی راتصدیق نماید



گفتاری از زمامداران اسلامی

سفارشهای اکیدی از پیامبر اسلام ، و دیگر از زمامداران اسلامی ، در بارهٔ زندگی مسالمت آمیز مسلمین با پیروان مذاهب دیگر رسیده که همهٔ آنها همان روح همزیستی مذهبی راکه قرآن ، در پیروان خود دمیده است ، تأکید میکند . وماا کنون نمونه‌هائی از آن سفارشات را در اینجا میآوریم :

پیغمبر اسلام فرمود : « **من آذی ذمیاً فاناخصمه و من کنت خصمه خصمته یوم القیامة** هر کسی اهل ذمه را اذیت کند ، دشمن او خواهم بود و هر کسی « من دشمنش باشم، روز قیامت ، دشمنیم رانسبت باو آشکار خواهم نمود » [1] .

و نیز از آنحضرت نقل شده است که فرمود : « **من ظلم معاهدا و کلفه فوق طاقته فاناخصمه یوم القیامة** هرکسی بیکی از معاهدین اسلام ، ستم روا دارد و بالاتر ازطاقت او تکلیفی بر او تحمیل‌کند ، در روز قیامت من خودم ، دشمن او خواهم بود [2]

و نیز فرموده است : « **من آذی ذمیاً فقد آذانی** ـ هر کسی اهل ذمه را اذیت کند ، مرا اذیت کرده است » [3] .

(۱ - ۲ - ۳) روح الدین الاسلامی ص ۲۶۰ ـ عدالت و قضاء در اسلام ص ۵۷

و باز از آنحضرت است که فرمود : « **من قذف ذمیاً حدله یوم القیامة بسیاط من نار** ــ هر کس پیروان مذاهب دیگر را که در ذمهٔ خدا قرار دارند، تهمت بزند ، در روز قیامت با تازیانه‌های آتشین ، مجازات خواهد شد » [۱] .

و باز از آنحضرت نقل شده است که: « **من ظلم معاهداً او انتقصه حقه او کلفه فوق طاقته او اخذ منه شیئاً بغیر طیب نفس، فانا حجیجه یوم القیامة** ــ هر کسی به هم پیمانی از غیر مسلمین ، ستم کند ، یا حقش را تضییع نماید ، یا بالاتر از طاقتش تکلیفی بر او تحمیل کند ، یا چیزی بدون رضایتش ازاو بگیرد ، من درروز قیامت با او محاجه خواهم کرد » [۲] .

علی علیه‌السلام ، درضمن فرمانیکه به مالك اشتر استاندارش در مصر ، صادرفرمود در بارهٔ مردم آن سامان که در حدود پانزده میلیونشان مسیحی و غیر مسلمان بودند ، چنین تصریح میکند : « **و لا تکونن علیهم سبعا ضاریا تغتنم اکلهم فانهم صنفان: اما اخ لك فی الدین او نظیر لك فی الخلق فاعطهم من عفوك و صفحك مثل الذی تحب ان یعطیك الله من عفوه وصفحه** ــ نسبت بمردم قلمرو حکومت خود ، همچون درنده‌ای خونخوار مباش که خوردن ایشان را غنیمت شماری زیرا آنان دو دسته‌اند : یا برادر دینی تواند ، ویا در آفرینش همانند تو ، بنابر این از عفو و گذشت خود ، آنچنان ، آنان را بهرمند ساز که دوست داری خدا از عفو و اغماض خود ، به تو ارزانی دارد » [۳] .



---

(۱) روح الدین الاسلامی ص ۲۶۰ ـ عدالت و قضاء در اسلام ص ۵۷

(۲) التعصب و التسامح بین المسیحیة و الاسلام ص ۴۱ .

(۳) نهج البلاغه محمد عبده ج ۳ ص ۹۴ .

آزادی در اجرای مراسم مذهبی :

عهد نامه‌هائیکه پیامبراکرم و دیگر از زمامداران اسلامی ، با پیروان مذاهب دیگر ، بسته‌اند ، درآنها بآزادی عقیده وآزادی مراسم مذهبی و داشتن معابد وتعمیر و ترمیم آن . تصریح شده است .

عهد نامه‌ای که پیغمبر اسلام ، در سال دوم هجرت ، برای مسیحیان سر زمین سینا بخط علی بن ابیطالب ، نوشته است ، همزیستی مذهبی در آن ، بشکل کاملاً روشنی بچشم میخورد « ... من عهد میکنم : کشیش و راهب آنان را تغییر ندهم و اشخاص تارك دنیا را از صومعه نرانم و مسافر را از سفر ، باز ندارم ، و نمازخانه‌ها و خانه‌های آنان راخراب نکنم، وچیزی ازکلیساهای آنان ، برای ساختمان مسجدها نیاورم ، و هر کس از مسلمانان ، چنین کند ، پیمان خدا را شکسته است ...

به هیچکس از آنان ،نباید، زور گفته شود ، و باید با مدارا با آنان ، رفتار شود و آزاری بآنها نرسد ، و هرجا باشند ، معزز و محترم خواهند بود ...

اگر کلیساهای آنان ، محتاج ترمیم باشد ، مسلمانان ، باید به آنان ، کمك کنند ، و مسیحیان ، در اعمال مذهبی خود ، کاملاً آزادند ... »[۱]

و نیز عهد نامه‌ای که پیغمبر اسلام ، بانصارای نجران ، بسته است ، آزادی مذهبی آنان را چنین‌تضمین میکنند : « ... هیچ‌کشیش ، یا زاهدی ازکلیسا یاحومه‌اش اخراج نخواهد شد ، هیچگونه تحمیل و یا تحقیری بر آنها نخواهد شد ، و همچنین اراضی‌آنها بوسیلهٔ لشکریان ما اشغال نخواهد شد ،آنهائیکه درخواست عدالت کنند بآنها اعطا خواهد شد ... »[۲]



(۱) تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ج ۴ ص ۱۲۰ .

(۲) فتوح البلدان بلاذری ص ۶۵

عهدنامهٔ خلیفهٔ دوم بامردم « ایلیاء »

پیمانیکه خلیفهٔ دوم، با مردم ایلیاء «بیت المقدس» بسته است ، باصل‌همزیستی مذهبی ، اینطور تصریح میکند : « بسم الله الرحمن‌الرحیم » .

این امانی است که بندهٔ خدا عمر ، زمامدار مسلمانها ، بمردم « ایلیاء » داده است : او ایشان را برجان و مال وکنیسه‌ها وصلیب‌هاشان ، به بیماران وتندرستانشان و بسایر ملتهاشان ، و دیانتهاشان امان داده است ، و بموجب آن کنیسه‌هاشان‌اشغال نخواهد شد ، و ویران نخواهد گشت ، و چیزی از آن کنائس و اطراف آن ، و از صلیب‌ها و اموال مردم ،گرفته نخواهد شد . واز جهت دین و عقیده اکراه وفشاری وارد نخواهد گشت ، و بکسی زیانی وارد نخواهد شد ، و احدی از یهود ، با مردم ایلیا هم مسکن نخواهد شد ، و در برابر این پیمان ، مردم ایلیا مانند افراد دیگر شهرها باید جزیه بپردازند ، وروميان و دزدان را از آنجا بیرون کنند ، پس هریك از ایشان که از شهر بیرون روند ، بر جان ومال‌خود ، ایمن خواهند بود ، تا بمأمن خرد برسند ، و هرکس در شهر بماند در امان خواهد بود ، و باید همان جزیهٔ مقرر را به پردازد .

و هرکس از مردم ایلیاکه بخواهد با رومیان برود و مال و صلیب خود را ببرد، بر جان و مال و صلیب خود ایمن خواهد بود ، تا بمأمن خود برسد ، هرکه بخواهد بارومیان‌برود ، وهرکه بخواهد بوطن واهل خود بازگردد ، زیراتازمان‌دروفرانرسد ، چیزی از ایشان گرفته نخواهد شد .

آنچه که در این پیمان آمده ، مورد تعهد خدا و پیامبرش و خلفاء و مؤمنین است ... » (۱)



(۱) تاریخ طبری ج۵ ص ۲۴۰۶ فرهنگ قصص قرآن ص ۴۸

همین تعالیم اولیهٔ اسلامی بود که به پیروان مذاهب دیگر، اجازه میداد : در سرزمینهای اسلامی مانند دیگر آحاد ملت، زندگی‌کرده از سماحت وگذشت حکومت اسلامی بهره‌مندگردند.

این تعالیم زنده و جاویدان، نه تنها به پیروان مذاهب دیگر، حق حیات میدهد، بلکه بآنها اجازه میدهد : مراسم مذهبی و شعائر دینی خود را حفظ کرده مقررات مذهبی خود را بکار بندند.

طبق این‌تعالیم‌آسمانی، پیروان مذاهب دیگر (**اهل ذمه**) حق‌دارند درکشور اسلامی از « **آزادی مذهبی** » بمعنی واقع کلمه بهرمند گردند، کسی حق ندارد کنائس و معابد آنان را خراب کند، صلیب هایشان را نابود سازد.

آنها حق دارند : مرافعاتشان را در محاکم خود ویا محاکم اسلامی حل کنند، باآنکه شراب و گوشت خوك در اسلام، حرام است، آنها میتوانند : طبق تعلیمات مذهبیشان، ازآنها استفاده کنند، در اعیاد ومراسم مذهبی مخصوص بخود، از حضور درمحضرقضا ومحاکم اسلامی معافند.

جرجی زیدان، در این باره مینویسد : « مسلمانان صدر اسلام. هرجا را که میگشودند، باشغال نظامی قناعت مینمودند، و متعرض دین و اخلاق و عادات ورسوم مسیحیان، نمیگشتند و آنان را در امور داخلی و اوضاع و احوال شخصی و امور قضائی آزاد میگذاردند، و حق سیادت دینی قسطنطنیه را برمسیحیان شام، می‌پذیرفتند ... » (۱)

و در جای دیگر، اضافه میکند : « ... خلفا، مقید بودند که مسیحیان، در عقیدهٔ دینی خود ثابت بمانند، **و هیچگاه کسی را مجبور به مسلمان شدن، نمیکردند** و در جشنهای مذهبی مثل عید میلاد مسیح، و عید « شعانین » با آنان شرکت مینمودندومثل سایر همکیشان خود، باآنان، بگردش وتفریح، می‌پرداختند.

این آزادی ومدارا منحصر بعراق وشام، نبود، مسلمانان مصر، اعیادمسیحیان

---

(۱) تاریخ تمدن اسلام ج ۴ ص ۱۲۸

را مانندخودمسیحیان ، جشن میگرفتند ، وخلفای فاطمی درروزعید میلاد مسیح وعید خاج شویان ، بمردم جایزه وهدیه میدادند ، وهمهٔ مردم مصر آن عیدها را باهم‌جشن میگرفتند .

واگردولت ، بیمارستان و یا مدرسه‌ای دایرمیکرد ، ذمیان‌ومسلمانان بطور متساوی ، از آن استفاده میکردند ...

در دوره تمدن اسلام ، هیچیك ازملل اقلیت ، در فشار نبودند ، و حتی درزمان امویان‌که‌آنقدربغیرعرب برای تحصیل پول‌سخت میگرفتند ،بذمیان آزار نمیدادند»(۱)



نمونه هائی از رفتار مسلمین ، با پیروان مذاهب دیگر ؟

با آنکه یهودیان و مسیحیان ، در آغاز اسلام ، آنهمه کارشکنی و خرابکاری علیه پیامبر اسلام ، کرده بودند ، ولی هنگامیکه او پیروز گردید و بر اوضاع مسلط شد ، آنان را مورد بخشش و لطف عمیم خود قرار داد ، و با آنان رفتاری انسانی و برادرانه نمود ، مهمانیهای آنان را می‌پذیرفت ، مردگانشان را تشییع میکرد ، مریضانشان را عیادت مینمود ، باآنها دید وبازدید میکرد ، بآنها ، فوق العاده احترام مینمود ، تا جائیکه نقل شده هنگامیکه نصارای نجران . پیش او آمدند ، عبایش را برای آنان فرش کرد و از آنان ، در خواست کردکه روی عبایش بنشینند !

از اهل کتاب قرض میگرفت و متاعی از خود پیش آنان ، بگرو میگذاشت . مورخان نوشته‌اند : هنگامیکه پیامبر اسلام ، از دنیا میرفت ، زرهش پیش یکمرد یهودی بگرو بود (۲)

« **مارون بك عبود مسیحی** »استاد دانشگاه‌عالیهٔ بیروت ، دراشعار معروفش

(۱) تاریخ تمدن‌اسلام ص ۱۷۴

(۲) روح الدین الاسلامی ص ۲۶۲

به‌همین حقیقت تصریح میکند :

یا من یموت و درعه مرهونة * قددست مجد الاصفر الرنان (۱)

گرچه ممکن بود پیامبر اکرم ، مبلغ مورد احتیاجش را از صحابه و یارانش ، قرض‌کند ولی او اینکار را بعنوان تعلیم بیارانش‌واینکه اهل‌کتاب هم‌مانندیگرآحاد ملتند ، انجام داد .

جابر بن عبدالله میگوید : جنازه‌ای را از کنار ما عبور میدادند ، پیامبراسلام بعنوان احترام برخاست ، ما نیز برخاستیم آنگاه بحضرت عرض کردیم : یا رسول‌الله مگر این جنازهٔ یکمرد یهودی نبود ؟! حضرت فرمود : چرا مگر یهودی انسان نیست؟ من بخاطراحترام بانسانیت برخاستم ، شماهم‌هرگاه‌جنازه‌ای دیدید، واومربوط بهر آئینی باشد ، بآن احترام کنید» (۲)

به پیروی از رفتار مسالمت آمیز پیامبر اکرم ، دیگر از زمامداران اسلامی و مسلمین نیز با اهل کتاب و پیروان مذاهب دیگر ، رفتاری انسانی‌وبرادرانه داشته‌اند ، یهودی و مسیحی و مسلمان ، در کنار هم زندگی میکردند و هیچگونه اذیت و آزار وتوهینی بیکدیگر نمیکردند ، ازهمدیگر عیادت مینمودند ، باهم داد وستد داشتند، درفقر و بیچارگی بداد یکدیگر ، میرسیدند وحقوق‌همسایگی را رعایت میکردند.

یکی ازغلامان ابن‌عباس ـ صحابی‌معروف ـ میگوید روزی‌گوسپندی سر بریدیم ابن عباس بمن‌گفت : همسایهٔ یهودی مارا فراموش مکن و سهمی اورا بده . اوچندبار این جمله را تکرار کرد و سفارش اورا داد ! من باو گفتم : چقدر سفارش میدهی ، با آنکه او یهودی است ؟! او در جواب گفت : پیغمبر اسلام ، آنقدر در حق همسایه بما سفارش کرده که بیم داشتیم اورا جزء ورثه قرار دهد !

---

(۱) ای کسیکه مردی ، زرهت در گرو دیگران بود ، از این راه عظمت سیم و زر را پامال کردی

(۲) اسلام و صلح جهانی ص ۲۵۰ نقل از صحیح بخاری .

« عفیف عبدالفتاح طباره » بعداز نقل این حدیث ، اضافه میکند : « از این روایت فهمیده میشود که ابن عبّاس درهمسایکی خانواده‌ای یهودی بسر میبرده ، و بخاطر همسایکی اهتمام در دادن هدایا بآن ، مانند دیکر همسایکان داشته است ، و معنی این کار این است که اسلام ، در اصول اخلاقی و اجتماعی ، بین مسلمان وغیر مسلمان،فرق‌نمیکذارد ، تمام مردم دربرابراویکسانند ، ولذا پیامبر اکرم فرموده‌است **« پیروان مذاهب دیگر را مشمول عنایات مالی خود قرار دهید »** (۱)

روی همین تعالیم عالیهٔ اسلامی بوده هنکامیکه علی ابن ابیطالب از راهی عبور میکرد وپیرمرد تهیدست ناتوانی را دید،که دست سئوال ، بسوی مردم درازکرده است ، پرسید : این پیرمرد کیست ؟ گفتند : او یکنفر مسیحی است ، علی درحالیکه سخت ناراحت بنظر میرسید ، فرمود : **« استعملتموه حتی اذاکبر و عجز ، منعتموه ، انفقوا علیه من بیت المال »** تازمانیکه‌قدرت داشت، ازاو کارکشیدید، حال که پیرو ناتوان شده است ، کاری باو ندارید ؟ ! زندگی ومعاش اورا از بیت‌المال تأمین‌کنید » (۲)

بطوریکه ملاحظه میفرمائید : علی علیه‌السلام ، پیروان مذاهب دیکررانه تنها در عقیدهٔ خود ، آزاد میگذارد بلکه مانند دیکر از آحاد مسلمین ، برای آنها حق **« باز نشستگی »** قائل است .

« سید قطب » متفکر بزرگ اسلامی ، نظیرهمین داستان را دربارهٔ خلیفهٔدوم و یکفرد یهودی ، بشرح زیر نقل میکند :

عمر ، پیر مرد پریشان حالی را دید که دم دربها ، بکدائی مشغول است ، از او احوال گرفت ، معلوم شد که او یهودی است ، عمر باو گفت : چه چیز ترا باین کار وادار کرده است ؟ او گفت : « جزیه دادن ، نیازمندی و پیری » عمر دست او را

(۱) روح الدین الاسلامی ص ۲۶۲

(۲) وسائل الشیعه ج ۱۱ باب ان نفقة النصرانی اذا کبر و عجز عن الکسب من بیت المال ص ۴۹

... دستور داد : « مراعات حال اینمرد و
... قسم بخدا اگر در حال جوانی از آنها سود ببریم و در
هنگام پیری آنها را رها کنیم ، رعایت انصاف و عدالت نکرده‌ایم » آنگاه
اضافه کرد : قرآن میفرماید : **« انما الصدقات للفقراء و المساکین »** صدقات مال
فقرا ، و درماندگان است و این مرد نیز از درماندگان اهل کتاب است (۱) .

امام صادق ، در یکی از مسافرتها مردی را مشاهده کرد که در گوشه‌ای افتاده
و وامانده است ، امام بیار همسفرش فرمود : گمان میکنم: این مرد تشنه باشد ، او را
سیراب کن ، وی ببالین آن مرد آمد ولی ناگهان برگشت ، حضرت فرمود : سیرابش
کردی ؟ پاسخ داد : نه ! این مرد یهودی است و من بحال او آگاهم !

امام از شنیدن این سخن ، حالش دگرگون شد و بحالت تغیر و خشم فرمود :
باشد ، مگر انسان نیست ؟ ! (۲)

از شکایت مردی یهودی در زمان خلافت عمر از علی بن ابیطالب ، و همچنین
شکایت آنحضرت از مردی مسیحی پیش شریح میتوان موقعیت پیروان مذاهب دیگر
را در کشور اسلامی بدست آورد .

همین رفتار انسانی مسلمین ، با پیروان مذاهب دیگر ، باعث شد که آنان ، در
کشور اسلامی ، شخصیت علمی و فرهنگی و اجتماعی و مذهبی خود را حفظ کرده ،
از همه گونه آزادیهای مشروع ، بهره‌مند، باشند ، و بزندگی خود ادامه دهند .

در قرن چهارم هجری ، تنها در شهر « حلّه » ده هزار یهودی و در شهر قاهره
هفت هزار و دربندر اسکندریه سه هزار یهودی، زندگی میکرد .

تنها در زمان عمر ، در سر زمینهای اسلامی ، بجز زنان و اطفال و پیر مردان
مسیحی ، تعداد پانصد هزار مسیحی زندگی میکرد ، و در مصر ۱۵ میلیون مسیحی در
کمال آرامش و امنیت ، تحت حکومت اسلامی بودند (۳) .

---

(۱) اسلام و صلح جهانی ص ۲۵۱
(۲-۳) اسلام و همزیستی مسالمت آمیز .

«مشاغل و نفوذ پیروان مذاهب دیگر»
در دستگاه حکومت اسلامی

در سایهٔ تعلیمات اولیهٔ اسلامی ، کار همزیستی مذهبی با بیگانگان ، در کشور اسلامی بالا گرفت ، بسیاری از اهل کتاب و پیروان ادیان دیگر ، توانستند : مشاغل مهمی در تشکیلات حکومتی بدست آورده ، نفوذ فوق العاده‌ای در دستگاه خلفاء ، پیدا کنند .

«الحاکم بامرالله» خلیفهٔ عباسی ، **« منصور بن سعدون »** مسیحی را وزیر خود نمود و بیشتر نویسندگان و کارگران و پزشکان در بار وی از مسیحیان بودند .

و همچنین خلیفه **« العزیزبالله »** در قاهره و **«عضدالدوله »** دربغداد ، وزیر نصرانی انتخاب نمودند و **« مأمون »** خلیفهٔ عباسی نیزدر شهر « بوره » واقع در مصر فرماندار نصرانی ، نصب کرد .

« عبدالملک » یك دانشمند مسیحی را از شهر « رها » بعنوان معلم و مربی برادرش **« عبد العزیز »** انتصاب کرد و هنگامی که عبدالعزیز والی مصر شد ، **« اثناس »** معلم ، مسیحی وی نیز بهمراه شاگردش ، بمصر رفت و با استفاده از عنوان خود ، شروع بجمع آوری ثروت ، نمود .

میگویند : تعداد غلامان وی بالغ بر چهارهزار نفر بوده وخانه و املاك زیادی تصاحب نموده و زر و نقره در نزد وی همچون سنگ ریزه محسوب میشده است .

نفوذ وی در دستگاه خلافت آنچنان بوده‌که فرزندان وی هنگام پرداخت حقوق سپاهیان ، از هر نفری یکدینار میگرفتند ، و در آن موقع ، سربازان مصر ، بالغ بر سی هزار نفر بودند !

مینویسند که این مرد مسیحی مدت بیست و یکسال ، بدین ترتیب ، در مصر ،

حکمرانی کرد و باحتکار اموال پرداخت!

خلیفه « المعزّ لدین الله » فاطمی « **عیسی بن‌نسطور** » نصرانی را بوزارت و « منشه » یهودی را به نیابت در شام، برگزید.

خلیفه « الحافظ لدین‌الله » مردی مسیحی از اهل ارمنستان را که « **بهرام** »، نام داشت، بکرسی وزارت، برگزید و اورا « تاج الدوله » لقب، داد!

« **منصور** » خلیفهٔ عباسی « **جرجیس ابن بختیشوع** » مسیحی را طبیب مخصوص دربار خلافت قرار داد و اورا برابر جان خود، دوست میداشت!

« هارون الرشید » « **جبرائیل بن بختیشوع** » مسیحی را طبیب خودساخت و آنچنان باو قرب و منزلت بخشید که میگفت: هرکه باما حاجتی داشته باشد، باید آنرا با جبرائیل، در میان بنهد، زیرا هر کاری را او از من‌خواهش‌کند انجام خواهم داد و هرچه را او از من بخواهد، خواهم بخشید.

این مرد، سالانه ۲۸۰۰۰۰۰ درهم از بیت المال، دریافت میکرد و عائدات سالانهٔ وی از املاك خصوصیش، بالغ‌بر ۸۰۰۰۰۰۰ درهم بود.

« **یعقوب بن اسحاق کندی** » یهودی، بزرگترین شخصیت‌های دربارمأمون بود، این قرب و منزلت، در دستگاه خلافت، اوزا سخت مغرور ساخته بود، کار او بجائی کشیده بود که درنوشته های خود، اسلام را بباد انتقاد میگرفت و بر موضوع جهاد و فریضهٔ حج، خورده گیری میکرد.

دیگر از شخصیتهای مهم اهل ذمه در دوران خلفای عباسی، طبیبی است بنام « **یوحنا بن ماسویه** » این‌مرد اززمان خلافت‌هارون تاروزگار متوکل، درخدمت خلفاء و مراقب سفرهٔ ایشان بود وخلفاء معاصر او هیچگاه بدون حضور او دست بطعام نمی‌بردند، ولذا میان او و متوکل، هیچگونه حدود و قیودی وجود نداشت!

در دوران خلافت « **مقتدی** » طبیبی بنام « **هبة الله بن صاعد** »، باوج شهرت و قدرت رسید، وقتیکه مرد، تمام مردم بغداد، در تشییع جنازه‌اش، شرکت کردند.

« سلمویه » مسیحی در دربار « معتصم » عباسی ، آنچنان ارجمند بود که ، نامه های خلیفه را او توقیع میکرد و برادر او «ابراهیم» خزانه‌دار کل ممالك اسلامی بود و مهر او با مهر خلیفه برابر بود .

هرگاه عیدپاك (فصح) نزدیك میشد ، معتصم به سلمویه اجازه میداد بوطن خود قادسیه برود و درکلیسای آنجا مراسم عید را اجراء کند .

جرجی زیدان مینویسد : هنگامیکه سلمویه مرد ، معتصم از شدت اندوه در روز مرگش غذا نخورد و در تشییع جنازهٔ او حاضرشد و مسیحیان ، با شمع و بخور و سایر مراسم مذهبی خود او را حرکت دادند ، خلیفه در تمام جریانات حاضر و به مهربانی و همراهی خود با مسیحیان ، مباهات میکرد .

متوکل و مهتدی و دیگر از خلفاء و زمامداران اسلامی نیز ، در مهربانی و گرامی داشتن پزشکان و رجال شایسته ولایق غیر مسلمان ، و نیکوئی با آنان ، مانند هارون و مأمون و منصور بودند و چه بسا آنان را روی تخت ، کنار خود می‌نشاندند و امیران و وزیران مسلمان ایستاده بودند .

« ثابت بن قره » ، طبیب معتضد بالله از همان اطبائی بود که درحضور خلیفه می‌نشست ولی سائر بزرگان ، حق جلوس نداشتند [۱]



(۱) برای اطلاع بیشتر مراجعه شود بکتابهای : الدعوة الی الاسلام ـ تاریخ تمدن اسلام جرجی زیدان ـ عدالت و قضاء در اسلام ـ اسلام و همزیستی مسالمت آمیز ـ اهل ذمه در اسلام .

«اعتراف دانشمندان غیر مسلمان»

دربارهٔ

همزیستی مذهبی اسلامی

روش مسالمت آمیز و تسامح و گذشت مسلمین، نسبت به پیروان ادیان دیگر، بقدری آشکار و در عین حال اعجاب انگیز است که کمتر نویسندهٔ با انصافی است که آنرا نستوده و از آن تمجید نکرده و از آنهمه گذشت و تسامح، در شگفت قرار نگرفته باشد.

اینک نمونه‌هائی از اعترافات دانشمندان غیر مسلمان را در این باره نقل میکنیم:

«عیشو یابه» بزرگترین مقام مذهبی مسیحیان درسالهای ۶۴۷ - ۶۵۷ میگوید: قوم عرب، که پروردگار آنان را بر جهان تسلط بخشید، بدانگونه با ما خوشرفتاری میکنند، که شما خود میدانید، آنان، دشمن نصرانیت نیستند، بلکه دین ما را می‌ستایند ومقدسات وکشیشان‌ما رااحترام میکنند ودست‌کمك ومساعدت‌خود را بسوی کلیساها و دیرهای ما دراز میکنند»[(۱)].

پس از آنکه سپاهیان اسلام، انطاکیه را از چنگال امپراطوری روم، نجات بخشیدند، **«میخائیل»** بزرگ، رئیس اساقفهٔ آنجا صریحاً اعتراف نمود: همین سبب شد که خدای دادگر که تمام قدرتها در دست اوست و حکومتها را دست بدست میگرداند، و بهرکس که بخواهد میدهد، و زیردستان را بلند میکند، هنگامیکه جنایات و ستمگریهای حکومت روم را که باتکاء قدرت خود، کنائس ما را غارت و سرزمینهای ما را غصب کرده و بیرحمانه بر ما عذاب وشکنجه وارد می‌ساخت، مشاهده

---

(۱) روح الدین اسلامی ص ۲۶۴

نمود ، فرزندان اسمعیل (مسلمانان) را از نقاط دور دست جنوب ، برای نجات ما از دست رومیان ، بسوی ، ما فرستاد .

و درحقیقت ، ماخسارات زیادی از راه جدا شدن کلیساهای کاتولیکی از ما و سپردن آنها بدست مردم «**خلقدونیة**» تحمل کردیم ولی هنگامیکه شهرها تسلیم عربها گردید هر کدام از کلیساها را درحوزهٔ فعالیت خود ، مخصوص بطائفه‌ای نمودند (در اینوقت کلیسای بزرگ « حمص » و کلیسای « حران » از ما جدا شده بود) و در عین حال ، خلاصی از قساوت کاریهای روم و **اذیتها** و کینه‌ها و زور گوئیهای آنان ، و بدست آوردن امنیت و صلح ، برای ما کار آسانی نبود .

هنگامیکه لشکر اسلام بوادی اردن ، رسید ، و لشکر « **ابو عبیده** » مانند اسبان سرمست ، وارد شدند مسیحیان اردن ، نامه‌ای برای آنان ، باین مضمون ، نوشتند : **ای مسلمانان ، شما پیش ما از رومیان ، محبوب‌ترید ، گرچه آنها همکیش مایند ، ولی شما نسبت‌بما با وفاتر ، رؤوف‌تر ، عادلتر ، و نیکو رفتارترید** ، ولی‌آنها هم‌برما وهم برمنازل ما پیروزی یافتند ومالك الرقاب ماشدند

مردم « **حمص** » دروازه‌های شهر خود را بروی لشکر « هرقل » بستند ولی نسبت بمسلمین پیام فرستادندکه : حکومت و عدالت آنان ، ازظلم و اجحاف رومیان، بر ایشان ، محبوب‌تر است ... » [۱]

« **فیلیپ حتی** » مینویسد : « ... همین تصدیق دیانتهای کهن و رفتاری که اسلام با پیروان آن داشت و وادارشان میکرد تا سلاح بگذارند و با دریافت «جزیه» ازحمایت اسلام برخوردارشوند ، یك ابتکار بزرگ سیاسی بود که پیغمبر اسلام ، **آورده** بود ، و بیشتر مایهٔ ابتکار از آنجا بود که محمد صلی الله علیه و آله بتورات ، احترام مینهاد و هم با مسیحیان بنی غسان و بکر و تغلب و دیگرقبائل مسیحی مناسبات محترمانه‌ای درمیان آورده بود .

با این‌ترتیب ، اهل ذمه درمقابل پرداخت‌خراج و جزیه ، **از تساهل دینی**

---

(۱) الدعوة الی الاسلام تألیف : سیرتوماس ، و ارنولد ص ۷۲ ـ ۷۳

بهرهٔ وافر داشتند ، و حتی در مسائل حقوقی وهمهٔ کارهای قانونی ، جزدر مواردیکه بیك نفر مسلمان ، مربوط میشد ، پیرو رؤسای روحانی خود بودند ..

زیرا قانون اسلام چنان مقدس مینمود که روا نبود در بارهٔ آنها اجرا شود .

قسمتهای اصلی این روش تا دوران عثمانی بمعرض اجرا بود و هنوز هم آثار آنرا ضمن دستورات شرعی و مقررات قیمومت ، در سوریه و فلسطین ، میتوان ، یافت

این تساهل ، از اول خاص مذاهبی بود که نامشان در قرآن آمده بود و مطیع حکومت مسلمانان میشدند ، ولی بعدهامسلمانان ، همین قاعده را شامل آتش پرستان زردشتی « مجوس » و بت پرستان حران و بربر نیز کردند » (۱)

« **جرجی زیدان‌مسیحی** » درکتاب‌معرف خود « تاریخ تمدن اسلام » ضمن بیان‌علل پیشرفت‌سریع‌اسلام ، مینویسد : « مسلمانها هنگامیکه‌کشوری را میگشودند مردم‌را بحال خود میگذاشتند ، ومتعرض‌دین ومعاملات وعادات ورسوم آنها نمیشدند .

وقتیکه عمرو عاص ، مصر را فتح‌کرد ، با اهالی مصر بهمین ترتیب ، رفتارکرد ، وکار قبطی‌ها رابخود آنان ، واگذار نمود ، بقسمی که قضاة قبطی ، میان قبطی‌ها مانند گذشته حکومت‌میکردند ، رفتار مسلمین ، در بیشتر ممالکی که‌گشودند ، بهمین طرز بوده است .

در واقع ، سپاهیان اسلام ، کشوری را که فتح میکردند ، فقط آنجا را تحت الحمایه قرار داده و برای حفظ و حمایت مردم آنجا مالیاتی بنام « جزیه » میگرفتند و کاری بکارهای داخلی مردم ، نداشتند ، بلکه متعهد میشدند که جان و مال اهل جزیه راحفظ کنند و آنها را در امور دینی و اجتماعی خویش ، آزاد بگذارند » (۲) .

«**آلبرماله**» مورخ شهیرفرانسوی ، ضمن تشریح علل پیروزی مسلمین ، رفتار

---

(۱) تاریخ عرب ج ۱ ص ۳۰۰

(۲) تاریخ تمدن اسلام ج ۱ ص ۷۲

مسالمت آمیز آنان را اینطور ، می‌ستاید : « مردم روم و فلسطین و شام و مصر ، زیر بار مالیات فرسوده و ببهانهٔ کفر و زندقه نیز مورد آزار بودند .... مسلمانان را که میانه روی پیشه کرده با غماض و مماشاة سلوك میکردند، منجی‌خود میدانستند ، ولذا عده زیادی از آنها اسلام، آورده وبرای اعلای‌این دین‌وارد جان بازی شدند....»(۱)

« **یوسف نعیم عرافهٔ مسیحی** » در سخنرانی خود ، بمناسبت عید مولود پیامبر اسلام ، میگوید: « محمدصاحب دعوت اسلامی اولین شخصی است‌که شالودهٔدوستی و برادری را میان ماگذارد ، زیرا مسیحیها را دوست و عزیز میداشت و نخستین‌نمونهٔ این محبت ، پیمانی بود که در سال ششم هجرت ، با راهبان ، خصوصاً و با مسیحیان عموماً منعقد کرد که هر تعرضی را از آنها دفع کند و کلیساهایشان را حمایت نماید و بر کشیشهای آنها تعدی نشود و هیچیك از آنها را مجبور نکنند که دست از دین خود ، بردارد ، و برای اصلاح کلیساها و دیرهایشان ، بذل مساعدت شود ، قرآن نیز به محبت مسیحی‌ها و دوستی آنها تصریح کرده آنجاکه میفرماید : **و لتجدن اقربهم مودة للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری ذلك بان منهم قسیسین و رهبانا وانهم لایستکبرون** - آنهائیکه نسبت بمؤمنین بدوستی و محبت نزدیکترند ، همانهائی میباشند ، که خود را مسیحی نامیده‌اند علت این محبت و دوستی این است که در میان آنها کشیش و راهب هست و خود خواه و متکبر نیستند » (۲) .

این رفتار و گفتار ، خود محرك و مشوق ایجاد دوستی و استحکام مبانی اتحاد میان دو طرف و حتی‌غالباً موجب دوستی با بنی‌اسرائیل میباشد ، و ما میدانیم تعالیمی را که موسی و عیسی و محمد از جانب خدا آورده‌اند ، برای اصلاح جهان بوده نه‌برای ویرانی آن ، بنابر این ، باید بگویم که: کتابهای آسمانی سه‌گانه انواری هستندکه از یك کانون صادر شده‌اند که در سه شعاع بر بشر می‌تابند »(۳) .

---

(۱) تاریخ قرون وسطی ج ۱ ص ۱۲۸

(۲) سورهٔ مائدة آیه ۸۲

(۳) محمد (ص) در نظر دیگران ص ۷۶

« **کونستان ـ ویرژیل ـ گیورگیو** » کشیش و وزیر اسبق رومانی ، درباره مکتب و روش مسالمت آمیز پیامبر اسلام ، چنین مینویسد : « **هیچیک از بانیان ادیان گذشته ، باندازهٔ محمد (ص) نسبت بسائر ادیان ، قائل بمدارا نشده‌است.**

محمد ﷺ با یك سعهٔ صدر زیاد ، موافقت کرد که پیروان سائر ادیان ، در مدینه ، کنار اسلام ، بآزادی بسر برند ، و بآنها اطمینان داد که کسی مزاحمشان نخواهد شد .

چون محمد ﷺ می‌دانست که دین او که بر اساس آزادی و مساوات ، استوار شده ، از دینهای دیگر ، نباید بیم داشته باشد و ممکن است که دین اسلام ، دینهای دیگر را تحت الشعاع ، قرار بدهد ، ولی دینهای دیگر ، نمیتواند که دین اسلام را عقب ، براند » [1] .

« **کونت هانری دی کاستری** » ضمن تشریح روش مسالمت آمیز مسلمین با مسیحیان ، مینویسد: « هنگامیکه دولت اسلامی در شرق ، استقرار پیداکرد ، هرگز در مقام معارضه با مسیحیت ، بر نیامد ، و هیچگونه مانعی در برابر فرزندان و پیروان مسیحیت ، ایجاد ننمود .

روم همواره در روابطی که با اساقفه و بزرگان مسیحیانیکه در سرزمینهای اسلامی بسرمیبردند ، آزادی کامل داشت ومسالمت وتسامح مسلمانان نسبت به‌مسیحیان باندازه‌ای بود که پاپ « **گریفورلویس** » هفتم ، مسیحیان را از اینکه در برابر مسلمانان ، برای محاکمه پیش اسقف خودشان میروند ، سخت توبیخ و ملامت نمود !

تسامح ومسالمت مسلمانان با مسیحیان اندلس بطوری بودکه مسیحیان در مدت حکومت مسلمانان ، بیش از آنچه که قبلا آزادی وامنیت داشتند ، از این دو نعمت ، برخوردارشدند ، تاآنجا که فرماندهی ارتش مسلمانان رایکنفر مسیحی عهده دار بود.

و روی همین اصل بودکه بین مسیحیان اندلس و مسلمانان ، روابط زناشوئی و ازدواج

---

(۱) محمد پیغمبری که از نو باید شناخت ص ۱۸۴

رو بازدیاد نهاد ، بطوریکه کشیشها مردم مسیحی را از نزدیکی و مهربانی بیشتر با مسلمانان ، منع مینمودند !

هنگامیکه کشتار یهودیان از طرف مسیحیان اروپا آغاز گردید ، وعدهٔ زیادی از یهودیان ، به اندلس ، پناهنده شدند ، مسلمانان ، با آغوش باز آنها را پناه دادند و امنیت آنان را تضمین نمودند .

در صورتیکه پادشاه « **کارلوس** » مسیحی هنگامیکه داخل « سراقسطه » شد ، سپاهیان خودرا دستور داد که جمیع معابد یهود و مسلمانان را ویران کنند و شمشیر در میان آنان ، نهند !

اگر از جنس یهودی تا بحال ، کسی در این جهان بجای مانده است ، براثر همان دولتهای اسلامی بود که در قرون وسطی آنان را از دست مسیحیان خون آشام ، نجات دادند ، در صورتیکه اگر نصاری همچنان بحال قدرت ، باقی میماندند و بر جهان حکومت میکردند ، نسل یهود را ازجهان، برمیداشتند.

آنگاه اضافه میکند : « من تاریخ نصاری **را در** سرزمینهای اسلامی بدقت بررسی نمودم‌وازآن ، این حقیقت تابناك اسلام را بدست آوردم که رفتار مسلمین ، با نصاری در کمال مهربانی و مسالمت بوده و از هرگونه خشونت بر کنار ، و براساس نیکو بوده است و این حسن رفتار ، چیزی است که **ازغیر** مسلمین ، دیده نشده است .

مسیحیان، بطورعموم ، شعائر دینی‌خودرادرقرطبه‌درکمال‌آزادی ، انجام‌میدادند، و هیچگاه از مسلمانان ، و حکومت آنان ، شکوه نداشتند ، در صورتیکه باوجود اینهمه مسالمت و همزیستی شگفت انگیز ، هنوز گروهی از کشیشان و راهبان ، دلهایشان از انتشار اسلام ، از حقد و کینه آکنده است » [۱]

« **آدم متز** » مستشرق معروف ، دربارهٔ رفتار مسالمت آمیزمسلمین ، اینطور مینویسد : آنچه که ممالك اسلامی را از اروپای مسیحی درقرون وسطی امتیاز بخشیده

---

(۱) اسلام و همزیستی مسالمت آمیز ص ۱۳۰

اینست که : عدهٔ زیادی از پیروان مذاهب دیگر ، در سرزمینهای اسلامی ، آزادانه زندگی‌میکردند، درصورتیکه دراروپای مسیحی هرگزچنین‌چیزی وجود نداشت ، در سرزمینهای اسلامی‌کنیسه ها و معابد ادیان دیگر ، بقدری آزادی داشتند که گویا از قلمرو حکومت اسلامی خارجند وجزء کشور اسلامی بشمار نمیروند !

و این آزادی در پرتو یك سلسله پیمانها و حقوقی برای آنها حاصل شده بود.

و ضرورت ایجاب میکرد که یهودی و مسیحی درکنار هم زندگی کنند و این امر باعث شده بود که یك محیط همزیستی مسالمت آمیز ، که اروپای مسیحی هرگز رنگش را در قرون وسطی ندیده است ، بوجود آید ، و هرکسی در عقیده و مرام خود حقیقتاً آزاد باشد » [۱]

« **سیر توماس . و . ارنولد** » **مستشرق** معروف آلمانی ، در کتاب نفیس خود ، « **الدعوة الی الاسلام** » بقدری روش مسالمت‌آمیز اسلام ، و رفتار عادلانهٔ مسلمین و همزیستی مذهبی اسلامی را ستوده که شاید بهتر از آن ، مقدور و ممکن نباشد [۲] و ما بعنوان نمونه دو فراز آنرا ترجمه کرده در اینجا میآوریم :

۱ ـ در باب پنجم ، ضمن بیان انتشار اسلام ، در میان مسیحیان اسپانیا چنین مینویسد : در صدر اسلام‌که مسلمانها یکی پس‌از دیگری ، کشورها رافتح میکردند، هیچ نمونه‌ای از اجبار مردم باسلام ، و آزار و شکنجه دادن آنان ، بچشم نمیخورد ، و در حقیقت ، همان سیاست مسالمت آمیز دینی که مسلمانان فاتح ، نسبت بآئین مسیحیت ، معمول میداشتند ، بزرگترین عامل مؤثر در تسهیل استیلاء آنان ، باین سر زمینها بوده است .

و تنها شکایتی که مسیحیان آن سرزمین ها از مسلمین داشتند ، این بوده که

---

(۱) روح الدین الاسلامی ص ۲۶۵

(۲) ما ازباب « پس چه بهتر سرحال دلبران ـ گفته‌آید از زبان دیگران » مطالعهٔ این کتاب عمیق را که «چگونگی‌انتشاراسلام را در جهان» شرح میدهد ، بهمهٔ روشنفکران، توصیه میکنیم :

حکام جدید آنها میان هم کیشان خود، و آنان، تبعیض قائل میشوند، زیرا طبق آئین اسلام، بایستی از آنها «جزیه» و مالیات سرانه گرفته شود و مالیات سرانه از طبقهٔ ثروتمند سالانه ۴۸ درهم و ازطبقهٔ متوسط ۲۴ درهم و از طبقهٔ کارگر ۱۲ درهم گرفته میشد، و در عوض آن، از خدمت نظام وظیفه معاف میشدند، ولی مسلمانان خود را موظف میدانستندکه از جان ومالو ناموس آنان، دفاع نمایند (وما در مباحث آینده فلسفهٔ اخذ جزیه و جهت این امتیاز را توضیح خواهیم داد).

امّا این جزیه تنها دربارهٔ کسانی مقرر میشدکه قدرت پرداخت آنرا داشته‌اند، و زنان و اطفال و راهبها و افراد زمین گیر و کور و بیمار، و فقراء و بردگان، از پرداخت آن، معاف بودند. بعلاوه در بیشتر مواقع، مأمورین جمع آوری جزیه از همان افراد مسیحی انتخاب میشدند واین خود تسهیل و تسامح دیگری محسوب‌میشد.

و از طرف دیگر، گاهگاهی که مسیحیان، بحریم اسلام، تجاوز میکردند، برای محاکمه پیش قضات خودشان میرفتند و برطبق‌قوانینی‌که در بلادشان مورد عمل بوده، محاکمه میشدند، هیچگاه مسلمانها مزاحم اجراء مراسم مذهبی‌آنها نمیشدند، هنگام ناقوس زدن قربانیهای خودرا تقدیم، بخور را دود میکردند، و مزامیر خودرا زمزمه میکردند، و مردم را موعظه میکردند، و همانطور که جشنهای مذهبی خودرا پیش از پیروزی مسلمین، برگزار مینمودند، معمول میداشتند...»[(۱)]

۲ ـ در باب سوم، ضمن بیان چگونگی انتشاراسلام، میان‌مسیحیان درآسیای غربی، مینویسد. «ولایتهائیکه تحت اشغال امپراطوری روم، بودند، یکی پس از دیگری، وسیلهٔ مسلمانها فتح میشدند، مردم آنسامان که در طول قرنهای متمادی بخاطر اختلافات مذهبی ازقبیل: یعقوبی ونسطوری، رنگ همزیستی مذهبی وتسامح دینی را ندیده بودند، یکمرتبه خود را در مقابل یکدنیا بزرگواری و گذشت و **«آزادی مذهبی»** می‌یافتند.

---

(۱) الدعوة الی الاسلام ص ۱۵۷

این همان اسلام بود که بآنها اجازه میداد : آزادانه مراسم دینی خود را انجام دهند و شعائر مذهبی خودرا برپادارند ، وفقط برای جلوگیری از برخوردهای مذهبی میان پیروان مذاهب مختلف ، و تعصّبهای بیجای دینی ، لازم دید که مقرراتی در این زمینه مراعات گردد ، تا دود این تحریکات و تعصبات بچشم اسلام و ساکنان آن منطقه نرود .

کسی که میخواهد حقیقت این همزیستی مذهبی اسلامی را که در تاریخ قرن هفتم میلادی بسیار چشم گیر است ، بفهمد ، میتواند از پیمانهائیکه مسلمانان با مردم سرزمینهای فتح شده ، بسته‌اند ، و در ضمن آنها متعهد شده‌اند ، از جان و مال و آزادی دینی آنها در مقابل « جزیه » حمایت نمایند ، بدست آورد » [1] .



بامطالعهٔ مطالب گذشته ممکن‌است سؤالهای زیر برای خوانندهٔ محترم پیش‌آید:

۱ـ اگر اسلام ، طرفدار آزادی مذهبی است ، پس چرا با کفار جنگ میکند ، و جهاد با دشمنان دین را مقدس میشمارد ؟ !

۲ ـ اگر آزادی عقیده از نظر اسلام ، محترم است ، چرا « آزادی در تغییر مذهب » را اجازه نمیدهد ، و کسی که بعد از اسلام ، کافر شود ، کیفر او را قتل قرار داده است ؟ !

۳ ـ اگر اسلام آزادی عقیده را محترم میشمارد ، **چرا ازملل تحت‌الحمایه باج و « جزیه » میگیرد ؟ !**

۴ـ آیا عقائد و آراء ومراسم مذهبی از نظر اسلام ، تا چه اندازه آزادومحترم است **آیا این‌آزادی حد و مرزی دارد یا نه ؟ !**

ما پیش‌ازآنکه‌به‌پاسخ پرسشها وایرادهای‌فوق ،بپردازیم ، ناگزیر از یك

---

(۱) الدعوة الی الاسلام ص ۷۴ .

بحث دامنه دار و طولانی بنام « **دین شناسی** » هستیم ، تا بعد از آنکه ضمن یك سلسله بحثها ضرورت اصل دین ، و اینکه اسلام همان دین ایده آل و سعادتبخش است ، در این مقدمه به ثبوت رسید آنگاه یکایك پرسشهای بالا را مورد تجزیه و تحلیل ، قرار داده ، جوابهای لازم و قانع کننده خواهیم داد .



«دین شناسی»

ذهن کنجکاو بشر ، و اختلاف ذوقها و نیازمندیهای گوناگون زندگی ، از عواملی هستند که بشریت را از سنگلاخهای پر پیچ و خم حیات ، عبور داده انواع معارف و علوم را پدید آورده او را به اسرار آفرینش و مجهولات عالم ، یکی پس از دیگری مطلع ساخته‌اند .

انگیزه‌ای که شعبه های گوناگونی ازدانش ، مانند :گیاه شناسی ، هوا شناسی ، اتم شناسی،حیوان شناسی ، روانشناسی، جامعه شناسی.... را بوجودآورده ، ما رانیز وادار میکند که در اطراف شناسائی دین ، بمطالعه و بررسی بپردازیم و بفهمیم :

۱ ـ دین چیست و برای چه باید بآن ، پای بند ، باشیم ؟

۲ ـ میان اینهمه ادیانیکه موجود است و هرکدام ، برنامه‌های خود را سعادت بخش‌ترین برنامه‌ها میدانند ، چه باید کرد و کدام یك را باید انتخاب نمود ؟

۳ ـ روی چه ملاك و میزانی اسلام ، تنها دین کامل و برنامه‌هایش ، سعادت بخش‌ترین برنامه‌ها است ؟

۴ ـ سرّ اینکه‌گروهی مخصوصاً طبقهٔ جوان و اروپا رفته با هرچه که بنام دین و مذهب خوانده میشود ، سر ستیز و مخالفت دارند و بطور کلی دین را مایهٔ عقب افتادگی میدانند ، چیست ؟



چرا باید دین داشته باشیم ؟

پیش از آنکه پرسش فوق را پاسخ گوئیم ، لازم است ، قدری وقت خوانندهٔ محترم را مصروف شناختن انسان کنیم و با کمك یکدیگر ، این حقیقت را بررسی

نمائیم که آیا تمام حقیقت انسان ، تنها همین جثهٔ مثلا یك متر ونیم ، طول و چندین سانتیمتر ، عرض ، و شصت و چند کیلو وزن است که دارای حوائج مادی محدودی نیز ، می‌باشد ؟ یاآنکه انسان ، موجودی بس پیچیده وتو دار استکه حتی بزرگترین شخصیتهای علمی و فلسفی جهان هم نتوانسته‌اند حقیقت او را در یابند و به واقیعتش، پی‌ببرند ؟

حقیقت مطلب ، اینستکه: با اینهمه پیشرفتهائیکه بشریت ، در فنون مختلف و نواحی و شئون گوناگون زندگی‌کرده واز شکم دریا ، دل زمین وکوهها ،کهکشانها و سحابیها گرفته ، تا اسرار حیرت آور اتمها با خبر گشته است ، مایهٔ تأسف است که از حقیقت خود که نزدیکترین چیزها نسبت باوست ، بی‌خبر مانده و بقول « **آلکسس کارل** » هنوز ، خود را نشناخته است !

زیراهمانطوریکه همه میدانیم:انسان، دارای دوجنبه‌است : جنبهٔ مادی وجنبهٔ معنوی ، ناحیهٔ جسم و ناحیهٔ جان . همچنانکه جنبه‌های مادی او مانند : راز وراثت علت حرکت قلب ، ونحوهٔ کارسلولهای مغزی وصدها نظائر اینها ، حتی‌برای بزرگترین دانشمندان معاصر ، بطورکامل ، معلوم و روشن نشده است ، جنبه‌های معنوی وروحی و نیازمندیهای مربوط باین دو جنبهٔ او نیز ، کاملاً روشن نگردیده است ..

همین‌امر ، باعث شده افرادی مانند «آلکسس‌کارل » انسان راموجود ناشناخته بدانند و کتابی باین اسم (**انسان موجود نا شناخته**) در بارهٔ پیچیدگی و توداری و شناخته نشدن نواحی مختلف وجود او برشتهٔ تحریر ، در آورد .

با در نظر داشتن مطالب یاد شده تصور میکنیم : دریچهٔ ورود به بحث (لزوم دین) بروی ما باز شده باشد زیرا انسان ، در زندگی فردی و اجتماعی خود ، نیازمندیها و احتیاجاتی ، **چه در ناحیه جسم و چه در ناحیه جان دارد** ، که چون هنوز خویشتن را من‌جمیع الجهات ، نشناخته است ، ازاینجهت ، نمیتواند، راه ورسم صحیح زندگی خویش را آنطورکه بایسته وشایسته است ، تعیین‌کند ودستور

العملهای لازم و صحیحی را که بر آورندهٔ حاجات، و نیازمندیهای اوست ، وضع و تشریع نماید .

آدمی در جنبه‌های مادی و معنویش ، ناگزیر از داشتن اعتقاداتی صحیح ، وظائف اخلاقی ، تکالیف عملی وافکار عالیهٔ انسانی است که بدون داشتن ورعایت کردن این اصول ، نه تنها زندگی اجتماعی بلکه زندگی انفرادی کامل و آرام هم ، برایش، مقدور نخواهد بود .

گرچه درطول تاریخ بشریت، قدمهای ارجمندی ازطرف فلاسفه ودانشمندان، در راه تأمین این منظور ، و تحقق بخشیدن باصول نامبرده برداشته شده ولی همانطوریکه گفته شد ، نظر به پیچیدگی و توداری که ساختمان جسمی و روحی انسان ، داشته و دارد ، تشخیص احتیاجات و نیازمندیهای همه جانبهٔ او برای آنان ، ممکن نبوده ، از اینجهت ، راهنمائیهای کافی و نظرات صحیح و قاطعی ، نسبت باین اصول ، ابراز نشده و قوانین و دستور العملهای متناسبی برای او وضع ، نگشته است .

گرچه ممکن است بعضی این بیان ما را حمل بر تعصب و یا بی‌اطلاعی کنند ، لیکن با یك مطالعهٔ دقیق ، در صفحات تاریخ نسل بشر ، کافی است که تصدیق کنیم که هیچگاه بشریت ، بخودی خود ، نتوانسته گلیم خویش را از آب ، در آورد ، ودر بارهٔ اعتقادات صحیح ، افکار عالیه ، وظائف اخلاقی و تکالیف عملی ، راه صحیحی را پیش گیرد .

دررزگاریکه‌ما اکنون زندگی میکنیم ، با آنهمه ترقیات شگفت آوریکه در جنبه‌های مختلف، نصیب‌بشریت، شده، شخصیتهای حقوقی بزرگی مانند **«منتسکیو»** و **« ژان ژاك روسو »** قدم بعرصهٔ اجتماع ، گذارده‌اند ، و با تئوریها و نظرات حقوقی خود ، تحول خاصی در عالم حقوق ، پدید آورده‌اند ، در عین حال ، بشریت، نتوانسته راه و رسم صحیح زندگی را تعیین‌کند ، برنامه‌های سعادت بخشی درقسمتهای اعتقادی ، اخلاقی ، اجتماعی ، و روانی پدید آورده ، مردم را نسبت بآنها پای‌بند سازد !

هنوزکه هنوز است ، افراد زیادی هستندکه بجای پرستش‌خدای یگانهٔ‌بی‌همتا، مار ، گاو ، شیر ، میمون بت « توتم » و امثال اینها را پرستش میکنند ! [1] .

---

(۱) درازای فقدان هر نوع تأسیسات و سازمانهای مذهبی و اجتماعی ، در میان بومیان استرالیا وآمریکای شمالی و آفریقا شیوهٔ «توتمیسم» حکمفرما است ، بومیان مناطق یاد شده به قبیله‌ها و عشیره‌های کوچکتری تقسیم میشوند که هر یك خود را بنام « توتم » ویژهٔ خود میخوانند . اینك ممکن است به پرسیم که توتم چیست ؟ توتم معمولا يك حیوان بی آزار و یا خطرناك و هول انگیز ، و به ندرت ، يك گیاه و یا یکی از قوای طبیعت ، مانند باران و آب ، می‌باشد که دارای رابطهٔ خاصی با تمام عشیره است !

« توتم » بدواً جد اصلی ونخستین قبیله وبعدا روح محافظ و کمك کار آن ، بشمار میرود که بآنها حکمت و حل معما و مشکلات را الهام میکند ، از اینجهت ، افراد قبیله احترام شایسته‌ای نسبت به « توتم » خویش ، نموده ، نیایشها و مراسم مخصوصی برای او انجام میدهند!

مطابق آمار تقریبی اخیر ، از ۱۲۱۱۵۰۰۰۰ نفرپیروان مذهب ابتدائی «توتمیسم» ۵۰۰۰۰ نفردر آمریکای شمالی ۴۵۰۰۰۰۰۰ نفر در آسیا ۷۵۰۰۰۰۰۰ نفر در آفریقا و ۱۰۰۰۰۰ نفر در استرالیا سکونت دارند .

مؤلف کتاب « نه گفتار در تاریخ ادیان » دربارهٔ نفوذ این عقیده در میان ملل متمدن جهان ، مینویسد : « در تمام ملل متمدن جهان آثاری از عقیدهٔ به پرستش گیاه و جانور «توتم» موجود است ، یکی از آنجمله نقوش حیوانات ، یا نباتاتی است که برای نقش پرچمهای رسمی خود اختیار کرده که از آنجمله است شیر و خورشید در ایران . دخیل بستن به بعضی از درختها و نامیمون بودن قطع شاخه‌های آن اشجار ، وهمچنین‌شوم بودن کشتن زاغ و جغد ، در ایران ، از بقایای عقیدهٔ « توتمیسم » است ! (برای اطلاع بیشتر مراجعه شودبکتابهای : اصول روانکاوی فروید ص ۲۱۶-۲۲۴ - روانکاوی وتحریم زناشوئی با محارم ص ۱۸ - ۲۸ - تاریخ ادیان علی اصغر حکمت ص ۲۲ - ۲۶ - تاریخ ادیان دکتر ترابی فصل سوم .

در این روزگاریکه بعصر موشك و تسخیر فضا و بالاخره بعصر دانش و صنعت و علم، معروف است، هنوز مکتبهائی وجود داردکه‌آدم‌کشی، انتحار، تجاوز باموال و نوامیس و مملکتهای دیگران را به پیروی از « **آریس تیپ** » شاگرد ناخلف « سقراط » و « **ماکیاولی** » فضیلت میدانند.

کشمکشهای بین‌المللی، حکومتهای گوناگون«**کمونیستی**»، «**امپریالیستی**» « **فاشیستی** » و مکتبهای ضد ونقیض فلسفی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی دیگر که از صد و هشتاد مکتب، تجاوز میکند، تعلیل و تفسیرهای گوناگونیکه از جهان بزرگ و کوچك (انسان) و روح و عواطف نفسانی شده و میشود، و بالاخره تمام‌این اختلاف نظرها کاشف از این حقیقت است که بشریت، بخودی خود، قادر نیست، قوانین و دستورالعملهای کافی و ارزنده‌ای برای بهتر زیستن خود، وضع و تشریع، نماید.

و همین سلسله بحثها و تفکرات عملی است که هر متفکر باانصافی را وادار میکند که در برابر ادیان صحیح آسمانی، خضوع کند، و در برابر پیمبران الهی، سر تسلیم فرود آورد، زیرا دین صحیح و فطری یك سلسله قوانین و دستور العملهائی است که وسیلهٔ یکعده افرادیکه من‌جمیع الجهات، شایستگی علمی و اخلاقی و عملی دارند، و خود، از سرچشمهٔ وحی و الهام، سیراب، میشوند، برای مردم، بیان میشود.

اینعده افرادیکه‌سمت‌رهبری وهدایت‌افرادجامعه را بعهده دارند، بقول«روسو»:

« عقلهای‌کلی هستندکه شهوات انسانی را می‌بینند ولی خود، هیچ حس نمیکنند، باطبیعت، هیچ رابطه‌ای ندارند، ولی کاملاآن را می‌شناسند، سعادت آنها مربوط بما نیست ولی حاضرند، بسعادت ماکمك کنند ...»(۱)

اینها مردمی هستند که باتکاء منبع دانش، یعنی خالق جهان آفرینش، نقاط

(۱) اقتباس از کتاب قرارداد اجتماعی ص ۸۱

تاریك زندگی آدمیان را روشن میکنند ، غرائز وامیال آنان را تعدیل کرده ، احتیاجات و نیازمندیهای مادی و معنوی ، فردی و اجتماعی بشری را رفع نموده ، استعداد های ذاتی انسانی را پرورش داده ، راه و رسم صحیح زندگی را باو میآموزند.

بنابراین ، با توجه به مطالبی که در صدر کتاب ، راجع باینکه : حقوق از کجا باید سرچشمه بگیرد ؟ نوشته‌ایم ، و اثبات کرده‌ایم که قوانین بشری ، بخاطر رنگ پذیری وجدان آدمی ، کمی دانش ومعلومات او ، تحت تأثیر غرائز و خواسته‌ها وافکارشخصی‌ومحیط ، قرارگرفتن او. وبالاخره نداشتن ضمانت اجرائی درست‌مقررات او ، نمیتواند برای فرد وجامعه مقرراتی سعادت بخش وایدآل باشد ، دراینجا درباره لزوم دین چنین نتیجه میگیریم :

سرّ اینکه باید دیندار باشیم ، اینست که بدون آن ، نمیتوانیم زندگی بتمام معنی سعادتمندانه داشته باشیم ، دین است‌که استعداد های درونی انسان را روی‌اصول درستی پرورش میدهد ، قوانین جامع الاطراف که برآورندۀ تمام نیازمندیهای جسمی‌و روحی اوست ، برایش تشریع میکند ، غرائز ومیلهای‌آدمی را تعدیل مینماید ،ملکات فاضلۀ اخلاقی و افکار عالیۀ انسانی را در او تقویت میکند ، راه و رسم صحیح زندگی را باو میآموزد ، وبالاخره اورا یك انسان بتمام معنی ، کامل ، که دنیا وآخرتش آباد است ، بار میآورد .

بنابراین ، برخیهاکه پنداشته‌اند : دین ، تنها یك امرتشریفاتی است ، و برای زندگی افراد بشر ، ضرورت ندارد ! و پاپا را فراتر نهاده : دین را مایۀ عقب افتادگی و افیون ملتها دانسته‌اند ! اینها حقیقت دین را نشناخته و علل ضرورت آنرانفهمیده‌اند و نمیدانند که دین ، عاملی است که جسم و روح افراد را به عالیترین صورت ، تکامل می‌بخشد ،فردوجامعه‌رابه‌بهترین وجه ، ارشاد و هدایت میکند ، نیازمندیهای همه جانبۀ بشری را رفع مینماید ، استعدادهای او را بطورکامل ، پرورش میدهد ، وبطور خلاصه دنیا و آخرتش را آباد ، می‌سازد (۱)

---

(۱) خوانندۀ محترم ، بایدتوجه داشته باشد : راهی که دراینجابرای اثبات ضرورت←

چه دینی را باید بپذیریم ؟!

بعد از آنکه در بحث گذشته راز نیازمندی انسان بدین و مذهب ، روشن ومدلل گردید، این سئوال خواه و ناخواه برای هر کسی پیش می‌آید: آیا با اینهمه ادیان و مذاهبی که در دنیا وجود دارد و هر کدام آنها دارای پیروان زیاد و یا کمی هستند ، کدام یك

← دین پیموده‌ایم ، غیر آن راهی است که در صدر کتاب ، برای اثبات ضرورت قوانین آسمانی و الهی نشان دادیم .

آن راه ، ضرورت دین را برای فردیکه در جامعه زندگی میکند ، اثبات میکرد و توضیح میداد که انسان اجتماعی نیازمند به قانون است ، آن قانون راهم بایستی آفریدگار جهان که به اسرار هستی آگاه است ، وضع نماید .

ولی چنانچه انسانی بتواند ، در جزیره‌ای تنها زندگی کند و تمام نیازمندیهایش را از مادر طبیعت رفع نماید ، بحث آنجا برای اثبات ضرورت دین ، برای چنین آدمی نارسا است ، زیراچنین آدمی باکسی تصادم واصطکاك منافعی ندارد ، بعلاوه آن‌راه نمیتواند بیرون از دائرهٔ حقوق و قوانین ، ضرورت افکار عالیه و فضائل اخلاقی ، و اعتقادات درست را بعنوان سرمایه‌های اصیل مذهبی و انسانی برای انسان ، ثابت نماید .

اما راهی که در اینجا برای اثبات ضرورت دین ، پیموده‌ایم ، دین را برای تمام انسانها چه از نظر فردی وچه از نظر اجتماعی ، ضروری نشان میدهد ، این راه میگوید: آدمی نیازمندیهای جسمی و روحی فراوان ، دارد ، استعدادهای گوناگون ، در وجود او موجود است ، بایستی آن نیازمندیها رفع گردد ، و آن استعدادها پرورش یابد ، و چون آدمی هنوز خود را نشناخته است ، و باسرار درون خود و جهان خارج ، آگهی درستی پیدا نکرده است ، از اینجهت بایستی آن منطقه‌های تاریك ، وسیلهٔ انبیا ، و مردان الهی که باسرار وجود عالم و آدم اگهی درستی دارند ، و راه رفع نیازمندیهای جسمی و روحی او را بهتر از خود او میدانند ، روشن گردد ، و این همان راهی است که در صدر کتاب ، وعدهٔ توضیح آنرا داده بودیم .

البته‌غیرازاین دو راه ، راههای دیگر نیز ، برای اثبات ضرورت دین ، موجود است←

ازآنهاشایستگی داردکه سرمشق زندگی آدمی قرار گیرد و راه‌ورسم صحیح زندگی جوامع بشری را بطور کامل ، تعیین نماید ؟

شکی نیست که همهٔ آن ادیان ، قابلیت تعیین سرنوشت انسان و رساندن او بکمال مطلوب را ندارد ؛ روی اینجهت لازم است جستجو کنیم که کدام یك از این ادیان و مذاهب میتواند نیازمندیهای همه جانبهٔ انسان را رفع کند و آئین‌واقعی‌زندگی او باشد ؟

گرچه پاسخ باین سؤال ، خود نیازمند باینست که ما تمام ادیان و مذاهب موجوده چه آنهائیکه طرفداران پروپا قرصی دارند و چه آن‌هائیکه در بوتهٔ نسیان قرار گرفته و از داشتن پیروان زیاد محرومند ؛ بطور مشروح مورد بررسی قرار دهیم و مقایسهٔ دقیقی بین قوانین و دستورات آنها بنمائیم ولی این کار صرفنظر از اینکه برای یکنفر دشوار ، بلکه شاید غیر مقدور باشد ؛ خود محتاج بتألیف کتابهائی است که فعلا از هدف وحوصله ما بیرونست .

آنچه که فعلا منظور ما است اینستکه میخواهیم با یك مقایسه و نظر اجمالی و کلی ؛ حقیقت مطلب را دریافته به پرسش گذشته پاسخ گوئیم (۱) .

بطور کلی دین صحیح آن دینی است که تمام زوایای زندگی انسان را بانور برنامه‌ها و دستورات سعادت بخش خود روشن کند و کشتی وجود آدمی را از امواج خروشان و سهمگین زندگی ، بساحل نجات ؛ هدایت و رهبری نماید .

میان همهٔ ادیانیکه داعیهٔ تأمین‌سعادت انسانی را دارند آن دینی‌میتواندرهبری

ــ ولی ما برای رعایت اختصار از نقل آنها خودداری کرده طالبان میتوانند برای اطلاعات بیشتر ، بکتب کلام وفلسفه از قبیل : تجرید الاعتقاد خواجه نصیر طوسی ، اسفار ملا صدرای شیرازی ، شفای بوعلی سینا ، گوهر مراد ملا عبدالرزاق لاهیجی ، علم‌الیقین فیض کاشانی ، مراجعه نمایند .

(۱) البته برای مطالعه و بررسی بیشتر در این باره لازمست مراجعه شود به کتب کلام ، تاریخ ادیان ، ملل و نحل ، دائرة المعارف ، کتابهای حقوقی و تفسیر .

واقعی مردم را بعهده بگیرد که نیازمندیهای همه جانبهٔ جوامع بشری را رفع کند و با عقل بی‌آلایش ، تناقض و تضادی نداشته باشد .

بنابراین آن ادیان ومذاهبی‌که تمام‌جنبه‌های مادی ومعنوی انسان را بموازات هم در نظر نگرفته ، تنها بعضی از جنبه‌های مادی یا معنوی او را متکفل‌اند و نسبت بدیگر جنبه‌های او ساکت و یا نظری مخالف دارند و یا آنکه دارای احکامی‌متناقض و متضاد با حکم صریح عقل میباشند ، چنین ادیانی بهیچوجه شایستگی آنرا نخواهند داشت که برای انسان آئین صحیح زندگی باشند .

ادیانیکه تنها به تربیت و تقویت روح همت میگمارند و از تربیت و تقویت جسم و زندگی مادی و تنظیم روابط اجتماعی و خانوادگی و بین المللی ، و بر قرار ساختن سیستم اقتصادی صحیح ..... ساکتند مانند مسیحیت فعلی،آئین بودائی و برهمائی ؛ از درجهٔ اعتبار و شایستگی ساقط خواهند بود .

همچنین مکتب هائیکه تمام هدف آنها توجه بامور مادی ، تنظیم روابط اجتماعی و اقتصادی است و از امور اعتقادی و معنوی و اخلاقی کم بهره و یا بی‌بهره‌اند بهیچوجه نمیتوانند بار هدایت جامعه انسانیت را بعهده گرفته ، مردم را برای یك زندگانی من جمیع الجهات سعادتمندانه رهبری نمایند .

مسلکهائیکه باحکم صریح عقل، تضاد وتناقض‌دارند ، خدا راجسم ؛ یاسه‌خدا در عین یکی بودن و یکی در عین سه تا بودن ؛ یا زاینده و زائیده شده میپندارند.[1]

---

(۱) مسیحیت کنونی « اب ، ابن و روح القدس » را درعین‌آنکه سه تا هستند خدای واحد و خدای واحد را در عین وحدت ، سه تا یعنی « اب و ابن و روح القدس » میدانند . نویسندهٔ کتاب تاریخ ادیان در این باره مینویسد : « مسیحیان به پدر وپسر مذکور ؛ روح القدس را می‌افزایند واز این سه یکی میسازند وبدین ترتیب « اقانیم را بوجود میآورند » (ص ۲۹۰) .

یهود و نصاری طبق مندرجات تورات و انجیل فعلی ، خدایرا جسم میدانند و به بسیاری از عقائد بت پرستان ، باشکال مختلف عقیده دارند برای توضیح اینمطلب لازم است بکتاب «عقائدالوثنية في‌الديانةالنصرانية » تالیف «محمدطاهرالتنيرالبيروتي» مراجعه شود .

ویا احکام وقوانینی بی‌اساس « که هر عقل سلیمی از پذیرش آن ابا دارد وآنرا مخالف سعادت و مصالح جامعه میداند چنین مذاهب و مسلکها بهیچوجه نمیتوانند آن آئین صحیح و واقعی باشند که برای بشریت ضروری و لازم است [۱] .

---

(۱) در دیانت یهود و نصاری و هم چنین در مذهب زردشت و بودا و برهما که پنج آئین مهم فعلی هستند ، آنقدر مطالب و دستورات خلاف عقل و منطق وجود داردکه اگر هیچ دلیلی بر بطلان این مذاهب نداشته باشیم ، همین دستورات و محتویات کتب آنان ، گویاترین دلیل بر بطلان آنها خواهد بود مثلا در دین زردشت میان هزاران احکام و قوانین خلاف عقل ، این دستور را نیز میخوانیم اگرکسی سگی را بکشد ، ۲۵ جورکفاره بایستی بدهد ، از آنجمله اینست : ۱۰ هزار تازیانه باید بخورد ، ۱۰ هزار ضربت با سیخ اسب دوانی بایستی باو زده شود ۱۰ هزار پشته هیزم خشك و ۱۰ هزار پشته هیزم تر ، بایستی بآتشکده بدهد ، ده هزار مار و ۱۰ هزار قورباغه خشکی و ۱۰ هزار قورباغه آبی و ۱۰ هزار مور دانه کش و ۱۰ هزار مور گزنده و ۱۰ هزار پشه اماکن کثیف را بکشد ... ! در حالیکه برای کشتن آدم این اهمیت را قائل نشده است .

طبق مندرجات تورات و انجیل فعلی ، شرابخوری‌که ازنظر طب وبهداشت ضررهای جبران ناپذیری دارد ، حلال است تا جائیکه شراب سازی از معجزات حضرت عیسی ﷺ شمرده شده ، دختران حضرت نوح آنحضرت را شراب خورانیدند ودرحال مستی آنحضرت با دختران خود زنا کرد (نعوذ بالله) ، حضرت یعقوب با خدا کشتی گرفت خدا نتوانست یعقوب را بزمین بزند ناچار ران یعقوب را دندان گرفت تااز دست او خلاص شد ، حضرت ابراهیم ﷺ خدا را مهمان‌کرد ، گوسپندی برای اوکشت وکباب کرد و بخدا خورانید و دست وپای او را شست ، خدا وارد بهشت شد وآدم مشاهده کردکه خدا آواز میخواند ، داود پیغمبر با زن او ریای حی زنا کرد ، و هارون پیغمبر و سلیمان نبی بت ساختند و مردم را به بت پرستی دعوت کردند ! !

اینها مطالبی است که در کتب عهد عتیق وجدید میخوانیم و صدها نظائر اینگونه ←

بعقیدهٔ ما اسلام تنها آئین و شریعتی است که میتواند نیازمندیهای همه جانبهٔ انسان را تأمین کند و با مطالعهٔ فصل آیندهٔ این بحث ، امید است که با ما هم‌عقیده گردید .



←دستورات و احکام را که هر عقل سلیم و بی آلایشی از پذیرش آنها امتناع دارد در دین یهود و نصاری و غیره می‌یابیم و اینها خود بهترین دلیل بر بطلان ادیان یاد شده است .

برای تفصیل بیشتر لازم است بکتابهای « انیس الاعلام ـ الهدی الی دین المصطفی، صد مقالهٔ سلطانی ، بودا و برهما، چه میگویند ؟ تاریخ ادیان اوستا و زند » مراجعه شود .

«اسلام تنها دین کامل است»

تا آنجا که مطالعات و دقتهای بیطرفانه ما مدلل میدارد ، هیچ آئینی جزاسلام نمیتواند یکدین واقعی برای بشر باشد .

درمیان اینهمه ادیان و مذاهبی که اکنون در نقاط مختلف عالم ، وجوددارند، اسلام تنها آئین و شریعتی است که میتواند احتیاجات و نیازمندیهای همه جانبهٔانسان را تأمین کرده ؛ یك زندگی بتمام معنی سعادتمندانه برای بشر بوجود بیاورد .

ممکن است بعضی ، این گفتهٔ ما را حمل بر تعصب کنند و خیال نمایند که ما تحت تأثیر احساسات قرار گرفته واین‌عقیده را روی علاقه‌ایکه باسلام داریم ، ابراز نموده‌ایم ، ولی هر محقق بینظری اگر این زحمت را تحمل کند که یك مقایسهٔ ، اجمالی بین ادیان فعلی بعمل آورد ، بدون شك اینحقیقت را اعلام خواهد کرد که **« اسلام تنها دین کامل است »**

ما برای آنکه خوانندگان محترم ، بواقعیت و جامعیت اسلام بیشتر پی‌ببرند و اینعقیدهٔ ما را حمل بر تعصب ننمایند نمونه‌هائی از امتیازات و مشخصات اسلام را ذیلانشان میدهیم ، تا از باب **« مشت نمونهٔ خروار است »** حقیقت جنبه‌های دیگر آن نیز روشن گردد .



۱ ـ عقل و دین

یکی از امتیازات بسیار مهم دین اسلام ، احترام شایسته ایست که نسبت بعقل قائل شده ، تا جائیکه آن را یکی‌ازمبانی دینی ویکی از **« ادلهٔ اربعه »** (۱) بشمار آورد است .

---

(۱) راه وصول و استنباط احکام اسلام ، یکی از چهار امر ذیل است : ←

قبل از پیدایش اسلام ، بقدری میان دین و عقل فاصله و جدائی بود که حتی مردم می‌پنداشتند : دین و عقل نقیض یکدیگرند و هیچگاه ممکن نیست آنها در موردی با همدیگر جمع شوند ! زیرا اختلاف شدیدی که بین عقائد دینی و افکار و عقول مردم آنعصر وجود داشت ، کار را بجائی کشانده بود که مردم میپنداشتند :عقل کوچکتر از آنست‌که بتواند مراتب و علوعقائد ومذاهب را دریابد و از این راه‌بازار خرافات و موهومات نیز رواج بسزائی پیدا کرده بود [1] .

اسلام درمقابل‌ایندعاوی باطل و بی‌احترامیهائیکه‌نسبت بعقل‌میشده ، نه‌تنهاعقل را مناقض با دین ندانست ، بلکه آن رامناط تکلیف [2] و راه وصول باحکام دین قرار داده است .

اسلام تعقل در کارهارا موجب سعادت ، و تقلید کورکورانه را باعث شقاوت و بدبختی میداند و از زبان جهنمیان اینطور نقل میکند : **« لو کنا نسمع او نعقل**

← ۱ـ کتاب یعنی قرآن

۲ـ سنت یعنی عمل و تقریر و روایاتیکه از پیغمبر و خاندان آنحضرت بما رسیده است .

۳ ـ اجماع .

۴ ـ عقل .

(۱) البته بایستی در نظر داشت اینکه میگوئیم؟ اسلام فاصله و تضادبین عقل و دین را برداشته معنایش این نیست که فلسفه ملاك تمام احکام و دستورات اسلام را عقل درك میکند خیر ، بلکه منظور اینست که هیچگاه ممکن نیست عقل سالم وبی‌آلایش وعمیق چیزی را درك کند واسلام حکمی مخالف‌آن مقرر نماید و بحکم عقل اعتنائی‌نکند چه بسا احکامی در اسلام وجود دارد که هنوز خود آدمی نتوانسته بفلسفه و ملاك آنها پی ببرد ولی این وضع هرگز موجب بی اعتنائی به احکام دین نمیتواند باشد .

(۲) در وسائل ج ۱۱ ص ۱۶۰ روایاتی باین مضمون نقل شده « اما اني اياك آمر و اياك انهي و اياك اعاقب و اياك اثيب » .

ما کنافی اصحاب السعیر » : اگر ما میشنیدیم یاتعقل میکردیم، هیچگاه ازاصحاب دوزخ بشمار نمیآمدیم »[1] .

احترامیکه اسلام‌نسبت بعقل قائل شده ، در هیچ مذهب و مرامی چنان احترام دیده نشده است تا جائیکه در ده‌ها آیه قرآن ، به تعبیرات مختلف ، از آن یاد شده است .

اسلام رای مردم از ناحیهٔ خدا ، دو پیغمبر و رهنما معرفی می‌کند که دومی آنها عقل است : **« قال‌الکاظم (ع) : یا هشام ان لله علی الناس حجتین : حجة ظاهرة وحجة باطنة فاماالظاهرة فالرسل والائمة واما الباطنة فالعقول »:** ای هشام ، از ناحیهٔ خدا بر مردم دو حجت و دلیل قرار داده شده ، حجت آشکار و حجت پنهان و حجت آشکار عبارت از پیغمبران و امامانند و حجت باطنی عبارت از عقلها است »[2] .

اسلام صاحبان خرد را اینطور تعریف میکند : **« فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه اولئك الذین هدیهم الله و اولئك هم اولوا الالباب »** : بشارت بده به بندگان من ، آنهائیکه حرفها را گوش میدهند ، آنگاه خوبهای آنها را انتخاب کرده پیروی مینمایند ، چنین افرادی هدایت شده از ناحیهٔ خدا و اینها صاحبان عقلند[3] .

تا جائی اسلام بعقل احترام کرده که انسانیت و دین را لازم و ملزوم هم قرار داده است : **« الدین هوالعقل و لادین لمن لا عقل له »** : دین همان عقل است دین ندارد کسیکه عقل ندارد[4] **« لادین لمن‌لامروة له ولامروة لمن‌لا عقل‌له»**

---

(۱) سورة الملك آیه ۱۰

(۲) وسائل ج ۱۱ ص ۲۶۱.

(۳) سورهٔ ۳۹ آیهٔ ۲۰ .

(۴) دائرة المعارف فرید و جدی ذیل کلمهٔ « سلم » این روایت را از پیغمبر اکرم نقل کرده است .

دین نیست برای کسیکه انسانیت ندارد ، وانسانیت ندارد ، کسی که عقل ندارد[1] .

ما از تفصیل بیشتر این بحث خود داری‌کرده طالبین را بکتب تفاسیر و روایات مخصوصاً کتاب **« عقل و جهل »** کافی راهنمائی مینمائیم .



۴ ـ دعوت بتوحید

امتیاز دوم اسلام که در حقیقت آنرا بایستی نخستین اصل هر آئین صحیحی دانست ، اصل **« توحید و یگانگی »** است .

اسلام معتقد بخدائی است که جهان آفرینش از ناحیهٔ او هستی‌گرفته ودستگاه عظیم خلقت ، بطور کلی از او نظام پذیرفته است .

خدائیکه اسلام باومعتقداست خدائیستکه تمام صفات‌کمالیه را دارا واز جمیع صفات نقص (صفات جلال) مبری است یعنی‌جسم ، مرکب ، جوهر ، مرئی ، محل ، نیازمند ، زاینده ، و زائیده شده نیست .

اسلام مبدأ تمام موجودات عالم‌را خدا و بازگشت‌همه را نیز بسوی او میداند .

اسلام از اینراه ، معتقد بیکوحدت همه جانبه‌ای در تمام عالم است و افراد بشر را نیز برای برقراری آن در امور اجتماعی ترغیب و تشویق مینماید .

اسلام تمام افراد بشررا دعوت بیك خدا ، بیك‌دین، بیك‌هدف ، بیك‌حکومت ، بیك مبدأ ؛ بیك معاد . . . مینماید وبا هرگونه عوامل اختلاف ودوئیت که موجب اضمحلال و نیستی فرد و جامعه میشود دشمن میباشد .

اسلام صریحاً مردم را دعوت بتوحید و یگـانگـی مینمـاید و میگویـد :

« و اعتصموا بحبل الله جمیعاً ولاتفرقوا واذکروا نعمةالله علیکم اذکنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخواناً و کنتم علی شفا حفرة من

---

(۱) کافی ج ۱ کتاب «عقل و جهل».

النارفانقذکم منها » : همگی بریسمان خدا چنگ زنید و از هم متفرق نشوید ، بیاد بیاورید نعمتهای خدا را که بر شما ارزانی داشته ، بین قلبهای شما الفت بر قرار ساخته است ، با آنکه با هم دشمن بودید و بموهبت وی برادر گشتید وحال آنکه بر لب مغاکی از آتش بودید و شما را از آن برهانید » (۱) .

بنا براین اگر ما اسلام را دین توحید و یگانگی چه نسبت بمسألهٔ خدا شناسی و چه نسبت بامور اعتقادی و اجتماعی و چه نسبت بطرز فکر عملی آن بدانیم جز بحقیقت ، سخن نگفته‌ایم .



۳ ـ میزان فضیلت تنها پرهیزگاریست

اسلام برخلاف روشهای ناپسندیکه در دورانهای گذشته ، بلکه در عصر حاضر نیز ، مبنی بر امتیازات پوچ طبقاتی و تفاخرات قومی ، وجود داشته و دارد ، میزان برتری را تنها نیکی ذات و فضیلت نفسانی قرار داده و نه رنگ و نژاد ، و نه نسبت و ثروت ، و نه هیچ چیز دیگر را ملاك فضیلت قرار نداده است **« یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم »** یعنی ایمردم ما شما را از یکمرد و یکزن آفریدیم و برای آنکه ازهم شناخته شوید ، شمارا نژادها وقبیله‌های مختلف قرار دادیم ، گرامی‌ترین شما پیش خدا پرهیزگارترین شما است (۲) .



---

(۱) سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۰۲

(۲) سورهٔ حجرات آیهٔ ۱۳

۴ ـ هر کسی مسئول عمل خویش است

اسلام بر خلاف بعضی از مذاهب تحریف شده (مانند مسیحیت) که خرید و فروش گناه را امری جائز، میشمارند ، ملاك خوشبختی و سعادتمندی را در سایه عمل و کردار نیك میداند و هر کسی را مسئول اعمال خویش قرار داده و حتی کامیابی در زندگی و یا مضیقه و گرفتاری در امور دنیا و آخرت را از ناحیهٔ کردار خود آنها میداند: **« لیس للانسان الا ما سعی »** : برای انسان جز آنچه‌که‌کرده نیست (۱)

« کل نفس بما کسبت رهینة » هر آدمی در گرو آنچه که کرده می‌باشد (۲)

« واتقوا یوماً لاتجزی نفس عن نفس شیئاً ولا یقبل منها عدل ولاتنفعها شفاعة ولا هم ینصرون » بپرهیزید از روزیکه هیچکس جای دیگری پاداش داده نمیشود واز هیچکس نه عوض ونه شفاعت ، پذیرفته نمیشود ومورد نصرت و یاری کسی قرار نمیگیرد (۳) .

اسلام نه تنها اثر اعمال را در زندگی شخصی ، ضروری اعلام میکند ، بلکه تغییر سرنوشتها ، شیوع بدبختیها، رواج فسادها ویا رسیدن بمراد وموفقیت در زندگی را ناشی از اعمال خود افراد دانسته ، عکس العمل اعمال را امری مسلم میداند :

«و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن‌کثیر » : هر مصیبتی بشما رسد برای کارهائیست که دستهایتان کرده و بسیاری را نیز میبخشد . (۴)

« ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون » برای خاطر اعمالیکه مردم کرده‌اند . فساد در خشکی

---

(۱) سورهٔ نجم آیهٔ ۴۰

(۲) مدثر آیه۳۱ .

(۳) بقره آیه ۱۱۲

(۴) شوری آیه ۳۰

و دریا آشکار شده ، تا خدا سزای بعضی از عملهائیرا که مردم کرده‌اند ؛ بایشان بچشاند ، تا شاید از گناه باز گردند (۱) « **ولو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض ولکن کذبوا فاخذ ناهم بما کانوا یکسبون** » اگر مردم آن قریه‌ها ایمان آورده و پرهیز کاری کرده بودند درهای برکتهای آسمان وزمین را بآنها میگشودیم ولی تکذیب‌کردند وما نیز آنهارا باعمالی که میکردند مؤاخذه کردیم (۲) « **ذلك بان الله لم یك مغیراً نعمة انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم** » برای آنکه خدا نعمتی را که بقومی عطا کرده تغییر نمیدهد تا دلهای خویش را تغییر دهند و خدا شنوا و دانا است (۳) .



۵ ـ جمع بین آخرت و دنیا .

اسلام آدمی را مانند آئینه دو رو میداند که یکروی آن مظاهر زندگی مادی و نیازمندیهای اینعالمرا نشان‌میدهد وروی دیگر آن احتیاجات معنوی و نیازمندیهای اخروی را ، گرچه تا جائیکه تاریخ نشان میدهد بشریت همواره نسبت باینده جنبه راههای افراط و تفریط را پیموده و قضاوتهای بی مطالعه و یکجانبه‌ای در باره آنها نموده است .

گروهی بنام : رهبان ، صوفی ، درویش ، جوکی و غیره بطور کلی جنبه ها و نیازمندیهای مادی وجسمانی رامهمل و نادیده گرفته ، باخوردن علف بیابان و روزی و یا چند روز یك خرما و بادام صرف نمودن **وپوشیدن** لباسهای مندرس و پشمینه و خانه بدوشی‌اکتفا ،کرده وباصطلاح خود را ازهرچه‌رنگ تعلق‌پذیردآزاد ساخته‌اند!

---

(۱) روم آیه ۴۱

(۲) اعراف آیه ۹۶

(۳) انفال آیه ۵۳

و در مقابل ، عده‌ای هم ، بطور کلی ، معنویات و جنبه‌های نفسانی و دینی را پشت سر گذارده ، چهار نعل بطرف مادیات وامور ناپایدار دنیا تاخته وتمام چیزهائیرا که مربوط بمعنویات بوده و هست ، بباد استهزا ، و مسخره گرفته‌اند !

ولی اسلام ، بهیچوجه ، تضادی بین آخرت و دنیا نمی‌بیند ، در عین آنکه مظاهر زندگی ایندنیا را بی‌ثبات ؛ ونسبت بارزشهای معنوی ، ناچیز ، و متاع آخرت را پایدار میداند ، در عین حال باین منطق تکیه میکند : **« و ابتغ فیما آتاك الله الدار الاخرة ولاتنس نصیبك من الدنیا و احسن کما احسن الله الیك و لاتبغ الفساد فی‌الارض ان الله لایحب المفسدین »** : بوسیلهٔ آنچه که خدایت داده سرای آخرت را بجوی و نصیبت را از زندگی اینجهان فراموش مکن و چنانکه خدا با تو نیکی کرده نیکی کن و گرد فساد در زمین مگرد زیرا خدا مردم مفسد و بدکار را دوست نمیدارد [۱] .

اسلام عقیده دارد : که برقراری یك زندگی بتمام معنی صحیح و سعادت‌بخش، جز در سایهٔ موازنه بین دین و دنیا ، و برخورداری کامل و مشروع از مظاهر زندگی مادی امکان پذیر نیست : **« قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق »** : چه‌کسی زینتها ولذائذ زندگی راکه خداوند ، برای بندگانش آفریده، حرام کرده است ؟ [۲] .

شاید بهترین جمله‌ایکه جمع بین دنیا وآخرت را متضمن است ، این جملهٔ معصوم باشد که فرمود : **« کن للدنیا کانك تعیش ابداً و کن للاخرة کانك تموت غداً »** نسبت بدنیا آنچنان باش ، که گوئی همواره زنده خواهی ماند ، و نسبت بآخرت نیز چنان باش که فردا گوئی خواهی مرد [۳] .

---

(۱) سورهٔ قصص آیهٔ ۷۷

(۲) سورهٔ اعراف آیهٔ ۳۰

(۳) وافی جزء دهم ص ۹

بنا بر این آنهائیکه خیال میکنند دینداری یعنی بطور کلی از دنیا و مظاهر زندگی دست کشیدن ، و در گوشه‌ای خزیدن و مشغول به عبادات و ریاضتها شدن ، و سربار و انگل اجتماع گردیدن . . . . بسیار در خطا و اشتباهند ایندسته مفهوم و حقیقت دین‌را نفهمیده‌اند زیرا همانطوریکه گفته شد : دین صحیح ، برای بهتر زیستن جامعهٔ بشریت و تأمین دنیا و آخرت مردم است ؛ نه آخرت تنها ، و نه دنیای فقط .



۶ ـ دعوت بدانش وفرهنگ

ازخصوصیات بارز اسلام یکی هم ترغیب بفرا گرفتن دانش وتحصیل علم است . از این چهار جمله‌ایکه ذیلا از پیشوایان دین ، در بارهٔ عظمت علم ؛ نقل میشود ، بخوبی میتوان بعظمت دانش از نظر اسلام ، پی‌برد:

۱ ـ « **طلب العلم فریضه علی کل مسلم** » : فراگرفتن دانش بر هر فرد مسلمانی خواه زن ، خواه مرد ؛ لازم و واجب است .

۲ ـ « **اطلبوا العلم من المهدالی اللحد** » : **زگهواده تا گور دانش بجوی.**

۳ ـ «**اطلبوا العلم ولو بالصین**» : دانش را ولوبارفتن بچین باشدفراگیرید

۴ ـ « **الحکمة ضالة المؤمن أینما وجدها طلبها** » : حکمت و دانش گمشدهٔ مؤمن است ، هرکجا که آنرا بیابد طلب خواهد کرد .

دقت درجملات فوق ، ارزش واعتبار دانش را ازنظر اسلام بخوبی نشان میدهد زیرا در جمله اول برهرفرد مسلمانیکه در هر رتبه و مقامی قرار داشته باشد ، بدون امتیاز و تفاوت ، تحصیل دانش وفراگرفتن علم را فرض ولازم شمرده است ودزاینمعنی زن و مرد ، و پیر و جوان شهری و دهاتی ثروتمند و فقیر مساوی هستند ، برای‌اینکه وجوب تحصیل دانش روی طبیعت مسلمان رفته نه عده خاص .

و در جملهٔ دوم ، برای تحصیل دانش ، مدت معینی قرار نداده و مدت آن از گهواره شروع و بگور ختم میشود [۱] هروقت انسان بخواهد تحصیل علم کند دیر نشده و از فرصت استفاده کرده است .

در جملهٔ سوم ، درازی راه و تحمل مشقات و مشکلات سفر را ولو باقصی نقاط عالم باشد ، برای فرا گرفتن دانش ناچیز شمرده و این خود بهترین راه برای توسعهٔ فرهنگ و دانش است .

و در جملهٔ چهارم ، اینحقیقت را تذکر داده که انسان مسلمان نبایستی در فرا گرفتن دانش از اینمعنی عار و ننگ داشته باشد که فلان استاد مسلمان است یا غیر مسلمان ، فاسق است یا مؤمن ، ایرانی است یا غیر ایرانی .... بلکه گمشده خود را در هر کجا که یافت موظف است آنرا فرا گیرد و در اینراه گفتار استاد را باید در نظر داشته باشد نه خود او را .

« انظرالی ما قال و لا تنظرالی من قال» (۲)

بنابراین ، صرفنظراز آیات وروایات زیادیکه در باب ارزش علم ومقام‌ارجمند عالم‌واردشده‌وهر کدام‌ازآنهادر جای خود ؛ بسی شایان دقت و توجه است ، روایات فوق ، گویاترین تعبیر ، در باب عظمت فریضه علم است .

۷ ـ تأسیس مبادی دموکراسی

در میان انواع حکومتهائیکه در دنیای گذشته وحاضر ، وجود داشته ودارد ، اسلام اساس حکومت خود را برمبنای وحی ، مشورت ، نصیحت ، امر بمعروف و نهی

---

(۱) دراینجابایستی داستان ابوریحان‌بیرونی‌که حتی دربستر مرض چند لحظه مانده بمرگ ، بافقیهی بحثهای علمی داشت و همچنین داستان جاحظ را که‌ابن ابی الحدید در باره او مینویسد : « و مات جاحظ و الکتاب علی صدره » بعنوان مصداق واقعی تربیت شدگان مکتب اسلام ، فراموش نکرد

(۲) تفصیل این بحث را در نشریهٔ دوم گفتار ماه از بیانات دانشمند محترم جناب آقای مطهری تحت عنوان فریضه علم باید جستجو کرد .

از منکر ، پایه ریزی کرده است .

درآنروزگاریکه مردم ، در پرتوحکومتهای‌گوناگون « فاشیستی ، موبوکراسی، اتوکراسی، پلوتوکراسی ، الیگارشی [(۱)] و غیره زندگی‌میکردند تمام قدرتها در دست عدۀ معدودی از اغنیاء و یا رجاله‌ها متمرکز بود ، مردم مانند گله ای مطیع اوامر و دستورات صحیح یا نا صحیح صاحبان قدرت و نفوذ بودند ، در چنان عصر تاریك و بیفروغ ، اسلام آمد و با خود یك حکومت دموکراسی که بر مبنای وحی و مشورت پایه ریزی شده ، آورد .

اسلام میگوید : شخصیکه در رأس حکومت اسلامی قرار دارد ، بایستی صالحترین ، شایسته‌ترین ، عادلترین و بالاخره وارسته‌ترین افراد ملت باشد ، که اساس برنامۀ ، حکومت او از ناحیه خدا معین شده باشد . در عین حال رئیس دولت موظف است در کارها و پیش آمد ها با افراد مطلع و چیز فهم مشورت کند و از افکار آنها در انتخاب راه حق، استفاده نماید :**« و شاورهم فی الامر »** (۲) **« و امرهم شوری بینهم »** (۳) در عین حال ، هرفردی ازافراد ملت ، از نظر مذهبی وظیفه دارد ، نسبت به رئیس دولت وعمال او خیر خواه و دلسوز بوده و نسبت بکارهای او نظارت داشته باشد .

و چون تفصیل این بحث را تا حدودی در قسمت « آزادی سیاسی » آورده‌ایم ، ازاینجهت از ادامۀ آن خود داری میکنیم .

۸ ـ لزوم برقراری عدالت

اسلام برای به‌ثمر رساندن استعداد ها وبهتر زیستن جامعۀ انسانی ، یك سلسله

---

(۱) معانی این الفاظ به ترتیب عبارتست : استبداد مفرط دستجمعی، حکومت عوام ورجاله‌ها، دیکتاتوری فردی ، حکومت اشراف،تمرکز قدرت دردست تعدادقلیلی از افـراد (نقل ازمکتبهای سیاسی)

(۲) سوره آل عمران آیه ۱۵۹

(۳) سورۀ شوری آیه ۳۸

قوانین و مقرراتی آورده و تمام مردم را در برابر آن مقررات یکسان و برابر قرار داده است .

اسلام برخلاف آداب و رسوم زمان خود که همواره در مقام اجرای قانون ، رعایت‌حال‌صاحبان نفوذ ودارندگان زر وزور، را مینمودند ؛ اصل عدالت و برابری را هیچگاه فراموش نکرده ، و علت آمدن پیمبران و فرود آمدن برنامه های آسمانی را ، برقرار ساختن عدالت و ریشه‌کن کردن بنیاد ستم و ظلم معرفی نموده است :

« لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم‌الناس بالقسط » ما پیمبران خود را با دلیلهای روش فرو فرستادیم و با آنها کتاب و میزان سنجش عدل از ستم ، نازل کردیم ؛ تا مردم در همهٔ کارها بعدالت رفتار کنند [۱]

اسلام آنچنان در بارهٔ برقراری عدالت توصیه‌کرده ،که حتی حاضر نیست‌نسبت بدشمنان هم ظلم شود و دشمنی با آنها باعث ارتکاب بیعدالتی گردد ، **«یاایهاالذین آمنوا کونوا قوامین‌لله شهداء بالقسط ولا یجر منکم شنآن قوم علی ان لا تعدلوا اعدلواهواقرب للتقوی»** : ای کسانیکه ایمان آورده‌اید ، در همهٔ کارها برای رضای خدا قیام و اقدام کنید ؛ گواه بعدالت باشید ، دشمنی با مردمی شما را وادار نکند که از عدالت و دادگری ، بیرون روید عدالت کنید که آن ، به تقوی و پرهیزکاری نزدیکتر است [۲] .

۹ ـ داشتن سیستم اقتصادی کامل

اسلام برخلاف سیستمهای اقتصادی کاپیتا لیسم (سرمایه داری) و کمونیسم (اشتراکی) ، یکنوع اقتصاد دیگری که مخصوص بخود اوست دارد ، سیستم اقتصادی اسلام خوبیهای روش سرمایه داری و اشتراکی را بنحو شایسته‌تری دارا و از بدیها و عیوب آنها بطور کلی برکنار است .

---

(۱) سوره حدید آیه ۲۵

(۲) سوره مائد آیه ۸

اسلام در عین آنکه مالکیت فردی را محترم میشمارد ، [1] راههائی نیز برای عدم تمرکز ثروت در دست افراد معدودی ، قرار داده که چنانچه آن اصول رعایت گردد ، عدالت اجتماعی برقرار خواهد شد و اختلافات طبقاتی تا حدود ممکن ، ازبین خواهد رفت .

راههائیکه اسلام . برای جلوگیری از تمرکز سرمایه . و تعدیل و عمومی‌کردن ثروت قرار داده زیاد است لیکن همهٔ آنها را در دو قسم زیر میتوان خلاصه کرد :

۱ ـ راه اخلاقی : آنقدر آیات و روایات ، در بارهٔ نوازش و ترحم و انفاق ، نسبت به بینوایان ، و تشویق و ترغیب مردم باحسان و حمایت از فقراء و بیچارگان ، وارد شده‌که شاید در بارهٔ هیچ موضوعی در اسلام اینقدر دستورات ، صادر نشده باشد و ما بعنوان نمونه بدو آیهٔ ذیل اکتفا میکنیم : « **لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون :** هرگز رنگ سعادت ونیکی را نخواهید دید جز آنکه از چیزهائیکه خیلی دوست دارید ، در راه خدا انفاق نمائید [2] « **و الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشر هم بعذاب الیم . . .** » کسانیکه طلا ونقره را گنجینه و ذخیره میکنند ودر راه خدا انفاق نمیکنند آنها را بعذاب دردناك بشارت بده . . . . [3]

---

(۱) یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض منکم (آیه ۲۹ از سوره نساء) پیغمبر اکرم (ص) فرمود : «ایها الناس ان دمائکم و اموالکم علیکم حرام الی ان تلقوا ربکم کحرمة یومکم هذا و کحرمة شهرکم هذا و انکم ستلقون ربکم فیسألکم عن اعمالکم و قد بلغت فمن کانت عنده امانة فلیؤدها الی من ائتمنه علیها و ان کل ربا موضوع و لکن لکم رؤوس اموالکم لاتظلمون ولا تظلمون (سیرهٔ ابن هشام ج ۲ ص ۶۰۳)

(۲) سورهٔ آل عمران آیه ۹۲

(۳) سورهٔ توبه آیه ۳۵

۲ ـ راه قانونی : راههائیکه اقتصاد سرمایه داری ، برای تعدیل ثروت ، از قبیل ملی کردن و بیرون آوردن صنایع بزرگ از چنگ صاحبان صنایع ، بستن مالیاتهای تصاعدی و غیره ، قرار داده اسلام آنها را به تنهائی صحیح و کافی نمیداند ، زیرا این عمل ، موجب دلسردی سرمایه داران ، از تحصیل و تولید ثروت و تشکیل مراکز صنعتی و کارخانجات ، خواهد گردید ، از اینجهت اسلام راههای دیگری را پیشنهاد میکندکه هم بدانوسیله ثروت دردست همه توزیع میشود وهم مفاسد سرمایه داری طبعاً از بین میرود . ما راهھائیرا که اسلام قانوناً برای تعدیل و توزیع ثروت و برقراری عدالت اجتماعی قرارداده ذیلا بطوراختصار ذکر میکنیم وتفصیل آنرا بکتب فقهی و فرصت مناسبتری حواله میدهیم[۱] .

۱ ـ زکوة : زکوة از نه چیز به ترتیب : گندم ، جو ، کشمش ، خرما ، طلا ، نقره ، شتر ، گاو ، گوسفند ، بانصابهای معینی گرفته میشود .

مصارف زکوة طبق آیه : « **انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملین علیها و المؤلفة قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل** »[۲] عبارتست از فقراء، بیچارگان ، کارمندان دولت اسلام‌که زکوة را جمع آوری و حفظ می‌کنند، کفاری‌که اگر بآنها زکوة داده شود بدین اسلام مایل میشوند ، خریداری بنده‌ها و آزاد ساختن آنها ، بدهکاری که نمیتواند قرضش را اداء نماید ، مصالح عمومی مردم از قبیل تشکیل بیمارستانها و**تأمین مخارج** مسافری که در سفر مانده باشد » .

۲ ـ خمس : خمس از هفت چیز گرفته میشود و آن هفت چیز عبارتست از : منفعت کسب ، معدن ، گنج ، مال حلال مخلوط بحرام ، جواهری که بواسطهٔ غواصی

---

(۱) در جلد دوم این کتاب تحت عنوان « اسلام و مالکیت » تفصیل این بحث خواهدآمد

(۲) سورهٔ توبه آیه ۶۰

بدست آید ، غنمیت جنگ و زمینی‌که کافر ذمی از مسلمانان بخرد . یك پنجم اموال یاد شده بدو قسم تقسیم میشود ، نصف آن را بایستی بسادات فقیر داد . و نصف دیگر را پیشوای مسلمان‌ها درمصالح عمومی‌مردم مصرف خواهد نمود .

۳ ـ زکوة فطره که تقریباً هر فرد متمکن بایستی روز عید فطر سه کیلو طعام یا پول آن را در راه خدا بدهد .

علاوه بر مالیاتهائی که ذکر شد ، اسلام قوانین دیگری نیز برای جلوگیری از تمرکز ثروت دارد واساس این قوانین قرار دادن قسمتی از منابع ثروت در دست دولت اسلامی است و این منابع را ذیلا ذکر میکنیم :

۱ ـ زمینهائیکه سکنه اش آن را واگذاشته و هجرت کرده‌اند ۲ ـ زمینهائیکه سکنه‌اش بدون جنگ‌آن را بمسلمین واگذارده‌اند ۳ ـ زمینهائی‌که سکنه‌اش منقرض و نابود شده‌اند ۴ ـ اراضی مواتی که مالك معلومی ندارد ۵ ـ جنگلها و نیزارها ۶ ـ رؤوس جبال و کوه‌ها با کلیه اشجار و معادن و ذخائرموجود در آن ۷ ـ گردنه‌ها و درون دریاها و نهرهای بزرگ و آنچه که در آنها وجود دارد ۸ ـ کسیکه بمیرد و وارث نداشته باشد ۹ ـ زمینهائیکه بدون اذن امام از کفار بواسطهٔ جنگ گرفته شده باشد ۱۰ ـ طرق و شوارع و ملحقات آنها ۱۱ ـ زمینهائیکه لشکر اسلام آن را بوسیلهٔ جنگ مسخر کرده است ۱۲ ـ موقوفات عامه که مردم خیّر برای دیگران وقف میکنند و همچنین سکنی و عمری ۱۳ ـ کفارات ۱۴ ـ نذورات ۱۵ ـ اموال مجهول المالك ۱۶ ـ اموالیکه پیدا شده باشد ۱۷ ـ از راه وصایت صدقاتی که مردم پاك‌سرشت برای مصالح عمومی یا خصوصی قرار میدهند . ۱۸ ـ اموالی که دولت اسلام از کفار بعنوان جزیه میگیرد ۱۹ ـ اموال منقول یاغیر منقولی‌که اختصاص بپادشاه کافرمحارب داشته باشد . گرچه بعضی از مصارف مواد بالا اختصاص بامام مسلمین دارد اما امام‌آن را در مصالح عمومی مردم مصرف خواهد نمود و در حال غیبت ، تحت نظر مجتهد ؛ بمصارف عمومی یا خصوصی خواهد رسید .

اینها بعلاوهٔ مسألهٔ ارث راههائی است که اسلام برای تعدیل و توزیع ثروت قرار داده‌که اگر رعایت‌این اصول بشود ، بطور حتم اختلاف وشکاف عمیقی که اکنون بین سرمایه داران و بینوایان وجود دارد ازبین خواهد رفت وعدالت اجتماعی درمیان مردم برقرار خواهد گردید .

۱۰ ـ دارابودن عالیترین‌دستورات اخلاقی

در آنروزگاریکه بشریت مفهوم صحیح اخلاق را نفهمیده و در لجن زار مفاسد ورذائل اخلاقی دست و پا میزد ، درست در همان روزگار پیغمبر اسلام ؛ عالیترین دستورات اخلاقی را برای تربیت و اصلاح جامعهٔ بشری آورده است .

گرچه بقول « پاسکال » : همچنانکه علمای طبیعی ، طبیعت را خلق نکرده ؛ و علمای صرف و نحو ؛ واضع زبان و قواعد آن نبوده‌اند ، حکما و پیمبران هم اخلاق را ایجاد نکرده‌اند ؛ لیکن اینها توانستند از باطن روح و جان آدمی ملکات وصفاتیرا که در رفتار و گفتار و افکار او اثر خوب و مطلوب دارد و در صورت بکار بستن آنها بآخرین نقطهٔ سعادت خواهد رسید ؛ بیرون بکشند و دستور العمل زندگی آنها قرار دهند .

بطور قطع میتوان ادعا کرد که دستورات اخلاقی اسلام ، بی‌نظیر است .

اثراتیکه اخلاق ، درزندگی انسان دارد آنقدر با اهمیت است‌که پیغمبراسلام، غایت بعثت خود را تکمیل‌مکارم اخلاق ، اعلام فرموده است : **«بعثت لاتمم مکارم الاخلاق »** (۱) و در قرآن شریف ، پس از یازده سوگند ، رستگاری در تزکیهٔ نفس و تهذیب اخلاق ، خلاصه شده است **« و الشمس و ضحیها و القمر اذا تلیها و النهار اذاجلیها و اللیل اذایغشیها و السماء و ما بناها و الارض وماطحیها و نفس و ما سویها فالهمها فجورها و تقویها قدافلح من زکیها و قدخاب من دسیها »** .

---

(۱) سفنیة البحار ج ۱ ص۴۱۱

قسم بخورشید و نور پاشیدنش و ماه وقتیکه از پی آن در آید و روز چون زمین راروشن کند و شب وقتیکه زمین را فرا گیرد و آسمان و آنکه بنایش کرده، و زمین و آنکه آنراگسترده و جان وآنکه آنرا بپرداخته و بدکاری وپرهیزگار بودنش را باو الهام‌کرده، هرکه جان مصفاکرد رستگار شد و هرکه‌آنرا بیالود زیانکارشد[۱].

قرآن مجید درجاهای مختلف، ازجمله‌کارهای‌مهم پیغمبراسلام راتزکیهٔ نفس‌و تهذیب اخلاق مردم، معرفی‌کرده است: **« هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوعلیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمة‌وان‌کانوامن‌قبل لفی ضلال مبین »است که‌ازمیان‌مردم‌بیسوادپیغمبری‌ازخودشان‌فرستاد که‌آیه‌های خدارابرایشان**بخواند و پاك و تزکیه‌شان‌کند و کتاب و حکمت بآنها بیاموزد وگرچه از پیش در گمراهی نمایانی بودند»[۲].

قرآن مقدس، اخلاق نیك را ازرموز موفقیت پیغمبر اسلام شمرده و برای‌همین جهت او را ستوده‌است: **« ولو کنت فظاً غلیظ القلب لا نفضوا من حولك فاعف عنهم واستغفر لهم » (۳) « وانك لعلی خلق‌عظیم » : تو دارای اخلاق** بزرگی هستی[۴].

بنابر این اگر بزرگترین امتیاز اسلام را از سائر مذاهب و آئین ها، دستورات عالی اخلاقی آن بدانیم، گزاف نگفته‌ایم آیات و روایاتیکه متضمن دستورات اخلاق اسلامی است و کتابهائی مانند **« احیاء العلوم »**غزالی‌و**«جامع‌السعادات »**

---

(۱) سورهٔ شمس آیه ۱ ــ ۱۰

(۲) سوره جمعه آیه ۲

(۳) اگر خشن و سخت دل بودی از دور تو پراکنده می‌شدند آنها را ببخش وبر ایشان آمرزش بخواه سوره آل عمران آیه ۱۵۹.

(۴) سورهٔ قلم‌آیه ۳

نراقی که‌گوشه‌ای از آندستورات را در بردارند ، بهترین شاهد صدق‌گفته ماست[۱] .



اصولیکه تا اینجا بطور فشرده ، بعنوان نمونه های بارز ممیزات و مشخصات اسلام‌شمرده شد ، بعلاوه ده ها اصول دیگر که هر کدام بنوبهٔ خود ، از ممیزات‌اسلام، بشمار میروند . بهترین گواه صدق مدعای ما (اسلام تنها دین کامل است) میباشد .

شما در هیچ آئین و مذهبی نمیتوانید اصولی ارزنده‌تر و دستوراتی عالیتر از دستورات یاد شده بیابید .

همین امتیازات و عمق قوانین اسلام است‌که هرآدم با وجدانی را وادار میکند که آئین اسلام را « تنها دین کامل » بداند .

گرچه ممکن است از این اصول و برنامه‌های عالی ، جسته‌گریخته ، در ادیان و مذاهب دیگر نیز ، یافت بشود ، ولی بطور تفصیل وریشه دار ، و بنحو جمع و سهل التناول ، در هیچ آئینی ، جز اسلام ، وجود ندارد .



(۱) بیشتر اصول دهگانه فوق درجلدهای دیگر این کتاب بطورمبسوطتری مورد بحث قرار خواهد گرفت .

« پس چرا گروهی با دین مخالفند؟ »

کسیکه مطالب گذشته ما را در نظر داشته باشد و اینمعانی برای او روشن شده باشد که آدمی برای بهتر زیستن ، نمیتواند بدون برنامه دینی و دستورات مذهبی ، زندگی کند ، و اسلام تنها دین کاملی است که قادر است انسان را برای یك زندگی بتمام معنی سعادتمندانه ، رهبری‌کند، خواه ونا خواه این سئوال برای او پیش‌خواهدآمدکه: پس‌چطورشده‌گروهی باهرچه دین‌وآئین‌است‌مخالفند؟وچه‌بساعده‌ای آنرا ساخته مغزهای اقویا وثروتمندان ، برای استثمارطبقهٔ ضعفا وکارگران دانسته وبا عبارات توهین آمیزی ، **« دین‌راافیون ملتها »** معرفی مینمایند ؟ ! چه عاملی‌باعث شده : گروهی با چشم نفرت بدین نگریسته ، در قطب مخالف دینداران قرارگرفته، و با هرچه آئین و مذهب است ، دشمنی میکنند ؟ !

عوامل و انگیزه‌هائیکه خشم و نفرت گروهی از مردم را علیه دین و آئین بر انگیخته وبا شدیدترین وجهی علیه آن مبارزه میکنند ؟ کدام است ؟

ماذیلا به بعضی از آنعوامل اشاره کرده و تفصیل آنرا بفرصت مناسب تر و کتابهای مفصلتر ، حواله میدهیم :



۱ ـ ندانستن حقیقت دین :

بعقیدهٔ نگارنده ، علة العلل بیعلاقگی گروهی از مردم نسبت بدین ، تشخیص ندادن و نفهمیدن معنی واقعی دین است اینعده اغلب ، در محیط ها و اجتماعاتی پرورش یافته‌اند که دین بمعنای واقعی در آنمحیطها وجودنداشته ، و جز با یکمشت اوراد ، و اذکار پوچ و با یك سلسله اعمال بی‌اساس و با یکمقدار اعتقادات و عبادات

و اهی و مخالف منطق عقل ، سر و کار نداشته‌اند .

اینها دیگر زحمت تحقیق را بخود هموار نساخته ، در جستجوی حقیقت دین بر نیامده ، یکباره زیر هرچه دین‌است زده منکر واقعیت و اصالت آن شده‌اند ! اینها می‌پندارند : که دین عبارت از یك سلسله پندارها و پدیده‌هائیست که برای سرگرم ساختن و استثمار مردم ، بوجود آمده است و روی یك مبنی و اساس صحیح استوار نیست ! .

ولی همانطوریکه در بحثهای گذشته به ثبوت‌رسانده‌ایم : دین واقعی از اینگونه تهمتها بطور کلی برکنار است ، زیرا دین واقعی عبارت از یك سلسله قوانین و دستوراتیست که خدا بوسیلهٔ افراد مخصوص بنام انبیاء که دارای جمیع فضائل انسانی هستند واز تمام‌رذائل اخلاقی وغیره برکنارند ، برای رفع نیازمندیهای فردی؛ اجتماعی ؛ تربیتی ، سیاسی ، اقتصادی ، جزائی و غیره جامعهٔ انسانی ، وضع وتشریع کرده است .

با در نظر داشتن اینحقیقت ، چطور ممکن است کسی دین را مایهٔ سرگرمی و استثمار مردم بداند ؟ چگونه ممکن است نسبت بدین که برای بهتر زیستن جامعهٔ انسانی ضروریست ، سر ستیز ومخالفت داشته باشد ، آنهائیکه با دین دشمنی میکنند از منافع دینداری و مضرّات بیدینی بیخبرند و معمولاً با ادیان ساختگی و تحریف شده‌ای مانند مسیحیت و یهودیت و بودائیت و برهمائیت و غیره که از مزایای دین واقعی و صحیح محرومند ، تماس داشته و دارند و گرنه چگونه ممکن است با دین صحیح و جامع الاطرافی مانند اسلام که با برنامه‌های حیاتبخش خود ، تمام زوایای زندگی انسانی را روشن ساخته ، مخالفت نمایند ؟

مطالعه در روحیات و گفتار تودهٔ مخالف ادیان ، صحت گفتهٔ ما را به‌ثبوت میرساند .

* * *

۲ ـ داخل شدن پاره‌ای از خرافات در دین

عامل دیگریکه احساسات گروهی از مردم را علیه ادیان ، تحریك نموده ، خرافات و موهوماتی است که وسیلهٔ بعضی از جهال و مغرضین وارد دین ، گردیده‌است دراثر این خرافات وموهوماتیکه بدستورات عالی‌مذهبی افزوده شده ، آنهائیکه قدرت تشخیص حق از باطل را نداشتند ، یکبارهٔ با دین ؛ علم مخالفت بر افراشته تمام‌ادیان را غیر منطقی اعلام کرده و ادیان را تنها برای اقناع غریزهٔ افسانه دوستی ، خوب دانستند !

غافل از اینکه افسانه و خرافات هیچگاه در متن ادیان واقعی و صحیح قرار نداشته‌است الاآنکه‌برخی‌ازجهال‌ومغرضین‌برای برخی‌ازاغراض‌شوم ، درحاشیهٔ ادیان، افسانه‌ها و موهومات قرارداده‌اند . گرچه غموض وپیچیدگی‌که درادیان‌غیرواقعی‌وجود داشته ، خواه ناخواه خرافات را در متن آنها قرار داد ولی سادگی و روشنی اسلام بهیچوجه اجازه نداده است که افسانه‌ها و خرافات در متن آن قرار گیرد ؛ بلکه اگر **هم‌دراسلام**.افسانه‌ای پدید آمده تنها در حاشیه آن قرار گرفته است .[۱]



۳ ـ خرابکاری برخی از دینداران

اثری را که کردار و عمل ، درروحیهٔ افراد . ازخود بجا میگذارد بقدری زیاد است‌که بهیچوجه باگفتارتنها ، قابل مقایسه نیست ازاینجهت است‌که از قدیم‌گفته‌اند:

« دوصد گفته چون نیم کردار نیست » .

روی این میزان ، اگر آئین ومذهبی ، هرچند دارای قوانین و دستورالعملهائی عالی باشد . و از لحاظ حقوقی و اخلاقی ، هرچقدر غنی و جامع الاطراف باشد، برای

(۱) برای توضیح اینمطلب لازم است بکتاب(اسلام و صلح جهانی) ترجمهٔ نگارنده و سید هادی خسروشاهی ص ۷۳ـ۸۲ مراجعه شود .

تخریب و بی‌ارزش ساختن آن کافیست که پیروان و رهبران آن آئین ، برخلاف آن رفتار کنند و عملا آنرا تکذیب نمایند . شما اگر درست باعتراضات کسانیکه با دین ابراز مخالفت میکنند ، دقت نمائید خواهید دیدکه ۹۵ درصد این اعتراضات ،متوجه اشخاص است نه خود آئین و بقول مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی «الاسلام محجوب بالمسلمین» اینهاهستندکه‌ازتابش‌درخشان‌خورشیداسلام‌جلوگیری‌مینمایند.
مثلا دیده شده که میگویند : اگراین دین سعادت بخش و درست است ، پس چرافلان حاجی ، فلان معمم ، فلان مسجدی ، فلان بازاری چنین و چنان میکنند و این دین او را هدایت نکرده و سعادتمند نساخته است ؟ ؟

در اینجا بد نیست از واقعیت تاریخ ، برای اینموضوع ، استشهاد کنیم : یکی از روحانیون مبارز و محترم ، نقل میکرد : هنگامیکه در زندان بودم در اطاق ما یکنفر آزادیخواه روشنفکر نیز محبوس بود ، روزی باو گفتم : شما با اینهمه کمالات و معلومات که دارید ؛ چرا نماز نمیخوانید ؟ او در جواب گفت : نمازیکه فلان روحانی شما میخواند ، من حاضر نیستم آن نماز را بعنوان خضوع و پرستش انجام دهم ؟ مسلماً این بیان صحیح نیست زیرا در هر طائفه‌ای بد و خوب وجود دارد و قوانین و دستورات مذهبی بهیچوجه بستگی باعمال افراد ندارد ، دستورات مذهبی یك سلسله حقائق و مقرراتیستکه بوسیله پیمبران برای سعادت آدمیان آورده شده همچنانکه عمل نکردن‌شخص مریض برطبق نسخهٔ دکترحاذق ، ارتباطی‌باحذاقت دکتر و تشخیص‌او و مؤثر بودن نسخهٔ او ندارد، عمل نکردن بعضی از پیروان ادیان‌نیز ارتباطی با اصالت وواقعیت دین ندارد و این اشتباه از آنجا پیدا شده که اینها قضیه‌را عوضی‌گرفته ، عیوب و نواقص پیروان ادیان رابحساب خود دین آورده‌اند و حال‌آنکه این حساب ازنظرمردم واقع بین بهیچوجه صحیح نیست ولی از آنجائیکه مردم‌سطحی و ظاهر بین ، قدرت تجزیه و تحلیل قضایا را ندارند ، زود فریب خورده ، و بگروه مخالفین مذهب می‌پیوندند !

۴ ـ توسعه علم طبیعی و نفوذ روش حسی !

پس از دوران سیاه و فترتی که براروپا گذشت ، دنیای اروپا یکمرتبه ازخواب بیدار شد و کم‌کم بر اثر فعالیت و مجاهدت گروهی از هوشمندان ، موجی از دانش و علوم طبیعی ، سراسر اروپا را فراگرفت،علوم طبیعی و تجربی جانشین علوم عقلی و خیالی که بیشتر ؛ کلیسا از آنها جانبداری میکرد ، شد ، دانشمندان ، در صددکشف روابط بین اشیاء برآمده برموز کار خانهٔ خلقت و اسرار طبیعت یکی پس از دیگری دست یافتند .

البته‌کلیسا وپیروان‌آن ، نمیتوانستند در مقابل این جنبش علمی ساکت‌بنشینند، زیرا تکامل و پیشرفت علوم طبیعی را مساوی با فرو ریختن کاخ برفی جبروت خود می‌پنداشتند ، روی اینجهت کلیسا مبارزه را علیه علوم طبیعی و تجربی آغاز کرد و بانحاء ، مختلف با آنها جنگید ولی آن تلاشها مذبوحانه بود و نمیشد جلو سیل‌دانش را گرفت در اینوقت مردمیکه از دور و نزدیك ، صف بندی و مبارزات کلیسا و دانشمندان علوم طبیعی و تجربی را مشاهده میکردند و ناظر کشته شدن و سوختن و زندان رفتن دانشمندانی مانند گالیله بودند ، پنداشتند که اصالت و تحقق با علوم طبیعی و تجربی است ، علوم عقلی و غیر تجربی بطورکلی از درجه اعتبار ساقط است! روی این انگیزه های تاریخی ، بعلاوه غروریکه دانشمندان علوم طبیعی از لحاظ پیروزی ایکه نصیب‌آنان شده بود؛ پیداکرده بودند ، تمام مقدسات مذهبی را غیرعلمی اعلام کردند ، و بیرحمانه علیه مذهب و معنویات مبارزه نمودند !

در اینجا برای روشن شدن حقیقت ، ملاحظات زیر ضروری و لازم است :

الف ـ اولا بایستی حساب کلیسا را از مسجد جدا کرد . زیرا همانطوریکه مطالعات تاریخی مارا هدایت میکند ، همواره کلیسا ناشرخرافات و طرفدار اوهام بود ولی مسجد مرکز پخش دانش و نشر معارف . روحانیت مسیحی از پیشرفت دانش در

هراس بود ولی دانشمندان اسلامی پرچمدار علوم و پیش قراولان دانش بودند [(۱)]

ب ـ درست است که دانش طبیعی و تجربی ، بسیاری از علوم و دانش‌پیشینیان را بی اعتبار ساخت اما اینمقدارکافی نیست که یکباره معلوماتی را که برمبنای تجربه و حس برقرار نیست ، غیر صحیح بدانیم [(۲)]

ج ـ اینمعنی جای هیچگونه تردیدنیست‌که دانشمندان علوم تجربی‌حق‌بزرگی بگردن مردم دارند ولی اینحقیقت را هیچگاه نباید از نظر دور داشت که : هرچیزی برای خود میزان سنجش مخصوص دارد هیچگاه نمیشود گرما و سرما را با متر اندازه گرفت، ویاحجم اجسام راباهواسنج معین‌نمود. روی اینحساب ، مقدسات‌مذهبی‌ومبادی اخلاقی و بطورکلی معنویات ، از دائره علوم‌تجربی بیرون است وعلوم طبیعی نمیتواند در بارهٔ اصالت و عدم اصالت آن ، اظهار عقیده نماید .

ولی در هرحال ، مغلطه کاریها تأثیر خود را تا مدت زیادی ، در انحراف افکار تودهٔ مردم ، از عقائد مذهبی و دستورات اخلاقی که جنبهٔ ماوراء حسی دارند بخشید و مردمی ، گول این منطق غلط را خورده ، نسبت بتمام مقدسات مذهبی و اخلاقی بدبین شدند تا جائیکه گروهی مانند نویسندهٔ کتابچه « اصول مقدماتی فلسفه » و نویسندهٔ کتابچه « ماتریالیسم دیالیك تیك » نوشته‌اند « ادیان با اصول علمی سازش ندارد » !



۵ ـ خود باختگی !

از آنجائیکه شرقیها از دور با تمدن غرب و اروپا آشنائی پیدا کردند و یك مرتبه خودرا در برابر انوار خیره کننده فرهنگ وتمدن غرب واروپا مشاهده نمودند،

---

(۱) رجوع شود بکتاب : تمدن اسلام و عرب ، تاریخ تمدن اسلام ، مقدمه وحی یا شعور مرموز .

(۲) مراجعه شود بجلد اول کتاب : اصول فلسفه .

مانند انسان ضعیف النفسی که ابهت و جبروت سلطانی ، اورا واله و خود باخته ساخته، سرجای خود میخکوب کرده باشد شخصیت و استقلال فکری خود را از دست داده ، درمقابل تمدن غرب ، خیره شده‌اند !

اینها میپندارند ، هرچه راکه از غرب میآید ، مانند پیشرفتهای علمی آنها صد درصد صحیح وسعادت بخش است ؛ غافل ازاینکه‌درآن دنیای متمدن : صدهامکتبهای ضد اخلاقی و ضد انسانی وجود دارد که ما بعنوان نمونه مکتب اگزستانسیالیستها (مکتب لذت طلبی و کامیابی جنسی که هرگونه آزادی در آن راه دارد) و هیپی‌گری را یادآور میشویم .

این روح خود باختگی شرقیها دربرابر غربیها ، مفاسدی ببار آورده که‌میتوان گفت از مفاسد لشکر مغول ، برای جهان شرق‌کمتر نبوده است ، زیرا همین روح‌خود باختگی ؛ همه چیز ما را از ارزش و اعتبار انداخته دستورات دینی ، اخلاقی و آثار صحیح نیاکان ما را مورد مسخره قرار داده است !

مردمیکه استقلال‌فکروعقیدهٔ خودرااز‌دست‌داده‌اند ، میزان‌صحت وفساد وخوب و بدکارها را شخصاً نمیتوانند تشخیص دهند فقط هرچه را که از غرب باشد خوب و هرچه را که از آنسامان نباشد ناپسند میپندارند !

گرچه در قرنهای ۱۸ـ۲۹ وقسمتی‌ازقرن‌بیستم ، روح مخالفت با مذهب (البته مذهب ساختگی نصاری) در اروپا روی عوامل گذشته ، توسعه پیداکرده بود ولی پس از آنکه آبها از آسیاب افتاد ، مخالفین مذهب ، تا حد امکان ، انتقامهای خود را از کلیسا گرفتند ، کم‌کم فطرت خدا پرستی و دینداری در آنها تقویت گردید ، با خداو دیانت آشتی کردند و اکنون دو سوم مردم اروپا و آمریکا دیندار و معتقدند ، اما از آنجائیکه کشور های خاورمیانه در حدود صد و پنجاه سال از مردم آنسامان عقب هستند ، اینها هنوز دوران بحران بیدینی را طی میکنند تا مدتی وقت لازم است که این حالت دینداری آنها بمردم مشرق زمین برسد و مردم این سامان از روح سرکشی و مخالفت خود ، نسبت بدیانت ، دست بردارند .

بعداز آنکه فلسفهٔ ، ضرورت دین را فهمیدیم و دانستیم که میان آنهمه ادیان، کدام یك را باید انتخاب کنیم ، و نیز ، ازیك مطالعهٔ اجمالی بدست آوردیم که‌اسلام، تنها د ن کامل است ، و در آخر بحث ، انگیزهٔ ، بدبینی برخی از جوانان و جمعی‌از مردم را نسبت بدین ، دانستیم ، اینك وقت آنست **پرسشهائی‌را** که قبلاً در بارهٔ فلسفهٔ جنگ در اسلام ، و قتل مرتد ، و جزیه ، و حدودیکه اسلام ، برای‌آزادی قرارداده است ، کرده بودیم ، مورد بررسی قرارداده‌نظراسلام را در بارهٔ امور یاد شده بدانیم :



«آیا جهاد اسلامی»
بمنظور تحمیل عقیده است ؟ !

برخی از نویسندگان مغرض ، و مبلغان مزدور مسیحی ، شایع کرده‌اند که : اسلام ، دین شمشیر و زور است ، و جهاد اسلامی ، بمنظور تحمیل عقیده و سلب آزادی از پیروان مذاهب دیگر ، میباشد !

« **ماکدونالد** » در کتاب « دائرةالمعارف اسلامی » مینویسد : وظیفهٔ دینی هرفرد مسلمانی است که اسلام را با شمشیر و زور ، انتشار و گسترش دهد ! » [۱] .

کسیکه با فتوحات مسلمین ، ومدارك دست اول اسلامی ، آشنائی درستی داشته باشد ، بخوبی میداند که این نوع شایعات ، جز بمنظور تضعیف روحیهٔ ملل اسلامی و کشتن روح فداکاری و مبارزهٔ در آنان ، و جلوگیری از پیشرفت و نفوذ اسلام ، در جهان ، پدید نیامده است !

محال است انسان منصفی ، از تاریخ پر افتخار اسلام ، و قوانین جنگی آن ، آگهی درستی داشته باشد ، در عین حال ، معتقد باشد که : اسلام ، دین زور و شمشیر است و از راه‌جنگ ، عقیده‌اش را به پیروان مذاهب دیگر ، و ملل مغلوبه تحمیل ، مینماید ! !

اسلام ، بر خلاف اقوام و ملل وحشی و زمامداران خود سرجهان ، که بمنظور کشور گشائی ، استثمار و غارت سرمایه‌های ملی ، افزودن بر نیروهای انسانی و احیانا اشباع عطش خونریزی و عاطفهٔ غرور آمیز ملی و مذهبی خود ، دست بجنگ و خونریزی ، دراز میکردند ، وچه بسا پس از خاتمه جنگ ، عقائد و افکار خود را بر ملل مغلوب ، تحمیل مینمودند ، تنها برای رفع ظلم و تحقق بخشیدن عدالت

---

(۱) روح الدین الاسلامی ص ۳۶۳

اجتماعی ، و اعلای کلمهٔ حق ، می‌جنگند ، و هنگامیکه آثار ستم و عدوان ، از بین رفت ، و محیط ، از لوث تعدی و تجاوز ، پاك شد ، پیرو هر آئینی میتواند ، درسایهٔ حکومت اسلامی ، از آزادی مذهبی ، برخوردار گردد .

« دکتر مجید خدوری مسیحی » استاد علوم‌شرقی دردانشگاه «هاپکنس» در این باره مینویسد : « ... اسلام غیر از جهاد یعنی جنگ در راه خدا ، انواع و اقسام جنگها را منسوخ کرد و از بین برد ، فقط جنگی را مشروع و صحیح دانست که برای انجام یك مقصود دینی بکار رود ، یعنی لازمهٔ اجرای قانون خدائی باشد ، یا اینکه بمنظور دفع تعدی و رفع تجاوز و تخطی ، از آن ، استفاده شود ، و غیر از این ، هیچ جنگی چه در محیط اخوت اسلامی و چه در خارج آن ، مجاز و مباح نیست » (۱) :

اسلام ، تنها با مردمی میجنگد که بر بندگان مخلص خدا ستم روا بدارند ، یا برای نابودی آنان ، توطئه‌کنند ، ویا پیمانهائی راکه با آنان ، بسته‌اند ، بشکنند و یا مانع نشر عقائد و مبانی مذهبی درست اسلامی شوند .

در اینصورتها است که اسلام ، جنگ را مشروع و جائز میشمرد و در غیر این موارد ، اقدام بجنگ و خونریزی را فساد و آشوبگری میداند وبرای اقدام کنندگان آن ، مجازات سنگینی ، قرار داده است .

اینك ، به آیاتی که در این زمینه نازل شده است ، توجه فرمائید :



۱ ـ جهاد بمنظور دفاع از جان و جلوگیری از فساد و فتنه

بشهادت تاریخ ، پیغمبر اسلام ، بعد از بعثت ، در حدود سیزده سال ، در مکه در نهایت فشار و سختی بسر برد ، در اینمدت ، مورد آزار و شکنجه قریش بود ،

(۱) جنگ و صلح در اسلام ص ۱۰۶

و چون تصمیم قتل او را گرفته بودند ، ناگزیر مجبور بهجرت شد ، در مدینه نیز او را بحال‌خود نگذاشته از اذیت و آزارش صرفنظر نکردند !

در طول اینمدت ، یاران او بقدری در شکنجه و آزار بودند که در تاریخ کمتر نظیر آن ، دیده شده است !

هرگاه یاران آنحضرت ، از آزار قریش ، باو شکایت میکردند و از او اجازهٔ دفاع میگرفتند ، حضرت آنها را دعوت به صبر میفرمود ، چه بسا یاران او در این گیرو دارها بـراثر شکنجه‌های غیر انسانی قریش ، جان دادند (مانند پدر و مادر عمار یاسر) !

وچون قریش ، بهمین مقداراکتفا نکرده ، بابرانگیختن قبائل مختلف‌مشرکین، تصمیم داشتند : محمد ویارانش راکه از خانه وکاشانهٔ خود ، آواره شده وبانواع شکنجه و ستمگریها و احیانا خونریزی و کشتار ، روبرو شده بودند ، یکباره نابود کنند ، در این وقت ، فرمان جهاد ، ضمن آیهٔ زیر ، صادر شد و مسلمانها آماده شدند تا از موجودیت خود ، دفاع نمایند :

« اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا و ان الله على نصرهم لقدير الذين اخرجوا من ديارهم بغيرحق الا ان يقولوا ربنا الله و لولا دفع‌الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بيع و صلوات و مساجد يذكر فيها اسم الله كثيرا و لينصرن الله من ينصره ان الله لقوى عزيز ، الذين ان مكناهم فى الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزكوة وامروا بالمعروف و نهوا عن المنكر ولله عاقبة الامور » (۱) . یعنی : برای کسانیکه مورد هجوم و تجاوز ، واقع شدند ، اجازه داده میشود که بطور متقابل به جنگ ودفاع به‌پردازند ، خداوند بیاری آنان ، توانا است ، آنان‌که از شهر ودیار خود ، بدون موجبی ،مگر آنکه میگفتند : پروردگار ما خدای یکتا است ، بیرون رانده شدند .

---

(۱) سوره حج آیه ۳۹ ـ ۴۱

اگر خدا شرور بعضی از مردم را بوسیلهٔ بعضی دیگر ، دفع نمیکرد ، هرآینه دیرها و کلیساها و معابد یهود و مسجدهاکه نام خدا در آنها زیاد برده میشود ،ویران میشد ،**خدا کسانی راکه یاریا وکنند ، قطعا یاری خواهد کرد** که او نیرومند و توانا است همان کسان‌که اگر درزمین استقرارشان دهیم ، نماز بپا میکنند و زکات میدهند و امر بمعروف و نهی از منکر مینمایند ، و سرانجام ، همهٔ کارها با خدا است .

این دستور ، نخستین فرمانی است‌که در تاریخ تشریع اسلامی ، در بارهٔ جهاد، صادر شده است .

در فرمان فوق ، صرفنظر از اینکه به ستمگریهای کفار و سختگیریهائیکه آنان ، نسبت به مسلمین ، روا داشته‌اند ، تصریح شده که همین امر عامل مشروعیت جنگ آنان ، با کفار میباشد ، بطور کلی عامل مشروعیت جنگ را بقاء نام خدا و مظاهر حق و عدالت ، میشمرد (و لولا دفع الله الناس . .) و در آخر کار ، منظور نهائی از پیروزی در جنگ را نیز ، توجه بخدا ، برقراری عدالت اجتماعی ، مبارزهٔ با فساد و دعوت بحق ، معرفی میکند (الذین ان مکناهم في الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة ...) نه کشور گشائی ، غارت سرمایه‌های ملّی و برتری‌جوئیهای بیجا !

بطوریکه ملاحظه میکنید : اسلام ، در این فرمان ، به پیروان خود ، اجازه نداده است بعد از پیروزی ، پیروان مذاهب دیگر و یا مشرکان را بطور کلی از روی کرهٔ زمین ، بردارند ، و یا آزادی فکری و مذهبی را از آنان ، سلب نمایند ، بلکه روش عملی آنان را دعوت بحق و مبارزهٔ با فساد ، معرفی کرده است .

بدنبال‌این فرمان ، آیات دیگری نازل شد که در همهٔ آنها موضوع دفع ظلم و از بین بردن فتنه ، بچشم میخورد که از آن جمله است آیهٔ ۱۹۰ سورهٔ بقره :

« وقاتلوا فی‌سبیل الله الذین یقاتلونکم و لاتعتدوا ان الله‌لا یحب‌المعتدین و اقتلوهم حیث ثقفتموهم و اخرجوهم من‌حیث اخرجوکم والفتنة اشد من القتل ... وقاتلوهم حتی لاتکون فتنة و یکون الدین‌لله‌فان انتهوا فلا

عدوان الا علی الظالمین ـ با کسانیکه در صدد جنگ با شما هستند ، درراه خدا بجنگید ، ولی هرگز از حد لازم و ضروری ، تجاوز نکنید ، خداوند ، تجاوز کاران را دوست ندارد ، هرکجا آنان را یافتید ، بکشید واز آنجاکه شما رابیرون کرده‌اند، بیرونشان‌کنید ، فتنـــه ، از کشتار بدتر است ... با آنان ، بخاطر ریشه‌کن‌کردن فتنه و نشر دین‌خدا بجنگید ، و هرگاه آنان ، با قدامات خصمانهٔ خود ، پایان‌دادند ، دیگر دشمنی و ستیزگی جائز نیست ، مگر در بارهٔ ستمگران و تجاوزکاران .

بطوریکه این آیه صراحت دارد ، انگیزهٔ مشروعیت جنگ با کفار ، همان ستم کردن آنان ، بر مسلمین ، و بیرون راندن آنان ، از شهر و دیارشان ، و درفشار قرار دادن آنان ، بخاطر عقیدهٔ خاص مذهبی‌شان است .

و هرگاه این فتنه‌ها از بین برود و مسلمین ، در انجام وظائف وابراز عقیدهٔخود، آزادی‌کامل ، پیدا کنند ، در آنصورت ، کسی را با کسی کاری، نخواهد بود ، پیروان هر آئین خود آزاد خواهند بود .



۲ ـ جنگ در راه خدا

و از مباحثی که درگذشته تحت عنوان « دین شناسی » آورده‌ایم ، این حقیقت آشکار شد که : عدالت اجتماعی ، تأمین نیازمندیهای فردی و اجتماعی ، و بطورکلی تحقق یافتن سعادت دنیوی و اخروی بشر ، جز در سایهٔ « اسلام » ممکن نیست .

روی این اصل ، اسلام ، پیروان خود را موظف میداند که این برنامهٔ سعادت بخش را بمردمیکه در منجلاب بدبختی و زیر یوغ حکومتهای جبار ، دست و پا میزنند ، برسانند .

هرگاه زمامداران خود سر و فرمانروایان خودکامه ، بخاطر آنکه بیشتر بتوانند ازگردهٔ تودهٔ ملت از همه‌جا بیخبر ، سواری بگیرند ، مانع تبلیغ و نشر آن شدند ، و

با نیرو و قدرت ، از انتشار آن ، جلوگیری بعمل آوردند ، در اینصورت ، اسلام ، به پیروانش دستور میدهد : برای از میان بردن ستمگران و آزاد نمودن توده های اسیرو بدبخت ، وگسستن زنجیرهای اسارت و بردگی ملت محروم ، و بطور کلی ازمیان بردن آثارظلم وتحقق بخشیدن عدالت اجتماعی بمعنی واقعی آن ، باآنان بجنگند ، چنانچه دیگر از رسالت آن ، جلوگیری بعمل نیامد و اسلام ، برای روشن شدن افکار عمومی، آزادی در تبلیغ ، داشت ، دراینگونه موارد که طبعاً مردم فریفتهٔ آئین منطقی اسلام ، خواهند شد ، و جنگ و مبارزه نیز از بین خواهد رفت ، پیروان مذاهب دیگر ، میتوانند ، درسایهٔ حکومت اسلامی ، از آزادی عقیده و ایمان ، بهرمندی کامل داشته باشند .

بنابراین ، یك قسمت از جنگهائیکه اسلام باکفار میکند ، بمنظور برانداختن حکومتهای تحمیلی وفاسد ، ونجات مردم ستمدیده از زیر چکمه های استبداد است .

در آیات زیر ، باین واقعیت ، بطرز جالبی تصریح شده است :

فلیقاتل فی سبیل الله الذین یشرون الحیاة الدنیا بالاخرة ومن یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب ، فسوف نؤتیه اجرا عظیما و مالکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان الذین یقولون ربنااخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها واجعل لنا من لدنك ولیاً واجعل لنا من لدنك نصیرا الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله و الذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کیدالشیطان کان ضعیفا

آنها که زندگی دنیا را بآخرت میفروشند ، باید در راه خدا پیکار کنند ، و هرکه در راه خدا پیکار کند ، و کشته شود ، یا غلبه یابد ، وی را پاداشی بزرگ خواهیم داد ، چرا در راه خدا و آن بیچارگان ، از مردان و زنان و کودکان که میگویند : پروردگارا ما را از این محیط ستمگران ، بیرون بر ، و برای ما از نزدخویش ، دوستی و یاوری قرار ده ، جنگ نمیکنید ؟ !

کسانیکه ایمان دارند ، در راه خدا پیکار میکنند و کسانی که کافر شده‌اند ، درراه کسانیکه یاغی و طاغی هستند ، پیکار میکنند ، با دوستان شیطان ، بجنگید که نیرنگ شیطان ، ضعیف است [۱]

در این آیات ، بطوریکه ملاحظه میکنید ، جنگ ، بخاطر اشاعهٔ حق ، و نجات ستمدیدگان‌اززیربارظلم واجحاف ستمگران‌وبیدادگران ، تجویز شده است ، و بطور کلی توضیح داده شده است که جهاد اسلامی بمنظور کشور گشائی و اشباع روح خونریزی و آدم کشی نیست ، آن جنگهای زمامداران خود سرو پیروان شیطان است که بخاطر غارت سرمایه های ملی ، کشور گشائی و راضی ساختن عاطفهٔ غرور ملی و مذهبی ، صورت میگیرد و خون ملیونها افراد بیگناه روی زمین میریزد !

بسیاری از جنگهائیکه درزمان پیغمبر اکرم وخلفاء بوقوع پیوسته بخاطرهمین جهت بوده است ، پیشوای اسلام ، میدید که : ملتهای دیگر ، چگونه اسیر چنگال اهریمنانهٔ ، مشتی ستمکار وجنایت پیشه‌اند ، یك مشت ، اقلیّت فاسد و زورگو برجان و مال و همه چیز اکثریت مظلوم ، مسلطند ، تودهٔ ملت ، همانند برده از نظر عقائد و رفتار ، محکوم‌ارادهٔ هیئت حاکمهٔ فاسد ، ومجری خواسته‌های بیچون وچرای‌اویند!

زمامداران اسلام ، برای رهائی توده‌های ستمدیده از زیریوغ زمامداران**خودسر وفاسد**،وبرقراری عدالت اجتماعی، باسران آن کشورها وارد مذاکره میشدند ، ابتداء ازآنها میخواستند : اجازه دهند : دعوت آسمانی اسلام ، بطورآزاد ، بگوش اکثریت مردم ، رسانده شود ، چنانچه اجازه میدادند ، و جریان از طریق صلح و سازش ،عملی میشد ، دیری نمی‌پائید که بساط ستمگران ، برچیده و اکثریت ملت ، روی رضا و رغبت ، باسلام ، گرویده از برادری و برابری و عدالت آن ،**بهره‌مند**میشدند .

ولی چنانچه اعتنائی به پیشنهاد آنان ، نمیشد ، و هیئت حاکمهٔ فاسد ، بهیچ قیمتی حاضر نمیگردید ، ازحالت بهره‌کشی وسوء استفاده از تودهٔ ملت ، دست‌بردارد،

---

(۱) سورهٔ نساء آیه ۷۶ ـ ۷۴

و اجازهٔ نشر و تبلیغ دعوت جهانی اسلام ، درمیان تودهٔ ملت نیز ، نمیداد ، دراینصورت چاره‌ای جز برداشتن هیئت حاکمهٔ فاسد ، وجنگ ومبارزه با آنان ، نبود .

هنگامیکه دست سوء استفاده چیها از سر ملت ، کوتاه میشد ، مردم بسوی اسلام گرایش پیدا میکردند ، و هرگاه میخواستند بدین و مرام خود ، وفادار بمانند اسلام ، بآنها آزادی میداد و دیر و معابد آنان را محترم ، میشمرد .

تاریخ بما نشان میدهد که : در بسیاری از جنگهای صدر اسلام ، زمامداران اسلامی ، در درجهٔ اوّل بازمامدران مناطقی که می‌بایست مورد حملهٔ مسلمین ، قرار بگیرد ، تماس میگرفتند ، آنها را از روش ظالمانه‌شان بر حذر میداشتند و دعوتشان به پذیرش اسلام (که عالیترین برنامهٔ برقرارسازندهٔ عدالت اجتماعی‌است)میکردند، ولی آنها یا نامه را بعنوان توهین ، پاره میکردند ، و یا باشکال دیگر ، از درخواست زمامداران اسلامی ، سرباز زده نسبت بکسانیکه خواستار نجات توده‌های ستمدیده بوده‌اند ، دهن‌کجی مینمودند !

دراینصورتها بوده که ارتش نجات بخش اسلام ، بیاری توده‌های ستمدیده برمی‌خاست وتاسقوط حکومتهای جبار ، و نجات قطعی توده‌های بدبخت ، از پای نمی‌نشست .

معامله‌ای که‌زمامداران اسلامی ، با کشورهائیکه با آنها جنگیدند و یا با آنها از درصلح‌وسازش درآمدندکردند مانند : عراق ، سوریه ، مصر،وایران وهمچنین استقبالی‌که مردم آن سرزمینها از ارتش اسلام وهمکاریکه آنان ، با سربازان اسلامی نمودند، خود گواه صادقی براین حقیقت می‌باشد .

« جرجی زیدان » درکتاب « تاریخ تمدن اسلام » ضمن بیان علل‌پیشرفت‌اسلام در این باره چنین مینویسد : « چه کسی میتواند منکر تأثیر دادگستری و پرهیزگاری و خوشرفتاری مسلمانان ، باشد ، و چه کسی میتواند منکر شود که بزرگان اسلام ، در آغاز کار ، دارای این صفات ، نبودند ؟ !

رعایای ایران و روم که تحت استیلای مسلمانان ، در میآمدند ، از

دوزخ جور و ظلم به بهشت عدل و انصاف، انتقال می‌یافتند ... » (۱)

هنگامیکه مسلمین، به مردم « حمص » پیشنهاد کردند که: ما حاضریم از شما جزیه نگیریم و از عهد و پیمان حمایت از شما آزاد بوده شما را به دولت روم واگذاریم، مردم حمص گفتند: «هرگزازشما جدا نمی‌شویم، دادگستری و پرهیزکاری فرمانروایان شما بهتراز بیداد رومیان است، ما با شما میمانیم و بهمراهی فرماندار شما با ارتش هرقل، می‌جنگیم »

حکومت اسلامی برای مردم بار سنگینی نبود، بلکه در بیشتر موارد، مردم، حکومت اسلامی را برحکومت‌های دیگر، ترجیح‌میدادند، و جزیه‌ای‌که مسلمانان، میگرفتند، خیلی کمتر از مالیاتهای سنگینی بود که رومیان و ایرانیان، از مردم، دریافت می‌کردند ... (۲).



۳ - جنگ با توطئه گران و پیمان شکنان

کسانیکه درصدد توطئه‌علیه‌اسلام‌باشند، ویا به پیمانهای عدم تعرض و همکاری که با مسلمین، بسته‌اند، وفادار نباشند، اسلام، برای جلوگیری‌از حوادث نامطلوبیکه کیان او را تهدید میکنند، ناگزیر میجنگد، و هنگامیکه آبها از آسیاب، افتاد، و نقشه‌های بیگانگان، نقش بر آب گردید، باز پیروان مذاهب دیگر، در سایهٔ حکومت اسلامی، میتوانند از همه نوع آزادی، برخوردار باشند.

قسمتی از جنگهائیکه در زمان پیامبر اسلام، و جانشینانش، صورت گرفته روی همین جهت بوده است.

اینك بآیهٔ زیر که ناظر جنگ با اینگونه افراد است، توجه فرمائید:

---

(۱) تاریخ تمدن اسلام ج۱ ص ۷۰

(۲) تاریخ تمدن اسلام

« و ان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمة الکفر انهم لاایمان لهم لعلهم ینتهون ، الاتقاتلون قوماً نکثوا ایمانهم و هموا باخراج الرسول و هم بدؤکم اول مرة أتخشونهم فالله احق ان تخشوه ان کنتم مؤمنین - اگر بیگانگان ، پس ازآنکه باشما پیمان بسته‌اند ، سوگند وپیمان خود را شکستند و اسبت بدین شما طعنه زدند ، در اینصورت ، بر شما است که با پیشوایان کفر و پیمان شکنان ، بجنگید ، زیرا آنان ، در سوگندهای خود ، پایدار نیستند ، تا شاید باین تجاوزات وپیمان شکنیهایشان، پایان دهند ، چرا با قومی‌که پیمان‌وسوگندهای خود را شکسته‌اند، وبه‌بیرون راندن شماوپیامبر اسلام، همت گماردند ، نمی‌جنگید در صورتیکه ابتداء آنها بودند ، که آغاز دشمنی واظهار خصومت نمودند ، آیا از آنها میترسید ؟ !

خداوند سزاوارتر است که از او بترسید ، اگر ایمان داشته باشید » [۱] .



اسلام ، با چه اشخاصی میجنگد ؟!

در تمام مواردی که اسلام ، جنگ را تجویز میکند ، تنها با کسانی میجنگد که با اسلام و مسلمین سر ستیز دارند و در مقام خاموش کردن نور حق باشند ، اما نسبت بافراد بیطرف ، و یا پیرمردان و جا افتادگان و دیوانگان و زنان و کسانیکه قدرت جنگ کردن ندارند و همچنین فراریان و راهبان و صومعه نشینان ، جنگ و خونریزی را منع میکند ، چنانکه پیغمبر اکرم ، هنگامیکه ارتش اسلام را که بجنگ « مؤته » میرفت ، بدرقه میکرد ، توصیه فرمود : **« شمارا به پرهیزکاری ازخدا ونیکوکاری نسبت بیکدیگر ، سفارش میکنم ، بروید ، بنام خدا با**

(۱) سورهٔ توبه آیهٔ ۱۲-۱۱

دشمنان خدا و دشمنانتان بجنگید ، اما در آنجا مردانی را که از مردم کناره گرفته و در صومعه‌ها مشغول بعبادتند ، می‌بینید ، بآنها کاری نداشته باشید ، زنان وکودکان ، وناتوانان را نکشید ، **ساختمانها راخراب نکنید، و درختها را قطع ننمائید » (۱)**

وطبق همین تعالیم بودکه خلیفهٔ اوّل هنگامیکه ارتش اسلام بسوی شام میرفت، خطابهٔ زیر را در مقام نصیحت ایراد کرد : « مردم ، توقف کنید تا ده قاعده بشما تعلیم دهم و آنرا حفظ کنید : خیانت نورزید و فریب ندهید ، و از راه راست منحرف نشوید ، هیچ کشته‌ای را مثله‌نکنید، هیچ کودك یاپیر وسالخورده ، یا زنی را نکشید درخت خرما را نابود نکنید و نسوزانید ، هیچ درخت میوه‌داری را قطع نکنید ، گوسفند و گاو و شتر را جز برای سدّ جوع ، نکشید .

بکسانی خواهید گذشت‌که درصومعه‌ها گوشه‌گرفته‌اند ،آنها را بحال خودشان واگذارید ... » (۲) اسلام ، در هیچ موردی که جنگ را مشروع میداند ، تحمیل عقیده را منطقی و درست نمیداند ، جنگ میکند بخاطر دفاع ازجان ومال وسرزمین اسلامی ، جهاد میکند بخاطر رهائی بخشیدن توده‌های ستمدیده از چنگال حکومتهای ظالم و فاسد ، نبرد میکند برای اینکه پیمان شکنان و توطئه‌گران را سرجایشان بنشاند و آثار فتنه و فساد را بکلی نابود سازد ، پیکار میکند بجهت برقراری عدالت اجتماعی و نجات انسانها از زیر چکمه های استبداد .

و هرگاه جنگ ، پایان پذیرفت ، اسلام ، اسرای جنگی را مجبور به پذیرش اسلام ، نمیکند ، بلکه طبق صلاحدید حکومت اسلامی یا آنها را از روی جوانمردی آزاد می‌سازد ، ویامقداری پول از آنها میگیرد ، آنگاه رهاشان‌مینماید:

« فامامنا بعد و اما فداء » (۳)

---

(۱) سیرهٔ حلبی ج ۳ ص ۷۷ .

(۲) تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۸۵۰ .

(۳) سورهٔ محمد آیهٔ ۴ .

گواهی بیگانگان :

بسیاری از دانشمندان غیرمسلمان ، علیرغم مبشّرین مسیحی و ارباب کلیساکه اسلام را دین شمشیر معرفی کرده و پیشرفت اسلام را معلول اعمال قدرت و زور ، دانسته‌اند ، صریحاً اعتراف کرده‌اند که نه پیشرفت اسلام بخاطر زور و شمشیر بوده و نه رفتار مسلمانها با پیروان مذاهب دیگر ، غیر انسانی بوده است .

اینك به برخی از اعترافات آنان ، ذیلاً توجه فرمائید :

« سیر توماس . و . ارنولد » بعد از ذکر مواردی از « آزادی مذهبی » که اسلام به پیروان مذاهب دیگر ، بخشید ،اضافه میکند : «از این نمونه‌هائیکه تاکنون ذکر کردیم که همه از گذشت و تسامح مسلمانهائیکه در قرن اول هجری بر عربهای مسیحی پیروزشده و تسلط‌داشتند ، حکایت میکرد ، و همچنان در نسلهای بعدی‌جریان داشته است ، میتوانیم : بطور قطع و بی‌شائبه ادعا کنیم : که این قبائل مسیحی که در مقابل اسلام ، گردن نهاده و معتقد بآن شده‌اند ، این کار را روی اختیار و ارادهٔ آزاد ، انجام داده‌اند ، هیچگونه جبر واکراهی در میان نبوده است .

و عربهای مسیحی مذهب که هم اکنون ، در میان مسلمین ، زندگی میکنند ، شاهد خوبی برای این تسامح و سهل‌گیری ، هستند » .

همین مستشرق آلمانی در جای دیگر از کتابش ، در این باره چنین مینویسد : «از پیوندهای دوستی‌که همواره میان عربهای مسلمان ومسیحی ، برقرار بوده وهست، ممکن است قضاوت کنیم که **زور و نیرو ، هیچگاه عامل مؤثر ، در گرویدن** مردم باسلام نبوده است .

محمد صلی الله علیه و آله ، شخصا پیمانهائی با بعضی از قبائل مسیحی بست و بعهده گرفت که از آنها حمایت کند ، و بآنها در اقامهٔ شعائر دینی ، آزادی بخشید ، حتی حقوق و احترامی را که رجال کلیسا داشته‌اند ، محترم شمرد ، و بآنها اجازه داد که درکمال

آرامش ، از حقوق و نفوذی که داشته‌اند ، برخوردار باشند »[1] .

« **دکتر گوستاولوبون** » مسیحی ، در پاسخ کسانیکه اسلام را متهم کرده‌اند که با زور شمشیر ، پیشرفت کرده است ، چنین مینویسد :

« ما وقتیکه فتوحات مسلمانهای صدر اسلام را بدقت ، مطالعه میکنیم ، و اسباب و علل موفقیت آنها را دقیقاً تحت نظر میگیریم ، می‌بینیم که آنها در ترویج آئین خود ، از شمشیر استفاده نکردند ، زیرا آنها اقوام و ملل مغلوب را همیشه در پذیرش آئین خود ، آزاد میگذاردند .

اینکه دیده میشود : برخی از ملتهای مسیحی ، پس از مغلوب شدن ، بدست مسلمین ، آئین و حتی زبان آنها را پذیرفته‌اند ، سبب اصلی آن ، این بود که آنها فرمانروایان اسلامی را از فرمانروایان پیشین خود، عادلتر و با انصافتر ، میدانستند .

بعلاوه مذهب اسلام را نیز از مذهب خود ساده‌تر و بحقیقت نزدیکتر ، تشخیص داده بودند . . .

آنگاه از قول« روبرتسون » چنین نقل میکند : « تنها مسلمانهاهستند که نسبت به پیروان مذاهب دیگر، میان جهاد و آزادی مذهبی جمع کرده‌اند ، ملتهائیکه بدست آنان ، مغلوب میشدند ، آنان را در برگزاری مراسم مذهبی و عقائدشان ، آزاد میگذاردند » .

و نیز از قول « میشود » چنین نقل میکند : « اسلامی که مردم را به جهاد امر میکند ، همان اسلام ، نسبت به پیروان مذاهب دیگر ، مردم را دعوت به انصاف و عدالت وگذشت میکند ، و بآنان ، آزادی مذهبی میدهد، راهبها وکشیشها و پیشخدمتهای آنان را از جزیه معاف میدارد ، کشتن آنان ، مخصوصاً راهبان را بخاطر عباداتشان، منع میکند .

هنگامیکه عمر بن خطاب ، بیت‌المقدس را فتح نمود ، ابدا به مسیحیان ،

---

(۱) الدعوة الی الاسلام ص ۶۵ ـ ۶۶ .

صدمه‌ای نرسانید [۱] ولی برعکس ، مسیحیان ، در جنگهای صلیبی ، مسلمین را قتل عام ، و یهودیان را در آتش ، سوزانیدند ! » [۲] .

« پرفسور هازارد » دانشمند بزرگ آمریکائی و مشاور انجمن جغرافیائی آمریکا در امور خاورمیانه ، در اطلس تاریخ اسلامی ، مینویسد : « مسلمانان ، در کشورهائی‌که فتح کردند ، مذهب را بلافاصله تغییر ندادند ، در تغییر مذهب روشهای مختلفی بکار رفت ، اگر چه اهالی عربستان ، هنوز ، سی‌سال از هجرت ، نگذشته‌بود که بدین اسلام ، درآمدند ، ولی مسیحیان مصر و شام ، دشمنان کینه‌توز روم شرقی ، بتدریج اما بطیب خاطر ، دین اسلام را پذیرفتند ، طوائف دیگر مسیحی مثل طائفه « مارونی » و طائفهٔ « قبطی » قرن‌ها بدیانت خود باقی ماندند ، زرتشتیان ایران که فاتحین عرب ، با آنان بملایمت و ارفاق ، رفتار میکردند ، اندك اندك ، باسلام ، متمایل شدند ، این مدارا و حسن سلوك در جهات دیگر ، از طرف فاتحین اسلامی معمول گردید ، باین توضیح‌که بربریان آفریقای شمالی و مسیحیان اسپانیا وکلیمیان این دو محل ، مختار بودند که مسلمان شوند ، یا در کیش سابق خود باقی بمانند ، آنان‌که سرسخت بودند ، و باسلام نمیگرویدند ، بندرت ، موردآزار واقع میشدند .

اهالی ماوراء النهر و ترکستان ، با اینکه مکرر از دین اسلام دست کشیده و بدین سابق خود ، برگشتند ، بتدریج مسلمان شدند ، قبائل ترکستان شمالی ، این دین را بعد از قرن سیزدهم هجری پذیرفتند .

در هندوستان ، مسلمان شدن ، اجباری نبوده .

---

(۱) تا جائیکه نوشته‌اند : خلیفه باتفاق همراهان ، گردوغباری‌را که درکنیسهٔ آنها نشسته بود ، پاك نمود ، و هنگام نماز ، با آنکه از طرف مسیحیان ، درخواست شده بود که خلیفه در آنجا نماز بخواند . جواب داد : میترسم ، این عملم باعث شود که مسلمانها یکنوع مالکیتی نسبت به معبد شما احساس کنند و آنرا مخصوص بخود سازند ، از این جهت از نماز خواندن در آنجا امتناع ورزید .

(۲) تمدن اسلام و عرب ص ۱۴۸ .

هیئت‌هائی که کارشان تبلیغات دینی بود اهالی را باسلام ، متمایل می‌ساختند ، و نتیجهٔ کار آنها از روش زور و جبر ، ثابت‌تر و بهتر بود .

در آفریقای مرکزی هم این روش ، معمول ، میگردید . در آفریقای خاوری و چین ، عدهٔ معدودی مسلمان شدند و باین جهت ، جامعهٔ مسلمانان ، در ایندو قطعه مدت زمانی عبارت بودند از مهاجرین و اعقاب آنها .

اندونزی که اکنون بعد ازپاکستان ، جمعیت‌مسلمان آنجا از همه‌جا بیشتراست، درپرتو تبلیغات تجاری که در کار تبلیغ ، مهارت داشتند باسلام گرویدند ، همچنین ، شبه جزیرهٔ مالایا و قسمت عمدهٔ آفریقای مرکزی .

خاور و باختر افریقا در قرن نوزدهم میلادی که خرید و فروش برده ، الغاء گردید ، بحوزهٔ اسلام ، در آمد .

چون مسلمان ، نباید مسلمان دیگر را بردهٔ خود سازد ، برده فروشان ، از مسلمان شدن بت پرستانی که برای بردگی خرید و فروش میشدند ، جلوگیری کرده بودند .

در آفریقای جنوبی مزدوران مالایائی وهندی اهل آنجا را بدین اسلام آشنا کردند .

ترکان عثمانی ، ضمن فتوحات بالکان و مجارستان ، برای انتشار اسلام ، سعی کافی مبذول نداشتند ، و تنها سرزمینی که دین اسلام را پذیرفت آلبانی و بوسند و دوبروجه و مقدونیهٔ شمالی و ترکیه بود .

گذشته از قفقاز ، بااینکه در خاك روسیه دسته‌های کوچك مسلمانان ، پراکنده هستند ، دیگر اثری در آنجا از حکمروائی تاتارهای مسلمان ، باقی نمانده است .

مسلمانان اسپانیا در زیر فشار تفتیش عقائد ، یا بکیش سابق خود (مسیحیت) بازگشتند ، یا مجبور به جلاء وطن شدند .

در شهرهای آمریکای شمالی وجنوبی و جزائر هند غربی وژاپن وجزائرهاوانی

اخیراً دستجاتی از مسلمانان ، توطن اختیار کرده‌اند »[1]

«جان‌دیون پورت» مینویسد : « اسلام ، هیچگاه در اصول عقائد هیچ دینی مداخله نکرده است ، وهیچوقت ، کسی راباین جرم ، مجازات نکرده است ، وهیچگاه محکمه تفتیش عقائد (انکیز یسیون) تأسیس نکرده است ، و هیچوقت نظر نداشته است که عقائد دینی را بردیگران ، تحمیل کند ، بلی دین اسلام را بردیگران ، عرضه میداشتند ، ولی هیچگاه آنرا بازور وعنف تحمیل نمیکردند .

زیرا قرآن ، دستور داده بود : «لااکراه في‌الدین» و از طرف دیگر اعلام‌کرده بود : «ان الذین‌آمنوا والذین‌هادواوالنصاری‌والصابئین من‌آمن‌بالله و الیوم الاخروعمل صالحاً . . . »

علاوه براین ، برای پذیرفتن این‌دین ، به مغلوبین ، همان حقوق وامتیازاتی را میداد که فاتحین واجد آن ، بودند . و از این گذشته ، اسلام ، مغلوبین را از اوضاع واحوالیکه تمام فاتحین جهان از ابتدای‌عالم ، تازمان ظهور محمّد ، برای مردم ، ایجاد کرده و از تحمیلاتیکه بردوش مردم ، بار کرده بودند ، مستخلص نمودند »[2] .

« ولتر » دانشمند معروف فرانسوی میگوید : « دین اسلام ، وجود خود را به جوانمردیهای بنیانگذارش مدیون است ، در صورتیکه مسیحیان ، باکمك شمشیروتل آتش ، آئین خود را بدیگران ، تحمیل میکنند . . . پروردگارا کاش تمام ملتهای اروپا روش ترکان مسلمان را سر مشق ، قرار میدادند[3] » .

بانو **« دکتر واگلیری »** استاد دانشگاه « ناپل» ایتالیا میگوید : « چه‌علت دارد که باوجود آزادیهای زیادی که در کشورهای اسلامی بافراد غیر مسلمان ، داده شده و بااینکه درزمان حاضر بمعنی واقعی ، هیچگونه سازمان تبلیغاتی در اسلام ،

---

(۱) مجلهٔ مکتب اسلام سال اول شمارهٔ چهارم ص ۶۲ ـ ۶۳ .

(۲) عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن ص ۱۱۲ ،

(۳) کلیات آثار ولتر ـ اسلام از نظر ولتر .

وجودندارد ، معذلك ، در برابر آثار و علائم محسوس ضعف وانكسار دین ، درسالهای اخیر ، کیش اسلام ، لاینقطع ، در آسیا و آفریقا پیشرفت میکند ؟ !

امروز ، نمی‌شودگفت که شمشیر فاتحین ، راه را برای نشر اسلام ، صاف میکند بلکه بالعکس در مناطقی که یکوقتی دولتهای اسلامی ، حکومت میکردند ، فعلا دولتهای تازه‌ای از سایرادیان ، حکومت دارند ، وسالها است که سازمانهای تبلیغاتی نیرومندشان در میان مسلمین ، فعالیت میکنند ، با اینحال ، نتوانسته‌اند ، اسلام را از زندگی مردم ، جدا کنند .

چه نیروی معجزه آسائی در این دین نهفته است ؟ چه نیروی ذاتی از اقناع و ارضاء با این دین ، ممزوج شده است .

کدام یك از اعماق وزوایای روح بشر است که با چنین جوش وخروش ، آنرا (اسلام را) استقبال میکند و باین ندای دعوت ، لبیك ، اجابت میگوید ؟ ! [1] .

ونیز درجای دیگر از کتابش مینویسد : « اگر به پیشگوئیهای  یابفتوحات مسلمین صدر اسلام ، توجه‌کنیم ، بسهولت خواهیم دیدکه تهمت تحمیل اسلام ازور شمشیر تا چه اندازه کذب است [2] » .

و اکنون نیز طبق گواهی میسیونهای مسیحی ، در آفریقا ، در مقابل هر ۱۱ نفری که مسلمان میشوند ، فقط یك نفر مسیحی میشود ، و این امر بخوبی نشان میدهد که پیشرفت اسلام ، بهیچوجه ، در سایهٔ زور و شمشیر ، نبوده است .

✡ ✡ ✡

(۱) پیشرفت سریع اسلام ص ۳۱ .

(۲) همان مصدر ص ۲۱ .

جهاد ، یکضرورت اجتماعی است

از مباحث گذشته ما معلوم گردید که : اسلام ، طرفدارتز « همزیستی مسالمت آمیز » است و از اقلیتهای مذهبی که در قلمرو حکومت آن ، زندگی میکنند ، حمایت کامل ، مینماید .

ولی همانطور که درکنار هرگل ، خاری قرار گرفته ، تا از دست مالی شدن آن ، جلوگیری بعمل آورد ، درهرآئین درستی نیز قانون جهاد و دفاع از حق ، قرار دارد ، تا از پامال شدن ولوث گشتن آن جلوگیری نماید .

اسلام ، درعین‌آنکه دین صلح وهمزیستی مذهبی‌است[1] چنانچه کسی در مقام از بین بردن آن ، برآید ، و یا استقلال وکیان اسلام و مسلمین‌را در خطر قرار دهد، با تمام قوا با او میجنگد و چنین مبارزه‌ای را مقدس ، میداند [2] .

گرچه ممکن است ، بعضی تنها بخاطر آنکه جنگ ، موجب خونریزی و ناامنی و ویرانی است ، هرگونه جنگ و مبارزه را تحریم نمایند ، امّا باید توجه داشت که در اینصورت ، دست ستمگران و متجاوزان که میدان را برای تاخت و تاز خود ، خالی می‌بینند ، کاملاً باز خواهد بود ، و حقوق طبقات ضعیف ، پامال خواهد گردید !

آیا محکوم کردن **« تلاش برای آزادی »** و **« دفاع از حقوق طبقات محروم و ستمدیده »** خود ، **« ترحم برپلنگ تیز دندان ، و ستمکاری برگوسپندان»** نخواهد بود ؟!

---

(۱) روح همزیستی اسلام را از پیمانهائیکه زمامداران اسلامی باملل دیگر بسته‌اند و همچنین ، از آیات زیر ، میتوان بدست آورد :

فان اعتزلوکم فلم یقاتلوکم والقواالیکم السلم فما جعل الله لکم‌علیهم سبیلا (نساء آیهٔ ۹۰) ـ و ان جنحوا للسلم فاجنح لها (انفال آیهٔ ۶۱) .

(۲) واعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط‌الخیل ترهبون به عدوالله وعدوکم .... (انفال آیهٔ ۶۰) .

درست است که جنگ و مبارزه ، خونریزی وخرابی بهمراه دارد ، امّا چه باید کرد ، گاهی آدمی برای حفظ حیات و سلامت خویش ، ناگزیر ، تن بعمل جراحی میدهد ، و رنج قطع عضوی را برخود ، هموار می‌سازد ؟!

آیا میتوان چنین عملی را تنها باین جهت‌که موجب ناراحتی و قطع عضواست، نادرست و غیر عاقلانه دانست ؟ !

یا آنکه تن دادن به‌چنین کاری با‌همهٔ درد و رنجی که بهمراه دارد ، چون ضامن‌حیات انسان، ومایهٔ‌آسایش‌دائمی دیگراز‌اعضاء او میباشد، نه تنهاامری پسندیده و معقول است بلکه ضروری و لازم است .

روی همین اصل است که دنیای آزاد ، نه تنها تلاش مردم ویتنام و رود زیبا و خاورمیانهٔ عربی را که بمنظور دفاع از جان و مال‌و سرزمین خود ، جنگ میکنند ، میکشند و کشته میشوند ، تقبیح ، نمیکنند ، بلکه مبارزات پی‌گیر و جنگ خونین آنان را چون بخاطر تحصیل آزادی و رهائی از زیر یوغ استعمار سیاه امپریالیسم غرب ، و مزدوران سفید پوست آن سامان ، و صهیونیسم بین المللی صورت میگیرد ، مشروعترین جنگها و مبارزات میداند .

و حتی همان آئین مسیحیّت تحریف شده که میگوید : « با شریر مقاومت نکنید و اگر بصورت راست تو سیلی زدند ، طرف چپ را نیز ، نگهدار و اگر قبای ترا بردند ، عبایت رانیز بده ...! » در مقام عمل همانطور که در سابق دیدیم ، طرفدار قانون جهاد و پرچمدار جنگهای خونین مذهبی و بین‌المللی است !

وهم اکنون اگر طرّاحان نقشه‌های جنگهای بین‌المللی و منطقه‌ای ، مسیحیان، نباشند ، مجریان آن ، میباشند !

بنا براین ، با آنکه‌جنگ وخونریزی ذاتاً مورد نفرت اسلام است‌گاهی بخاطر منافعی‌که برای جامعه دارد ، ضروری تشخیص داده شده[1] ودرصورتیکه کیان اسلام

(۱) کتب علیکم القتال و هوکره لکم و عسی ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم وعسی ان تحبوا شیئاً و هو شر لکم و الله یعلم و انتم لا تعلمون (بقره آیه ۲۱۶) .

ومسلمین در معرض خطر قرار گیرد و از راههای دیپلوماتیك رفع غائله مقدور نباشد بایستی مسلمین ، برای دفاع از جان و مال و سرزمین اسلامی خود ، و اعلای کلمهٔ حق ، اقدام به جنگ نمایند و تا متجاوز و ستمگر را سرجایشان ننشانند ، از جهاد و مبارزه دست بر ندارند .

البته این جنگ و مبارزه ، هیچگاه نباید از دائرهٔ عدالت تجاوز کند ، ودشمنی با ملتی نباید مسلمین را وادار به ستمگری نماید (۱) و همین امر باعث شده که در تمام جنگهائیکه در زمان پیامبر اسلام ، واقع شده تعداد کشته شدگان مسلمین و کفّار ، مجموعا بیش از ۱۵۰۰ نباشد (۲) .

« گیورگیو » دربارهٔ اینکه محمّد صلی الله علیه و آله روی ناچاری دست بجنگ درازکرده است ، مینویسد : « از روزی که زمامداری بوجود آمده ، روش یك زمامدار ، برای مقابلهٔ با حریف ، دو چیز است : یکی سیاست و دیگری جنگ .

از آغاز تاریخ ، تا امروز ، هرکسی که رئیس یك حکومت میباشد ، چاره ندارد ، جز اینکه برای مقابلهٔ با خصم ، متوسل بیکی از این دو وسیله شود .

همانطور که ازآغاز تمدن بشر تا امروز ، هرکس که مایل باشد که لباس بدوزد مجبور است که متوسل بسوزن و نخ و قیچی گردد ، و روش دیگر ، برای لباس دوختن وجود ندارد .

محمّد صلی الله علیه و آله متوجه شد که نمیتواند با قریش ، از راه سیاست کنار بیاید و لذا راه دیگر ، یعنی جنگ را ترجیح داد و تصمیم گرفت که شمشیر از نیام ، بکشد » (۳)

---

(۱) و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم ولا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین (بقره ۱۹۰) .

(۲) انگیزهٔ جنگهای زمان پیامبر وآماری ازکشته شدگان نشریهٔ چهارم ازانتشارات در راه حق دورهٔ چهارم ـ اسلام و صلح جهانی ص ۲۱ .

(۳) محمد پیغمبری که از نو باید شناخت ۱۸۹ چاپ سوم .

« **مارون بك عبود** » استاد دانشگاه عالیه بیروت نیز ، در این زمینه میگوید:

ماكنت سفاحاً ولم تسفك دماً الا بحق العادل الديان
لو كنت في قوم تسيغ عقولهم وحياً لكنت كا ودع الحملان

تو ای محمد ﷺ سفاك و خونریز نبودی و خونی را نریخته‌ای مگر بدستور خدای دادگر .

اگر تو در میان ملتی بودی که منطق وحی را درك میکردند ، هرآینه همانند برهٔ بی آزاری بودی !

« **دکتر مجید خدوری** » مسیحی میگوید : « باید متذکر بود که جهاد در اسلام ، بمنزلهٔ ، ابزاری در نظر گرفته شده است که بدانوسیله « **دارالحرب** » را به « **دارالاسلام** » مبدل سازند . و اگر روزی این منظور حاصل میشد ، دارالحرب و غایت وجودی جهاد ، جز در مورد مبارزه و سرکوبی دشمنان داخلی اسلام ، منتفی میگردید ، جنگهای داخلی نیز بالاخره از بین میرفت .

بنابر این ، میتوان گفت : که در تئوری قانونگذاری اسلام ، جنگ بذاته هدف نهائی نبوده است ، بلکه برای تأسیس وتأمین صلح ، وسیلهٔ نهائی شناخته شده است [1] .



(۱) جنگ و صلح در اسلام ص ۲۱۴ .

جزیه و فلسفهٔ اخذ آن؟

«جزیه» مالیات مخصوصی است که حکومت اسلامی از پیروان مذاهب دیگر که در سرزمین آن، زندگی میکنند، میگیرد. این مالیات، بمنزلهٔ زکوتی است که مسلمین، بحکومت اسلامی میپردازند.

وچون زکوة ازامورعبادی مخصوص اسلامی است، ازاین جهت اسلام، نخواسته که اهل ذمه را مجبور باداء آن، نماید. ولذا در عوض آن، مالیاتی بنام جزیه از آنها میگیرد و هنگامیکه مسلمان شدند، بجای جزیه از آنها زکوة، گرفته خواهدشد.

تعیین مقدار و جنس این مالیات سرانه بسته بتوافق حکومت اسلامی بااهل ذمه و نیازمندی حکومت در حفظ و حراست مملکت، از لحاظ ساز وبرگ جنگی است.

این مالیات، تنها ازکسانی گرفته میشود که مرد و قادر، برادای آن، باشند، اما از زنان و کودکان و غلامان و مستمندان و افراد نابینا و زمین‌گیر و بیماران بی بضاعت، و همچنین، راهبها و دیر نشینان که از صدقات زندگی میکنند، گرفته نخواهد شد.

و این خود نشان میدهد که برخلاف آنچه تصور شده که: جزیه مالیاتی است که حکومت اسلامی آنرا از رعایای غیر مسلمانش بعنوان جریمهٔ نپذیرفتن اسلام، وباج، میگیرد، فلسفهٔ دیگری دارد و آن اینکه: «اهل ذمه» بخاطر آئین مخصوصی که دارد، از انجام، خدمت سربازی که وظیفهٔ هر مردتندرست مسلمانی است، معاف است، ولی حکومت اسلامی همانطور که از جان ومال و امنیّت مسلمین، حفاظت میکند. از آنها نیز حفاظت و حراست، مینماید.

اهل‌ذمه، بخاطر برخورداری از این فداکاری بیدریغ حکومت اسلامی و حمایتیکه سربازان اسلامی از آنان، در برابر متجاوزان، مینمایند، خود را موظف میدانند که مالیاتی بنام «جزیه» بآنها بپردازند.

آیا از جوانمردی است که حکومت اسلامی و سربازان مسلمین، باجان ومال

از پیروان مذاهب دیگر که درسر زمین آنها زندگی میکنند ، حفاظت وحراست نمایند ولی آنها در مقابل اینهمه فدا کاری و بهرمندی از امنیّت و آزادی ، نه در خدمت سربازی شرکت کنند و نه در ادارهٔ مخارج مملکت سهیم باشند ؟ !

بنا براین ، جزیه مالیاتی است که اهل کتاب ، در برابر بهرمندی ازامنیّت و آزادی ، و انجام ندادن خدمت سربازی ، بحکومت اسلامی می‌پردازد .

و چنانچه آنها بخواهند مانند مسلمین ، در خدمت سربازی شرکت کنند ، و یا آنکه حکومت اسلامی ازحمایت آنان عاجز بماند ، در اینگونه موارد ، جزیه از آنها ساقط خواهد شد . تاریخ برای اثبات این موضوع ، شاهد خوبی است و ما بدو نمونهٔ زیر اکتفاء میکنیم :

۱ ـ هنگامیکه « ابوعبیده فرمانده ارتش اسلام ، درزمان خلیفهٔ دوّم ،احساس کرد که نمیتواند امنیّت مردم شامات را در برابر لشکر امپراطور روم **« هرقل »** حفظ کند ، مالیاتهائیکه از آنها گرفته بود ، همه را بآنها رد کرد وخطاب به‌اهالی این نقاط چنین نوشت :

«ما باین سبب اموال‌شما را پس دادیم که از بسیجی که علیه ما شده خبریافتیم ، شما با ماشرط کرده بودید ، در برابردشمن ، از شما حفاظت کنیم ، و اکنون به‌اینکار قادر نیستیم ، ما آنچه را گرفته بودیم پس دادیم ، و هرگاه خدا ما را بردشمن پیروز گرداند ، برشرط خود و آنچه میان ما وشما نوشته‌شده باقی هستیم» .

اهالی نیز ، در بارهٔ پیروزی آنها دعا کردند وگفتند : « خداوند شما را بما باز گرداند و بررومیان پیروز کند ، اگر آنها بودند ، هیچ چیز بما باز نمیگرداندند وهر چه‌هم داشتیم از دست مامیگرفتند ! »

۲ ـ قبیله مسیحی «جراجمه» که درنزدیکی انطاکیه سکونت داشتندوهمچنین مسیحیانیکه در شمال فارس زندگی میکردندچون بامسلمین پیمان همکاری نظامی بسته بودند و مانند مسلمین ، در خدمت نظامی شرکت نموده بودند ، از دادن جزیه معاف

گردیده حتی از غنائم جنگی نیز بهرمند گردیدند[1].

« جرجی زیدان » در بارهٔ مزیت مالیات جزیهٔ اسلامی بر مالیاتیکه رومیان ازمردم اراضی فتح شده میگرفتند ، مینویسد : « رومیها هرجا را که میگشودند ، بر مردم آن نقاط ، مالیات وضع میکردند ومیزان مالیات آنان ، خیلی بیشتر از مالیات « جزیه » اسلام بود ، مثلا همینکه رومیان کشور گل (فرانسه) را مسخر کردند ، برای هریك ازاهالی سالی نُه‌تاپانزده لیره معین‌کردند که هفت برابرجزیهٔ مسلمانان ، میشد ، واین مالیات از تمام طبقات و همهٔ مردم بلا استثناء گرفته میشد وحتی غلامان زرخرید نیز از دادن آن معاف نبودند »[2][3]



(۱) الدعوة الی الاسلام ص ۷۹ -- ۸۰ .

(۲) تاریخ تمدن اسلام ج ۱ ص ۲۲۱ .

(۳) برای‌اطلاع بیشترمراجعه شودبکتابهای: جزیه دراسلام‌تالیف دانیل سی دنت - روح الدین الاسلامی ص ۳۷۷ -- ۳۷۹ - الاسلام نظام الانسانی تألیف دکتر مصطفی رافعی ص ۱۳۰ -- ۱۳۳ - النظم الاسلامیة تالیف دکتر صبحی الصالح ص ۳۶۲ -- ۳۶۵ .

اسلام و آزادی تغییر مذهب ؟!

پیش از آنکه نظراسلام را دربارهٔ « آزادی تغییر مذهب » بدانیم ، لازم است، این حقیقت راتوضیح دهیم‌که : اسلام ، از پیروان خود ، پیروی‌کورکورانه و بی‌دلیل را نمی‌پذیرد ، هرگاه کسی به تقلید از پدر ومادر ، ویا محیط و عوامل‌دیگر، باسلام گردن نهد ، وجزء پیروان آن درآید ، اسلام . از این‌سیاهی لشکر، نه تنها خورسند نیست ، بلکه آنرا دشمن میدارد .

اسلام ، معتقد است : پیروان او بایستی روی دلائل منطقی و دور از ابهام و پیچیدگی که فرا راه همگان قرار دارد ، بمبانی مذهبی پای بند ، گردند ، وگرنه صرف ایمان بآن ، و بکار بستن مقررات دینی که متکی باصول علمی درستی نباشد ، هیچگونه ارزشی ، نخواهد داشت .

اسلام ، مانند مسیحیت کنونی و دیگر از مذاهب ساختگی نیست که قلمرو ایمان را از قلمرو منطق واستدلال ، جدا بداند ، بلکه او معتقد است :ایمان بمبادی مذهب و ریشه‌های عقائد ، باید از منطق و استدلال ، سرچشمه بگیرد .

هنگامیکه به مسیحیت کنونی گفته میشود : چگونه ممکن است : خدا در عین آنکه یکی است سه تا یعنی : **« اب ، وابن ، و روح القدس »** باشد ؟ ! در جواب ، میگویند : **قلمرو ایمان ، از قلمرو منطق و عقل ، جدا است !**

ولی اسلام ، میگوید : « به بندگانم ، آنهائیکه همه گونه حرفها را میشنوند و در میان آنها نیکوترینشان را انتخاب ، میکنند ، بشارت بده اینان ،کسانی هستند که از ناحیه خدا هدایت یافتند ، و اینان ، صاحبان خردند » [1] .

و در مقابل کسانیکه برای خدا شریك قائل شده‌اند ، و یا روی تعصب مذهبی

---

(۱) سورهٔ زمر آیهٔ ۱۸ .

و غرور ملی ، بهشت را مخصوص بخود وخود را ملت برگزیدهٔ خدا دانسته‌اند ، مطالبهٔ دلیل و برهان ،میکند : « **قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین** » (۱) .

بنا براین، اسلام ، پیش‌ازآنکه‌کسی را بعنوان‌پیرو، به‌پذیرد ، باوهشدارمیدهد : چشم و گوش خود را باز کند ، دربارهٔ آئینی که میخواهد بپذیرد ، و معتقداتی که میخواهد تحصیل کند ، آزادانه بیندیشد ، چنانچه از لحاظ عمق و استدلال ، روح او را قانع ساخت (که حتماً هم قانع خواهد نمود) جزء پیروان او در آید ، وگرنه حق دارد ، هرچه بیشتر ، در اطراف آن ، تحقیق و بررسی نماید .

این قرآن مجید است که به پیامبرش دستور میدهد : « اگر یکی از مشرکان ، بتو پناهنده شد ، باو پناه بده ، تا گفتار خدا را بشنود ، آنگاه باما نگاهش برسان ، این ، بخاطرآنست که آنها مردم نادانی هستند[۲] » .

و بدنبال همین فرمان بود که « **صفوان** » نامی خدمت پیامبر اسلام ،شرفیاب گردید و از حضرتش درخواست نمود که : اجازه دهد : مدت دو ماه در مکه بماند و در بارهٔ اسلام ، تحقیق نماید ، شاید حقیقت و درستی دینش برایش روشن گردد و در زمرهٔ پیروانش ، در آید ، پیامبر فرمود : **من‌درعوض دو ماه به تو چهار ماه مهلت و امان‌میدهم** (۳) .

با توجه بمطالب گذشته ، این بحث ، پیش میآید : اگر کسی روی تحقیق و بررسی کامل ، مسلمان شد و جزء پیروان اسلام، درآمد و سپس خواست از آئین‌اسلام دست کشیده در زمرهٔ پیروان مذاهب دیگر، درآید، آیا اسلام ، چنین تغییر عقیده‌ای را مجاز و مقدس میداند ، یا خیر؟ !

---

(۱) بقره آیهٔ ۱۱۱ ـ انبیاء آیهٔ ۲۴ ـ نحل آیهٔ ۶۴ .

(۲) و ان احد من المشرکین استجارك فاجره حتی یسمع کلام الله ثم ابلغه مأمنه ذلك بانهم قوم لا یعلمون (توبه آیهٔ ۶) .

(۳) اسد الغابه ج ۳ص ۲۲ .

جای شك نیست اثری که چنین عملی در اذهان عمومی ، نسبت به بی‌اعتباری و نادرستی اسلام ، خواهد داشت ، از هر عاملی بیشتر خواهد بود ، زیرا عقل مردم در چشم آنها است ، وقتیکه می‌بینند : مسلمانی از دین خود خارج شده و بآئین دیگر ، گرویده است ، پیش خود ، فکر میکنند ، چنانچه این آئین (اسلام) بهترین و صحیحترین ادیان آسمانی بوده ، پس چرا پیروانش یکی پس از دیگری ، از آن ، خارج شده و به تیپ دشمنان آن ، می‌پیوندند ؟ !

آنگاه نتیجه میگیرندکه : اصول اسلام ، يك آئین درستی نیست‌که بتواندمردم را راضی نگهبدارد و نیازمندیهای آنان را رفع نماید، **وگرنه‌معنی‌ندارد که‌پیروانش ازآن ،روبگردانند**

بعلاوه هرگاه این‌راه باز باشد و مردم درتغییرعقیده مجاز باشند ، افراد مغرض و سود جو از این راه میتوانند بزرگترین و کوبنده‌ترین ضربات را بر پیکر اسلام ، وارد بسازند ، زیرا آنها زیر ماسك « آزادی تغییر مذهب » میتوانند : چند صباحی بعنوان‌مسلمان، درجرگهٔ مسلمین، درآیند وازاسرارنظامی‌وغیرنظامی‌آنها آگاه شوند، آنگاه تغییرمذهب داده در زمرهٔ دشمنان ، شروع بفعالیت نمایند و چنین وانمود کنند که : چون اسلام ، دین عملی و برآورنده نیازمندیهای روحی و مادی جوامع بشری نبوده از اینجهت از آن ، خارج شده‌اند !

بدیهی است که اینکار ، ضررهای جبران‌ناپذیری برای اسلام و مسلمین بدنبال **خواهد داشت !**

آیا در اینصورت ، اسلام ، باآزادگذاشتن درب **«ارتداد»و «تغییرمذهب»** اساس خود را متزلزل ، نمیکرد ؟ !

آیا عاقلانه است ، آئینی که خود را تنها ضامن سعادت ملتها میداند ، گور خود را با تجویز تغییر مذهب ، بکند و برای‌دشمنان خود، پناهگاه قانونی ومحکمی پدید آورد ؟ !

آیا با تجویز « آزادی تغییر مذهب » دست افراد مغرض و سود جو که بخاطر

مطامع دنیوی و مظاهر زودگذر زندگی ، هر لحظه بشکلی چون بت عیار ، در میآیند و از ارتکاب هر گونه فساد و تباهی باکی ندارند ، بازتر نخواهد شد و معتقدات میلیونها نفر مسلمان ، بازیچهٔ امیال و هوسهای شوم مشتی افراد ناپاك و آلوده ، قرار نخواهد گرفت ؟ !

آیا با توجه باین نکات ، میتوان ، انتظار داشت که : اسلام ، چنین آزادی ای را تجویز ، نماید ؟ !

روی همین جهات است که اسلام ، پیش از آنکه مردم مسلمان شوند ، بآنها هشدار میدهد : چشم و گوش خود را باز کنید ، دلائل و منطق این دین را دقیقاً مورد بررسی قرار دهید ، اصالت و جامع الاطراف بودن آنرا کاملا وارسی کنید ، اگر شما را قانع نکرد و مجذوب اصالت و واقعیت خود نساخت ، در مقابل آن ، گردن ننهید ، و هرگاه مسلمان شدید و بعد ، خواستید از آن ، برگردید ، دیگر ، مقدور نخواهد بود و **کیفر « مرتد » مرگ خواهد بود .**

اسلام ، بدینوسیله عذر کسانیکه میخواهند از راه تغییر مذهب ، ضربهٔ خود را بر پیکر اسلام ، وارد سازند ، خواسته وجلو بهره برداری‌های نامشروع سودجویان را گرفته است .

اسلام ، برای پیشگیری حوادث سوئیکه ممکن است از راه تغییر مذهب ، دامنگیر جامعهٔ اسلامی شود ، صریحاً دستور میدهد : اگر مرد مسلمانی که از پدر یا مادر مسلمان ، متولد شده **« مرتد »** شود که در اصطلاح فقهی باو **«مرتد فطری»** میگویند ، کیفر چنین آدمی ، اعدام است ، ولی چنانچه از پدر و مادری غیر مسلمان متولد شده باشد ، و پس از مسلمان شدن ، دوباره کافر گردد ، که باو **«کافر و مرتد ملی»** میگویند ، تا سه روز بایستی او را امر به توبه کرد ، چنانچه نپذیرفت ، او نیز اعدام خواهد شد .

ولی زنها نظر بآنکه از لحاظ سازمان دفاعی وفکری از مردها نوعاً ضعیف‌ترند

و زودتر تحت تأثیر ، قرار میگیرند ، چنانچه مرتد شوند ، اسلام ، برای آنها کیفر آسان‌تری قرار داده است یعنی بایستی آنها را زندانی‌کرد ، اگر ازعمل خود پشیمان شده باسلام ، برگشتند ، آزاد خواهند شد وگرنه همواره در زندان ، محبوس خواهند بود (۱) .

این سختگیری ، همانطورکه گفته‌شد : بجهت اینستکه مردم ، دین‌را سرسری نگیرند ، ویك امر تشریفاتی ندانند ، درپذیرش وانتخاب‌آن ، دقت بیشتری نمایند .

بعلاوه افراد مغرض و سود جو ، نتوانند : از این راه آئین و معتقدات میلیونها مسلمان را بازیچه امیال و اغراض شوم خود ، قرار داده و در انظار عمومی آنرا از درجهٔ اعتبار ، ساقط ، نمایند !

با توضیحی که در بارهٔ فلسفهٔ عدم جواز « **ارتداد** » داده شده فکر نمیکنم ، کسی حق داشته باشد ، اسلام را بخاطر جائز ندانستن « **آزادی تغییر مذهب** » نکوهش و انتقاد نماید .



(۱) لمعه و شرایع ، کتاب « حدود » .

حدود آزادی اظهار عقیده

و اجرای مراسم مذهبی در اسلام ؟!

اصولاً غربیها حوزهٔ تجلیات فکری انسان را اززندگی‌اجتماعی او جدامیدانند آنها معتقدند : قلمرو حکومت ادیان ، تنها عقائد و افکار روحی مردم است ، وکاری بشئون عملی واجتماعی زندگی آنان ، ندارد !

بعقیدهٔ آنها این حکومتها هستندکه بایستی برای گردش‌چرخ زندگی اجتماعی سیاسی ، اقتصادی . . . انسانها مقررات لازم ، وضع کرده وناظر براجرای آنها باشند !

روی این اصل ، هرکسی هرعقیده ومرامی ولوخرافی ترین وفاسد ترین و جاهلانه ترین عقائد و مرامها را داشته باشد ، مادامی که بزندگی اجتماعی و نظام زندگی انسانها ضرری نداشته باشد ، دولتها حق ندارند ، از آن انتقاد کنند ، ویا در صدداصلاح وجلوگیری‌آن ، برآیند . زیراچنین‌مداخله‌ای بیرون از وظائف حکومتها وتجاوز به قلمرو ادیان است !

روی همین جهت است که در دنیای متمدن امروز ، آتش پرستی ، گاو پرستی ستاره پرستی ، مار پرستی ، بت پرستی ، وصدها عقیده ومرام غلط و خرافی وبی‌اساس دیگر ، حق دارند ، اظهار وجود کنند و دارندگان این مرامها مجازند که آزادانه مراسم مذهبی خود را برگزار ، نمایند !

ولی اسلام ، همانطورکه در مباحث گذشته توضیح داده شد: برخلاف دنیای غرب . مذهب را یك امر تشریفاتی وجدای‌از زندگی اجتماعی مردم نمیداند ، اومانند غرب نیست که امور روحانی و معنوی را به پاپ ، و امور اجتماعی را به امپراطور ، بسپارد !

اسلام ، دین را مشکل گشای همهٔ شئون زندگی انسانها ورهنمای فکری و

اجتماعی آنان ، میداند ، ولذاهمانسان که به‌امور اجتماعی آنان ، توجه دارد ، بافکار و عقائد آنان نیز ، نظارت مینماید .

اسلام ، از هرفکر درست وجهان‌بینی صحیح ، جانبداری میکند ولی باهر نوع عقائد خرافی و افکار انحرافی مخالفت مینماید .

اسلام ، بموازات اصلاحات اجتماعی ، بلکه پیش از آن [1] افکار وعقائد مردم را اصلاح ، میکند .

بنابراین ، درعین آنکه اسلام ، بمردم ، آزادی عقیده میدهد [2] و پیروان مذاهب آسمانی یعنی : یهود ، نصارا ، زرتشت ، مجوس، وصابئین را در اجرای‌مراسم مذهبی (همانطور که در سابق دیدیم) آزاد میگذارد ، از اظهار عقائد خرافی‌وافکار نادرست ، واجرای مراسم مذاهب ساختگی دیگر ، شدیداً جلو گیری مینماید .

آیا از اسلامیکه برای نجات مردم از چنگال اهریمن جهل وخرافات ، وعقائد باطل ، واعمال ناروا، آمده و بیش از همه چیز، باصلاح عقائد مردم، پرداخته‌است ، میتوان ، انتظار داشت که عقائدی مانندگاو پرستی و مار پرستی و بت پرستی‌را تصدیق کند و مراسمی از قبیل احترام به آتش ، سجده و کشتن فرزند برای بت ، و زانوزدن در مقابل مجسمهٔ فلان وبهمان را محترم ، بشمارد ؟ !

آیا ازاسلامیکه‌سعادت بخش ترین‌وجامع الاطراف ترین برنامه‌ها را به‌بشریت عرضه کرده است ، میتوان انتظار داشت : باتجویز « آزادي اظهار عقیده و مرام »

---

(۱) و لذا نخستین جمله‌ای که بمردم تعلیم داد ، جملهٔ معروف « **قولوا لا اله الا الله تفلحوا** » بوده است .

(۲) بودن‌پیروان مذاهب دیگر ، وحتی افرادی مانند : ابن‌ابی العوجاء ، ابوشاکر دیصانی ، عبدالملك بصری و نظائر اینها از زنادقه در کشور اسلامی ، و احتجاجهای امام صادق (ع) و دیگر از ائمه با آنها دلیل بر اصل « آزادی عقیده » است .

لیکن اسلام ، هیچگاه به چنین افرادی اجازهٔ تبلیغات و نشر عقائد مذهبی نخواهد داد .

دست هرشیاد و دغلکاری را برای دین سازی و انحراف مردم از آئین فطرت، باز گذارد و از این راه لطمهٔ جبران ناپذیری بسعادت انسانها وارد، سازد ؟!

گرچه دنیای غرب که حوزهٔ تجلیات فکری انسان را ازفعالیتهای زندگی اجتماعی او جدا ساخته است، بخود حق میدهد (همانگونه که در مادهٔ هیجدهم اعلامیهٔ حقوق بشر تصریح شده) مردم را در اظهار عقائد خرافی و اجرای مراسم بی اساس مذهبی، و انتشار و تبلیغ هر نوع مرام ساختگی، آزاد بگذارد، ولی آیا اسلام هم، چنین حقی را دارد ؟!

اسلامی که هم برای اصلاح و راهنمائی افکار و عقائد، وهم برای تنظیم دستور العمل صحیح زندگی مردم آمده.

اسلامی که میان روح و ماده، خلق وحق، و دنیا و آخرت، جمع کرده است میتواند بمردم بگوید: هرعقیده‌ای که میخواهید داشته باشید، هرسنگ وگلی که میخواهید، به پرستید، و هرگونه که دلتان میخواهد، مراسم مذهبی وتبلیغات دینی خود را انجام دهید ؟!

آیا اسلامی که بارسالت عظیم تاریخی خود آمده و میخواهد: مردم را از گمراهیها ورذائل اخلاقی وپرستش خدایان ساخته وپرداختهٔ افکارعلیل انسانی، وپیروی بی‌قید وشرط اربابان بیمروت زروزور[1] نجات بخشد، میشود، اجازه دهد: هرکسی هر دکانی برای سرم گرم کردن و چاپیدن مردم، باز کند، و هر گونه عمل مسخره و مضحکی را بنام مراسم مذهبی، انجام دهد ؟

بدیهی است که چنین آزادی ای نه تنها با مرام اسلام‌که اصلاح عقائد واعمال مردم است، ساز گاری ندارد، بلکه با روح یك اجتماع صالح وشایسته نیز، ناساز گار است.

---

(۱) قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم الا نعبد الا الله ولا نشرك به شیئاً ولا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدو ابا نا مسلمون (آل عمران آیهٔ ۶۴).

وروی همین جهات است که اسلام ، بجز پیروان مذاهب آسمانی یعنی : یهود نصارا ، مجوس و صابئین راکه کمی بحقیقت ، نزدیکند دیگران را در اجرای مراسم مذهبی و تبلیغات دینی ، آزاد نمیگذارد ، بتکده‌ها را ویران میکند ، آتشکده‌ها را خاموش می‌سازد ، مظاهر شرك و عقائد خرافی را قلع و قمع میکند ، شخص‌پرستی وخودکامگی را نابودمینماید ، مردم را برای مقابله با هرنوع‌عقائد نادرست وانحرافی آماده می‌سازد .

ولی هیچگاه کسی را تنها بجرم داشتن عقیدهٔ خرافی و نادرست ، نمیکشد ، او میتواند با اجازهٔ حکومت اسلامی در کشور اسلامی زندگی‌کند و از «آزادی عقیده» برخوردار گردد .



حق زندگی و امنیت شخصی؟!

اسلام نه تنها آدم کشی را حرام کرده ، بلکه ملعبه و بازیچه قرار دادن خون حیوانات را نیز ، عملی ناپسند شمرده ، صید حیوانات را از روی « **لهو و لعب** » تحریم کرده است .

اسلام ، در خصوص زندگی و حیات انسان ، آنچنان اهمیّت قائل شده و در بارهٔ حق حیات او بقدری توصیه و تأکید ، فرموده که در بارهٔ هیچ موضوعی ، چنان اهمیت و تأکید ، دیده نشده است .

اسلام ، شخص قاتل و آدم کش را از نظر عقاب اخروی وعدهٔ خلود در جهنم داده [۱] و در اینجا نیز جزا و کیفرش را اعدام قرار داده است : «**ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصوراً** - نفسی را که خدا حرام کرده نکشید ، هر کسی از راه ستم کشته شود ، ما برای خونخواه او فرمانروائی در بارهٔ سرنوشت قاتل ، قرار داده‌ایم (یعنی میل دارد قاتل را بکشد ، میل دارد ، دیه بگیرد و آزاد سازد) اما بهیچوجه برای صاحب خون ، جائز نیست‌که اسراف در قتل نماید (یعنی : بجای یکنفر ، بیشتر ، و بجای مقتول وضیع ، افراد شریف دیگری از آن قبیله را بکشد) او مورد یاری خداوند است [۲] .

اسلام بقدری خون انسان را محترم شمرده که گویا ارزش حیات و مرگ یکنفر برابر زندگی تمام‌افراد است : « **من اجل ذلك كتبنا على بنى**

---

(۱) ومن یقتل‌مؤمناًمتعمداً فجزاؤه جهنم خالدا فیهاوغضب الله علیه‌ولعنه واعدله عذابا عظیما (سورهٔ نساء آیهٔ ۹۳) .

(۲) سورهٔ اسراء آیهٔ ۳۳ .

اسرائیل انه من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعاً و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً ـ برای، همین جهت بود که به بنی اسرائیل ، دستور دادیم ، اگر کسی بدون جهت ، کسی را بکشد ، یا در زمین ، ایجاد فتنه و فساد کند ، مثل اینکه تمام مردم را کشته است ، و کسی که شخصی را زنده کند ، مثل اینست که تمام مردم را زنده کرده است » (۱) .

اسلام ، نه تنها به بزرگ سالان حق حیات میدهد بلکه خون اطفال و کودکان را نیزمحترم میشمارد: **ولا تقتلوا اولادکم خشیة املاق نحن نرزقهم و ایاکم ان قتلهم کان خطئاً کبیراً** ـ فرزندان خودتان را از ترس فقر و تنگدستی نکشید ، ما بآنها و شما روزی میدهیم ، کشتن آنها خطای بسیار بزرگی است » (۲) .

پیغمبر اسلام ، در خطابه‌ای‌که در آخرین سال زندگانیش در « منی » دربرابر انبوه جمعیت مسلمین ، ایراد نمود ، موضوع حق حیات و احترام بخون را با اهمیت شایانی یاد فرمود :

« **ایها الناس ان دمائکم و اموالکم حرام الی ان تلقوا ربکم** ـ ایمردم خونها و اموال شما تا روز قیامت ، بر یکدیگر حرام است (۳) » .

ابن عباس میگوید : درزمان حیات پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ، کسی را در مدینه کشتند ولی قاتلش معلوم نبود ، خبر برسولخدا دادند ، حضرت بمنبر تشریف برد وفرمود :

« **اگر تمام ساکنان آسمان وزمین ، درقتل انسانی شرکت داشته باشند، خدا همه را عذاب خواهد کرد** مگرآنکه مشیئتش تغییر کند (۴) » .

مسلمان و غیر مسلمان ، در داشتن این حق « حق زندگی » باهم فرق ندارند ، کفار مادامی‌که درصدد نابودی اسلام وجنگ بامسلمین نباشند ، خواه بشکل پناهندگی

---

(۱) سورهٔ مائده آیه ۳۲ .

(۲) سورهٔ اسراء آیهٔ ۳۱

(۳) سیرهٔ ابن هشام ج۲ ص ۶۰۳

(۴) حقوق الانسان ص ۵۷

و خواه بشکل معاهد، رهم پیمانی بامسلمین ، وخواه بشکل اهل ذمه و یا پیام رسان ، باشند ، جان ومال و ناموس وحیثیت‌شان ، محفوظ خواهد بود .

پیامبر اسلام ، فرمود «هرکسی هم پیمانی بکشد ، هرگز بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد »[۱] .

ونیز فرموده است : « هرکسی اهل ذمه‌ای را بکشد ، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است[۲] » .

اسلام ، برای حفظ‌جان مردم و اینکه‌کسی بحیات دیگران ، قصد سوئی‌نکرده خون مردم را ملعبه نسازد ، قانون « **قصاص ودیات** » را قرار داده است :

«**و کتبناعلیهم فیها ان النفس بالنفس و العین بالعین و الانف بالانف و الاذن بالاذن و السن بالسن و الجروح قصاص فمن تصدق فهو کفارة له و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون** - ومادر تورات ، برای بنی‌اسرائیل، نوشتیم که نفس در مقابل نفس چشم درمقابل چشم، بینی درمقابل بینی، گوش درمقابل گوش ، دندان درمقابل دندان، جراحات دیگر، بمانندش، بایستی قصاص شود و هرگاه کسی جانی را بخشید، اینعمل، برایش کفاره‌ای خواهد بود ، لیکن اگرکسی بآنچه که خدا فرستاده حکم نکند ، از تیپ ظالمان ، بشمار خواهد رفت (سوره مائده آیه ۴۵) .

اسلام ، برای قانون (قصاص) بقدری ارزش قائل است که تنها در پرتواجرای آن «**حیات عمومی** »را باقی وپابرجا میداند : «**ولکم فی القصاص حیاة یااولی الالباب لعلکم تتقون** - برای شما خردمندان ، درقانون قصاص ، حیات عمومی‌است شاید پرهیزکاری کنید (سورهٔ بقره آیهٔ ۱۷۹) .



(۱-۲) حقوق الانسان ص ۵۷

امنیت وحیثیت شخصی و اجتماعی

اسلام ، خواهان محیطی است که از هر نوع‌هرج ومرج اخلاقی و اجتماعی بدور بوده همه کس بتواند ازعدالت اجتماعی و امنیّت عمومی وحفظ آبرو وحیثیّت شخصی ، برخوردار باشد .

اسلام برای بوجودآوردن چنین محیطی از دوراه اقدام میکند :



۱ ـ از راه تعالیم اخلاقی :

اسلام ، هرنوع عملی را که موجب ضرر ، اهانت ، شماتت ، لعن وطعن ، تحقیر، اذیت ،آزار، ترسیدن ... دیگران باشد ویا باعث آبروریزی وسبب سلب امنیت شخصی و اجتماعی ولطمهٔ بحیثیات مردم گردد ، تحریم کرده است .

اسلام ، در بارهٔ کسانیکه نسبت بمردم شایسته (مؤمن) اذیت وآزارروامیدارند اینطور میگوید :

« **والذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقداحتملوا بهتانا واثمامبینا** ـ آنانکه مردان و زنان با ایمان را بی تقصیر و گناه (بیجهت) بیازارند ، بترسند که دانسته گناه وتهمت بزرگی را مرتکب شده‌اند [۱] » .

و نیز از آنحضرت است که میفرماید : « آیا شما را از صفات شخص باایمان ، باخبر نسازم ؟ **او کسی‌است کهدیگران‌ازاو** برمال و جانشان ، ایمنی دارند ، آیا از صفات شخص مسلمان ، برای شما نگویم ؟ او کسی است که مسلمانها از زبان ودستش آزار نمی‌بینند ، برای شخص مؤمن حرام است که نسبت بمؤمن دیگری ستم‌کند ، یا او را خورد کند ، یا از او غیبت نماید ، و یا اورا از خود دور کرده وبراند [۲] » .

---

(۱) سورهٔ احزاب آیهٔ ۵۸

(۲) جامع السعادات ج۲ ص۲۱۴

وبازازآنحضرت نقل شده است که فرمود : « **خصلتان لیس فوقهما شیء : الشرك بالله تعالی والضر بعبادالله** - دوخصلت است که از لحاظ بدی بالاترازآنها چیزی نیست ، یکی شرك بخدا ودیگری ضرر وارد ساختن به بندگان خدا [۱] » .

پیغمبر اسلام ، هر عملی راکه موجب ناراحتی و ترسیدن بندگان خدا گردد ، حرام و ظلمی بزرگ ، میداند : « **لا تروعوا المسلم فان روعة المسلم ظلم عظیم** - مسلمان را نترسانید ، زیرا چنین عملی ظلم بزرگی است » [۲] .

نکته‌ای که باید توجه داشت اینستکه : سلب امنیت ، و لطمه زدن به حیثیت دیگران بطور کلی حرام است و هیچگونه اختصاص بمسلمان ندارد .

هشام بن حکم ، گروهی از اهل ذمه را در شام دید که مورد اذیت و آزار ، قرار گرفته‌اند ، فوراً دستور رفع اذیت آنان را صادر نمود و گفت : از رسولخدا روایت شده است : « **خداوند ، کسانی را که در ایندنیا مردم را مورد شکنجه وآزار قرار میدهند ، عذاب وشکنجه خواهدکرد** » (۳)

ببینید : اسلام تا چه اندازه رعایت امنیت وحفظ حیثیت مردم ، خواه مسلمان وخواه‌کافرامیکند : « **زید بن سعنه** » که‌یکی‌ازعلمای‌یهود است ، نقل‌میکند : پیغمبر اسلام ، برای رفع نیازمندی جمعی از « **مؤلفة قلوبهم** » مبلغی از او قرض گرفت ، پیش از آنکه وعد ادای قرض ، فرا رسد ، تصمیم گرفت : پیش پیغمبر برود و طلبش را وصول نماید .

میگوید : پیش او رفتم و دامنش را گرفتم و با روی ترش باو گفتم : چرا حقم را نمیدهی ای محمد ؟ ! سوگند بخدا شما فرزندان عبدالمطلب ، همه‌تان در اداء دین . امروز و فردا میکنید و من اینعمل را بر اثر معاشرت با شما دریافته‌ام !

---

(۱) جامع السعادات ج۲ ص۲۱۴

(۲) حقوق الانسان ص ۶۰

(۳) حقوق الانسان ص ۵۸

زید بن سعنه میگوید : عمر با حال غضب بمن نگریست و گفت : ای دشمن خدا این چه حرفی است که در بارهٔ رسولخدا میزنی ؟! اگر پیغمبر خدا رضایت میداد ، سرت را با شمشیر میبریدم ولی افسوس که او راضی نیست !

ولی پیامبر خدا با کمال آرامش و محبت بمن نگاه میکرد . آنگاه خطاب بعمر چنین گفت : «من و او برفتاری غیر از این نیازمندتر بودیم ، ایکاش مرا به اداء نیکو و او را به پیروی نیکوامرمیکردی ! برو دینش را باو بده بعلاوهٔ بیست صاع از خرما ! زید میگوید : عمر بفرمان رسولخدا عمل کرد ، من باو گفتم : دیگر بیست صاع زیادی چرا ؟ عمر گفت : پیغمبر بمن امرکرده است که در عوض تهدیدی که بشما کردم و شما را ترساندم ، **این بیست** صاع را اضافه نمایم »[۱] .



۴- راه قانونی

اسلام ، برای برقراری عدالت اجتماعی و جلوگیری از هر گونه ستم وسلب امنیّت عمومی ، دستور میدهد : چنانچه کسی علیه امنیت مردم ، بااسلحه ولوآنکه آن اسلحه عصا ، چاقو ، سنگ وچوب باشد ، قیام کند ودر جامعه ایجاد خوف وناامنی نماید ، بایستی بحسب شدت وضعف گناهی که مرتکب شده کیفرقتل ، دارزدن ، قطع دست راست وپای چپ و تبعید را تحمل نماید[۲] :

---

(۱) حقوق الانسان ص ۵۹

(۲) بعضی گفته‌اند : اگر محارب آدم کشته و مال هم دزدیده باشد ، کشته و دست و پا بطور مخالف بریده آنگاه بدار آویخته میشود ، و اگر تنها سلب امنیت نماید ومردم را برنجاند بدون آدم کشی و بردن مال ، تبعید میشود و اگر تنها آدم کشته باشد کشته میشود ، و اگر جراحتی بکسی وارد نماید و مالی نبرد ، بمقدار جراحت قصاص میشود پس تبعید میگردد و اگر سلب امنیت کند و مالی ببرد ، دست و پا بطور مخالف بریده سپس تبعید میشود (برای تفصیل بحث مراجعه شود بکتاب شرح لمعه ج۲ ص ۳۱۶)

« انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله ویسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم وارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا ولهم فی الاخرة عذاب عظیم - کیفر کسانیکه با خدا ورسولش ، سرستیز وجنک دارند ، ودرزمین ایجاد فساد میکنند ، بایستی کشته ، یابدار آویخته یا دست و پایشان بطور خلاف بریده و یاتبعید شوند ، و تازه این کیفر دنیائی آنها است و برای آنها در آخرت عذاب بزرگی است (سوره مائده آیهٔ ۳۳) .

در مواردی که سلب امنیت و لطمه به حیثیت دیگران ، تا این درجه نرسیده باشد ، حکومت اسلامی طبق صلاحدید خویش و مصالح جامعه حق دارد ، افراد متعدی و متجاوز را « تعزیر » وتنبیه نماید .

ازآنجا که تفصیل بیشتر این بحث (امنیت وحیثیت . . .) ضمن مباحث آیندهٔ این کتاب خواهد آمد بعلاوه قسمتی از مسائل مربوط بآن ، در مباحث گذشته مورد گفتگو قرار گرفته است از اینجهت ، بهمین مقدار اکتفا میشود .



آزادی تا مرز قانون

تا اینجا نظر عمیق وجهان بینانهٔ اسلام رادربارهٔ اقسام « **آزادی** » دیدیم ودانستیم که اسلام، بزرگترین پرچمدارآزادی است ، وبطور قطع در هیچ آئینی بقدرآن ، از « آزادی » طرفداری و جانبداری نشده است .

اما حقیقتی که در خاتمهٔ این بحث ، لازم بتذکر است اینستکه : بیشتر جرائم و حوادث نامطلوبیکه چهرهٔ تاریخ بشریت را سیاه کرده ومیکند معلول همین روح آزادیخواهی بوده و بنام مقدس آزادی صورت گرفته و میگیرد !

اگر ممالك نیرومند جهان ، کشورهای کوچك وضعیف را مستعمره خود قرار میدهند ، و از منابع ثروت و کانهای طبیعی آنها تاآنجاکه میتوانند ، استفاده میکنند شریان حیاتی مردم آن سرزمینها را مانند زالو مکیده و در جمیع شئون حیاتی آنان بطورفعّال مایشائی مداخله میکنند ، اینکاررا بنام مقدس « **آزادی** » انجام میدهند !

اگر اقویا و ثروتمندان ، از راه مکیدن خون ضعفا و بیچارگان ، وگرفتن ربا ورشوه ، حق وحساب و غیره ، درخت وجود طبقهٔ کارگروزحمتکش راخشک کرده وسفرهٔ خود را رنگین ترمیسازند ، وازاین راه برحجم طبقهٔ ناراضی افزوده واختلاف طبقاتی را شدید تر میکنند ، آنها هم ، اینکار را بنام مقدس « **آزادی** » در اجرای منویات و خواستهای نامشروع خود وتصرفات خود مختارانه در اموال وثروت خویش ، یادیگران انجام میدهند !

اگر نویسندگان ، و صاحبان جرائد و مطبوعات ، با نشر عکسهای لخت و عریان زنان آلوده ، ونقل داستانهای گمراه کننده و مطالب مسموم وفضیلت کش ، افکار مردم ، بالاخص طبقهٔ جوان را منحرف و مسموم ، میسازند ، و در نتیجه آمارجرائم و جنایات را افزایش میدهند ، آنها نیز ، اینکارها را بنام مقدس « **آزادی** »

مطبوعات انجام میدهند !

اگرعده‌ای‌اززنان‌آلوده وبلهوس درمجالس‌وشب‌نشینیهای‌خصوصی‌ویادرمراکز ومناظر عمومی ، بانشان دادن نیمی (یا باستثنای‌بعضی مواضع !) از بدن خود ، باآن مدهای‌لعنتی، آتش‌شهوت طبقهٔ جوان وطائفهٔ مردان رامشتعل‌می‌سازندوازاین رهگذر، هزاران حوادث ناگوار ونامطلوب ، دراجتماع ، پدید میآورند ، آنها نیز ، این‌اعمال را بنام مقدس « **آزادی** » آری بنام مقدس آزادی ، انجام میدهند !

اگر بازرگانان واصناف وپیشه وران وطبقات‌مختلف مردم ، از راه فروش‌اجناس تقلبی ، هزاران نفررا فلج ، یامسموم ، یامریض‌وبدبخت میکنند ، آنهاهم ، زیرنقاب « **آزادی** » اقتصادی ، مرتکب چنین اعمال خلافی میشوند !

کوتاه سخن اینکه : بسیاری از مردم ، از این کلمهٔ مقدس (آزادی) سوء استفاده میکنند ، وبیشتر جرائم واعمال خلاف انسانیت ، ازهمین راه در خارج‌صورت میگیرد !

چه خوب‌گفته‌اند : **« ای آزادی چه جنایاتی بنام‌تومرتکب‌میشدند ؟! »**

هرکدام ازما در زندگانی شخصی و روز مرهٔ‌خود ، با افرادی روبرو شده‌ایم ، هنگامیکه آنها را برای ارتکاب اعمال ناپسندشان ، مورد نکوهش قرار میدادیم ، در پاسخ ، همین حربهٔ زنگ زده را برخ ما میکشیدند و شانه‌ها را بالا انداخته، ما را چنین مخاطب می‌سازند ! «ای بابا بشماچی ؟ ! من میخواهم آزاد باشم ، من اختیار خود ومالم را دارم ! من میخواهم صدای ساز وآواز رادیوام ، بلندباشد ، من میخواهم پیراهن‌های دکولته ، بالای زانو ، سینه چاك . . . بپوشم ! من میخواهم شبها در قمار خانه‌ها ، سینماها ، تآترها ، دانسینگها ، کاباره‌ها ، میخانه‌ها ، بارها .... بسر برم ! من . . . و من . . . و من . . . ! »

غافل‌ازاینکه چنانچه مردم ، تااین اندازه درارضاء خواسته‌های نفسانی ، آزاد

---

(۱) مجلهٔ کانون وکلا ، شمارهٔ ۱۰۵ ص ۲۰۳

و لجام گسیخته باشند ، بطوریکه ذیلا شرح داده میشود ، اینست ، سعادت و آزادی عمومی، در خطر قرار خواهد گرفت و زندگی انسانی تبدیل بیك حیات حیوانی خواهد شد .

و اینجا است که ما هم با آن نویسندهٔ دانشمند ، همعقیده شده وتصدیق خواهیم کرد که : **« انسان بالذات حیوانی است ، اجتماعی ، معذلك حیوان خوشرفتاری نیست »** (۱) .



حصار قانون

متفکرین بشر ، ازدیرزمانی ، برای آنکه از تعدیات وتجاوزات ، جرائم وجنایات و بطور کلی از بلند پروازیها و خودخواهیهای بیجای انسان ، که از غریزهٔ **« آزادی خواهی »** اوسرچشمه میگیرد ، جلوگیری بعمل آورند ، حصاری از قانون ومقررات دور امیال و خواسته‌های سرکش او پدید آورده تا بدینوسیله تندرویهای او را تعدیل کرده مصالح و منافع عمومی را در پناه قانون ، محفوظ نگهدارد [۲] .

گرچه در طول تاریخ ، افرادی پیدا شده‌اند که برای کلمهٔ **« آزادی »** معنای وسیع‌تری قائل بوده ومی‌پنداشتندکه انسان ، میتواند: تاحدود تمایلات وشعاع خواهشها ، از آزادی ، بهرمند گردد ، ولو آنکه منجر به سلب آزادی از دیگران شود !

لیکن ، این نیز ، یکی ازاشتباهات دیگر آنها بشمار میرود ، زیرا آنهائیکه با این پندار ، آزادی را ازدیگران ، سلب ، میکنند ، و در میدان زندگی تنها خود را میخواهند ، باید بدانند : دیگران هم مانند آنها انسانند ، انسان خواهان زندگی

(۱) جنگ و صلح در اسلام ص ۹

(۲) ما تفصیل این بحث را در ابتدای این کتاب نوشته‌ایم بآنجا مراجعه شود

اجتماعی است ، و در زندگی اجتماعی اگر بنا شود ، هرکسی هرچه دلش خواست انجام دهد و مانند حیوانات افسارگسیخته باشد ، دراینصورت خواه وناخواه، تصادمهای شدیدی در جامعه پدید خواهد آمد ، و زندگی اجتماعی انسانی ، بیك زندگی حیوانی که در آن ، جز زور وقلدری و تجاوز بحقوق دیگران ، حکمفرما نیست ، تبدیل خواهد شد و در نتیجه آزادی حقیقی از همه سلب خواهد گردید !

« **کانت** » در این باره میگوید : « آزادی نه فقط بخود دل بسته است ، بلکه بآزادی دیگران ، نیز ، نیازمند است وقطعیّت وعمومیّت ، در این باره اساس و زیر بنای اخلاق است » .

« **ژان پل سارتر** » میگوید : « مسئولیت فردی‌ما مسئولیت عالم انسانی نیز هست ، انسان نه تنها مسئول وجود منفرد خود ، میباشد ، بلکه مسئولیت سایر انسانها را نیز خواهد داشت » .

و نیز میگوید : آزادی نه تنها بخود دل بسته میباشد ، بلکه بآزادی دیگران ، نیز دیدهٔ انتظار دوخته است » (۱)

« منتسکیو » مؤلف کتاب « روح القوانین » در این باره مینویسد : **« آزادی عبارت از اینست که انسان ، حق داشته باشد ، هر کاری راکه قانون اجازه داده و میدهد بکند ، و آنچه که قانون ، منع کرده و صلاح او نیست ، مجبور بانجام آن ، نگردد . در اینصورت ، اگر مرتکب اعمالی شود که قانون ، منع کرده دیگر آزادی وجود نخواهد داشت » (۲)** .

قرآن مجید ، نیز در موارد مختلف که به بعضی از آنها ذیلا اشاره میشود ، لجام گسیختگی و آزادی مطلق را غیر جائز ، شمرده از این حقیقت بارز ، بعنوان حدود (**مرزهای**) خدا یاد کرده است .

۱ ــ وتلك حدود الله ومن یتعد حدود الله فقد ظلم نفسه ــ آن حدود و

---

(۱) مجلهٔ کانون وکلا ، شمارهٔ ۱۰۵ ص۲۰۳

(۲) روح القوانین چاپ چهارم ص ۲۹۲ .

مرزهای قانون خدا است و هر که از حدود خدا تجاوز کند ، بخویش ستم کرده است (سورهٔ طلاق آیهٔ ۱) .

۲ ـ تلك حدود الله فلا تعتدوها و من یتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون ـ آن حدود خدا است ، از آن ، تجاوز نکنید و کسانیکه از حدود خدا تجاوز کنند ، آنان ستمکارانند (سورهٔ بقره آیهٔ ۲۲۹) .

۳ـ تلك حدودالله و من یطع‌الله ورسوله یدخله جنات تجری من تحتها الانهارخالدین فیها و ذلك الفوز العظیم و من یعص‌الله و رسوله و یتعدحدوده یدخله‌نارآخالدآ فیها وله عذاب مهین ـ آن حدود (مرزهای قانون) خدا است و هر که از خدا و پیمبرش فرمان برد ، او را به بهشتهائی در آرد که در آن ، جویها روانست و جاودانه در آن ، باشند ، و کامیابی بزرگ اینست . و هر که نافرمانی خدا و پیمبرش کند و از مرزهای او (قانون) تجاوز نماید ، خدا او را در آتش ، همواره میسوزاند ، و برای او عذابی خوارکننده است (سورهٔ نساء آیهٔ ۱۳) .

با در نظر داشتن مطالب فوق ، میتوان چنین نتیجه گرفت که : بشر آزاد است یعنی : حق **آزادی شخصی ، آزادی فکری ، آزادی مدنی ، آزادی سیاسی و آزادی مذهبی** دارد ، امّا بطور کلی آزاد و ریسمان گسیخته نیست‌که همانند حیوانات بتواند باتکاء سرپنجهٔ زور و قدرت ، بر جان ومال وناموس دیگران ، تجاوز نماید ، آزاد است ، امّا در حدود قانون و مرز مقررات .

« پایان »

فهرست مطالب

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

موضوع | صفحه

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

موضوع	صفحه

برخی از آثار چاپ شدهٔ مؤلف

۱ ـ زن و انتخابات   با همکاری چند نفر از نویسندگان دانشمند

۲ ـ بلاهای اجتماعی قرن ما   »   »   »   »

۳ ـ اسلام‌وصلح‌جهانی باهمکاری نویسنده دانشمندجناب آقای‌سیدهادی‌خسروشاهی

۴ ـ بسوی جهان ابدی

۵ـ بحثی درباره جبر واختیار

۶ـ تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی

۷ـ نقش سینما درزندگی و تمدن جدید

۸ـ فلسفه آفرینش انسان

۹ـ بزرگترین بیماری قرن بیستم

۱۰ـ ترجمه جلد نهم و دهم الغدیر

ISLAM

and

HUMAN RIGHTS